وما ارسلناک الا رحمۃ للعالمین

بفضل خداوند مجید اعلیٰ حضرت ربانی آیت مثالی الفرقان کشاف مرتضیٰ حسن اللہ بہ الطیب

جناب مرزا جان جاناں مظہر شہید قدس اللہ سرہ

المسمیٰ بہ لطائف خمسہ معروف

مقامات مظہری

۱۳۰۹ھ

از تصانیف

حضرت غوث الاسلام والمسلمین ابدالی الی الخشاء

غلام علی آزاد بلگرامی رحمۃ اللہ علیہ

وعلامہ مولوی محمد رحمۃ اللہ علیہ ازہری مظفر پوری کے اہتمام سے بنام مولوی محمد عبد الواحد صاحب

در مطبع مجتبائی واقع دہلی مطبوع شد

www.mujaddidway.com

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد رب العالمین و ثنای رحمة للعالمین احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم میگوید بنده
عاجز **محمد بیگ** ابن مرزا رحیم بیگ نقشبندی مجددی غفر الله ذنوبهما و ستر عیوبهما که از دیر
عالم می جست کتاب مستطاب فیض آفتاب در بیان حالات و مقامات و مکتوبات و ملفوظات حضرت
شمس الدین حبیب الله جناب میرزا جان جانان شهید قدس الله سره که بمقامات مظهری موسوم است
و از تصانیف حضرت غوث الاسلام والمسلمین الهادی [illegible] شاه غلام علی الملقب
بشاه عبد الله المجددی است بدست آید و از لمعات انوار جمالش چشم و دل منور سازد فالحمد لله
علی ذلک که پس از مدت مدید تمنای دلی حاصل گردید و کام و جان را عطیه بخشید خواستم
که دیگر برادران خصوصاً آنانکه ازین سلسله عالیه تعلق دارند هم ازین استفاده بهره ور سازند بنابران
عزم انطباع نموده برای استفاضه ایشان معمولات عالیه که بمعمولات مظهری [illegible] شاه
نعیم الله صاحب بهرتکی رحمة الله علیه که از اعاظم خلفای حضرت ایشان است درج فرموده اند نیز بر سلسله
در اواخر این کتاب اضافه کرده بلطائف خمسه المعروف بمقامات مظهری موسوم نمودم و نیز بر سلسله
که در حالات حضرت شاه غلام علی شاه رحمة الله مولانا شاه عبد الغنی صاحب محدث دهلوی رح
بعد از استخاره مسنون نوشته بطور ضمیمه الحاق کرده آمده از انجا که گوشه چشم التفات مخدوم
و مکرم عالی همم صاحب الجود والکرم جناب مولوی حافظ **محمد عبد الاحد** صاحب سلمه الصمد مالک مطبع
مجتبائی دهلی بامن احقر است بتوجهات ایشان حسب مراد با صحت و خوبی بقالب طبع در آمد امید
از ناظرین آنکه این عاجز و مولانا ممدوح الصدر را بدعای خیر یاد آرند و از فاتحه و اخلاص
دریغ نه فرمایند

والله الموفق والمعین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سیدنا محمد وعلی آله واصحابه اجمعین اما بعد میگوید بنده فقیر عبد الله
المعروف بغلام علی عفی عنهما این رساله بیت المقصود و منتخب از کتاب مستطاب که صاحب کمالات معارف آگاه
حضرت مولوی نعیم الله در احوال سیدنا و مرشدنا مطلع انوار الطریقة منبع اسرار الحقیقة مقتدای ارباب یقین
و عرفان شمس الدین حبیب الله حضرت میرزا جان جانان رضی الله تعالی عنه و احوال خلفاء ایشان نوشته
است بدل و چشم خاصان نهاده اند فقیر بعضی مطالب از ان انتخاب نموده و آنچه خود دارد و اشتهار ان افزوده
این اوراق درج ساخت تا سرمایه سعادت این بنده بضاعت گردد و الله ولی التوفیق فقیر در تالیف
این رساله تردد داشتم که مبادا انحراف این اوراق بخاطر حضرت گردد و در واقعه دیدم که حضرت ایشان
در مکان بنده تشریف دارند و مولوی نعیم الله نیز حاضر اند فرمودند ترا اجازت دادیم و فاتحه خواندند
فهمیدم که اجازت تحریر این رساله فرموده اند پس آن تردد بطمانینت انجامید و امید است که این عمل
بقبول فائز شود و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب و این رساله شتمل بر هژده فصل **فصل** اول در ذکر
سلسله نقشبندیه مجددیه **فصل** دوم در ذکر سلسله نقشبندیه و قادریه چشتیه رحمة الله علیهم **فصل** سوم در ذکر مجملی
از مشائخ اربعه حضرت ایشان اعنی سید السادات سید نور محمد بداونی و حضرت حاجی محمد **فصل** و حضرت حافظ
سعد الله و حضرت شیخ الشیوخ محمد عابد رحمة الله علیهم **فصل** چهارم در ذکر نسب و ولادت حضرت ایشان و غیر ذلک

فصل پنجم در ذکر استفاده حضرت ایشان از حضرت نور محمد بداونی رح

فصل ششم در ذکر استفاده حضرت ایشان از حضرت حاجی محمد **فصل** هفتم در ذکر استفاده حضرت ایشان از حضرت
حافظ سعد الله **فصل** هشتم در ذکر استفاده حضرت ایشان از شیخ الشیوخ محمد عابد **فصل** نهم در ذکر مقدماتیکه
دلالت بر استیلاء حضرت ایشان بر اهل زمان دارد **فصل** دهم در ذکر تاثیر صحبت شریف حضرت ایشان **فصل** یازدهم
در ذکر ترک مهد و اوصاف حضرت ایشان **فصل** دوازدهم در ذکر ملفوظات حضرت ایشان **فصل** سیزدهم در
نصائح هوش افزا که باصحاب خود می نمودند **فصل** چهاردهم در ذکر بعضی از مقامات حضرت ایشان و چند فکر
گوهبار کرام بر زبان آنحضرت گذشته **فصل** پانزدهم در ذکر بعضی از مکشوفات و تصرفات حضرت ایشان
فصل شانزدهم در ذکر انتقال حضرت ایشان از عالم خاکی بعالم پاک و ادنی **فصل** هفدهم در ذکر خلفاء

www.mujaddidway.com

حضرت ایشان **فصل** دوم در ذکر بعضی از مکاتیب شریف حضرت ایشان رضی الله تعالی عنه

فصل اول در ذکر طریقه نقشبندیه مجددیه

[illegible]

فصل دوم در بیان سلسله نقشبندیه

حضرت ایشان طریقه نقشبندیه از حضرت سید نور محمد بداونی رحمة الله علیه گرفته اند و ایشان از حضرت شیخ سیف الدین [illegible] حضرت حافظ محمد محسن سنگاده و خود ایشان از عروة الوثقی حضرت ایشان محمد معصوم و ایشان از امام طریقه [illegible] الثانی شیخ احمد فاروقی سرهندی و ایشان از حضرت خواجه محمد باقی بالله و ایشان از حضرت مولانا خواجگی امکنگی و ایشان [illegible] درویش محمد و ایشان از حضرت مولانا محمد زاهد و ایشان از حضرت خواجه احرار و ایشان از حضرت مولانا یعقوب [illegible] و ایشان از خواجه خوجگان خواجه بهاء الدین نقشبند و ایشان از حضرت سید امیر کلال و ایشان از حضرت خواجه محمد بابا سماسی و ایشان از خواجه علی رامیتنی و ایشان از حضرت خواجه محمود انجیر فغنوی و ایشان از حضرت مولانا محمد عارف ریوگری و ایشان از خواجه جهان [illegible] اسحاق غجدوانی و ایشان از خواجه یوسف همدانی و ایشان از خواجه ابو علی فارمدی و ایشان از خواجه ابو الحسن خرقانی و ایشان از خواجه بایزید بسطامی و ایشان از امام همام حضرت امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه و ایشان از امام قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق رضی الله تعالی عنهم و ایشان از صاحب رسول الله سلمان فارسی رضی الله تعالی عنه و ایشان باوصف شرف صحبت سرور انبیا از حضرت امیر المومنین ابی بکر صدیق رضی الله عنه و ایشان از رحمة للعالمین شفیع المذنبین محمد رسول صلی الله علیه وسلم

نسبت دیگر حضرت امام جعفر صادق بحضرت امام محمد باقر رضی الله عنه میرسد و ایشان را بحضرت امام

www.mujaddidway.com

زین العابدین و ایشان بحضرت امام همام سید الشهداء امام حسین و ایشان بحضرت امام مجتبی و ایشان بحضرت
امیر المومنین علی مرتضی کرم الله وجهه و ایشان بجناب سالت مآب صلی الله علیه وسلم و این نسبت از شرف اکمل
اهل بیت در طریقه سلسله مذهب مشهور است و در تسلسل خواجه ابو علی فارمدی بر خواجه ابو القاسم گرگانی است
و ایشان بخواجه ابو عثمان مغربی و ایشان بسید الطائفه خواجه جنید بغدادی و ایشان بخواجه سری سقطی و ایشان را
بخواجه معروف کرخی و ایشان بحضرت امام علی رضی الله تعالی عنه و ایشان را بامام جعفر صادق الی آخر السند الشریف
رضی الله تعالی عنه و خواجه معروف کرخی سر سقطه و از خواجه داود طائی و ایشان از خواجه حبیب عجمی و ایشان
از خواجه حسن بصری و ایشان از امیر المومنین علی مرتضی و ایشان از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم

ذکر سلسله قادریه حضرت ایشان را بیعت طریقه قادریه از حضرت شیخ محمد عابد رحمة الله علیه و ایشان از شیخ
عبد الرحمن و ایشان از حضرت خاتان الرحمه محمد سعید و ایشان از امام طریقه مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی سرهندی و
ایشان از والد ماجد خود شیخ عبد الاحد و ایشان از شاه کمال کیتهلی و ایشان از شاه فضیل رحمة الله و ایشان از شاه عبد الله
سید گدای رحمانی و ایشان از سید شمس الدین عارف و ایشان از سید گدای رحمانی اول و ایشان از سید شمس
صحرائی و ایشان از سید عقیل و ایشان از سید عبد الوهاب و ایشان از سید شرف الدین و ایشان از سید السادات
سید عبد الرزاق و ایشان از حضرت غوث الثقلین محبوب سبحانی سید عبد القادر جیلانی رضی الله تعالی عنه و ایشان
از خواجه ابو سعید مخزومی و ایشان از خواجه ابو الحسن قرشی و ایشان از خواجه ابو الفرح طرطوسی و ایشان از خواجه
عبد الواحد تمیمی و ایشان از خواجه ابو بکر شبلی و ایشان از سید الطائفه جنید بغدادی و ایشان از خواجه سری سقطی
و ایشان از خواجه معروف کرخی رحمة الله علیهم و ایشان از حضرت امام علی رضا رضی الله تعالی عنه و ایشان از
حضرت امام موسی کاظم رضی الله تعالی عنه و ایشان از حضرت امام جعفر صادق و ایشان از حضرت امام محمد باقر
و ایشان از حضرت امام زین العابدین رضی الله تعالی عنه و ایشان از حضرت سید الشهداء امام حسین و ایشان از حضرت امام
همام حسن مجتبی و ایشان از امیر المومنین حضرت علی مرتضی رضی الله تعالی عنه و ایشان از حضرت پناه محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم

سلسله ابائی حضرت غوث الثقلین سید عبد القادر رضی الله تعالی عنه عن ابیه شیخ ابی صالح رحمة الله علیه عن ابیه
سید موسی جنگی دوست رحمة الله علیه عن ابیه سید عبد الله رحمة الله علیه عن ابیه سید یحیی زاهد عن ابیه سید محمد
مورث عن ابیه سید داود مورث عن ابیه سید موسی الجون عن ابیه سید عبد الله محض عن ابیه سید حسن مثنی

رضی الله تعالی عنه عن ابیه سید السادات امیر المومنین امام حسن مجتبی عن ابیه امیر المومنین علی مرتضی رضی الله
تعالی عنه عن شفیع المذنبین رحمة للعالمین محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم

ذکر سلسله چشتیه حضرت ایشان را اجازت طریقه چشتیه از شیخ الشیوخ محمد عابد رحمة الله علیه گرفته اند و ایشان
از حضرت شیخ عبد الاحد و ایشان از خاتان الرحمه شیخ محمد سعید و ایشان از مجدد الف ثانی حضرت شیخ احمد فاروقی
و ایشان از والد ماجد خود شیخ عبد الاحد و ایشان از شیخ رکن الدین و ایشان از شیخ عبد القدوس رحمة الله
علیه و ایشان از شیخ محمد عارف و ایشان از شیخ عبد الحق و ایشان از حضرت شیخ جلال الدین پانی پتی و ایشان
از حضرت شمس الدین ترک و ایشان از حضرت شیخ علاء الدین مخدوم علی صابر و ایشان از شیخ الاسلام شیخ
فرید شکر گنج و ایشان از حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی رحمة الله علیه و ایشان از امام طریقه خواجه معین الدین
سجزی و ایشان از خواجه عثمان هارونی رحمة الله علیه و ایشان از حاجی شریف زندنی و ایشان از خواجه مودود
چشتی و ایشان از خواجه یوسف چشتی و ایشان از خواجه ابو احمد چشتی و ایشان از خواجه ابو محمد چشتی و ایشان از خواجه
ابو اسحاق شامی و ایشان از خواجه ممشاد علو دینوری و ایشان از خواجه حبیره بصری و ایشان از خواجه حذیفه
مرعشی و ایشان از سلطان ابراهیم ادهم و ایشان از خواجه فضیل عیاض و ایشان از خواجه عبد الواحد و ایشان
از خواجه حسن بصری و ایشان از امیر المومنین علی مرتضی رضی الله عنه و ایشان از جناب رسول الله صلی الله علیه وسلم

فصل در بیان احوال مشائخ از حضرت ایشان که نقشبندی مجددی بودند رحمة الله علیهم

سید السادات حضرت نور محمد بداونی رحمة الله علیه عالم بود بعلوم ظاهر و باطن فقیه کامل عارف مکمل کسب
مقامات سلوک طریقه احمدیه از سیف الدین فرزند و خلیفه عروة الوثقی حضرت ایشان محمد معصوم فرزند سجاده
حضرت مجدد نموده اند و بخدمت حضرت حافظ محمد محسن که از اولاد شیخ عبد الحق محدث و خلفاء حضرت ایشان
محمد معصوم اند رحمة الله علیهم رسیده سالها بتحصیل فیوض صحبت کرده بحالات بلند و مقامات ارجمند مشرف
شده اند استغراق قوی داشتند تا پانزده سال ایشان را هیچ افاقت نبوده مگر در وقت ادای نماز در انحال بحقیقتی
می یافتند از مغلوب الاحوال میشدند در آخر حال ایشان را افاقتی پیدا آمد بکمال ورع و تقوی و اتباع سنت
اشتغال داشتند و در متابعت ادب و عادات مصطفی صلی الله علیه وسلم بغایت اهتمام میفرمودند کتاب سیر

www.mujaddidway.com

زین العابدین و ایشان بحضرت امام همام سید الشهداء امام حسین و ایشان بحضرت امام مجتبی و ایشان بحضرت
امیر المومنین علی مرتضی کرم الله وجهه و ایشان بجناب رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و این نسبت از شرفت الحمد
اویست در نظر بسلسله ذهب مشهورست و قرار تسلسل خواجه ابو علی فارمدی بر خواجه ابو القاسم گرگانی ست
و ایشان بخواجه ابو عثمان مغربی و ایشان بسید الطائفه خواجه جنید بغدادی و ایشان بخواجه سری سقطی و ایشان را
بخواجه معروف کرخی و ایشان بحضرت امام علی رضی الله تعالی عنه و ایشان بامام جعفر صادق الی آخر السند المشهور
رضی الله تعالی عنه و خواجه معروف کرخی نیز شاگرد و از خواجه داود طائی و ایشان از خواجه حبیب عجمی و ایشان
از خواجه حسن بصری و ایشان بامیر المومنین علی مرتضی و ایشان بحضرت رسول صلی الله علیه وسلم

ذکر سلسله قادریه حضرت ایشان را بجانب طریقه قادریه از حضرت شیخ محمد عابد رحمة الله علیه و ایشان از شیخ
عبد الله مدنی و ایشان از حضرت خاتون الرحمة محمد سعید و ایشان از امام طریقه مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی سرهندی و
ایشان از والد ماجد خود شیخ عبد الاحد و ایشان از شاه کمال کیتهلی و ایشان از شاه فضیل رحمة الله و ایشان از حضرت
سید گدای رحمن ثانی و ایشان از سید شمس الدین عارف و ایشان از سید گدای رحمن اول و ایشان از سید شمس الدین
صحرائی و ایشان از سید عقیل و ایشان از سید عبد الوهاب و ایشان از سید شرف الدین و ایشان از سید السادات
سید عبد الرزاق و ایشان از حضرت غوث الثقلین محبوب سبحانی سید عبد القادر جیلانی رضی الله تعالی عنه و ایشان
از خواجه ابو سعید مخزومی و ایشان از خواجه ابو الحسن قرشی و ایشان از خواجه ابو الفرح طرطوسی و ایشان از خواجه
عبد الواحد تمیمی و ایشان از خواجه ابو بکر شبلی و ایشان از سید الطائفه جنید بغدادی و ایشان از خواجه سری سقطی
و ایشان از خواجه معروف کرخی رحمة الله علیهم و ایشان از حضرت امام علی رضا رضی الله تعالی عنه و ایشان از
حضرت امام موسی کاظم رضی الله تعالی عنه و ایشان از حضرت امام جعفر صادق و ایشان از حضرت امام محمد باقر
و ایشان از حضرت امام زین العابدین رضی الله تعالی عنه و ایشان از حضرت سید الشهداء امام حسین و ایشان از حضرت امام
همام حسن مجتبی و ایشان از امیر المومنین حضرت علی مرتضی رضی الله تعالی عنه و ایشان بحضرت پیغمبر ما محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم

سلسله ابائی حضرت غوث الثقلین سید عبد القادر رضی الله تعالی عنه عن ابیه سید ابی صالح رحمة الله علیه عن ابیه
سید موسی جنگی دوست رحمة الله علیه عن ابیه سید عبد الله رحمة الله علیه عن ابیه سید یحیی زاهد عن ابیه سید داود
ورث عن ابیه سید داود ورث عن ابیه سید موسی بجون عن ابیه سید عبد الله محض عن ابیه سید حسن مثنی

رضی الله تعالی عنه عن ابیه سید السادات امیر المومنین امام حسن مجتبی عن ابیه امیر المومنین علی مرتضی رضی الله
تعالی عنه عن شفیع المذنبین رحمة للعالمین محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم

ذکر سلسله چشتیه حضرت ایشان را اجازت طریقه چشتیه از شیخ الشیوخ محمد عابد رحمة الله علیه گرفته اند و ایشان
از حضرت شیخ عبد الاحد و ایشان از خاتون الرحمة شیخ محمد سعید و ایشان از مجدد الف ثانی حضرت شیخ احمد فاروقی
و ایشان از والد ماجد خود شیخ عبد الاحد و ایشان از شیخ رکن الدین و ایشان از شیخ عبد القدوس رحمة الله
علیه و ایشان از شیخ محمد عارف و ایشان از شیخ عبد الحق و ایشان از حضرت شیخ جلال الدین پانی پتی و ایشان
از حضرت شمس الدین ترک و ایشان از حضرت شیخ علاء الدین مخدوم علی صابر و ایشان از شیخ الاسلام شیخ
فرید شکر گنج و ایشان از حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی رحمة الله علیه و ایشان از امام طریقه خواجه معین الدین
سنجری و ایشان از خواجه عثمان هارونی رحمة الله علیه و ایشان از حاجی شریف زندنی و ایشان از خواجه مودود
چشتی و ایشان از خواجه یوسف چشتی و ایشان از خواجه ابو احمد چشتی و ایشان از خواجه ابو محمد چشتی و ایشان از خواجه
ابو اسحاق شامی و ایشان از خواجه ممشاد علو دینوری و ایشان از خواجه حبیره بصری و ایشان از خواجه حذیفه
مرعشی و ایشان از سلطان ابراهیم ادهم و ایشان از خواجه فضیل عیاض و ایشان از خواجه عبد الواحد و ایشان
از خواجه حسن بصری و ایشان از امیر المومنین علی مرتضی رضی الله عنه و ایشان از جناب رسول الله صلی الله علیه وسلم

فصل در بیان کیفیت اجازت از احوال مشائخ از حضرت ایشان که نقشبندی مجددی بودند رحمة الله علیهم

سید السادات حضرت سید نور محمد بداونی رحمة الله علیه عالم بود بعلوم ظاهر و باطن فقیه کامل عارف مکمل کسب
مقامات سلوک طریقه احمدیه از حضرت سیف الدین فرزند و خلیفه عروة الوثقی حضرت ایشان محمد معصوم فرزند سجاد
حضرت مجدد نموده اند و بخدمت حافظ محمد محسن که از اولاد شیخ عبد الحق محدث و خلفاء حضرت ایشان
محمد معصوم اند رحمة الله علیهم رسیده سالها تحصیل فیوض صحبت کرده بکمالات بلند و مقامات ارجمند مشرف
شده اند استغراق قوی داشتند تا پانزده سال ایشان را ایچ افاقت نبوده مگر در وقت ادای نماز در اکثر حالت حقیقی
بحالت سلوک احوال میشدند در آخر حال ایشان را افاقت پیدا آمد بکمال ورع و تقوی و اتباع سنت
ممتاز شدند و در متابعت ادب عادات مصطفی صلی الله علیه وسلم بغایت اهتمام میفرمودند کتاب سیر

www.mujaddidway.com

و اخلاق نبوی همواره پیش خود داشته موافق آن عمل می آوردند یکبار خلاف سنت پای مبارک دریت اخلا
نهادند تا سه روز احوال باطن قبضی روی نمود باز تضرع بسیار بر بسط مبدل گشت و لقمه اغتیاط بیک می نمودند
دست مبارک خود قوت چند روزه پخته وقت شدت گرسنگی پاره از آن خورده بمراقبه می پرداختند از
کثرت مراقبه پشت ایشان خم شده بود میفرمودند سی سال است که تعلق طبیعت بکیفیت غذا نمانده و در
وقت حاجت آنچه میسر میشود میخوریم ایشان اجتماع دو غذا خوردن بدعت دانسته از کمال تقوی یکی از فرزندان خود
را بر یکی شکر عطا می نمودند طعام اغنیا هرگز نمیخوردند که اکثر آن از شبهات خالی نیست یکبار طعامی از
خانه دنیاداری بخدمت ایشان آورده بود فرمودند درین ظلمت معلوم میشود از وی نور آرش حضرت ایشان را
فرمودند شما نیز درین طعام غور نمایید بحضرت متوجه شده عرض کردند که طعام از وجه حلال است مگر سبب نیست یکبار
مشغولی دران راه یافته اگر کتابی از خانه اهل دنیا بعاریت می طلبیدند تا سه روز مطالعه آن می نمودند میفرمودند
ظلمت صحبت آنها خلاف دارد آن پیچیده است بعد از زوال ظلمت که از برکت صحبت مبارک زائل شد
مطالعه آن میفرمودند حضرت ایشان را بخدمت ایشان محبت قوی بود بمجرد ذکر نام ایشان چشم پر آب میشد
میفرمودند افسوس که عزیزان زیارت حضرت سید نکردند اگر ایشان امید میدند بقدرت کامله الهی ایمان تازه
می نمودند که بر خلق چنین ارباب کمال قادرست رضی الله تعالی عنه میفرمودند که مکشوفات ایشان بسیار صحیح
و مطابق واقع بود بلکه دلی گفت که با مردم دیده سر آنها معلوم نمی شود که ایشان بچشم دل عارف گشت
و تصرفات قوی داشتند و برای برآمد حاجات مخلصان همت میگماشتند کم بودی که مراد از طبق توجه شریف تخلف
نمودی یکبار زنی بخدمت ایشان عرض نمود که دختر مرا جنیان برداشته برند چندانکه اعمال عزایم خوانده شد
سود نکرد درین باب تعجب باید فرمود ایشان تا دیری مراقبه نمودند فرمودند که فلان وقت دختر تو خواهد آمد تو جهات
ایشان بجهان واقع شد آن دختر را بر سید گفت در صحرائی بودم بزرگی دست مرا گرفته اینجا آورد کسی وجه
سکوت و مراقبه از ایشان پرسید که چرا فکر نمودید که دختر تو خواهد آمد فرمودند التجا بجناب الهی نمودم که اگر دعا و توجه
مرا اثری باشد در احضار آن دختر همت نموده آید بدرگاه باهام الهی معلوم شد که همت فقیر درین امر اثر دارد گفتم
که دختر خواهد آمد هر عمل ایشان موافق رضای خدا بود سبحانه یکبار دو زن رافضی بخدمت ایشان التجا طلب طریقه نمودند
ایشان بنور فراست دریافته فرمودند اول توبه عقیده سود نماید باز طریقه گیرید یکی بکمال ایشان اقرار نموده توبه کرد

و طریقه گرفت و در دیگری اتفاق نیافتد یکی از مخلصان ایشان هوای نفسانی خواست که بمعصیت خود بیفتد ساز و صورت
مشغولی ایشان بخط او رسیده در میان حائل شده زن از دست فریادی برآورده بگوشه بگریخت و آن مخلص تائب گردید
مدت بحضور خواست رسید یکبار بنگ فروشی و دکان قریب مسکن اقامت ایشان برآورده فرمودند ظلمت
نسبت باطن را مکدر ساخته مخلصان خفته و کاش ابنیت خراب ساختند فرمودند که احوال باطن یاده تر مکدر
شد که بواسطه ارتکاب خلاف شرع واقع شد اول او را ازین عمل توبه برفق بایستی داد اگر تائب نمیشد باز بشدت
و درشتی منع می نمودند تا در تخلص بسیار حاضر آورند پس اعتذار جرأت عزیزان نموده بلطف تمام فرمودند که پیشه
خلاف شرع خوب نیست پیشه مباح اختیار باید نمود روزی باد عنایت نموده عذر خواستند وی تائب گردید و یکی از
مخلصان خدا ایشان میفرمودند روزی بزیارت مزار پر خود حضرت حافظ محمد محسن رفتم مراقبه نمودیم در غیبت
خودی مشاهده کردیم که بدن شریف و کفن درست است مگر در پوست کف پا و کفن بجا خاک اثر کرده بود و جان
ایشان باستفسار آمد فرمودند شما معلوم خواهد بود که رنگ بیگانه بی اذن بود بجای وضو نهاده بودیم که سر گاه
خاک خواهد آمد حوالهٔ او خواهیم نمود یکبار قدم بران گذاشته بودیم از شومی این عمل خاک اثر کرده است آخر هر گرا
بوی قدم میرسیدست قرب و ولایت او بیشتر وفات ایشان یازدهم ذیقعده سنه هزار و صد و سی و پنج هجریست

محمد افضل رحمة الله علیه ایشان از علماء متبحر و فضلاء دانشور بمراز اسرار معارف علوم
باطن و ظاهر و طریقه از خواجه الله نقشبند فرزند و خلیفه حضرت ایشان محمد معصوم رحمة الله علیهما گرفته تا ده سال
استفاده و فیوض ایشان نمودند و تا دوازده سال از حضرت شیخ عبد الاحد فرزند و خلیفه خازن الرحمة شیخ محمد سعید
فرزند سجاده نشین حضرت خواجه رحمة الله علیهم مشرف گردید بمقامات عالیه رسیده اند و تحصیل علوم معقول و منقول
نموده اند علم حدیث از ایشان نموده اند و از امام الطبری ثم المکی علم حدیث نیز سند دارند حضرت خواجه الله نقشبند بحضرت
شیخ عبد الاحد در حق ایشان فرمودند آنچه در سینه ما از پیران کبار رسیده بود تمام و کمال در باطن شما القا کردیم ایشان
تصرف قوی داشتند و فنا و فیضی بر ایشان مستولی بود گویا هرگز خود را از ارباب طریقه نمیدانستند حضرت ایشان را
باطن میفرمودند که شما النظر کشفی و تحقیق مقامات الهیه کرده اند بحال ما نظری فرمائید که از خرابی اعمال در خود
می یابم راقم گوید رضی الله عنه امام الطریقه حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه میفرمایند چنانکه احوال باطن بکثرت
جهان کشید علامت ظهور تجلی ذاتیست و آیه شریفه لا نفرق بین احد من رسله قطع است درین باب ایشان بطرف

www.mujaddidway.com

[illegible] من شیر [illegible] ابا الله شر [illegible] رسیده و مورد الطاف الهی و عنایات حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه
[illegible] هر آن حوجت مرتبت نموده و مرجع طلاب حق گردیده و خلق از اطراف و اکناف فیضها رسانیدند حضرت شاه
ولی الله محدث رحمة الله علیه علم حدیث از ایشان سند دارند ایشان بجز از نقود هدایا سیر سید کتب هر فن خریده وقف
میکردند یکبار پانزده هزار روپیه هدیه آمده بود بر اکثر کتب علوم مأثور خرید کرده وقف نمودند چندین هزار کتب در راه
وقف کرده اشاعت علم فرموده جزاه الله خیر الجزا ایشان میفرمودند [illegible] از خلصان که در عمر خود یکبار
هم زیارت مزار مقدس حضرت صلی الله علیه وسلم مشرف اند و زنی شوند و حالانکه [illegible] و این بواسطه آنحضرت
سیدند و محبت کردن کلام الله و طی تجوید ضروری کرده چند روز میشود درست [illegible] و صحت نماز موقوف
صحت قرائت و محبت [illegible] از طالب [illegible] از بزرگان نقشبندی حاصل شکسته [illegible] این دولت
[illegible] محبت الهی و موجب لقا ایمان است بی محنت و ادراک [illegible] سید محمد اعظم [illegible] خلفا ایشان [illegible]
[illegible] قوی داشتند و بسیاری از طالبان در صحبت ایشان بکمالات و واردات طریقه شریفه رسیده اند رحمة الله علیه

حافظ سعد الله رحمة الله علیه ایشان از کمل خلفا حضرت محمد صدیق فرزند و خلیفه حضرت ایشان
محمد معصوم رحمة الله علیهما سی سال التزام صحبت ایشان نموده بمقامات علیه و غایات طریقه احمدیه رسیده اند
نسبت ایشان در فقر [illegible] حضرت سید الصوفیه بود از روی سیادت میفرمودند که سی سال آب خانقاه پیر خود
[illegible] ایشان در فقر [illegible] خانقاه حضرت سید الصوفیه بود از روی سیادت میفرمودند که سی سال آب خانقاه پیر خود
بر کشیده ام موی سرین از خدمت سوده شد بلکه راه مولی گوهر نور دیده من نثار گشت ایشان در موسم
شدت گرما مرا احمرا بفرستادند [illegible] آفتاب [illegible] شد اما از برکت خدمت خانقاه علی چندان [illegible]
[illegible] من گرد آمدند که قوت خدمت [illegible] دیده دل من بنور معرفت بینا گشت و چشم سر از التفات
[illegible] گردید و مراقب علی الدوام حاصل است و نقوش غیر اکثر از راه نظر دل میرسد و آئینه باطن من [illegible]
[illegible] علی نوره و الصلوة و السلام علی رسوله و آله ایشان در اول ارادت طریقه شریفه دیده اند که شهریست
عظیم [illegible] و انوار ولایت [illegible] و محلاش گروهی از اولیا اقامت دارند یکبار در آن شهر شهرت یافت
که جم غفیری از مقربان بارگاه می آیند ساکنان شهر بستقبال و نظاره شوکت و عظمت آن عزیزان برآمده در
[illegible] آنها استغراق یافتند ایشان [illegible] کسی گفت الله تعالی در وقت اظهار کمالات جدید فرموده
[illegible] اجتهاد از راه و اصلان حضرت ذات نموده است و سر حلقه آنها شیخ احمد سهرندی بلقب مجدد

الف ثانی ست بجهت مشاهده [illegible] بزرگواران [illegible] ایشان را رسوخ عقیده با [illegible] قوی تر
گردید و بجد تمام در راه سلوک [illegible] آمده سر آمد مقربان بارگاه الهی شدند حضرت ایشان [illegible] میفرمودند که
از ایشان صفت تواضع فروتنی غالب بود اگر یکی از اصحاب باعث رنجش خاطر شخصی میگشت ایشان خود
پیش آن شخص معذرت میفرمودند که این تقصیر از تقصیر صدور یافته مرا بخشید بلکه سر مبارک بپای او می نهادند [illegible]
علیه نواب خان فیروز جنگ که مرید ایشان بود بخدمت ایشان عرض نمود که سید حسن سولنا رحمة الله علیه هر گاه
میخواهند بشرف زیارت مصطفی صلی الله علیه وسلم مشرف میسازند ایشان فرمودند ما هر گاه خواهیم دو بار شرف
زیارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم دریابد شما امشب فاتحه خوانده متوجه بروحانیت مبارک بخواب رو روی
[illegible] کرده بزیارت مشرف گشت صد روپیه مقرر کرده بار دیگر فاتحه خوانده بخواب رفت باز باین سعادت امتیاز
یافت صد روپیه دیگر مقرر نموده بوقت صبح بخدمت ایشان حاضر شد صد روپیه پیش آورد که الحمد لله بتوجه
شریف این دولت سرفرازی یافتم ایشان بنور فراست دریافته فرمودند آنصد دوم کجاست وی مضطر شده
[illegible] گذرانید حضرت ایشان میفرمودند که ایشان در علم ظاهر مهارتی نداشتند و در صحبت ایشان از کشف و [illegible]
[illegible] بود محض از کثرت خدمت خانقاه پیر خود قبول دلها یافته بودند تا نسبت باطنی عالی و قوی داشتند در
[illegible] ایشان گریه بودگان بتصرف ایشان بحال گنگان مهربان دهن خود میکشادند و دران دهانهای گندم می [illegible]
[illegible] آمده دهانها در دهنش میچیدند و باوی بازیها می نمودند با خاصه ایشان مردم بسیار بمقامات
[illegible] رسیده اند وفات ایشان یازدهم شوال سنه هزار و صد و پنجاه و دو هجری شیخ صبغة الله از خلفا ایشان
[illegible] بود نورانی بنده او از زیارت کرده ام رحمة الله علیه

شیخ الشیوخ محمد عابد رحمة الله علیه

از اعاظم خلفا حضرت شیخ عبد الاحد در خلفا اکابر سهرند بعلم و عمل و ورع و تقوی شانی عظیم داشتند در نسبت
حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه میرسند کثیر العبادت کثیر الذکر بودند در تهجد سوره یس شصت بار میخواندند و بعد
[illegible] ذکر و مراقبه می پرداختند از نصف شب تا سحر در عبادت خدا و یاد مولی اشتغال داشتند در مرض موت
[illegible] ایشان [illegible] بود سوره یس سی و پنج بار در تهجد میخواندند بست هزار بار ذکر کلمه طیبه

www.mujaddidway.com

[illegible] و شبانه بحبس نفس و خوت کلام الله و ورد و وظیفه داشتند یکبار حاکم بلده سهرند سواشی بغارت
[illegible] و بود ایشان تا بیست سال ترک گوشت و شیر و فرموده بودند هرگاه هر پلی می گفتند در راه بحر زاد و سهلی روی
کردند و حلال با خود میگرفتند چیزی بر نخوردند و در هر امر رعایت عمل بشریعت مینمودند ایشان را قبول تمام و صحبت
خاص و عام بهم رسید و آستانه و خانقاه و ماوی اهل الله گشت قریب دو صد کس از علما و صلحا در حلقه ایشان
می نشستند و جماعتی از طالبان توجهات ایشان بنهایات مقامات اسمی رسیدند و ارباب فتا و بقا که در صحبت
مبارک استغراق و بیخودی و ارادت و ولایت و تهذیب اخلاق فائز شدند [illegible] از شمار بعد درس حدیث و
[illegible] متوجه قبله مراقب می نشستند و هر که بخدمت شریف میرسید [illegible] ذکر و [illegible] در باطن او میفرمودند
و هیچ کدام [illegible] میشد هر که در حلقه ایشان می آمد بتوجه موجه دلش را واگرفتی بودند کسی از ایشان پرسید
که [illegible] ذکر خفی [illegible] و حرکت ذکر [illegible] فرمودند [illegible] علوم گردان
کسی بکاری نیست در قبر خود شرو قدر ذکر خواهند داشت که از برکت نور ذکر قلبی از ایمان بسلامت [illegible]
[illegible] فتوحات ایشان شیوعی پیدا نمود و نسبت خلیفه بخاندان رواجی یافت لهذا لقب ایشان در عالم [illegible]
[illegible] الله بود روزی در مسجدی تشریف آوردند آنجا شخصی بجهت [illegible] خود داشت و مردم را مرید میگرفت
[illegible] باطنش از نور نسبت مع الله گرد و صوفیه علیه معروفست خالی بود و نزد مشایخ کبار بغیر فنای قلب و [illegible]
ولایت و تهذیب اخلاق مورد گرفتن حرام است ایشان بکمال او شفقتی آمد و تا دیری متوجه حالش گردیده و او را بمرتبه
ولایت [illegible] رسانیدند از حضرت ایشان ماکه در خدمت مبارک حاضر بودند از روی الطاف تصدیق احوال او
[illegible] و [illegible] شریف دلش فاکر شد و لطیفه نورانیتی بهم رسانیده بسوی اصل خود
[illegible] بوای [illegible] و در قلب کثیر اضمحلالی یافته متوجه بسیر عالم امر گردیده بتجلی افعالی رسیده
[illegible] حاصل نموده قابلیت [illegible] طریقه پیدا کرد فرمودند دید شما صحیح است اما [illegible] احوال او معلوم شد [illegible]
[illegible] شدند که توجه [illegible] مراقب ایستاده فرمودند این بیچاره [illegible] خواست فیضی مینمایند و
[illegible] توجهات نمودند فقیر شنیدم از زبان مبارک مرشد خود قدس سره میفرمودند در آن وقت حاضر
[illegible] در آن وقت بطور حقیقت محمدی بود صلی الله علیه و سلم بتوجهات آنحضرت تمام مقبر و مشمول انوار و برکات
[illegible] عالی گردید ایشان بزیارت حرمین شریفین [illegible] و رفته اند و بالطاف سرور کائنات صلی الله علیه و سلم

سرافراز گردیده و میفرمودند حرقت و سوز سینه من که از بی پناهی در طلب بود هیچ کم نمیشد بعنایت
مصطفوی تسکین یافت و آنچه مقصود بود حاصل شد طالبان بسیار در آنجا استفاضه از صحبت ایشان نمودند
شخصی در مدینه منوره ریاضت و مجاهده و نوافل عبادات بسیار میکرد از جناب سرور عالم صلی الله علیه
و سلم مامور گردید که بخدمت ایشان استفاضه نماید ایشان او را از این مجاهدات منع کردند و بتوسط در عبادات
امر فرمودند وی چون خوگر بریاضت شاقه بود بگفته ایشان عمل نکرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم باز او را امر
بمتابعت و التزام صحبت ایشان نمودند پس بخدمت ایشان استفاده نمود بحسن تربیت ایشان بمقامات
عالیه رسید وفات ایشان در سنه هزار و صد و شصت هجری هژدهم رمضان المبارک است خلفای ایشان
بسیار از انجمله خواجه موسی خان مخدوم اعظمی دوبیدی متورع و متقی صاحب کشف مقامات و تصرفات
در ولایت اوری الهند ارشاد هدایت طالبان خدا یگانه روزگار بودند و دوازده خلیفه مرسل داشتند روزی
یکی را از درویشان خود گفتند چیست که در باطن تو کدورت معلوم میشود گفت نی بجز طعام
[illegible] چیزی نخورده ام آخر اعتراف نمود که در خانه صباغی طعامی نیاز حضرت غوث الثقلین رضی الله
[illegible] خورده ام او را زجر کردند که من نگفته ام طعام هر کس نباید خورد و مرزا مظفر رحمة الله علیه تعویذ وفات
[illegible] باطنی و وفور حالات و واردات بی نظیر بودند مستفیدان ایشان را دیده ام بخیر ضروری ارباب
[illegible] داشتند یکی را از اصحاب ایشان بعد وفات ایشان قبضی قوی رو نمود و تا دو سال
[illegible] نیافت آخر بزیارت شریف ایشان رفت همینکه نظرش بر خاک پاک ایشان افتاد احوالش تازه شد و
نسبت خود را بکمال یافت [illegible] رحمة الله علیه بعلو نسبت باطن و قبول انوار و هدایت طالبان ممتاز بودند
زبانی صالحی شنیده ام که میگفت [illegible] در صحبت ایشان بمرتبه ولایت و فنا و بقا رسیده اند جمعی بخدمت
ایشان ارادتی داشت عرض نمود هر قدر خرج صرف روزگار شده باشد بنده حاضر نماید قبول کردند سبا و ا
مال و یگانه باشد شاه عبد الحفیظ و صوفی عبد الرحمن و میر بهادر و درویش محمد و محمد حسن و دیگر اعزه رحمة الله علیهم
بمقامات قرب الهی امتیاز داشتند و بهدایت طالبان حق می پرداختند فقیر بعضی را از این عزیزان زیارت
کرده ام و دختر شیخ محمد میر رحمة الله علیها از اولیات عصر خود بمزید قرب عنایت رسول خدا صلی الله
علیه و سلم اختصاص داشت از وی عجائب واقعات منقولست احوال هر که میخواست بحضور عرض نمود

www.mujaddidway.com

باب حاصل میکرد و تبرکات موی شریف بطالبان میداد یکی از بزرگان که در زمرهٔ ارادت و نبوت بیعت صحیح
و جهان صحیح اعتبار میکرد میگفت خانه کن ما هر از انوار مصطفی مجلی بود صلی الله علیه وسلم و در آن لطیفه
ثبت نگردید صلی الله علیه وسلم فتوح سامانی پیش آمد جناب در حضرت شریف آمده للعصر [illegible]
الی من یخصنی من النسائی منها که باب الدت باری فقر یاد و خواست که بلک [illegible]
بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را منع فرمودند و بصبر بر فقر و فاقه امر نمودند که صبر موجب قربت و معیت الهی است
سبحان الله مع الصابرین ۰

فصل در بیان نسب شریف و ولادت باسعادت ایشان رحمة الله علیه

بسم الله الرحمن الرحیم سعدا آنحضور و گلهای فرم طریقهٔ احمدیه محیی سنن نبویه قرة العصر والدوران [illegible]
حضرت مرزا جانجانان رضی الله تعالی عنه از سادات علوی اند نسب شریف ایشان بدست [illegible]
بتوسط محمد بن حنفیه امیر المؤمنین علی مرتضی کرم الله وجهه میرسد آبا کرام ایشان امرا عظام بودند و قرابت
سلاطین تیموریه دارند باوصاف حمیده و خصال پسندیده موصوف بودند و بمروت و عدالت و شجاعت
و سخاوت و کمال دینداری معروف امیر عبد الرحمان که بدو واسطه نواسهٔ اکبر بادشاه میشوند جد آنحضرت
با وجود جاه و شوکت ظاهری در طریقهٔ چشتیه حالات نیک آنمند سحر خیز و آزرده محبت اشکریز بودند و مردم
را مرید میگرفتند و متوسلان ایشان همه ذاکر و متهجد گذرانیدند و شریف آنحضرت دختر اسد خان وزیر در
اوصاف کاملی نظیر بود و بمن صحبت ایشان مذهب اهل سنت و جماعت گزیده و از واردات الهیه حظی
وافر داشت و تسبیحات و عبادات می فرمود و مثل شوهر خود ذوق و شوق سرشار محبت خدا بود از علم ظاهر
بهره وافر داشت درس مثنوی حضرت مولوی روم میگفت رحمة الله علیها والد ماجد حضرت ایشان مرزا
جان ترک جاه و دولت و منصب و شاهی کرده سلطنت فقر و قناعت اختیار کردند و اسباب جاه و حشم خود
را در راه مولی بر فقرا قسمت فرموده بلست [illegible] بر بحث [illegible] صبر خود داشته بودند شنیدند که یکی از دوستان
ایشان حاجت صعب پیش آمده آن را تمام بوی عطا فرمودند در کمالات انسانی و اخلاق ربانی یگانه زمانه
بودند و فاقه و جاه و شکر و صبر بحیثیت ایشان بود یکبار درخت کدو در خانهٔ خود نشانده بود کنیزی گفت شما

بدعوی توکل درخت کدو می نشانید مبادا در دل بگذرد که در فاقه برگ و بار این درخت خواهیم خورد و اعتماد بر
اسباب پیدا شود ایشان سخن وی را از تعلیم الهی دانسته آن درخت را از بیخ برآوردند و عزلت و انزوا گزیده
و شرف و جهانی در یاد خدا دیده طریقهٔ قادریه از حضرت شاه عبد الرحمن قادری رحمة الله علیه که بجذبات
خود و تصرفات جلیه شهرت داشتند گرفتند و بمن صحبت ایشان بحالات علیه فائز شده اوقات بذکر و طاعت
و عبادت معمور داشتند یکبار پیر ایشان میوه انبه تناول مینمودند ترش بود شیره اش را بآب دهن مبارک خود
بدوری ام داشتند ایشان از کمال سخاوت عقیدت ترک نزاکت و سیرزائی نموده آن شیره بخاک آمیخته از زبان خود
آن را برداشته فرو بردند از برکت این عمل و خاکساری ایشان را کیفیتی خوب طاری شد رحمة الله علیها ولادت
باسعادت حضرت ایشان در سنه هزار و صد و یازده یا سیزده هجری یازدهم رمضان المبارک وقت
فجر روز جمعه بود که آن آفتاب عالمتاب از مطلع ولادت طلوع فرموده جهان را منور گردانید و طلوع شمس طالع
طالعین نور صاحب شرع تاریخ ولادت آمد از طالع ایشان از آنچه رسول الله صلی الله علیه وسلم دو جا
بیعت داشت باقی همه موافق بود لهذا انوار رشد و هدایت از ناصیه حال ایشان ظهور داشت و انوار فهم و
[illegible] سید رشید ارباب فراست از مشاهدهٔ علو فطرت ایشان میگفتند که ایشان سر امد اهل کمال میشوند
[illegible] در سبقت می برند والد ماجد ایشان در تعلیم و تربیت اهتمام نمودند و با وجود صغر سن
ایشان بحسب [illegible] اوقات تاکید فرمودند که وقت عزیز و عمر شریف بدل نمار و بیجا صرف نشود و
[illegible] و فنون سپاه [illegible] و هنر وری [illegible] تعلیم نمودند میگفتند اگر شما امیر شوید قدر ارباب هنر خواهید شناخت
[illegible] شناخت و اگر چنانچه دل ما میخواهد ترک اختیار میکنید حاجت اهل پیشه و هنر نخواهد افتاد پس ایشان
[illegible] هنر و [illegible] هر پیشه و هنر خود از ایشان میخواستند و هر که با ایشان ملاقات مینمود [illegible]
[illegible] خود اقرار میکرد زبانی یکی از ثقات شنیدم که ایشان از تعلیم سر اول بر پنجاه طرز می آمد حضرت
[illegible] فرمودند که استعمال اسلحه بمرتبهٔ کمال رسانیده بودیم اگر بست کس شمشیر کشیده بر ما حمله آرند و در دست
[illegible] عصا باشد یک کس هم نمی تواند رسانید یکبار شخصی در وقت انصراف سلام از نماز مغرب در
[illegible] بحری بازو و برق درخشید و اعلان [illegible] حربه از دست او گرفتیم باز دست او دادیم وی باز حمله آورد
[illegible] اتفاق افتاد آخر معذرت آورد و پای [illegible] و یکبار فیل مست در راهی می آمد

[illegible]

[illegible] حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] فرمودند [illegible]

[illegible] حضرت عبدالرحمن رحمة الله علیه [illegible]

[illegible] حضرت شاه عبدالرحمن رحمة الله علیه [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] فرمودند [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] فرمودند [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] فرمودند

رفت عاشق بیچاره و بیخبری از غیرت سر گریبان غم و دشت قتل غیرت جان تو عشق البوخت دیدند مرده بود
معشوقش را خبر شد از سرت سر بکشت است فرو برد ساعتی گذشته بود که جانش ع نبال جان یارش شتافت هر دو
ماتم یک هم دفن کردند ع در غم سوزد اگر رفت بوسه باشد مرا یک وجب جا از سر کوی تو چین باشد مرا ع میفرمودند
طاوسی بزبان حیله عاشق بود گرد سرش میگشت و قصهای نمود در افواه ملامت گران افتاد که معشوقه جانور است
ان رطلعه مردم غیرت آمد طاوس الطلبید طاوس قص کنان نزدیکش رفت گفت چشم خود سوی من کن طاوس که
عاشق جانانی بود چشم خود سوی وی نهاد میل گرم در چشمش کرد گفت چشم دیگر کن طاوس که اختیار بدست
میتوانی عشق دشت چشم دیگرش گم گشت ان ای حمل گرم در این چشم نیز کن طاوس که در خاک طلبیده گوهر جان
در قدم مهر نثار نمودن هر دو حسرت چنین ستم بس امچند روز در گوشت میفرمودند جوانی هر تمنا که انجیف فاخته
بلکه کرد فاخته دوم بانگ زنهای زیاده خواست خود را بلک ساز دخش و خاشاک چیده در برای او آورد و
انگشتی سوزن بیقرار برداشته بر ان خاشاک نهاد و دیری چند بر آتش زده خود را فرو سوختن داد و گفت ست
چون طبیعت تشنگی دست بکه بنیاد مرا ان شعله برتن گل ست بد میفرمودند در موسم بهار گلی از قفس بلبلی او بخندند
بلبل سوز برگ گل گذاشته تا بهای موزون آغاز کرد زمانی در از فریادها می نمود ناگهان خاموش گردید و دیدند
مرده بود ع عجب از مرده و بالله در خیمه دوست ع عجب از زنده که جوان جان بدو آورد بیلم ع گفت فقیر اقم
بسلیکه دیوان را بجهت کند ذکورت محبت شعله افروز کانون محبت مود عدلهای دوستانست جان داده اند و
دست از کونین افتاده و در مشاهده محبوب استغراق یافته فَاَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِهِمْ اَحْیِنِی فِی حُبِّکَ وَاَمِتْنِی فِی حُبِّکَ
وَاحْشُرْنِی فِی زُمْرَتِکَ میفرمودند و الوا جد ما میگفتند که قدم شما بر ما مبارک شد که در سال تولد شما دست از تعلقات
دنیا برداشتیم و دولت قناعت برگزیدیم پس ما را از برکت صحبت ایشان و طبیعت رغبت ترک و تجرد پیدا شد
و خضر بر خاطر گردید میفرمودند شانزده ساله بودیم که پدر ما از این جهان انتقال نمودند وقت مرگ وصیت فرمودند
که وقات همین قسم در کسب کمالات تقسیم خواهید داشت و عمر در اشتغال اعمال صرف خواهید نمود پدر را بسر سر زنده
انگلید که مقصود از وجود تربیت کسب هنر و کمال ست میفرمودند همین وصیت ایشان وقات خود بر علم
عمل وصیت اسباب تقسیم نموده بودیم و در عمر و زندگانی هر دو افی برداشته میفرمودند بعد انتقال ایشان از دنیا
نیز خواهان ماعت در حصول منصب موروثی پادشاهی گردیده ما را بملازمت فتح سرهند شاه بردند اتفاقا بادشاه

عارضه زکام بود در دربار بر آمد همان شب بخواب دیدیم که بزرگی از مزار خود بر آمده کلاه خود بر سر ما نهادند همانا
بزرگ حضرت خواجه قطب الدین قدس سره بودند پس دل را هیچ رغبت بمنصب جاه نماند و شوق زیارت دیدن
استیلا یافت هر جا صاحب کمال میشنیدیم زیارت وی میرفتیم یکبار بجهت دیدن شیخ کلیم الله چشتی رحمة الله علیه
که در مشایخ وقت بودند رفتیم درس حدیث میفرمودند در حدیث بر آمد که وقت شب حضرتی از جن بر رسول خدا صلی الله
علیه وسلم حمله آورد میخواستند که بگیرند بملاحظه دعای حضرت سلیمان علیه السلام بر وی تصرفی نفرمودند در دل آمد
که شیخ تاویل حدیث چه خواهند فرمود ایشان فرمودند که از این حدیث معلوم میشود که شیخ را باید که تصرف بر
مردم بیگانه بی اذن هر او تمامید میفرمودند بزیارت شاه مظفر قادری رفتیم کسی از ایشان پرسید و بنوقتا بال
و اولاد میباشند گفتند زمانه از دوستان خدا خالی نیست هر که زیارت ابدال میخواهد این جوان را ببیند هنوز طریقه
اختیار نکرده بودیم اما شیخ این سخن در حق ما بنور فراست فرموده باشند میفرمودند زیارت شاه غلام محمد موحد
کرده ام خانقاه ایشان از صبر و قناعت و زهد و توکل خانقاه حضرت جنید بود رحمة الله علیه میفرمودند بزیارت
شاه هاشم جالبری رسیده ایم میگفتند پیر ما بنهزار ختم کلام الله میفرمودند میر ما هاشم را الهام شد که وقت مرگ شما
نزدیک و دفن شما خطه کشمیر است بطی ارض در کشمیر رفته انتقال کردند رحمة الله علیه همچنین صحبت بسیاری
از بزرگان دریافته نظر عنایت ایشان رسیده بودند

فصل در ذکر انتقال حضرت ایشان از حضرت نور محمد بداونی رحمة الله علیه

میفرمودند هژده ساله بودیم که شخصی بکمالات حضرت سید قدس سره نزد ما کرد و بجهت استماع اوصاف ایشان
دل بی اختیار بشوق سعادت قدمبوس گردید پس شرف دیدار معرفت بار آنحضرت دریافتیم بزرگی یافتیم
منظر حق بین مصطفی صلی الله علیه وسلم متخلق باخلاق خدا سبحانه انوار صحبت مبارک صفا بخش دل
و راحت افزای جان گردید و دیده یقین بینا گشت که شاهد مقصود اینجاست و طمانیت دل مردود رسانید که
سود حق در اینجا باد فرمودند بچه کار آمده عرض نمودیم بجهت استفاده اگرچه عادت ایشان نبود که
بی اختیار تلقین طریقه فرمایند اما بمقتضیات الهی بی توقف بجان بنده توجه فرمودند لطائف خمسه بذکر اسم ذات
و اگر بیدار این از خصائص ایشانست که یک توجه شریف لطائف خمسه جاری بذکر الهی میشود و سالک مورد

www.mujaddidway.com

تجلی صفاتی میکرد و تاثیر توجه ایشان باطن را بر نگی متاثر گردانید که خود را در آئینه بصورت دیدیات شریف
ایشان یافتیم دل بمحبت مفرط و عقیده راسخ بخدمت ایشان پیدا شد سفر نمودند ایشان التفات بسیار بحال
مستفیدان داشتند و اینها را بزات تعلیمی نمودند چنانچه روزی یکی از محرمان در راه نظر افتاده بود همین
که بحضور پرنور رسیدیم فرمودند از شما غلطت نامعلوم میشود شاید نگاه نامحرمی افتاده است درین اثنا همچنین
نمودند غلطت آن نظر بحاضر باطن خود حاضر کردیم روزی در راه ملاقات خراب خواری شد فرمودند امروز در
باطن شما غلطت خراب بنظر می آید شاید بشاهد خرد خوردی شده باشد بعد از آن بصرف و تنبیه کردند
شرب خود عیان دیدیم فرمودند ملاقات منافق شبهه نور باطن را کدر میسازد و معاملت کسی از ارتکاب معاصی
نماید همچنین انوار عالی که بصاحب ظهور می آید در باطن اینها شاهد میشود اگر تامل نمود و فتم میفرمودند که
امروز فکر از کلیه کرده باید و اگر در وی خوانده بودیم میفرمودند امروز انوار در رو داز شما ظاهر نیست روزی فرمودند
در دو رعایت حد ملحوظ نموده آید بنده عرض نمودم گری اما فید عدد چگونه دریافت میشود فرمودند
مثل گل صد برگ میشمری بنظر می آید میفرمودند روزی باطن ایشان وای اصل السوس میگوفتم فرمودند باریک
شد گفتم گری ایشان بدست مبارک خود احساس نموده گفتند هنوز باریک نشده سخن تحقیق باید تا حادث کند
نشود میفرمودند همین صحبت آنحضرت در اندک مدت حالات و کیفیات طریقه باطن را در گرفت جذبات متواتره در
رسید دل از محبت غیر تهی ساخت و آتش بحضرت حق سبحانه بیکدیگر یافتیم کس الفتی نگذاشت از بیتابی های شوق
خواب و آرام بر هم شد و سر و پا بر هنه در وادیها میگشتیم و شدت جوع اندکی برگ درختان خورده میشد
اکثر اوقات باستغراق مراقبه میگذشت و نگرانی و انتظار دل را بحقیقت بحقایق متوجه فرا میگشت حضور و
اصحاب بحسب قضای لطیفه قلب دست داد و مرتبه ان شاء الله تعالی بیک کلمه زاده وصف حال گردید و محویت و فنا
بقا و وصل و یافت مقصود که ارباب قلب متعارفست حاصل شد و خواطر او دل جولانی نماند سر توحید
انکشاف یافت و هر قدر جمال صورت محبوبی در نظر آمد گاهی وحدت در کثرت مشهود میشد و گاهی وهم غیریت
پیش خیال مرتفع میگشت گریه بقدر حال بود و آه و ناله بیتابی دل ای افزود و گریه یا از خوف الهی و ندامت
ارتکاب مناهی می آید یا از سوز و گداز ذکر جهر رقت دل میطلبد یا از انعکاس کیفیات از باطن بعد و حال انکسار
میشود یا از حرارت و بیتابی مقام جذبه گوهر اشک غلطان میگردد بلبلی برگ گل خوشرنگ رنگ

داند ران برگ و نوا نوش نالهای زار داشت ۔ گفتش در بین و بلبل این ناله و فریاد چیست ۔ گفت از بلبل و معشوق ما
این کار داشت ۔ و بلی که لطیفه قلب با اصلش میشود مقتضی بیتابی های شوق ست باعث نظاره جمال شاهد
و استماع نغمات و گریه های ذوق با بلبل و زاری در ذوق و شوق گذشت و سکر و بیهوش فرما از ما سوا گشت
تا آنکه ساعت لطیفه قلب بآخر رسیده و کار لطیفه دماغی افتاد آتش شوق افسردگی یافت آه و ناله را مجالی نماند
و الحنان و بیذوقی دست داد و شکایت حال بخدمت ایشان بردیم از غایت تاسف فرمودند حالا آن کیفیات
کجا این بیخبری با مبارکباد درین مقام حالات دیگر کاشف شد و جذبات و نگرانی و انتظار چنانچه لطیفه قلب را
از خود بیرون و لطائف اربعه و لطیفه نفس را حاصل گردید و فنای نفس و تهذیب اخلاق و استهلاک و اضمحلال
زوال عین اثر و فنای انانیت سید صفات و کمالات منسوب باصل یافتن خود را عدم محض مشاهده کردیم
و علوم و معارف مناسب این مقام دست داد و در انوار نسبت و سعتی پیدا شده بدن را احاطه نمود و حضرات
که از لطیفه دماغ بر قلب بزان میشد آن نیز زائل گشت حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه تسلیک هر لطیفه جدا
جدا میفرمودند بعد تسلیک و تهذیب لطیفه قلب لطیفه نفس مقرر داشته اند که در ضمن این هر دو لطیفه لطیفه روح
لطیفه سر و لطیفه خفی و لطیفه اخفی نیز نور و صفا و باصل خود فنا و بقا می یابد میفرمودند تا چهار سال بخدمت حضرت
مجددی سره استفاده کردیم اجازت تعلیم طریقه و ترک خرقه شریفه عنایت فرموده و صحبت بملازمت عقیده
اهل سنت و عمل باتباع سنت و اجتناب بدعت نمودند میفرمودند شاه گلشن خلیفه حضرت شیخ عبدالاحد
رحمة الله علیهما از ما پرسیدند که پیر شما بشارت کدام مقام بشما فرموده اند و سیر و سلوک باطن تا کجا رسیده و آنچه
آنحضرت درباره بنده فرموده بودند و حالات و واردات آن مقام در خود می یافتیم ظاهر نمودیم ایشان تعجب
انکار گفتند که پیر شما دعوی ای بدین نسبت در مقابل مشهور هم یافت نیست فقیر شکایت پیش
حضرت سید بردم که شاه گلشن انکار حضرت مینمایند چنین میفرمایند فرمودند شما چرا بدیشان بروید علم ایشان
علم خدا نیست که محیط هر چیز باشد یا پیغمبر نیستیم که انکار ما موجب کفر گردد دعوی ولایت نمیکنیم که انکار بفسق
کنند لیکن ترک ملاقات شاه گلشن نموده شد که هر که با پیر تو بد باشد تو با او نیک سگ از تو بهتر است بعد
یکسال اتفاق ملاقات ایشان شد گفتند شما از ما ناخوش شدید که انکار پیر شما کردیم گفتیم آری فرمودند
الله تعالی کمال پیر شما بر ما ظاهر نمود روزی در بازار نشسته بودیم بالکی سواری رسید تمام بازار بنور

[illegible] آمدم خانهٔ ایشان مثل نافهٔ البیر [illegible]
[illegible] کیفیات آنجا سیر کرده [illegible] قبور اولیا دیده می شود فقیر رفته نزد حضرت سید [illegible]
نمودم که امروز ناگهان تشریف آنحضرت بسیار کردند چنانچه [illegible] ایشان تاثیری کرده بود کلمهٔ مدح و اقرار
هرگز موجب اعتماد نگشت که [illegible] ایشان [illegible] بود رضا و تسلیم صفت ایشان بود میفرمودند
بعد [illegible] ایشان اقتباس انوار مزار مقدس اعتبار کردیم [illegible] سال بزیارت میر فقیر و بتوجهات روحانی آنحضرت
ترقیات [illegible] باطن خود یافته سلوک باطن [illegible] سیر [illegible] و [illegible] گذشت و [illegible] تجلیات اسم [illegible]
[illegible] و تغیرات [illegible] و احوال [illegible] نسبت باطن مشاهده افتاد چنانچه [illegible] حضرت محمد صدیق رحمة الله
علیه [illegible] فقیر فرمودند که [illegible] حضرت سید [illegible] نسبت [illegible] و [illegible] فقیر [illegible]
[illegible] ترقی [illegible] فرمودند حضرت سید [illegible] فرمودند که کمالات [illegible] بی نهایت است [illegible]
صرف باید نمود و استفاده از [illegible] مستوفیست [illegible] زندگی از [illegible] تفصیل مقامات [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] پس فقیر حسب [illegible] بخدمت بزرگان وقت رجوع نمود

فصل در بیان استفادهٔ حضرت ایشان از حضرت حاجی محمد فضل رحمة الله علیه

میفرمودند بخدمت شاه گلشن رحمة الله علیه [illegible] طلب نمودیم فرمودند شما را شیخ روزگار شدن است فقیر چندان
[illegible] آداب طریقه [illegible] گاهی سماع میشنیدند و گاهی نمازی جماعت میکردند جای دیگر رویدیس [illegible] حضرت
محمد [illegible] و خلیفهٔ حضرت خواجه نقشبند رحمة الله علیه [illegible] التفات بسیار بحال فقیر فرمودند [illegible]
گفتند که [illegible] آنچنین عزیزان که با داب ظاهر و انوار باطن آراسته اند لازم باید گرفت بنده قدمبوس ایشان
نمودم فرمودند شما [illegible] در [illegible] صحبت [illegible] و [illegible] که
از حضرت [illegible] سیده [illegible] بسیار [illegible] آن [illegible] کفایت میکنید پس بخدمت حضرت حاجی محمد فضل
التماس توجهات نمودیم فرمودند شما [illegible] بصیرت سلوک [illegible] و [illegible] کشف مقامات [illegible] ما چندان کشف و علم
مقامات [illegible] استفاده با حسن وجوه نتواند شد حضرت ایشان میفرمودند اگرچه از آن حضرت [illegible] استفاده و
[illegible] لیکن [illegible] حدیث فیوض [illegible] باطن شریف ایشان [illegible] میشد و در عرض نسبت قوت [illegible]

ایشان [illegible] ذکر حدیث در نسبت رسول خدا صلی الله علیه وسلم [illegible] استغراق دست میداد و انوار و برکات بسیار
ظاهر میشد گویا در معنی صحبت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حاصل میشد و در این اثنا توجه و التفات نبوی صلی الله
علیه وسلم [illegible] و نسبت کمالات نبوت در نهایت وسعت و کثرت انوار جلوه گری گردیده معنی حدیث
شریف [illegible] واضح میشد ایشان شیخ الحدیث [illegible] روی صحبت پیر
[illegible] بسیار [illegible] ظاهر و باطن [illegible] سال از خدمت ایشان حاصل نموده [illegible] حضرت محمد [illegible] قطب
[illegible] بودند شیخ محمد [illegible] حضرت حاجی صاحب گفتند که مرتبهٔ قطبیت [illegible] انتقال یافته و [illegible]
حضرت محمد [illegible] جاری بود در باطن [illegible] ایشان [illegible] در [illegible] آن مرتبه [illegible] جانان [illegible] کردند
[illegible] طریقه [illegible] ایشان [illegible] بخدمت ایشان [illegible] این [illegible] که اصحاب ایشان [illegible]
[illegible] میفرمودند روزی شخصی در حضور ایشان گفت در خوابی دیده ام که صحرای [illegible]
[illegible] آتش و کشن در [illegible] آتش است [illegible] چند در کنار [illegible] آتش شخصی [illegible] گفت که کشن [illegible]
[illegible] کنار [illegible] آتش دوزخ مغذب باند فقیر گفتم [illegible] تعبیری دیگر است بر شخصی معین از گذشتگان [illegible]
[illegible] شرع ثابت شود حکم بکفر جائز نیست [illegible] احوال این هر دو کتاب [illegible] است [illegible] مقتضای آیهٔ شریفه [illegible]
[illegible] ظاهر است که در این جماعه [illegible] بشری و [illegible] گذشته باشند در [illegible] محتمل است
[illegible] باشند [illegible] که در ابتدای خلقت جن پیدا شده در آنوقت عمرها دراز و قوتها بسیار بود [illegible] ماند
[illegible] سلوکی [illegible] و کشن آخرین بزرگان [illegible] است و در آنوقت نسبت [illegible] عمرها کوتاه و قوتها ضعیف
[illegible] ایشان [illegible] هدایت میکرد و کثرت [illegible] سماع که از وی منقول است دلیل است بر ذوق
و شوق [illegible] جذبه پس حرارتهای [illegible] عشق و محبت [illegible] صحرای آتش نمودار شد کشن که مستغرق [illegible]
محبت بود در [illegible] آتش ظاهر گردیده در آنچند که راه سلوک داشت در کنار آن [illegible] شد والله اعلم حضرت
حاجی صاحب رحمة الله علیه بسیار پسندیدند و این تعبیر خوش شدند گفت فقیر را قم ابو صالح خان از خلفای
حضرت حاجی صاحب رحمة الله علیه در زمین [illegible] بود حاجی داشت که هفت روپیه سر انجام میشد شبی نماز
[illegible] شخصی هیئت کشن که هنود بیان کرده اند ظاهر شده و تحیهٔ سلام گفت و مبلغ [illegible] زیاده دی گفت [illegible]
[illegible] نماز [illegible] بعد از ادای نماز پرسیدم که نام تو چیست گفت کشن و این هفت روپیه ضیافت نماست که

www.mujaddidway.com

حضرت فرمودند گفت من محمد پسر محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم هستم پس بسیار بر آمد حالات ما کافی است ما در یگانه
بعد وی گفت که وصف نبی آخر زمان و اخلاص اتباع او صلی الله علیه وسلم شنیده بودیم زیاده از آن مشاهده کردیم
حضرت ایشان میفرمودند که نسبت شریف ایشان در غایت بزرگی و لطافت بود دست در کل ارباب ولایت از آن
توانایی دست اوزی بخدمت ایشان حاضر شدم فرمودند امروز شخصی از اصحاب حضرت محمد زبیر نزد ما آمده بود
شخصی دیگر از اصحاب ایشان که هر دو هر رفیق نموده باهم گفتند که در باطن ما و شما نسبت و کیفیات آن ظاهر است و
در باطن حضرت حاجی صاحب چند کلمه تعلق کردیم هیچ ظاهر نشد بعد ازین نمودم که حضرت شما از هر حضرت
محمد زبیر و از حضرت شیخ عبد الاحد سالها کسب نسبت باطنی نموده اید نسبت علوی و لطافتی پیدا نموده
اهل نسبتهای سافله از مقامات عالیه چه در یابند بحقیقت معامله پی بردن شدن این دو هر گرمی ای نسبت ذوق
و شوق معلوم توانند نمود و لیکن بعد از نسبت نماندن احمد پیدا ای طور متعارف صوفیه است کمالات الهیه
اظهار کشی است و از احاطه عقل بسر اکابر و در لا یحیطون به علما آنرین تقریر بسیار اظهار ابسا
در خدمت ایشان حکایت و نسبتی غلبه شست زلات مردم بتاویل معقول نموده معذور میداشتند و بند
از ایشان گرفته فوائد بسیار از آن مشاهده نموده ام ۵

فصل در بیان استفاده حضرت ایشان از حضرت حافظ سعد الله رحمة الله علیه

میفرمودند جناب حضرت حافظ سعد الله رحمة الله علیه التماس تحصیل فیض طریقه نمودیم امر باستخاره کردند
در استخاره هو المراد بر آمد پس التزام صحبت شریف کرده خدمت کفش برداری ایشان اختیار نمودیم از برکت
خدمت فوائد بسیار حاصل شد هر روز انوار باطن ترقی می یافتیم و وسعت نسبت زیاده میشد ایشان از ضعف
پیری بسن کهنه و از پشتاد و شده بود و طاقت توجه بحال طالبان نداشتند وقت صبح یک سپیاره کلام الله
میگفتند و مستفیدان گرد ایشان حلقه میشدند و در استماع قرآن مجید بترقیات میرسیدند تا دوازده سال
استفاده فیوض صحبت مبارک ایشان نموده ایم و عنایات بسیار بحال خود دیده احوال یاران خود از
فقیری پرسیدند بخدمت معروض میداشتم تصدیق آن میفرمودند و برای تربیت اصحاب خود بنده را میگفتند
که مسائل شریعت و طریقت بآنها تلقین نمایید روزی در خدمت ایشان مجمعی اهل علما بود حضرت خواجه محمد ناصر

رحمة الله علیه نیز آمده بودند بجهت دریافت احوال نسبت بحال ایشان توجه فرمودند فقیر این شعر خواجه حافظ
رحمة الله علیه ست ۵ هر کس که دید روی تو پوشید چشم من ✤ کاری که کرد دیده بابی بصر نکرد ✤ بر خواند گفتند
نسبت ایشان در غایت لطافت و قوت جلوه و فراست و انوار کمالات ایشان مانند خورشید ظلمت و ا
حاجت بیان نیست میفرمودند ایشان یکبار فقیر را بجهت نگهبانی لشکر امیری که با ایشان ارادت داشت و بهم
دشمنان میرفت فرستادند فقیر دعای حزب البحر برای حفاظت لشکر میخواند و همت بنظر سندی وی داشت
دستاویز از باطن ایشان و پیران کبار رحمة الله علیهم میبود الحمد لله که لشکر محفوظ و منصور گشت و دشمنان از بیم
و بخواری بهادند میفرمودند بعد استفاده فقیر از خدمت ایشان خلق بسیار با ایشان رجوع نموده امرا و اغنیا کثیر
تمام حاضر شدند نواب خان فیروز جنگ دست بیعت و ارادت بخدمت ایشان داد و هر روز بجهت کسب فیض صحبت
در حلقه حاضر میشدند در خانقاه ایشان درویشان بسیار جمع آمدند هر روز هشتاد کس از طبخ ایشان و خلیفه نوار بود
میفرمودند ایشان در کلمه الخیر و سفارش بسیار مصروف بودند در خانه امرا بجهت مهمات ارباب حاجت تشریف
می بردند میفرمودند ایشان کمال غیرت داشتند اگر کسی بی اجازت بنظر نگاهی میرفت در باطن خود فتوری یافت
و بنظر دیگر و نسبت باطن درست نمیشد میفرمودند روزی فقیر در خدمت ایشان عرض نمود که در طریقه مدار
[illegible] در بندت سالها بنده را بغایت یک توجه سرافراز فرموده اند و همیشه از روی حصول
این سعادت [illegible] میباشد از این جرأت بسیار متغیر شدند و در باطن و ظاهر فقیر تغیری راه یافت تا سه روز
گذشتم چون ایشان بعد [illegible] آمدند صحبت روی نمود و نسبت باطن بحال آمد میفرمودند چون ایشان از ضعف
پیری بحال طالبان توجه [illegible] فقیر بخدمت شیخ الشیوخ حضرت محمد عابد قدس سره رجوع نمود و
بخدمت ایشان هر حاضر میشد شیخ [illegible] خلیفه ایشان انجمن جمع ایشان رسانید ملالتی بخاطر خاطر راه یافت
فرمودند نماز و نیاز چه تصور در فیوض و برکات و تاثیرات دیدید که جای دیگر رجوع نمودید معروض داشتم که فقیر
سوای ذات خدا و نسبت علیا مقصودی ندارد و حصول آن موقوف بر توجهات علیه ست و اینجا بسبب ضعف
و ناتوانی جسمانی آنحضرت نمی توانند بخدمت یکی از یاران آنحضرت رجوع آورده ام و اخلاص بندگی راسخ
دارم اگر این معروض رفع ملالت نشد بعد واقعه ایشان که بر مزار شریف حاضر میشدم ایشان را خاموش
[illegible] و روی مبارک از من بگردانیدند بعد سالها شیخ صبغة الله بشارتی داد که ایشان در واقعه مرا فرمودند

www.mujaddidway.com

مانند صاحب دلسی هیئتم انجذب ایشان اختیار کرده اند مرضی الهی ست فقیر بعبادت شکر بجا آورده که رضای
الهی متعلق بجا بجای خداوندی ست سبحانه گفت فقیر را فهم یکی از اصحاب حضرت محمد سیر بعد واقعه ایشان
بخدمت حضرت شیخ محمد عابد رحمة الله علیه رجوع آورد و روح ایشان را ناخوش یافت بلکه تغیری بروی
کشیده دید و بحضرت شیخ گفت ایشان گفتند ایشان را ناخوشی چراست برای خدا یکی از خاندان شما رجوع
آورده است سعد در باره دست مخصوص از اولاد شیخ جلال پانی پتی رحمة الله علیه طریقه از فقیر گرفته بود در
خواب دیده که ایشان میفرمایند تو نقشبندی چرا شدی طریقه ما اگذاشتی [illegible] مزاجی ست و الا بعض
مرشدان مستفیدان خود را پیش بزرگان فرستاده اند چنانچه حضرت ایشان [illegible] خود بخدمت اکابر
استفاده نموده اند هر که نفع خود در خدمت بزرگی زیاده بیند یا انتقال طریقه در زیده جهدی نموده است
و آداب خدمت بهر نوعی بجا آورده هیچ مقصود نیافته یا بسبب بعد مسافت و دوری ضرورت استفاده
متعذر گردیده ضرورست که بجای دیگر رجوع نماید از فیض الهی محروم نماند میفرمودند شبی بهشت را
خواب دیدم ناگاه جماعه انبیا علیهم السلام نمودار شدند و حضرت حافظ صاحب پیش آن اکابر میرفتند مرا
تعجب شد که جهت چه حق ایشان بعبت حضرت نوح علیه السلام فرمودند که نسب ایشان محمد رسول الله
صلی الله علیه وسلم پیشتر نشسته اند بزیارت آنجناب مقدس میروند صلی الله علیه وسلم +

فصل در بیان استفاده حضرت ایشان از حضرت شیخ محمد عابد رحمة الله علیه

میفرمودند ولایات نعمت و کیفیات و علوم و واردات ایشان از حضرت سید قدس سره بفضل الهی حاصل شده و
کمالات نعمت و حقایق سبعه و غیره با توجهات حضرت فیض بعرصه هفت سال کسب کردیم بعد از آن بار دیگر از
ابتدا تا انتها در مدت یکسال بسیر اولی از جمیع مقامات گذرانیده و کیفیات و حالات هر مقام قوتی دیگر بهم
رسید ذکر کیفیاتی که در مقامات عالیه مجدد حاصل شد میفرمودند ذوق و شوق و اشتیاق بظهور واردات توحید و ولایات
بود در مقامات آنچه احوال و مواجید ذاتی شد و جوش و خروش عشق و محبت که از مقتضیات تجلیات صفاتی بود و در سلوک
تجلیات ذاتی اضمحلال انیت مجرد اتحاد و بعبودیت هیچ حاصل نگشت و نسبت عینیت اتحادی را طلبیت که عالم را با صانع
بود نیابت نمایند غایت تنزیه حضرت ذات و سبحانی خسلوبگرد یا بینه طبعه از غلبات سکر حال و در تنزیه تنزیه

بندگی حاصل نیست الا لذت و رتبت الا ارتباب حقایق و معارف در بنجا عقاید حقه اسلام و شرایع و احکام
اندوه و یقین و اتصال بکیف و احوال هر رنگ و لطافت نسبت افتد و وقت ست چنانچه امام ربانی مجدد الف
ثانی رضی الله تعالی عنه در مکتوبات خود بیان فرموده اند و درین مقامات دهر مرتبه یکبینی و هر رنگی دست داده و در
بعض که در مقامات سافله مثل باران بزرگ قطره بود و درینجا بطالیف کشیده و آخر مثل شبنم گردید از جهت بیرنگی
برکات توجهات آنحضرت باد راک کمتری آید بلکه در آخر حالات در صحبت شریف ایشان یک گونه صفای حاصل
میشد و بی ذوقی و کیفیتی نماند از عدم دریافت کیفیات فقیر بجناب ایشان عرض نمودم فرمودند این را اندیشه
بخاطر نباید آورد فیضان الهی حصل میرسد اگرچه از غایت بیرنگی باد اک نیاید مثل آن زمین که از سیراب پر میشود تا وقتی ست
که آب از زیر آن آب معلوم میشود چون لبریز میگردد و حصل سیراب میشود آب روی می آید و شوری در آن
نمی ماند میفرمودند بتوجهات ایشان در نسبت باطنی طولی و عرضی پیدا شد که نظر کشفی از آن کوتاه است و قوتی
در تنگیک مقامات طریقه حاصل شد که اظهار آن شعر از عجب و مباهات میفرمودند حضرت شیخ بکمال بنده
عنایات بسیار میفرمودند در اصحاب ایشان کسی بدین خصوصیت نبود فقیر را بضیافت خود سرافراز فرموده بودند
فیض و برکات خود شریک نموده روزی فرمودند الله تعالی دوش بعطای کمالات جدیده و فیوض
[illegible] نهاد که کمالات سابقه در جنب آنهمه کمالات و واردات اعتباری ندارد بنده عرض نمودم
[illegible] که بعد از آنهمه تفضلات الهیه بر باطن شریف ایشان گردیده و بنده نیز توسل اتحاد و محبت
جناب مبارک در باطن [illegible] احوال عجیبه دریافت فرمودند هست گفتند شما را ضمنی نموده اند هر عطای و کرامتی
که ما را آن میخواند شما را نیز از آن [illegible] و حظ کامل از آن حاصل ست میفرمودند الله تعالی ایشان را بچند
کرامت ممتاز فرموده و بلوغی ضمنیت [illegible] ست بس عالی و مخصوص بحضرت صدیق اکبر رضی الله
تعالی عنه چنانچه این حدیث شریف ما صب الله فی صدری شیئا الا صببته فی صدر ابی بکر
حضرت این معنی ست دوم هر که در جوار قبر ایشان مدفون شود تا آنجا که نظر کار کند مغفور گردد سوم هر که ایشان را
بیند آمرزیده شود چهارم سیر ایشان را مرادی ساخته اند پنجم الهام فرمودند که در نیوقت حلقه ایشان تجلی ذاتی
فیض ست بنده عرض نمود الحمد لله که فقیر نیز درین حلقه حاضر ست فرمودند سیر شما را نیز مرادی ساخته اند و بر
حلقه شما تجلی ذاتی واردست شکر این موهبت بجا باید آورد میفرمودند بنده بجهت اجازت خاندان قادری نقشبندی

www.mujaddidway.com

[illegible] عرض نمود فرمودند اجازت خانوادهٔ قادری بالمعانی این خاندان از جناب رسول الله صلی الله علیه وسلم سرافراز ایشان
و جانب سرور عالم سرفراز نشستند بنده نیز هم ایشان مرتبه نمودیم که حبیب خدا صلی الله علیه وسلم در بارگاه جمالی
با اصحاب عظام و اولیای کرام رضی الله تعالی عنهم نشسته اند و حضرت غوث الثقلین در حضور پرنور ایستاده حضرت شیخ
بجانب مبارک عرض نمودند که از جانب ایشان امید و اجازت خانوادهٔ قادریه مرحمت فرمودند و این امر را سید عبد القادر
بگوید پس ایشان اجازت آنکس حضرت شیخ نموده و اعطای تبرک خرقهٔ اجازت بنده را امتیاز فرمودند بنده و باطن خود
حالت [illegible] نسبت شریف قادریه احساس نموده و دیده از انوار آن [illegible] گردید در نسبت نقشبندی اصحاب آل در
بودگی بسیار است و در نسبت قادری و اعطای انوار میفرمودند حضرت شیخ [illegible] طریقهٔ قادریه چشتیه
طریقهٔ سهروردیه سرافراز فرمودند و از روح خواجه قطب الدین قدس سره [illegible] چشتیه بهار سیده میفرمودند
گاهی که نسبت خاندان چشتیه ظهور مینماید سماع خوش می آید و سوز و گداز عشق و محبت که [illegible] اکابر است بلکه
[illegible] خودی از خودی فقیر راقم بعد فنا بخدمت ایشان حاضر شد خلوتی بود در غایت کیفیات و حالات حضرت
[illegible] میفرمودند و گریه [illegible] بعد انقضای چند حالت فرمودند در نسبت بزرگان چشتی ظهور [illegible]
علیهم میفرمودند بعد واقعه حضرت حافظ سعد الله رحمة الله علیه نواب خان فیروز جنگ آرزو نمود که بجهت استفاده
بخدمت حضرت شیخ حاضر شود بنده معروض بحضور ایشان گذارش نمود بسیار متقص شده فرمودند میخواهد که خاطر
با شغل خاطر حضرت حافظ سعد الله بی برکت شود قصد اهل دنیا منحوس است و باعث بی برکتی باطن میگردد
میفرمودند روزی کسی در حضور ایشان گفت فلان دنیادار و [illegible] است فرمودند دنیا محتاجان اند و دولت و
نعمت سوی اهل نعمت [illegible] الغنا علی النفس حدیث شریف است صلی الله علیه وسلم

فصل در بیان مقدماتی که دلالت بر علو شان و قدر ایشان از اهل زمان دارد رضی الله عنه

میفرمودند رسائل محاوره فارسی و غیره از والد ماجد خود خوانده ایم و کلام الله از خدمت قاری عبد الرسول علم
تجوید و قرأت نزد ایشان سند کرده ایم مختصر است علم منقول و معقول از علمای آن وقت تحصیل نموده بعد واقعه
پدر بزرگوار والد ماجد خود کتب بسوطه در علوم حضرت حاجی محمد افضل رحمة الله علیه تحصیل کرده ایم و علم حدیث و
تفسیر از خدمت ایشان باسناد رسانیده بعد فراغت از تحصیل علوم ایشان کلاه تبرک کرتا پاجامه و سال میفرمودند

عادت ایشان می بود عنایت فرمودند آن کلاه شریف را وقت شب و آب گرم تر کرده یم کلاه و غسالهٔ آن را که در
تنگ از شربت سنتر طوس سیاه تر بود خوردیم از برکت آن غسالهٔ فهمی رسا و طبعی باذ کلید اند که هیچ کتاب
مشکل حل نمی ماند بتمام درس علم ظاهر بطالبان گفتیم آخر چون نسبت باطنی غلبه کرد شغل کتب متروک گردید
میفرمودند در واقعه دیدیم که از غیب کسی گفت ما را بشما کار است هدایت خلق و اشاعت طریقه بوجود شما پیشت
[illegible] و [illegible] انوار نسبت باطنی صریح معلوم میشود که تائید و قوت این امر از غیب میرسد و وجود فقیر گویا در میان [illegible]
[illegible] دو دهان ایم گویا همچو نی [illegible] نهان پنهان است در لب های وی [illegible] میفرمودند فقیر ابراهیمی المشرب بود علیه السلام
حضرت شیخ بتصرف باطنی بنده را محمدی المشرب ساختند علیه السلام میفرمودند ایامی که ایشان بنده را بنا حقیقت
محمدی داند صلی الله علیه وسلم و فنای در انوار آن مقام حالی دست داد می دیدم که سرور عالم صلی الله علیه وسلم در مقابله
فقیر نشسته اند باز می دیدم که بجای بنده آنحضرت تشریف دارند و بجای حبیب خدا صلی الله علیه وسلم فقیر نشسته است
باز می دیدم که هر دو جا رسول خدا صلی الله علیه وسلم تشریف دارند باز می دیدم که هر دو جا فقیر نشسته است این فنا و بقا که در
[illegible] علی صاحبها الصلوات والتسلیمات حضرت ایشان حاصل شد علو شان ایشان را بیان میفرمودند روزی در
حضور حضرت شیخ حاضر بودم در بارهٔ فقیر فرمودند دو آفتاب مقابل یکدیگر نشسته اند که از غایت شعشعهٔ انوار [illegible] یکی از
[illegible] نمود اگر متوجه تربیت طالبان خدا می شوند عالمی را متوجه میسازند میفرمودند روزی از غایت تواضع زانو [illegible]
[illegible] ایشان و اصحاب من کسی نیست [illegible] فرمودند از نهایت محبت که شما را با خدا و رسول ثابت است
[illegible] توجهات [illegible] از جناب الهی لقب شمس الدین حبیب الله عطا شده میفرمودند حضرت شیخ تربیت بعضی
اصحاب خود حواله فقیر نمودند فقیر [illegible] مقامات طریقه رسانیده بخدمت ایشان بردم فرمودند حالات و کیفیات
[illegible] که از شما کسب کرده اند صحیح است و [illegible] امام طریقهٔ مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه [illegible] و سلسلهٔ
[illegible] و [illegible] الهی و بارهٔ فقیر آنست که بنده را بجناب مشایخ کرام خود رحمة الله علیهم حضور حضرت سید حضرت
[illegible] تام عطا فرمود اگرچه شرف زیارت رسول خدا صلی الله علیه وسلم در یافتم لیکن صد شکر که سعادت صحبت
[illegible] صلی الله علیه وسلم حاصل شد و فتوحات خاطر خواه دست داد همچنین این اکابر از روی بنده نوازی فقیر
[illegible] بنده می نمودند روزی حضرت سید [illegible] بنده درست کرده بنا و عده فرمودند شما را بجناب
[illegible] تام است حضرت حاجی محمد افضل بتعظیم بنده راست می ایستادند که تعظیم کمالات نسبت شما میکنیم که [illegible]

www.mujaddidway.com

کثر الله امثالکم حضرت حافظ سعد الله تکریم بنده بسیار می نمودند میفرمودند شما بجا قبلگاه ما هستید
میفرمودند یکبار زبانی یکی از صاحب زاده ها که بسمرقند سیر شرف عرض سلام نیاز بجناب حضرت مجدد رضی الله تعالی
عنه گفته فرستادیم گفت چون سلام شما بر مزار مبارک رسانیدیم حضرت مجدد سر خود تا بسینه از مزار برداشته
بکمال انبساط و بشاشت فرمودند که کدام مزار او لیو شیخ تا علیک علیه السلام و رحمة الله و برکاته من گاهی
بزیارت آنحضرت مشرف نشده بودم بواسطه شما این سعادت حاصل شد و در تعظیم غیر نسبت بسابق می افزود
که شما را بحضرت مجدد اقرب و مسرت بسیار است حضرت شاه ولی الله محدث رحمة الله علیه میفرمودند الله
تعالی ما را کشف صحیح کرامت نموده است که جمیع احوال روی زمین از ما پوشیده نیست و مثل خطوط کف دست
عیانست درین وقت مثل حضرت مرزا جانجانان در هیچ اقلیم و شهر نیست هر کرا روی سلوک مقامات
باشد بخدمت ایشان رود چنانچه حسب الامر ایشان اصحاب ایشان بخدمت آنحضرت استفاده و رجوع
آورند و ایشان در مکاتیب طریقه خود القاب آنحضرت چنین مینوشتند منبع المسلمین با خادمات طریقه آلاهیه
در روی ریاض الطریقه بتوجهات نفس الرحمن الرحیم خدا عز و جل آن قیم طریقه احمدیه داعی سنن نبویه را در
دشته مسلمین رجوع و مستفید گرداناد خدا عز و جل آن قیم طریقه احمدیه خصوصا و طریقه صوفیه عموما
و آن تجلی بانواع فضائل و فواضل را بر گله سلامت داشته انواع برکات برکافه انام مفتوح گرداناد
و حاجی محمد ناصر که از کبار علمای حدیث بودند میگفتند ایشان در متابعت جناب مصطفی صلی الله علیه وسلم
شانی عظیم دارند چنانچه شبی دیدم که اسب عراقی با ساز و یراق بر در رسول خدا صلی الله علیه وسلم ایستاده است
پرسیدم که این اسب از کیست کسی گفت از رسول خداست صلی الله علیه وسلم چون از اندرون برآمدم کسی
گفت که اسب از مرزا جانجانان است تعبیر خواب نمودم که طریقه ایشان اتباع سنت حبیب خدا است صلی الله
علیه وسلم و بر جاده صراط مستقیم قدمی راسخ دارند مولوی ثناء الله سنبهلی در واقعات رسول خدا صلی الله علیه وسلم
استفسار نمودند که طریقه هر دو مرشدان حضرت مرزا صاحب در ترویج طریقت و تبلیغ احکام شریعت مقبول
و مورد مستند فرمودند آری و حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه نیز تصدیق این مقدمه نمودند و فتح محمد اعظم
تعلیقه حضرت حاجی محمد افضل رحمة الله علیهما میفرمودند که در باره حضرت مرزا صاحب الهام شده است
هذا رجل له شأن عظیم و لا یقاس علیه رجل آخر حضرت خواجه

میر درد میفرمودند هر کرا از اصحاب ایشان می بینم از نسبت عزیزان بهره یابست اما درجات و حالات و
مقامات تفاوت دارند حضرت شیخ عبد العدل زبیری رحمة الله علیهما میگفتند که اجتماع طالبان خدا در
وقت آن قدر که در صحبت ایشانست جای دیگر نیست و درین وقت ایشان نائب امام ربانی مجدد الف ثانی اند

فصل در بیان تاثیرات صحبت شریف و توجهات علیه حضرت ایشان

مجلس حضرت ایشان رضی الله تعالی عنه محفوف انوار خدا و مجمع فیوض مصطفی بود صلی الله علیه وسلم حضور
و استغراق نسبت نقشبندی در آنجا دلها را از خود می ربود و لمعان و صفای حالات قادری در آن محفل
قدسی ظهور مینمود و اذواق و اشواق چشتیه در آن بزم علی محبت خدای افزود و لطافت و سرگی نسبتهای
جدیده احمدیه در آن مجمع مقدس و قهار القهارت و صفای بخشید سکوت و مراقبه حضرت ایشان نقوش ماسوا
از صفحات خواطر زائل میساخت و سخن در کلام فواید شریعت و طریقت و کیفیات نسبت باطنی لقد احوال
میگردانید ذکر حدیث و تفسیر صفا و طمانیت دیگری می افزود و در آن مذکورات نسبت های تجلی ذاتی پرتو
می انداخت انشاء و شعر ذوق و فهمی بخشید که هر چه ازین باب مذکور میشد همه از سر ذوق و حال بود مذکورات
حسب تغیر باطن مبارک گردیده و سرشک شوق از دیده روان می نمود و افسردگیها بحرارت ها
می بدل میگردید و حکایات صالحین و اسرار شارکیفیات آگیه میساخت در بیان مسائل علمی تحقیقات
منبع خود و الشفی خاطر حرکت میفرمودند و حقائق و معارف صوفیه علیه توضیح تام تقریر کرده غواصین
سر در تشین سامعین می [illegible] و دقیقه را نزد ایشان بیانی بود شافی و هر عقده را از حل اکتشادی کافی
و بعد این همه کمالات که در ذات قدسی [illegible] مجتمع بود قبول الهی آنحضرت را مقتدای جهان گردانید و بعد
استقلال مشائخ اربعه رحمة الله علیهم مسند خلافت عزیزان بوجود مسعود ایشان یافت و ترویج طریقه علیه
[illegible] مبارک قیام گرفت طالبان خدا از هر طرف بخدمت ایشان رجوع آوردند و اهل اصحاب حضرت
[illegible] مشائخ عصر از آنحضرت استفاده فیوض و برکات نمودند علماء صلحا بجهت کسب فیوض
[illegible] خانقاه ایشان جمع آمدند و آوازه کمالات ایشان در افواه کافه انام افتاد و در اوائل حال بتاثیر
[illegible] مردم دنیائی ها میکردند و از کمال استغراق مست باده بیخودی می افتادند و حرارت شوق

www.mujaddidway.com

[illegible] اگر بمدد سلوک میساخت و بجانب بحیث قطع مقامات می نمودند و در راه آخر که باطن حضرت ایشان لطافت
و بزرگی زیاده شده متفیضان باطن خود جمعیت و اطمینان یافته بمقامات قرب ترقیات مینمودند و بدریافت
سر طریقت امتیاز داشتند بعضی با عالم مثال و طبع مشغول بعضی با عالم ارواح مناسبتی دست میداد و بعضی را اسرار
کونی بعضی کشف قبور بعضی را اطراف خواطر حاصل میشد بعضی در مشاهده انوار استغراق داشتند بعضی را اسرار
توحید و معرفت و طبع میگشت بعضی را با عالم مراتب مناسبتی بود کسی بود که [illegible] خود در مقامات اکبر و اعجوبه طریقه
احمدیه شایع ست عیان میدید و علوم و معارف و حالات و واردات [illegible] بیان میکرد اگرچه اکثر مستفیضان
حضرت کشف مقامات طریقه نداشتند اما همه کس در هر مقام حالات و کیفیات و [illegible] مقام در باطن خود بدیدند
و وجدان می یافتند و بمشاهده تمام مشرف گشته در مشاهده حق استغراق داشتند و در وسعت [illegible] باطن و طبع و خواطر و دل و دماغ ترقیات مینمودند تصفیه و تزکیه از رذایل [illegible] حال ایشان بود [illegible] در
[illegible] و حضرت [illegible] جمعیت داشتند آداب ظاهر و باطن و انوار و برکات که در صحبت حضرت ایشان [illegible]
نفوس سالکان می نمود غالب ست که در وقت بزرگان سلف طالبان را دست میداد و باشند مشایخ کرام
[illegible] حضرت ایشان میفرمودند فیضی که بمجرد صحبت شما طالبان حق میرسد در صرف همت و توجه دیگران حاصل
نیست چنانچه شخصی اگر بخدمت آنحضرت حاضر شده و مورد الطاف میگردید بدیدن حضرت خواجه میر درد رحمة الله علیه
[illegible] گفتند و مگر طریقه ایشان گرفته که انوار نسبت بطریقه باطن تراوش گرفته است گفت نی بلکه بخدمت ایشان حاضر
می باشم فرمودند آهی که بپارس آشنا شده فی الفور بصورت طلا شده همچنین خادم آنحضرت که در حلقه ذکر
حاضر نمیشد بحضور حضرت شیخ قدس سره رفت فرمودند آثار و انوار صحبت ایشان ترا نیز دریافته است شکر خدا بجا آر
[illegible] حضرت ایشان را در ارشاد و [illegible] نسبت باطنی کمال قوت کرامت فرموده بود سالکان را بتوجهات خاص
[illegible] حضرت ایشان تیر در بلاد و بعید و ترقیات می نمودند و حالاتی که حاضران در حضور بر نور می یافتند آنها را بر مسافت دور
[illegible] و میداد چنانچه شاه [illegible] یک از بنارس حضرت شیخ عبد الاحد رحمة الله علیه بتوجهات غایبانه حضرت ایشان از دهلی در
[illegible] بمقامات عالیه و واردات سامیه رسیدند و همچنین دیگر عزیزان بمقاصد خود فائز شدند آنحضرت
[illegible] بمقتضای عموم الطاف سالک را از مقامی که هنوز آنرا بانجام نرسانیده است بطریق [illegible] بمقامی عالی تر
[illegible] و اصل ساخته حالات و کیفیات آنجا باندک التفات بروی القا میفرمودند تا بهر مقامی مناسبتی پیدا نموده

ذکر و مراقبه کار را بانجام رسانده و از انوار و برکات مقامات عالیه بهره یاب گردد چنانچه حضرت محمد اسلم خلیفه ایشان از
شورش و بیتابی مقام جذبه و رسیت و طمانیت ارباب حلقه و ذکر تشویش میدادند ایشان را در مقامی بر ذکر مقتضای
آنجا اطمینان و تسکین باطن دست میداد فرمودند نور آن اضطراب و شورش تسکین یافت و نسبت باطنی ایشان [illegible]
دیگر مورد حالات گشت همت [illegible] مصروف آن بود که جمیع اوقات طریقه احمدیه در عالم رواج یابد و نسبتهای جدید
[illegible] از خصایص طریقه مجددیه دست جمعی [illegible] گردانند الحق آنحالات و مقامات بتوجهات عالیه اکثر سالکان را دست داد
و از واردات و احوال متعارفه گذشته بمقامات عالیه ترقیات نمودند هر قدر که عزیزان با خدمت ایشان اخلاصی بود و [illegible]
محبت و سبب زیارت حبیب خدا صلی الله علیه و سلم میشد و بآن اخلاص و محبت در راه مقامات جذب و اصطلاح [illegible]
میفرمودند هزاران مردم از حضرت ایشان طریقه گرفته بدوام ذکر خدا اشتغال نمودند قریب دو صد کس اجازت تعلیم
طریقه یافته بهدایت راه سلوک پرداختند از ابنای شاه کس بنهایت مقامات احمدیه رسید و مقتدای ارباب طریقه گردید
اجازت در طریقه بحصول مرتبه دوام حضور و فنای قلب و تهذیب اخلاق و استقامت بر اتباع سنت نمی شود و
[illegible] مرتبه مقام اجازت است و اوسط آن دست داد فنای لطیفه نفس و زوال اخلاق لطفا تا بر وجود سالک
[illegible] انوار نسبت ست و اعلی آن بعد حصول شرف فنا و بقا لطیفه قلب و نفس تهذیب لطائف عالم خلق ست
[illegible] مرتبه تسکین تمیش طلب و کمال اطمینان باطن و اتباع [illegible] ما جاء به المصطفی صلی الله علیه و سلم حاصل میشود
[illegible] ازین مراتب اجازت دادن مجاز را مغرور نمودن و مستفید او را محروم ساختن ست العیاذ بالله
[illegible] طالبان در اطراف بلاد در طریقه ارشاد مینمایند عنقریب مذکور بعضی ازین اعزه کرده میشود
[illegible] تعالی بفضل خود [illegible] حضرت ایشان را بتسلیک مقامات طریقه سرافراز نمود کسی سال بخدمت
مشایخ خود کسب انوار و برکات [illegible] و حقیقت نموده بمرتبه غایت کمال و تکمیل رسیدند و زیاده از
سی سال بترتیب سالکان راه سلوک پرداخته آثار نیک بر صفحه روزگار گذاشتند رضی الله تعالی عنه +

فصل در بیان ترک و زهد و اوصاف حضرت ایشان

میفرمودند الله تعالی مارا عقل کامل و اصابت رای بلیغ عطا فرموده است از تدبیر امور سلطنت و انتظام
مملکت و آنچه شایان حال هر کسی باشد بوجه احسن تعلیم توانیم نمود لهذا امرا وقت مشوره و صلاح مهمات

www.mujaddidway.com

نمود از ما سید بیان کرده بودند که این فقیر در بیت والد ماجد خود از نگاه هر کسی پیشنهاد کرد که جوهر آدمیت
و حوصله اش بیت و از خرطرقه از چنین مردم حرف سعادت و شقاوت میخوانیم که بهشتی و دوزخی کیست قلت
بیک یکمال نه و نوکل موصوف بود از دنیا و اهل دنیا نهایت استغنا داشت قبول هدایای آنها کم میفرمود
محمد شاه بادشاه زبانی فخر الدین خان وزیر گفته فرستاد که الله تعالی ما را ملکی عطا فرموده است هر چه
بما رسد بطریق هدیه قبول فرمایند فرمودند الله تعالی میفرماید قل متاع الدنیا قلیل مستاع افت قلیل
قلیل فرموده است نزد شما هم مصداق قلیل یک اقلیم بند و بست شما پیش شما چیست که سر بحث
بشغل آن فرود آید یکی از امرا عوبی و خانقاه مرتب ساخته و وجه معاش تعیین نموده بحضرت ایشان
عرض نمود با جابت رسید که برای گذشتن مکان خویش و بیگانه برابر است و روزی هر کس در علم الهی مقدر
بوقت خود بما چار میرسد گنجینه فقر صبر و قناعت بس است روزی در سرمای سخت [illegible] برد و مرض
داشتند نواب خان فیروز جنگ در آنجا حاضر بود از مشاهده این حال چشم پر آب نمود یکی از مصاحبان گفت
بدبختی ما عاصیانست که بزرگانی که ما را بخدمت شان ارادت و بندگی ثابت است تحفه نیازی نمی گذرانیم
حضرت فرمودند ۵ هزار حیف که گل کرد بینوائی ما ۵ بچشم آبله آمد برهنه پای ما ۵ فقیر روزه گرفته کرده
فقیر قبول نیازی نکنم ما را که آفتاب قریب غروب رسیده است اگر روزه خود بشکنم ده انگیز و سیه باید تلخ
زندگان بسا پیش گرم گردد نواب نظام الملک سی هزار روپیه نقد بطریق نیاز آورد قبول نفرمود گفت
در راه خدا باب حاجت تقسیم فرمایند فرمودند من خالی نمانیستم از اینجا برآمد شروع تقسیم آن
بکنند تا یکی از شما تقسیم می یابد بجهت یکی از سرداران افغانان سه صد اشرفی فرستاده بود گرفتن آن
اگرچه از روپیه منع کرده اند لیکن امر بوجوب اقتدا آن دارد نیت آنچه تعیین جلت آن باشد و گرفتن آن
برکت است فقیر اصحاب خود که با خلاص و احتیاط دایما می آرند قبول می نمایم در امرا و اغنیا اکثر
زر دیده شده می باشد و حقوق مردم بآن متعلق روز حساب از حساب آن بر آمدن متعسر خواهد شد
در حدیث شریف آمده لا تزول قدما ابن آدم حتی یسأل عن خمس عن عمره فیما افنه
وعن شبابه فیما ابلاه وعن ماله من این اکتسبه وفیما انفقه
وعن علمه ماذا عمل فیه پس در گرفتن هدایا تامل ضرورست یکی از امرا هدیه بسیار

حضرت ایشان فرستاده رد کردند وی باز با اسباب تمام فرستاد ایشان دو انیه گرفته همه باز رد کردند که دل
فقیر از قبول این هدیه باسیکند و همان وقت با غبانی بخدمت مبارک باستغاثه آمد که فلان امیر لهوهای
مرا ظلم گرفته و قدری از آن بخدمت شریف ارسال نموده حمایت این مظلوم باید فرمود ایشان فرمودند
سبحان الله این نا عاقبت بیان میخواهند که بهدیه های مغصوبه باطن فقیر را تیره نمایند تا الله علیهم حرام
اغنیا کم میخورند میفرمودند ظلمت طعام این مردم نسبت باطن اکدر همیسازد از اینجا گفته اند شر الطعام
طعام الاغنیا بلکه در قبول ضیافت نیز با تیر مضایقه داشتند که مردم از بی سامانی قرض سودی میگیرند
و ضیافتها میکنند یکبار وقت افطار صوم ثانی از طعام بیگانه بیاران قسمت کردند و پاره از آن خود تناول
نمودند بعد تراویح فرمودند که عزیزان حال باطن خود بگویند که آن نان با باد نسبت باطن چه فرمودند
عرض نمودم که آنحضرت نیز تناول فرموده اند اول خود ارشاد فرمایند فرمودند باطن فقیر تباه و سیاه شد از
برکت نماز و استماع قرآن باز بحال آمد عرض نمودم هرگاه که دست الله شب در باطن مبارک و دریای انوار تغییر
آورد از خرابی احوال ما تنگ باطنان چه گفتن است فرمودند لقد است که توفیق رفیق مینماید و نور طاعت می افزاید
اگر فقیر فنا گردیده بودند و صبر و قناعت را پسندیده و تسلیم و رضا بجبر خود ساخته با ملایم و نا ملایم قضا موافقت
و موافق دعای نبوی صلی الله علیه وسلم اللهم اجعل رزق آل محمد کفافا بصر و ترازو
[illegible] میفرمودند در باره اصحاب خود همین دعا می نمودند که اینها را آنقدر غنا بود که کار بسر
کنند و نان بدهند [illegible] باستقراض سه چهار مان ترین مردم بودند و تهیه موت قبل از نزول آن میداشتند
میفرمودند بعد ادای واجب [illegible] و حلقه ذکر انتظار مرگ میکند و هیچ آرزو در دل نمانده است و هیچ تعلق
تا باقی نیست مرگ تحفه الهی است [illegible] لقاء خدا و دیدار مصطفی صلی الله علیه وسلم میگردد و در هر عمل بر
طبق حدیث شریف راغب بودند میفرمودند وفات و اعمال خود موافق سنت حبیب خدا صلی الله علیه وسلم
بدست خود ساخته ایم هر که خلاف شرع از ما عملی بیند بر آن متنبه سازد مردم را با داب اسلام موافق
سنت رسول خدا تاکید مینمودند و از دست بر سر و شکستن و خم شدن منع میفرمودند خلوت دوست بودند
در محبت و اخلاص مشایخ خود خصوصا حضرت مجدد رضی الله تعالی عنهم غایت رسوخ داشتند میفرمودند
تحقیق جهانتام غلبه محبت پیران خود یافته ام اعمال بنده چیست که موجب قرب بارگاه کبریای الهی گردد

[illegible] قبول خدمت بندگان خدا [illegible] کریم الاخلاق بودند تواضع و انکسار [illegible] کس [illegible]
[illegible] تعظیم [illegible] فضل و تقوی [illegible] اهتمام [illegible] تعظیم [illegible] کاوا امیر [illegible] تمام عمر [illegible]
[illegible] نهایت محبت ایشان می آیند از مجلس برخاسته بجهت شغلی درون حجره خود رفتند چون آن
[illegible] آمدند [illegible] کرده باز حجره تشریف بردند که اگر تعظیم [illegible] می کردند آزرده میگشت
[illegible] تعظیم [illegible] مرتبه [illegible] ایشان [illegible] طریقه و توجه بحال طالبان [illegible] داشتند [illegible]
[illegible] حاضری که بحضور والا [illegible]
[illegible] طریقه [illegible] بود [illegible] وقت برخاستن از سر [illegible]
[illegible] فرمودند [illegible] فرد ❊ نظر از [illegible]
[illegible] تغیری عظیم [illegible] از سر [illegible] آمده [illegible] کند [illegible]
[illegible] ❊ [illegible] بود [illegible]
[illegible] سلاطین [illegible] از زکوة [illegible] ایشان
[illegible] تلوث نسبت [illegible] باسباب دنیا [illegible] هر که از طالبان [illegible]
[illegible] فرمودند [illegible] استعمال [illegible] تشبه [illegible] توکل و استغنا از ماسوی
[illegible] بسیار [illegible] فرمودند [illegible] از درجه [illegible]
[illegible] سلاطین [illegible] هر که از [illegible] صحبت و انوار طریقه از [illegible]
[illegible] حاجت و ضرورت [illegible] دنیا [illegible] ضبط [illegible] نیت و محافظت نسبت باطنی [illegible]
[illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم الا ان الدنیا ملعونة وملعون ما فیها
[illegible] خدا است کما ورد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا ان الدنیا ملعونة وملعون ما فیها
الا ذکر الله وما والاه وعالم او متعلم رواه الترمذی ❊ در دل سالک طلب خدا و طلب دنیا جمع نشود
[illegible] ماسوا [illegible] فرد ❊ از دوست و بگذار تا رحم آیدش ❊ از مردم سن چنین می باید
فرد ❊ صرف وصحت کسی نوش کرد ❊ که دنیا و عقبی فراموش کرد ❊

فصل دوازدهم در ملفوظات حضرت ایشان

[illegible] ایمان آوردم بخدا و رسول خدا و آنچه پیغمبر از خدا آورده است دوست دارم دوستان خدا
[illegible] رسول خدا و بیزارم از دشمنان خدا و رسول بجهت نجات کلیت و هر عقد [illegible] دلیل ثابت نمودن [illegible]

[illegible] مسلمانان بآن مکلف [illegible] فرمودند محبت [illegible] اهل بیت [illegible] تعظیم اصحاب کبار رضی الله تعالی عنهم [illegible]
[illegible] ضرورت [illegible] صراط مستقیم [illegible] صراط [illegible] نماید [illegible] از [illegible] صراط
[illegible] نیست [illegible] استقامت خواهد گذشت [illegible] فرمودند یکبار [illegible] بی ادب در جناب امیر المومنین عمر
فاروق رضی الله تعالی عنه زبان طعن کشاد و مارا بجهت دین و احترام اصحاب سید المرسلین صلی الله علیه
وسلم غضب آورد بر سر آن بی ادب خنجر کشیدم باضطرار تمام فریاد برآورد که بحرمت حضرت امام حسن رضی الله تعالی
عنه از سر من درگذر بمجرد شنیدن اسم مبارک حضرت امام غضب فرو نشست و آن بی ادب استعفا فرمودیم
فرمودند تعظیم جمیع اولیاء الله و محبت عامه مشائخ رحمة الله علیهم لازم است و در حق پیر خود اگر از راه [illegible]
عقیده افضلیت نماید از فرط محبت مستبعد نمی نماید در حق حضرت مجدد رضی الله تعالی عنهم که طریقه [illegible]
مقامات و کمالات طریقه خود بسیار تحریر فرموده و زبده اصحاب آن طریقه بآن مقامات و واردات رسیده [illegible]
هم زیاده شده اند و در آن مقامات هیچ شبهه نیست که قرار هزاران علما و عقلا بتواتر رسیده و عقیده و تساوی با اولیاء
افضلیت ایشان بر آن اکابر رحمة الله علیهم نباید نمود که آن کبار دین از مشائخ ایشان اند فرمودند عمل بعزیمت [illegible]
و تقوی گزیدن در این وقت سخت است [illegible] که معاملات تباه شده و عمل موافق شرع گویا موقوف گردیده اگر بر طبق
[illegible] و ظاهر فتوی عمل نموده آید و از محدثات امور و بدعت اجتناب کرده شود بسیار غنیمت است فرمودند
[illegible] الرقة والرقة تجلب الرحمة ❊ پس آنچه موجب رحمت الهی باشد حرام بود
[illegible] نیست مگر در اعراس مباح گفته اند و تی را مکروه روزی رسول خدا صلی الله علیه وسلم
[illegible] گوش خود بند فرمودند و عبد الله بن عمر عمر او بود او را بعد استماع امر کرده
پس معلوم شد که کمال تقوی در [illegible] آواز است بزرگان نقشبندیه که عمل بعزیمت معمول دارند و از رخصت
اجتناب از سماع پرهیز می نمایند که در جواز سماع علما را اختلاف است و ترک مختلف فیه اولی هم چنین از کمال تقوی
[illegible] اختیار نموده ذکر جهر موقوف داشته اند فرمودند مسئله توحید و معرفت از ضروریات دین است لسان
[illegible] از ان مسالک است صوفیه علیه از روی کشف و وجدان بیان آن نموده و از طلب اسوال محبت معنی و [illegible]
مسائل توحید و تحقیق معنی لا موجود الا الله توحید حاصل نمودن نزد ارباب معرفت و تقی [illegible] از علما در
[illegible] که علما و صوفیه بحضور سرور عالم صلی الله علیه وسلم حاضر اند علما از صوفیه شکایت نمودند که یا رسول الله

www.mujaddidway.com

[illegible] وحدت وجود شائع نمودند در شرع خلل پیدا شد بی باکان ماهیه اختیار کردند رسول خدا صلی الله
علیه وسلم این کار را از نظر محبت که جناب حق سبحانه و تعالی مقدور نسبت سکوت و اشتغال میفرمودند یکبار تغیر اعرو
واقع شد و نور بر منکشف گشت لغزش تمام کائنات دلش منقش بود قول حضرت شیخ اکبر رحمة الله علیه یاد آمد

الاشیاء اعراض مجتمعة — فی عین واحد دریا قلم که عکوس اسماء صفات در مرتبه علم عین
وجودات اعتباری پیدا نموده در ظاهر وجود منعکس شده مصدر آثار مقصود گشته و در نفس الامر خارج همان وجود
واحد حقیقی است تا کار بسر ساخت که خود این مرتبه مرتبه دیگر است چنانکه کبری صوفیه فرموده اند فوق وحدالعلم
الوجود علم الملک الودود پس معارف توحید و اثبات سلوک هیچ علومی که بی تاویل موافق
ظاهر شرع است بعد از آن واضح میگردد تا اکابر اولیا کاین علوم منقول است تقیید ترقیات فرموده
میفرمودند الله تعالی هرگاه بخواهد که خاصان بالخلاص ثابت دارد یاد کرامت خانقاه فیوض و [illegible] بصورت
پیر و مرشد ایشان در واقعات می نماید و گاهی بعض اطفال آن بزرگ بصورت شیخ متمثل گشته و [illegible]
بزرگ گاهی اطلاع این معامله هم میشود شخصی نزد نظیر گفت که شما از کعبه معظمه می آمدید گفتم من بکعبه گاهی نرفته
گفت من بسیار بکعبه شریف رفته ام و خانها بنا ساخته اند و در حقیقت اکمل امور او تعالی است ؎ او بلهای نما
موجب عجب و مباهات نگردد از او خانها بنا ساخته اند و در حقیقت اکمل امور او تعالی است ؎ او بلهای نما
خویش را او بود و خرقه درویش را میفرمودند هر مرید در طریقه محض بیعت و شجره و کلاه نیست تعلیم
ذکر قلبی حصول جمعیت و توجه الی الله و صحبت مرشد ضرور است میفرمودند اختیار اشتغال طریقه بجهت حصول غلبه
محبت کسی است گاهی فرط محبت محض موهبت بوده الا دوام ذکر بغیر الا آن فرض طریقه دوستان خداست
بترک جمیع مرادات کثرت ذکر می باید دل بی ذکر گیر می کشاید هر گاه در ذکر گیفیتی و بیخودی دست دهد بجهت آن
باید پرداخت و اگر دیگر بار ذکر تضرع و انتظار تمام باید نمود همین التزام اشتغال باید کرد تا کیفیت دوام
پیدا میفرمودند وقت ذکر و عبادت معمول داشتند که خود را از التفات ماسوا پاک باید داشت توجه و همت
بجز مفهوم اسم مبارک الله که بان ایمان آورده ایم هیچ نباید گذشت تا ملکه حضور راسخ گردد و دین کامل که
اسلام و ایمان و احسان است حاصل شود هر وقتی که دل متوجه خود دل را بحق سبحانه جمع باید دید این انتظار اگر ذوق
و شوق و کیفیات دیگر دست دهد مژده عنایت الهی است و الا اصل کار حصول مرتبه حضور و آگاهی است میفرمودند

دل سلیم از توجه بغیر پیدا باید نمود واقعات و منامات چندان اعتبار ندارند شاید درین باب اشتباه و بسیار واقع میشود
گاهی نور اتباع سنت گاهی نور ذکر گاهی نسبت مرشد گاهی کثرت درود گاهی خدمت سادات گاهی دیدن
حدیث گاهی تصدیق و اخلاص بصورت رسول خدا صلی الله علیه وسلم در واقعات نمودار میشود و همچنین و اطلاع
بخدمت اولیا بصور آن اکابر متصور میگردد و گاهی اخبار مشهوره و مطرات ای صورت واقعه پیدا میکند اینهمه
شعبه اول اسروی بخشد و در حقیقت هیچ نیست مگر بزیارت رسول خدا صلی الله علیه وسلم و دیدن اولیا اطوال
و انوار باطن و توفیق طاعت زیاده گردد و واقعات مطابق نفس الامر باشد البته نور عظیم است میفرمودند
دیدن رسول خدا و رویت الهی که آنرا تجلی صوری گفته اند نعمت خدای عز و جل است بهر قسمیکه باشد از مناسبت
استعداد انسان است هنیئا لارباب النعیم نعیمها میفرمودند در وقت غلبه خواطر التجا و تضرع
بجناب الهی باید نمود و صورت مرشد نصب العین داشته بواسطه او التماس ازالة امراض باطنی باید فرمود میفرمودند
صفت وقار و انکسار لازم باید گرفت و بر جفا و قضای خلق تحمل و صبر عادت باید ساخت ؎ چیست
معراج فنا این نیستی ٭ عاشقان را مذهب و دین نیستی ٭ نظر بلند باید داشت مجازی امور از تقدیر دانسته
[illegible] چرا نباید کشود حضرت انس رضی الله تعالی عنه خادم رسول خدا صلی الله علیه وسلم اگر در غدر حتی تقصیر
[illegible] داده است می نمودند رسول خدا صلی الله علیه وسلم میفرمودند هیچ گوید اگر تقدیر بودی چنان
کردی میفرمودند اینهمه تکلفات تهذیب اخلاق است بر خلق مکارم صفات رسول کریم فانه تعالی خلق عظیم
صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف است بعثت لاتمم مکارم الاخلاق از ورزش ذکر قلبی و اثبات
صفات بشریت کم میشود و طریق [illegible] که هر دو میمه اجداد در تکرار کلمه طیبه بکلمه چند روز قلبی باید گرد بجای
تن حب خدا نابت باید نمود تا آن دو میمه گردد و بر خلاف هوای نفس کسب مقامات سلوک باید کرد و تالب
است که دایم بجا باید سهل گردد میفرمودند حق نیست که زوال صفات بعد تصفیه و تزکیه منکر شود و استیصال
دایم ممکن نیست در حدیث وارد است اگر نشنوید که و از جا ساقط گشته تصدیق نمایید و اگر نشنوید که کسی از جبلت
خود برگشته باور نکنید لا تبدیل لخلق الله امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنه میفرمودند
نفس من زفت مگر پیش از دین در کفر صرف میشد حالا در حمایت اسلام ظهور می نماید میفرمودند بعد فنای و
اطمینان نفس تسلیم و رضا و صف سالک میگردد و در فنای قلب از غلبه محبت بسبب افعال زهاد مسلوب

www.mujaddidway.com

میشود و جز فاعل حقیقی در شهود سالک مانند مغیر بود و توسط و حد اعتدال در اکل و شرب و نوم و یقظه و اعمال معاش
کاری بس مشکل است بجد باید کرد که وقات صاحب حسن خیر البشر صلی الله علیه و سلم مضبوط گردد و تبعیت انبیا علیهم السلام
بجهت تحصیل حد اعتدال است در هر امر لیقوم الناس بالقسط فرض قاطع است در مقامات میفرمودند از دوام
توجه بمبدء فیاض آنقدر فیوض و برکات فائض میگردد که باطن از انوار و کیفیت محبت لبریز گردد و بزبان میگردد میفرمودند
تصور اعمال خود پیش نظر داشتن و سابقه عنایت بیعلت را دیدن کارگذار روزه راه است هر چند عمل بسیار کند از صفت
استغنا دکبر خالی بوده عذر تقصیر و سبب دافع و سبب قبول سازد گناه از کسی ابسیار اندو همت قلیل را بیشمار
دوام فکر رضا لازم گیرد میفرمودند کثرت درود و هزار بار و استغفار لازم حال بزرگان راه است بدرس مکتوبات
حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه که محتوی است بر مسائل شریعت و امر طریقت و اسرار حقیقت و نکات سلوک
و دقائق تصوف و انوار نسبت مع الله بعد عصر و مداومت باید نمود که درین امر کشاد ابواب سعادت است و دعای
حزب البحر در صبح و شام و ختم حضرت خواجگان قدس الله اسرارهم هر روز بجهت حل مشکلات باید خواند و تجدید
دوازده رکعت هر قدر آسان باشد بقرأت سور اخلاص یا سور یس و نماز اشراق چهار رکعت و چاشت چهار
یا شش رکعت و زوال چهار رکعت بیک سلام و شش یا بیست رکعت بعد سنت مغرب و چهار رکعت بعد سنت
عشا و سنت عصر و تحیه وضو لازم باید گرفت تلاوت قرآن مجید بکد و جزو کلمه تمجید و کلمه توحید صد صد بار و سبحان الله
بحمده و وقت صبح و وقت خواب صد بار و اعیه موقته که در حدیث صحیح ثابت است معین باید نمود و اما درین اعمال حضور
قلبی ضرورست میفرمودند حصول قلب که علامت آن مشعوری از ماسوا و دوام توجه بخدا است اگرچه در نظر لطیفه زنو
میشود اما تحقق و ثبت آن مرتبه عالی که نسیان ماسوا و قطع علاقه قلبی و حسی از دل گردد بعد مدت دراز دست میدهد
سی سال از خدمت مشایخ کرام رحمة الله علیهم کسب مقامات طریقه کردیم و زیاده از سی سال است که بطالبان
حق عز و جل طریقه تلقین می نماییم شصت سال شده باشد که بتوجهات حضرت سید رضی الله تعالی عنه بفنای
قلبی مشرف شده ایم و در نیت شغل باطن بجد تمام دانسته حالا آثار فنا قلبی چنانچه باید ظاهر میشود میفرمودند
از غلبه کمال فنا باد یقین میشود که ما ازین جهان انتقال کرده ایم و گرد آن وقت کسی آمده سلام میگوید معلوم
میشود که بر قبر آمده تحیه سلام گفته است یکبار از آن حالت افاقت میشود و گمان می بریم که هنوز زنده ایم
و از اینجا خبر نظر بر نظیره میفرمودند در وقت ظهور فنا آنقدر تصور غالب می آید که خدمت و تعظیم مردم

موجب تعب میگردد چنانچه روزی فقیر در حضور حضرت شیخ مرد و حبنائی میگرد بخشونت تمام منع کردند روز دوم
خود امر نمودند که بر خیز مرد و حبنائی باید فرمود و در نسبت قلب ظهوری داشت پند دادم که شما از روی استهزا
یاد می نمایید پس بخشونت منع نمودم درین وقت نسبت جنابی ظاهر است و تجلی عظمت و کبریای الهی بر باطن جلوه گر
گشته اگر تمام عالم تعظیم برخیزد حق این مرتبه ادا نکرده باشد میفرمودند شدت تجلیات الهیه مستقل
بر باطن ارباب محبت و معرفت وارد میشود امری دشوار است نظر بصیرت تیز می باید تا کیفیات تجلیات جدا جدا
معلوم گردد میفرمودند بعد حصول مقامات طریقه احوال سالک مثل مرغ تصویرات مختلف میگردد گاهی
نسبت مقامی ظهور نموده در کیفیات خودش محظوظ میدارد و گاهی نسبت مقامی دیگر پرتو انداز گردیده حالتی
دیگر بروی وقت می آرد اما چون نسبت متوسلان خاندان احمدیه بکمالات و فوق آن میرسد از لطافت و هیرمی
تجلی ذاتی ادراک حالات متعذر میگردد که لطافت و صفا در جمیع مقامات ساخته موثر گردیده کیفیات مستوی میدارد
واقعات و منامات که دل خوش کن اطفال طریقه بود نیز کم میشود آنجا جهالت در جهالت و نکارت محض است
میفرمودند در خلوتی نشسته بحفظ نسبت باطنی و دوام توجه بمبدء فیاض باید پرداخت و اوقات با ادای اعمال
دینی معمور باید داشت که نور اعمال سبب جمعیت و صفا نسبت حضور و آگاهی است میفرمودند دوام طریقه
نسبت باطن و اشراف ملک و ملکوت بنظر موهبت دلبار را توانستن دست میدهد و از کثرت کر تهلیل حال
صفات بشریت کثرت در و در واقعات نیک از کثرت نوافل انکسار و شکست دلی و از کثرت تلاوت نور
و صفا بهم میرسد از تهلیل لفظ مغنی مفید است در طریقه و محض تکرار لفظ سرمایه ثواب آخرت و مکفر سیات است
میفرمودند ذکر نفی و اثبات جهر سه صد بار فائده نمی بخشد زیاده هر قدر بیاشد مفید تر است حضرت خواجه
نقشبند حبس نفس بغیر ذکر نفی و اثبات میفرمودند می گفتند اما دوام ذکر و وقوف قلبی و توجه بمبدء فیاض کن طریقه
خواجگان گردد اند رضی الله تعالی عنه میفرمودند هوش مردم اول بذکر دل ضرورست چون ذکر قوت گیرد
بذکر ذات بسیط خیال سد پس در هر نفس توجه و آگهی بذات الهی باید داشت با حفظ خواطر از باطن بجز
نظر ذات باید گرفت تا وساوس حدیث نفس بکلی بر پا کنند و انوار و فیض هجوم خواطر است میفرمودند کثرت سر ذات
حق جل جلاله است نفی و اثبات بجهت سلوک و قطع مسافت فائده دارد میفرمودند لوائح کیفیات حالات باطنی در مرتبه
ظلیات مخلوطی نماید در کمالات نبوت یافت جز نکارت و جهالت و صفا باطن نیست اما در مقامات فوق آن

لطافت و بیرنگی لازم ست تا بی تکلف درست آن حال سیر سد سیر فرمودند لطافت و بیرنگی نسبت مجدد
بسبب انکار مردم میشود لهذا چون سیر سالک بکمالات میرسد مراتب دو مخاطر می آید که مبادا نزک طریقه
مجددیه شده الله تعالی اگر عروج نمایند سالکان را از مقامات سافله بمقامات عالیه بخواهیم رسانید مقصود
بلند کردن و اتباع سنت نمودن ست و آن در هر مقام حاصل ست میفرمودند بر یقین و طمانیت پیش
طلب کرد در مقامات عالیه مجددیه نقد وقت می نمود و اتصال بی کیف بمقصود پیدا می شود
اتصال بی تکیف بی قیاس بهمت اب الناس بالنوع ناس [illegible] ذوقی و شوقی و حضوری بر آن
حق رسد میفرمودند که راه وصول بکمالات قریب ست که سد و گرد و طریق [illegible] سلوک ماه درین آخر
زمان استعداد از سلوک مقامات کوتاهی نمود و مقصود در سیدن اینها استعداد گردید پیش از این قریب سی سال
شده باشد که سیر طالبان بسرعت بود و کشف و وجدان نیک داشتند فی الحال اگر طالبی [illegible] اصحاب
تجرید و تخلص و خدم سی کسب فیوض طریقه نماید بعد مدت دراز بولایت قلبی یا فوق آن فائز گردد [illegible]
عالیه مجددیه رسیدن تحت تقدیر دارد میفرمودند کشف صحیح که سیر سالکان در مقامات مطابق واقع معلوم شود
بسیار نادر ست پس بجهت اشارات بر خدا افترا و سالک را مغرور نباید نمود تغیر حالات و ورود واردات
و دوام توجهات الله و جمعیت خاطر و تغیر اوقات بوظائف و عبادات عمده انعام الهی ست میفرمودند نسبت ارباب
شوق و ذوق تاثیر گرم و تیز دارد و اهل قلب را بسیار محظوظ مینماید و در جمیع طرق اهل الله کیفیات و تصرفات
همان نسبت شریفه جذب فرمای ارباب طلب ست لیکن از نسبت اهل اطمینان و جمعیت که بمرتبه کمالات
نبوت و فوق آن رسیده اند و آن خاصه طریقه مجددیه است انوار بسیاری می آید و سالک زود تر ترقی مینماید
تاثیر گرم که بتمامی شوق می بخشد بسیار مفید ست اما در قرن اول ظهور جمعیت و طمانیت بود کما لا یخفی ابتدا اصحاب
را از حرکت بی تابانه منع میکردند که صحبه و غیره و بعد زمان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وسلم پیدا شد میفرمودند
علم ساعی ضروری نوامن با در صحبت علما باستماع آموختن بجهت صحت عمل لازم ست میفرمودند علم حدیث
جامع تفسیر و فقه و دقائق سلوک ست از برکات این علم نور ایمان می افزاید و توفیق عمل نیک و اخلاق
حسن پیدا می شود بجهت ست که حدیث صحیح غیر مفسوخ که محدثین بیان آن نموده اند و احوال رواة
آن معلوم ست و بجهت واسطه سیر سد به نبی معصوم که خطا از آن نوبت بعمل نمی آرند و رواة ثقه کنند

آن قضات و مفتیان اند و احوال ضبط و عدل آنها معلوم نیست و زیاده از ده واسطه سیر سد بجهت که
نظر و صواب از شان اوست معمول گردیده است ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا میفرمودند که
سنت اخیار است علیهم الصلوة اما درین وقت که حلال مفقود ست و حمل شیوع یافته اکثر اولاد اجله
علم و ادب معری می باشند و بسبب رواج بدعت در عقد نکاح خلل بهای [illegible] عزوبت مجرد و حق
سالکان را و اولی ست بهاندگی از رزق ساختن و بعبادات مولی پرداختن و در شهر شهرت نداشتن و بیچ
ارث و وارث نگذاشتن دولتی ست بس بزرگ و شریف و در حدیث ست قال النبی صلی الله علیه
وسلم ان اغبط اولیائی عندی لمؤمن خفیف الحاذ ذو حظ من الصلوة احسن
عبادة ربه و اطاعه فی السر و کان فی الناس لا یشار الیه بالاصابع و کان رزقه کفافا فصبر
علی ذلک ثم نقر بیده فقال عجلت منیته قلت و کیه قل تراثه رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه

فصل سیزدهم در نصائح هوش افزا که باصحاب خود می نمودند

میفرمودند طریق ورع و تقوی پیش گیر و متابعت مصطفی بجان بپذیر صلی الله علیه وسلم احوال خود
بمنت عرض نما اگر موافق ست شایان قبول انگار و اگر مخالف ست مردود بپندار بالتزام
عقیده و جماعت حدیث و فقه آموز و در صحبت علما ثواب آخروی اندوز و در عمل بر حدیث
سوبت کن اگر می [illegible] گاهی بعمل آر تا از نور آن محروم نمانی عمل بنیت اتباع حبیب خدا بخص رضا
مولی اختیار کن دل را از [illegible] و جهان بیزار کن علت جیبت که آزاد در معرض بیع آری استطاعت
بیت اگر آنچه و منسوب بنداری بالت [illegible] صفای وقت بدست که سرمایه درویشی نقد صفات از اسباب
[illegible] گیری مختصر گیر که حطام دنیوی را روز [illegible] تفاست در عبادت و ذکر خدا خود را گرم ساز عمل مردو
[illegible] از محبت مشائخ رسوخ عقیدت بیفزا که دوستی و دوستان خدا ست موجب قرب خدا در حضور پیر
[illegible] خیر نما و در صحبت او بر نوافل طاعت میفزا تا ممکن ست اوقات بصبر و توکل بسر کن و اندیشه انجا بغیر
[illegible] کن کار خود را بخدا سپار و موت بیقین و صدق و عداوت را سرمایه خلوت انگار در دل تو اگر تردد نیست
[illegible] باید که رزق بوقت معین خود می آید اگر اندیشه عیال تشویش فرماست تشبث باسباب سنت ابیاست

www.mujaddidway.com

[illegible] اعتماد بود و سنانی توکل و میل نماند بود در اس اهل فقیر را فراغ بال و
جمعیت خاطر است و دلی وابسته در انتظار مقصود و ناظر مبادا جمعیت تفرقه بدل شود و در توجه و یکسوی
[illegible] خلل شود و قناعت [illegible] گیر حرص و طمع از دل برگیر از برد اغیار نا امید باش و بود و نابود و شان یکی
[illegible] شناس [illegible] حقارت منگر و خود را از همه کمتر و قاصر شمر در راه طلب مولی اکبر از سر بنده و نقد فرو از
[illegible] بر آن [illegible] گفته اند و روایتی است که آنچه در سرداری بنی و از آنچه بر سر آید بهی و از اندیشه دی و فردا
سری بطاعت و عبادت خود مشاهده دید قصور و نیستی را سرمایه خود [illegible] نظافت نفس چندانکه بود [illegible]
[illegible] گمگشته و وشاط شوق در طاعت بفقر و گاهی با وساوس [illegible] که رضا نفس [illegible] موجب
ثواب بیگرد در کمال فقیر مشتمل گردیده آرزو کرد که مرا اینچنین طعام بخوراند هر [illegible] که دارد و بر آید [illegible]
در آن وقت کسی نبود که با او گفته شود باز بعد [illegible] مشتمل گشته التماس طعامی نمود [illegible] آن وقت حاضر
[illegible] طعام مهیا نمود و عقده مشکل دانست که بنا نفس هیچ تدبیر دانی شد باین عمل [illegible]
طعام گرفت [illegible] لشکر با مزه ساختند [illegible] که در صورت [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] بی مزه ساختن [illegible] آنچه [illegible] است پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم مرغوب تناول میفرمودند
اگر [illegible] نبود دست باز نمی نمودند نفوس [illegible] حضرت جنید و شبلی نیست رحمة الله علیهما که تحمل لشکر
[illegible] و گوید [illegible] الوجه [illegible] لشکری که محض بر زبان [illegible]
[illegible] آن در جان بود و بر بیات مزارات اولیا و زیارت و فیض جمعیت کن و ارواح طیبه مشایخ کرام
[illegible] است که تحمل آن در جان بود و بر بیات مزارات اولیا و زیارت و فیض جمعیت کن و ارواح طیبه مشایخ کرام
[illegible] قبر [illegible] الهی وسیله سازد که سعادت ظاهر و باطن اینجنی حاصل است اما مبتدیان
[illegible] تصفیه قلبی از قبور اولیا حصول [illegible] حضرت خواجه نقشبند قدس الله سره العزیز
[illegible] مجاور بودن حق سبحانه از مجاورت قبور اولیا است و بر رسوم متعارف از عرس و [illegible]
[illegible] که [illegible] سوال خیمه و فروش در عدم حکم مراتب از ازدحام مردم میگردد و [illegible]

احتیاج دادن [illegible] ثواب

فصل چهاردهم در بیان بعضی از مناقب حضرت ایشان و آنچه مذکور و الیاز بزبان [illegible] گذشته رحمة الله علیه

میفرمودند [illegible] اشرف زیارت حبیب خدا صلی الله علیه وسلم دیافتایم و عنایات کثیر و بکمال خود دیده و در [illegible]
اثیر کرسعادت زیارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاصل شد بر فیل سوار بودند فرود آمده فرمودند بیائید که ما و شما
شانهای خود را باهم چسپانیم تعبیر این خواب هیچ بخاطر نمی آید میفرمودند یکبار بکمال جهان آرای سرور کائنات
علیه افضل الصلوة و التحیات مشرف شدم گویا در کنار آنحضرت برابر رو کشیده ام و راحت نفس مبارک
من میرسد و درین اثنا من نشسته شدم و پیرزادگان سهرندی در آنجا حاضر اند آنحضرت یکی را امر آوردن آب
نمودند بنده عرض کردم یا رسول الله آبا پیرزادهای من اند فرمودند امتثال امر ما نمایند پس عزیزی آب
آورد من سیر خوردم عرض کردم یا رسول الله حضرت در حق حضرت مجدد الف ثانی چه میفرمایند فرمودند
مثل ایشان در امت من دیگر کیست عرض کردم یا رسول الله مکتوبات ایشان بنظر مبارک گذشته است فرمودند
اگر چیزی یاد است بخوانید بنده این عبارت بعضی مکتوب ایشان که انه تعالی در الوار نم و در الوار خواندم
بسیار پسند نمودند و حظها فرمودند فرمودند باز بخوانید باز این عبارت عرض نمودم زیاده تر تحسین نمودند
در این حالت بامتداد کشید بوقت صبح یکی از عزیزان بگاه آمده گفت من شب خوابی دیده ام که شما رویای
[illegible] دیده اید آن رویا کدام است فقیر این رویا پیش او گفتم بسیار متعجب شد میفرمودند از نفس مبارک
[illegible] صلی الله علیه وسلم من خود را سراپا نور و حضور یافتم از کیفیتهای این خواب که بهتر از امر
[illegible] هیچ [illegible] و اشتهار نبود میفرمودند در منامی دیدیم که در صحرای وسیع چو ترا است
[illegible] و اولیا بسیار [illegible] حلقه مراقبه دارند و در وسط حلقه حضرت خواجه نقشبند و زانو حضرت جنید
قدس الله اسرارهما مجتمع نشسته اند آنها استثنا از ماسوا و کیفیات حالات قابر سید الطائفه ظاهر است همه
کس از آنجا بر خاستند گفتم کجا میروند [illegible] استقبال امیر المومنین علی مرتضی رضی الله تعالی عنه پس حضرت
[illegible] تشریف فرما شدند شخصی گلیم پوش سر و پا برهنه تر و لیده و سو همراه حضرت امیر نمودار گشت آنحضرت دست
دست خود بکمال تواضع و تعظیم گرفته اند گفتم این کیست کسی گفت خیر التابعین اویس قرنی است آنجا حجره
صغار کمال تواضع ظاهر شد همه عزیزان در آن حجره در آمدند گفتم کجا رفتند کسی گفت امروز عرس
حضرت غوث الثقلین است بتقریب عرس تشریف برده اند میفرمودند وقتی که فنا و فنای بر نسبت باطن ظهور
[illegible] سالک بوصف بیخودی و استغراق موصوف میگردد خود را در واقعات مرده می بیند و لسان

www.mujaddidway.com

دهشوری لازم حال او میشود در ایامی که فقیر را فنای قلبی بتوجهات حضرت سید رضی الله تعالی عنه دست داد
و قلع علایق و زوال هوا از دل گشت در واقعه می بینم که سر من از تن جدا شد اما کلمه طیبه بر زبان جاریست
و تیر و دم گویا من مرده ام و مردم تجهیز و تکفین می نمایند پس جنازه برداشته بطرف مزار حضرت خواجه
قطب الدین رحمة الله علیه برای دفن بردند و روح من همراه ایشانست تا که جنازه را در قبر نهاده و قبر را بخاک
انباشتند و من بر سر بلوار می نشسته ام سکر و تکبیر بعضی که در حدیث ثابت ست آمده و ندائی بر زمین
زده و در آن قبر آمده و جان مرا بعض علاقه پیدا شد جواب سوال کرده رفتند و من در قبر آرام تمام
بخواب ختم و تیر دیدم که من از جهان رفته ختم و مردم بعد تجهیز و تکفین جنازه برداشتند و ایشانست در تابوت
جنازه در هوا پرواز نموده روان شد و مردم در قفای جنازه میروند و در [illegible] ایشانست در تابوت
بیاد خود بیاد آمد ربایی سکر تشویق چشم و گوشی لشوی + سرمایه خوشی و خروشی لشوی + باید که
بیای خود در روی تا سر گور + ای جوهر پاک باز و خی لشوی + میفرمودند از فرط محبت که [illegible] آب
امیر المؤمنین حضرت ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه ثابت ست و سر منشا نسبت طریقه نقشبندیه ایشان ندا
بمقتضای فطرت منشاء و بر نسبت باطنی عارض میشود و خود بخود در جوع بآنجناب پیدا گشته بالتفات
ایشان رفع کدورت میشود یکبار قصیده در مدح ایشان گفته بودم عنایت بسیار بحال فقیر نموده و از روی تواضع فرمودند
بالاتر از این [illegible] میفرمودند نسبت مدح جناب امیر المؤمنین حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه میرسد و فقیر ایشان را
[illegible] ثابت ست در وقت عروض حالت روحانی توجه بآنحضرت واقع میشود و سبب حصول نشاط میگردد و یکبار
قصیده که مطلع ایست فرد فرد چشم گاهی امیر المؤمنین حیدر [illegible] امیر المؤمنین حیدر [illegible] ایشان عرض
نمودم تحسین فرمودند میفرمودند محبت اهل بیت اطهار رضی الله تعالی عنهم واجب ایمان و سبب تصدیق و ایقان ست
بی علی بی محبت این گاه رضی الله تعالی عنهم وسیله نجات نداریم و بزبان شریف این شعر بگذشت +
بیت نگر منظر حق رفت بخاک + نجات خود تو اوی بوتراب گذاشت + میفرمودند معارف حضرت
مجدد رضی الله تعالی عنه موافق کتاب و سنت ست و جای که اعتراضات وارد نموده اند ایشان خود جواب آنرا
تحریر فرموده و نزد انصاف کافی ست و بسا کلمات که ارباب ظاهر بر آن گرفتها می نمایند از اولیاء کرام صادر شده
بی تاویل درست می شود پس هر تاویلی که درین جا کرده میشود از غلبه احوال یا از عدم مساعدت الفاظ

معانی مقصوده یا امر الهی یا انهار آن در کلام ایشان نیز جاریست و شیخ عبد الحق محدث رحمة الله علیه اگرچه
در اوائل حال بر بعض معارف ایشان اعتراضات نوشته اما در آخر از آن باز آمده بخدمت خواجه حسام الدین
خلیفه حضرت خواجه باقی بالله رحمة الله علیهما نوشته که درین ایام صفای فقیر بخدمت میان شیخ احمد سرهندی
تعالی از خدمت متجاوز نیست و اصلا پرده بشریت و خشاوه جبلیت بیان نمانده و قطع نظر از رعایت طریقه
و انصاف و حکم عقل که باینچنین عزیزان و بزرگان و نباید بود در باطن بطریق ذوق و وجدان و غلبه جذبه
افتاده که زبان از تقریر آن لال ست سبحان الله مقلب القلوب و مبدل الاحوال شاید ظاهر بیان استبعاد کنند
بی نیاز که حال هیچست و بچه سوال ست البته فقیر راقم گوید قوله اصلا پرده بشریت و خشاوه نمانده ازین عبارت
معلوم میشود که تحریر اعتراضات از راه نفسانیت بود نه اظهار حق و انصاف پس باینچنین ست احوال معترضان
که بی تامل و تحقیق اعتراضات می نمایند اگر در کلام ایشان بنظر انصاف بیند هیچ اعتراض وارد نمی شود و حضرت
شیخ رحمة الله علیه در آخر رساله اعتراضات نوشته که فقیر در باره شما بعالم غیب متوجه بود که تحریر اینچنین معارف
و مقامات شما از چه راه است اصلی از حق دارد یا محض سخن سازیست این آیه خبر [illegible] وان [illegible] کاذبا فعلیه
[illegible] باطن القا کردند انتهی ظاهرست که نزول این آیه بجهت دفع شبهات فرعون و فرعونیان و اثبات
[illegible] علیه السلام ست پس باز آمدن حضرت شیخ رحمة الله علیه از انکار و القاء این آیه بر باطن شریف
ایشان [illegible] رفع اعتراضات میفرمودند و رسیدن آزار از بادشاه بایشان دلیل کمال متابعت
ایشانست انبیاء کرام علیهم السلام یوسف علیه السلام در زندان اعتکاف و شغلند و سید المرسلین علیه افضل الصلوات
و اکمل التحیات و افر میفرمودند مخصوصا در دفع اعتراضات و شبهات سائل نوشته اند و بهترین رسائل و
[illegible] رساله مرزا محمد بیگ بدخشی ست که شریفه تحریر نموده و بهر مفتیان چاند سب سانید و میفرمودند
[illegible] نهایت ست و بمقتضای استعداد هر یکی از اولیا مخصوص یافته الله تعالی متاخران را باقتضای حکمت بالغه
[illegible] فرموده که از متقدمان آن همه علوم و فیوض مروی نیست در انبیاء علیهم السلام تفاضل
[illegible] ست و اولیا را بتفضل یکی بر دیگری ثابت مقاماتی که حضرت مجدد آن استبعاد دارند از آنکه مستفیدان طریقه
ایشان بآن درجات و حالات رسیده اند و اقرار آن علوم و کیفیات نموده و در آن مقام اشتباهی نمانده که
[illegible] عبد صدق و یقین ست کسیکه بآن مقامات نرسیده استبعاد آن می نماید از جهل خود معذور ست

www.mujaddidway.com

ظهور خرق عادات خصوصاً علو کمالات نسبت اصحاب کرام رضی الله تعالی عنهم با وجود علو درجات که هیچ ولی
آن تواند رسید صد کثرت خوارق عادات و نسبت آثار شوق و ذوق و جذبه و استغراق نبود
تفصیل استفسار ایشان سوال کرد که ترد شما ازین دو بزرگ حضرت غوث الثقلین و حضرت مجدد الف ثانی
رضی الله تعالی عنهما کدام افضل ست گفتند هر دو پیر رهنمای فقیر اند و ابر مطیر رحمت الهی بر بنده می بارد
برای سیرابی سر یکی هم از آن اکافی ست بنده و نمیدانم که بنظر ترد یکتر کدام ست میفرمودند حضرت حافظ
محمد حسن پیر حضرت سید ترد و حضرت ایشان محمد معصوم رحمة الله علیهم استفاده و رفتند ایشان
فرمودند که بزرگان شما بکجا بزرگان ما بکجا آمدید یا باقرار ایشان استفاده را از انکار پس
با احترام صحبت ایشان کمال تکمیل رسیدند گفت فقیر راقم حضرت شیخ محمد [illegible] کرام کثیر اهل بودند
از بیار حضرت مجدد رضی الله تعالی عنهما بجهت حج رفتند سید محمد بزرگی که در [illegible] و قشد و
دولت خواست که از مدینه منوره با لزام ایشان در مکه شریفه بیاید ایشان دعا کردند که [illegible]
و در طرق و مجاور حرم مبارک مناسب فرست خواهد او هم کفایت کن و دعا بدست رسید و [illegible]
نسبت شد ایشان زیارت مزار مقدس رسول خدا صلی الله علیه وسلم مشرف شده رجوع بهندوستان
نموده و کشتی سوار شده و فی صحت و قوت یافته بتعاقب ایشان آمده در زد و قی سوار شد که در جهاز
بیاشد و معارف حضرت مجدد و نمایه ایشان دعا کردند اللهم اکفنیه بما شئت زود رفع رضا
غرق شد و منکر اولیاء الله سید میفرمودند حضرت شیخ عبد الاحد استفاده از پدر و عم خود نموده
نسبت شیخ ابراهیم سید استفاده رحمة الله علیهم و نسبت سعیدی و معصومی فرق نمیکردند میفرمودند که در نظر
[illegible] بزرگ برابر اند چنانچه دو دانه تسبیح متصل امام واقع میشود اما الله تعالی ما را امتیازی در نسبتهای حضرت
[illegible] است که در نسبت سعیدی [illegible] و جودی که در آن مقام غلبه است بسیار است و در نسبت معصومی مدعا و لعان
[illegible] مناسب مقام محبوبیت ست [illegible] کمالات نبوت و دیگر مقامات در نسبت سعیدی قوت زیاده است و در روایات
نسبت معصومی قوت [illegible] در مقامات مخصوصه حضرت مجدد و غیر آن [illegible] و صاحب زاده و دیگر مشرف گشته رحمة الله علیهم
میفرمودند در اول که تحقیق توبه بطالبان میخوردم بر توبه صحیح تاکید و مبالغه میکردم شبی حضرت شیخ پیر نور الله
تعالی مرقده خواب دیدم بحال فقیر عنایات نموده [illegible] توجه دادند و در اجازت [illegible]

مرا بهر انگشت و از نامشروع توبه کرد فرمودند طریقه توبه نیست یعنی چون نسبت باطن بر طالب غالب می آید
که نور بینماید از آن روز تعرض از استغفار حق توبه نکنم که توبه محل کافیست و توبه نصوح بر دولت حاصل میشود
میفرمودند که روی از دشمنان از فقیر پرسیدند که طریقه نقشبندیه را بر طرق دیگر به مزیت یافتند کدام را اختیار کردید
گفتم این طریقه منطبق بر کتاب و سنت ست که ثبوت آن قطعی ست و آنچه منطبق بر قطعی ست نیز قطعی است از ممارست
اشغال این طریقه توفیق اتباع سنت حاصل میشود و از متابعت شریعت آن این طریقه می افزاید همچنین این صورت
مدتی مشکل شده از فقیر پرسید که بر مزاج شما شورش عشق غالب ست و طبیعت با شعار عاشقانه رغبت
این طریقه بی کیفیت که در آنجا سماع را بازیست و با آواز و جهر و غیره کار نه چرا اختیار نمودند گفتم عقیدت
و محبت بمقتضای حکمت بالغه جناب باری ست سبحانه گفت درین صورت ناچار است مرا از سوال متعنتانه و غضب
بجوابم که ایشان گرفته سر چنگی زنم لقمه غائب شد میفرمودند شبی حضرت شیخ سیف الدین پیر حضرت سید
رحمة الله علیهما برای تهجد برخاستند آوازی بگوش ایشان رسید مبتلا بیخود افتادند ضربی بدست مبارک ایشان
آمد فرمودند مردم ما را بیدار میگویند بی درد ایشانند که بر تاثیر سماع صبر نمایند میفرمودند بزرگی از این طریقه در
[illegible] آواز سماع بگوش رسید تاب نیاورد و نشست و شورش را ضبط نمود حدت گرمی کاسه سر [illegible]
[illegible] ست ازین سبب حرام گردیده میفرمودند در خانقاه حضرت شیخ سیف الدین پیر حضرت سید
رحمة الله علیهما چهار صد کس درویش بجهت استفاده جمع آمده بودند موافق فرمایش هر یک طعام [illegible]
[illegible] و با وجود [illegible] بمقام بلند میرسیدند که مدار این طریقه بر همت و توجه مرشد ست یکی از ارباب این طریقه
[illegible] تقلیل غذا نمایه پیرش [illegible] حصول فیوض طریقه حاجت باین اعمال نیست که بزرگان ما [illegible]
[illegible] وقوف قلبی و صحبت مرشد [illegible] زهد و مجاهدات شاقه خرق عادات و تصرفات حاصل [illegible]
[illegible] توجه الی الله و اتباع سنت کثرت انوار و برکات عوام ظاهر بین را نظر بر ظهور خرق عادات بود و خواص معنی
[illegible] صفای قلبی و جمعیت مع الله باشد میفرمودند حضرت محمد صدیق پیر حضرت حافظ سعد الله رحمة الله
[illegible] یکی از اولاد مجاد حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی رفتند وی از عجب [illegible] آزادگی و حشمت ظاهری
[illegible] بر نخوت اصحاب ایشان ازین بی ادبی ناخوش شده بخدمت ایشان التماس الحاح نمودند تا
[illegible] طریقه نقشبندیه از ایشان گرفت و بحالات نیک سید [illegible] این طریقه تا [illegible] گفتند

طریقه آبا کرایم خود گذاشته طریقه دیگران اختیار کرده گفت خدا نه خاوریست و نه خاوری هر کجا مقصود یافتم بطلب آن
شتافتم میفرمودند جنازه حضرت محمد صدیق رحمة الله علیه بسهرند برده دفن کردند در راه وقت اذان جواب
اذان از جنازه ایشان مسموع میگشت میفرمودند یکبار زنی بی ادب بخدمت حضرت شیخ عبد الاحد رحمة الله
علیه سر گفت ایشان صبر کردند معلوم نمودند که غیرت الهی در صدد انتقام او بحرکت می آید یکی از حاضران
فرمودند که آن بی ادب سر جنگی زندوی توقف نمود تا گمان آن آن بیفتاد و بر دبان متوقف خطاب نمود
قتاب کردند که خون او بر گردن تو شد اگر امتثال امر نمیکردی آن بی ادب بیفتاد و بسلامت میماند
حضرت ایشان رضی الله تعالی عنه بعد این نقل فرمودند امتثال امر مشائخ بی [illegible] باید نمود که در ضمن آن
مکتب حضرت می باشد میفرمودند شاه گفتن از غلامی حضرت شیخ عبد الاحد رحمة الله علیه [illegible] کمال [illegible] و ریاضت
موصوف بودند می توان گفت که محل طبط سالکان خانقاه حضرت جنیدند رحمة الله علیه [illegible] کرد بعد
شدن اندیشه خوردن و طبیعت پیدا میشود در وقت شدت جوع برگ درختان را بجای پوست خیار و خربزه [illegible]
و آب پاک کرده می خوردند گیند کهی بود که ماهی سال بر دوش مبارک خود داشتند یکبار برای افطار روزه [illegible]
شدت گرما آب حوض طلبیدند کسی عرض نمود که در اینجا چاهی ست آب سرد و شیرین دارد فرمودند ما بیندین
سال ما درین مسجد سکونت داریم هرگز در وهم ما هم نیامده که در اینجا چاه است وقت شدت تشنگی آب حوض خود
میشود یکبار شخصی صد و دینار بهدیه ایشان فرستاد خواهر خاستند که برای حج فرض شد ساقی نگذشته بود که با
شدند گفتند ساقی سوال کردن صد بار دادم فرضیت حج از ذمه ساقط گشت یکبار خواستند که از زکوة تمامند کرده
از هر فرض الهی قرب خاص حاصل میشود و هر گاه نصاب زکوة فراهم گشت زکوة و نصاب هر دو در راه خدا دادند که مقصود
حاصل شد نصاب بچه کاری که خزینه خزانه الله است سبحانه میفرمودند ما خلاص از فقر مادی و قحط و شغب [illegible]
دل یکی از اهل تمامانگذشت که درین میان کسی از ارباب کمال خواهد بود یکی از آنها نزدیک آمده گفت ؎ خاکسار
جهان بحقارت سنگ و توپ ای که درین گرد سواری باشد میفرمودند انکار هیچ کسی نباید نمود که در صور معانی حقیقت
جلوه گر است میفرمودند نواب مکرم خان رحمة الله علیه حضرت ایشان محمد معصوم رضی الله تعالی عنه استفاده کمالات باطنی
[illegible] روزی عالمگیر بادشاه از ایشان پرسید که عمر شما چیست گفتند چهار سال هر قدر که بخدمت پیر بزرگوار بسر برده ام
عمر همانست باقی وبال گفت **بیت** اوقات همان بود که با یار بسر رفت + باقی همه بیحاصل و بیخبری بود میفرمودند

در طعام نواب مکرم خان تکلفات بسیار بود بحد اسراف سید و باشد اما حضرت سید رضی الله تعالی عنه باینهمه احتیاط
و کمال تقوی کاهی طعام ایشان میخوردند میفرمودند از برکات طعام ایشان آنقدر نور باطن می افزاید گویا طعام نخورده ایم
دو گانه نماز ادا کرده شده و از غلبه محبت حضرت ایشان محمد معصوم و ظهور انوار نسبت تمام اشیاء ایشان نور شده بود
مثنوی از محبت مشکها زرین شود ٭ از محبت تلخها شیرین شود ٭ از محبت سرکه بادل میشود ٭ از محبت
خارها گل میشود ٭ میفرمودند ایشان بجناب پیر خود نوشتند که محبت شما بر محبت خدا و رسول خدا صلی الله
غالب ست و موجب انفعال میشود در جواب برنگاشتند که محبت پیر عین محبت خدا و رسول ست و سبب
جذب کمالات الهیه که در باطن پیر ثابت ست میشود **فرد** چون دیده عقل آمد احوال معبود تو سرست اول
میفرمودند وقت انتقال نواب مکرم خان تبرک کلاه حضرت خواجه احرار بر سر ایشان نهادند ایشان بنور فراست
دریافته چشم بکشادند که تبرک کلاه پیر من بیارید وسیله من بدرگاه الهی ذات ایشانست میفرمودند انوار نسبت
قدمای نقشبندیه انوار نسبت احمدیه فرقها ست و در کیفیات نیز تفاوتها ست و التفاتی که پیر بحال مستفید خود
دارد از پیران پیر کم ظاهر میشود که اینجا بسبب قرب با آن معنی قوی متحقق ست میفرمودند روزی حضرت
خواجه زیارت مزار حضرت سید و نواب مکرم خان که در یکجا واقع ست رحمة الله علیهم رفتند بعد توجه هر دو
فرمودند نسبت هر دو بزرگ یکی ست اما نسبت فقر و ورع مزار حضرت سید در نورانیت و لمعان امتیاز تمام
دارد میفرمودند حضرت شیخ عبد الاحد رحمة الله علیه دو کس طریقه گرفتند یکی طریقه قادری اخذ کرد و دیگری
طریقه نقشبندیه اختیار نمود ایشان فرمودند که روح مبارک حضرت غوث الاعظم تشریف آورده صورت مثالی
مرید خاندان خود را همراه برده حضرت خواجه نقشبند تشریف فرما شده صورت مثالی معتقد طریقه خود را با خود
بردند رحمة الله علیهم میفرمودند در توسل الی الله هر یکی از مشائخ طریقه حبل المتین ست که بطرف قرب خالق رسیده
مستفید از فیض حاصل خود زهی سعادت و یکی از ایشان گرویده الا و بشارت که هر یکی از این اکابر آن امتیاز یافته شریک
گشت و عنایت آن عزیزان بحال او مصروف شد میفرمودند التفات غوث الثقلین بحال متوسلان طریقه علیه ایشان
بسیار معلوم شد یا هیچکس از اهل این طریقه ملاقات نشده که توجه مبارک آنحضرت بحالش مبذول نیست
همچنین عنایت حضرت خواجه نقشبند بحال معتقدان خود مصروف ست غلغلان در صحرا با وقت خواب اسباب
و اسباب خود بحمایت حضرت خواجه می سپارند و تائیدات از غیب همراه ایشان میشود و درین باب حکایات

www.mujaddidway.com

بسیارست تحریر آن باطالت میرساند میفرمودند سلطان المشایخ نظام الدین اولیا رحمة الله علیه بجمال ذاتیه قائم
خود عنایت بسیار میفرمایند همچنین شیخ جمال پانی پتی انتقال نمایند حضرت خواجه قطب الدین را در شهود شان
مستغرق بسیارست حضرت خواجه شمس الدین ایکی انتقال بیاسوبیت رحمة الله علیهم گفت فقیر اقم روز روانگی از
پانی پت فقیر را بازده ساخته با ادب تمام زیارت حضرت شمس الدین ترک رفتم عنایتی بجمال من فرمودند باوجود
ترک ماسوا عنایتی نمودند که کیفیات توجهات شریف ایشان دل مرا تا قدر محظوظ فرمود که تا دهلی اثر آن عنایت
در خودی یافتم روز ما سر شار آن حالات بودم میفرمودند عرض وقت [illegible] این اکابر بمرتبه ایست که زبان از
تقریر آن لاست بلکه در مقابله نسبتهای باطنی ایشان و قدمای صوفیه [illegible] گفت که ما مردم را از این
او بهره نیست وزی با صحابه خود بروح مبارک حضرت خواجه نقشبند توجه نمودند [illegible] فرمودند سبحان الله
عجب نسبت قوی چند از حضرت خواجه بگو فرمود چرا نباشد که خواجه بزرگ این خاندان [illegible] گفت اقم
که من در آن وقت بشرف حضور مشرف بودم از طرف حضرت خواجه نسبتی افتاد گویا سینه های ما خالی [illegible]
و کیفیت برگشت وقتی که سر ما از مراقبه برداشتیم التفات حضرت خواجه نماند و دلهای حضور گویا تهی و بی [illegible]
این انوار و کیفیات بواطن ما بر نوبت اشموس [illegible] حقیقت رضی الله تعالی عنهم میفرمودند سر مرا [illegible]
بدر الدین رحمة الله علیه در پانی پت مراقبه نمودیم چند انگه خود توجه کردیم اثری از نسبت ظاهر نشد بعد استدادیسیا
و همه نسبت ایشان در نهایت لطافت ظاهر گشت معلوم شد که سلوک ایشان بطریقه مسهوده و صوفیه نیست در راه
خدا شهادت رسیده و خود در اثر قرب طریق اصطفا فائز گردیده همچنین است احوال شهیدان که در راه حق و فقط
بجان خدا نموده و فقط جذبات عنایات الهی ایشان را بمقامات قرب فائز گردانید میفرمودند حضرت شاه ولی الله
محدث رحمة الله علیه طریقه جدیده بیان نموده اند در تحقیق اسرار معرفت و فیوض علوم طرز خاص دارند با [illegible]
علوم و کمالات از علمای ربانی اند مثل ایشان در محققان صوفیه که جامع اند در علم ظاهر و باطن و علم نو بیان کرده اند
چند کس گذشته باشند میفرمودند اولیا خدمت امامی شما سیم و با نها ملاقات میشود ما اظهار اینها مرضی الهی نیست
با قطب لشکر بادشاه ملاقات شده بود در یک معامله مهر قاضی لاهوری با بیت باوی گفتیم در پاسی از روز
کاتقدر امهر قاضی آنجا سجل کرده آورد گفت قاضی اشغلی بود بلند آورده و الا در یکساعت رفتن و آمدن من
جستو دیگر با ملتی از زمری نکاح دختر قیصری در کلبر بود در نیم شب او در قلعه رفتند از بلین محمد شاه بادشاه گفت

صد هزار روپیه برای صرف سالین خلوت نشین زر سرخود سید شهنشاه آن صد گرفتن بر آشفت بادشاه از خبر
شد بندشت گرد و دست گفت من آنم که بواسطه من از زبان خود نامه ایه گفت از دیگر طلب نمایم فرمودند همین
قدر کافیست میفرمودند مخفی در حلقه آمده می نشست کسی او را نمیدانند شهرت اولیا عشرت الازم است تا مردم
استفاده نمایند اولیا عزلت را اختیار ضرورست تا اسرار آشکارا نگردد یکبار جوانی تاو تیر و کمانی در دست پیش
حضرت ایشان آمد تعظیم او برخاسته فرمودند شما بیدوی تا دیری نشسته برخاست فرمودند این جوان از اهل
اهل حالت بلده سنبل حوالی اوست در یکقدم اینجا برای دیدن ما آمده روزی فرمودند قطب بلده دهلی بیروست
کشیری در فلان محله اقامت دارد و محمد احسان عرض نمودند بنده اسم و نشان او بنمایید فرمودند نخواهید اسرار
فاش شود یکبار عزیزی در هیات اهل سپاه بخدمت ایشان آمد فرمودند از کجا می آید گفت از اجمیر بر نوبت [illegible]
مامور شده ام که شما را بگویم تا اصحاب خود را بجهت نگهبانی نجیب خان سوره اخلاص را خوانید و در نماز پس
فرزندان با مر حضرت ایشان سوره اخلاص در نمودند و نجیب خان از شر نماز محفوظ ماند حضرت ایشان ملائکه
کرام و ارواح علیه را اکثر اوقات و انوار باطن را بچشم سر میدیدند یکبار بخدمت ایشان حاضر بودم فرمودند اینها
گفتند که اینجا آمده اند عرض نمودم اینجا هیچکس نیست گفتند اگر شما می بینید اهل کشف مغیبات هر کسی را
[illegible] بدین عوالم غیب طریقه شرعیت کار دوام توجه بخدا و اتباع مصطفی ست صلی الله علیه وسلم
[illegible] از غیر دوام توجه بمبدا فیض و محبت مشایخ کرام رحمة الله علیهم نیست میفرمودند هر عمل را
[illegible] کیفیات نماز است که متضمن انوار اذکار از تلاوت و تسبیح و درود و استغفار است و صحیح
اصلی ترین حالات که با [illegible] شابه باشد در نماز حاصل میشود اگر آداب آن کما حقه بجا آورد و شوق
[illegible] اقم مسکین رضی الله عنه چون [illegible] معراج موسی ست باطن را در حالت نماز عروج حاصل میشود و
لطائف انوار فوق حظی می یابند مگر رعایت تعدیل ارکان و خشوع و خضوع ضرورست میفرمودند تلاوت
قرآن مجید موجب صفای باطن و رفع قبض قلبی ست ترتیل حروف و تحسین صورت خود میباید نمود و در جهر
نموده کرده تلاوت قرآن مجید کرده میشود و قبادست می دهد میفرمودند در رمضان المبارک ترقیات
نسبت باطنی بسیار واقع میشود و اعتبار صیام از غیبت و کذب و شاهد ست و الا روزه جز فاقه چیزی نیست
چه باید نمود تا رضای این ماه و ادای حق صوم حاصل گردد میفرمودند یکی از بزرگان این ماه را بصورت مرد پاک

www.mujaddidway.com

دیدم سید شما اهل صیام راضی میرود گفت باضاعت حق صوم مرا ناخوش نمودند مگر حجة الله النقشبند رحمة الله
علیه که بعد مرض روزه نتوانستند گرفت اما بجهت انفعال داشتند افعال ایشان از صوم مردم مرا پسندیده
میفرمودند انوار و برکات این ماه متبرک از غره شعبان ظهور می نماید گویا هلال فیوض این شهر طلوع نموده
و از نصف شعبان چنان معلوم میشود که آن هلال بدر تابان گردیده انوار آن ماه متبرک جهان را منور گردانید
در شب غره آن شهر جهان دریافت میشود که آفتاب فیوض الهی از حجاب سحاب درخشان گشت لهذا غره این
در رمضان المبارک از هر طرف جمع می آمدند صحبتهای شگرف انعقاد یافت و در استماع قرآن در تراویح
حالات غریبه وارد میشد گاهی بعد تراویح با اصحاب مراقبه می نمودند و حواس نیک مست میداد و در شبی
که احتمال لیلة القدر است میفرمودند که شب برکات بسیار فائض است و تجلیات کبری و ظاهر در چنین شب ادعیه
بسیار میشود کیفیات آن حالات و تحریر گنجایش ندارد میفرمودند شب قدر بر سبیل [illegible] و در شبی از شبهای
[illegible] میشود است و علم معین نیست مگر درین شب بسبب کثرت دعا و نماز که در مردم احیای [illegible] میشود
برکات بسیار دریافت میشود و گاهی شب قدر درین تاریخ تعیین میفرمودند جمعیت و حضور این [illegible]
تمام سال میشود از مهر باشد که اگر درین ماه حضوری و فتوری را یافته در تمام سال اثر آن می ماند و شخصی
[illegible] استاد خود که از حدیث شریف مستفاد می گردد که اگر این ماه جمعیت و طاعت میکند در سایر سال توفیق
یک جمعیت محظوظ میداد میفرمودند حضرت شیخ رحمة الله در هر سال اعتکاف در عشر اخیر ماه رمضان میفرمودند
که کسانیکه بمقامات اجازت طریقه میرسیدند درین ایام بعطای خرقه تبرک آنها را سرافراز میفرمودند و تاکید میکردند که درین
اوقات مردم در حلقه مراقبه البته حاضر شوند تا ترقیات باطنی بهره یاب گردانند بعد انقضای رمضان میفرمودند که
از برکات صیام جمعیتهای غریبه کثیر الانوار در ارتحال گردید افسوس که تمام سال چرا رمضان نشد اگرچه در
صوم هر وقتی که باشد صفا حاصل است و از برکات این و عدها الجزی به خالی نیست لیکن کیفیات
صیام رمضان شریف نمود گفت اقم مسکین گوید در حدیث شریف است الصوم لی و انا اجزی به نزد
بعضی اجزی به صیغه مجهول ثابت است در صیغه روزه را در روزه دخل تمام گشت فطوبی للصائمین

فصل پانزدهم در ذکر مکشوفات و بعضی از کرامات حضرت ایشان

الله تعالی حضرت ایشان را محض بفضلات خود کشف مقامات الهیه صحیح عنایت فرموده بود که معلومات
آنحضرت موافق نفس الامری افتاد میفرمودند حضرت شیخ ارشاد می نمودند که معلومات و وجدانیات شما تمام
صحیح است و سر مو خلافی ندارد و لهذا اصحاب حضرت ایشان اگر کشفی داشتند سبز نمود در مقامات عیان میدیدند
و در هر مقام حالات مناسب آن مقام چنانچه حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه بیان فرموده اند در ایشان
نمودی یافتند میفرمودند کشف و وجدان فقیر با پیران کبار خود همیشه مطابق می افتاد مگر یکبار از فقیر
خطای واقع شد که حضرت شیخ در حق بزرگی فرمودند بسبب شما با کمالات بسیده است بنده و خلاف
آن عرض نمود فرمودند در دید شما خطا رفته آنچه ما گفتایم صحیح است اما بعد چند روز بحال بنده عنایت
نمود و فرمودند که دید شما صحیح بود ما خطا کردیم میفرمودند فقیر در گفتن بشارت مقامات بسیار تامل
می نماید و الا انوار آن مقام در باطن سالک عیان می بیند باز متوقع الهام می شود باز استفسار تغیرات
حالات او میکند اگر درین معامله الهام موافق گردید و حالات و کیفیات در باطن او جدید در وارد
بشارت آن مقام میگویم که تراد آن مقام مناسبتی بهم رسیده است بغرض وقوف آنکه نسبت باطن مثل
اولیاء متقدمین حاصل شده تا مساوات لازم آید اگر بر ذکر و مراقبه مواظبت کنی و با مجاری قضا رضا
[illegible] از فتوحات آن مقام تمتعات خواهی گرفت مستفیدان توجهی الی الله و انقطاعی از ماسوا
[illegible] و صحبت مرشدان حاصل نموده در خلوتها نشسته بتعمیر اوقات بوظائف عبادات
و مقامات الهیه ترقیات نموده اند در مبدء فیاض تجلی نیست تصور در هم سالکان است گفت راقم
مسکین بزرگان و پیشین [illegible] و تفصیل مقامات و سلوک براه ولایت رسیده اند و در سالها
سلوک شان بریاضات شاقه [illegible] و حالات قوی و آثار ولایت بوجه احسن ایشان ظاهر گشت و
این طریقه بجذب و توجه مرشد اجمالا مناسبتی بمقامات بهم میرسد بقدر مناسب انوار و برکات مقامات ظهور
می نماید اما اصحاب این طریقه بالتزام ذکر و عبادات که عمری میکنند اتقد تصفیه دل از هوا و ازاله توجه بغیر و تکمیل
نفس از رذایل و اطمینان با کیفیات و حالات نقد احوال آنها میگردد و خرق عادات موقوف بر مجاهدات است
[illegible] قرب و ولایت میفرمودند یکی از اجله نعمای الهی در باره فقیر که شکر آن مقدور بیان نیست آنست که
[illegible] این وقت کشف مقامات الهیه مطابق نفس الامر و تسلیک سالکان راه تا غایات این طریقه از بزرگان

www.mujaddidway.com

این خاندان گذشتن وقت ارشاد طالبان می نمایند امتیاز بخشیده بعضی از افغانان بر بشارات حضرت
ایشان انکار می نمودند ایشان بعد فراست دریافته فرمودند که اگر شما را باور نیست یکی را از قدمای
اکابر دین مقرر نمایند تاریخ او ظهور نموده بر صحت این بشارت شهادت بدهد عرض نمودند اگر سرور عالم
صلی الله علیه وسلم تصدیق فرمایند دعوی تصدیق سر دیگر گردد حضرت ایشان فاتحه بروح پیغامبر
خدا خوانده با اصحاب خود متوجه جناب مقدس نشستند و درین توجه اهل مراقبه را جمعی دست داد و سرور
کائنات علیه افضل الصلوة ظهور نموده منکران را زجر فرمودند که ایشان را صاحب همه صحیح است شاه
عبد الحفیظ که از حضرت شیخ رحمة الله علیه بمقامات عالیه رسیده بود و مدتی از خدمت حضرت ایشان
استفاده نموده لم را فرمودند که بجهت حصول قوت شما را باز توجهات در هر مقام کنم چندی در دولت
قلبی توجه می نمودند تغیر روزی برای امتحان مراقبه این مقام گذشته متوجه مقامی در حضور ایشان
نشستم را زجر گفتند من ترا گفتم متوجه دل باش توجه را بمقام دیگر توجه میکنی از آن روز بنده
شد که کشف ایشان بسیار صحیح است شاه معز الدین خلیفه احمد خان زبیری با پسر خود بجهت تصحیح
حضرت ایشان آمد بعد توجه بحال او فرمودند نسبت تو بچنین مقام رسیده است پسر تو چنین بشارت
فرمود وی بصحت کشف حضرت ایشان اقرار نمود میر بهادر که از حضرت شیخ مقامات طریقه کسب کرده بود
بخدمت حضرت نیز استفاده میکرد میگفت که در حضور حضرت ایشان مقام متوجه الیه گذشته بجهت
استحکام در مقام دیگر مراقبه نمودم مرا منع فرمودند که توجه همت پراگنده مکن و در همین مقام متوجه باش
ترا بمقامات سالکه هم مناسبت است اما همت بر ترقی باید گماشت شیخ محمد احسان بر مزار حضرت حافظ
محمد حسن پیر حضرت سید رحمة الله علیه مراقب بودند بی اختیار از زبان برآمد که شما در باره صحت
بشارات حضرت مرزا صاحب چه میفرمایند ایشان از مزار خود برآمده فرمودند همه صحیح اینچنین شواهد صحت
کشف حضرت ایشان بسیار است و دلیل قوی بر صحت بشارات تغیر حالات سالک در هر مقام موافق
علم طریقه مجدد الف ثانی است رضی الله تعالی عنه که اصحاب حضرت ایشان بآن امتیاز دارند و کیفیات
باطن خود می یابند همچنین آنچه از کشف کونی و کشف قلوب و کشف قبور بیان میفرمودند مطابق واقع بود
روزی تجدد قاسم بحضور مبارک عرض نمود که محمد قاسم در عظیم آباد قید شده است توجه برای مخلصی او باید فرمود

سکوت نموده فرمودند قید نشده است او را باد الالان پر خاموشی شده بود اما بخیر گذشت ظلمی بخانه نبود
فرستاده است فردا پس فردا میرسد همچنان واقع شد زوجه غلام مصطفی خان ناگهانه برای توجه می نشست
هر روز شخصی را بجهت اطلاع بحضور شریف می فرستاد روزی آن شخص بی اذن آن آمده عرض نمود که منتظر
استقاقه توجه نشسته است حضرت ایشان آهسته سکوت نموده فرمودند در روی نگوبی اذن آمده وی هنوز
جواب است بتقصیر خود اعتراف نمود روزی بنده بخدمت حاضر بود که شیخ غلام حسن را بعد توجه فرمودند
تو گرطعام پرستش کفار نموده که از باطن تو ظلمت کفر معلوم میشود گفت از دست هندو چیزی تناول نموده
آن بد کدورت باطن من از آن است مولوی غلام محی الدین را وقت رخصت فرمودند که پیش ایشان دیوار
نظر آمد شاید از راه برگردند ایشان بعد چند ماه برگشته آمدند ما نسیم را وقت رخصت گفتند که باز ملاقات
نظر می آید و همچنان بظهور آمد میفرمودند خواطر قلوب عزیزان زیاده تر از ایشان می شناسم که در چه باب
خطور می نماید بنده عرض نمودم حضرت چه اطلاع نمی فرمایند فرمودند از پرده داری که ظل وصف شما است
روی نماید روزی بحضور ایشان نشسته بودم پیری بی ادب آمده گفت آمده ام تا بینم طنطنه جانشینان حاجی
نظر طالبی حضرت ایشان این لفظ متغیر شدند بنده بدل گفتم بخیدن از درویشی دور است برین خاطر اشراف
فرمودند و رشوه را انکار میکنی میر علی اصغر میگفتند در ایامی که هنوز ریش نه برآورده بودم
روزی قدمبوس حضرت ایشان نمودم از روی الطاف سر من بدو دست برداشتند بدل من گذشت
اگر مرا ساده رو دانسته دست بر روی من رسانیدند و این خطره بدو در باطن من تغیری یافت بعد
دوازده سال آن خطره ظاهر [illegible] در تعجب فتم یکی از اشراف بر خطره دوم از فوت حافظ محمد احسان
میفرمودند بحضرت ایشان بجهت تسلی [illegible] عرض نمودم و بدلم گذشت که اگر محمد حسن نام او شنید
مرضی بنده باشد بعد این خطره فرمودند نام فرزند شما محمد حسن مقرر کردیم همچنین غلام عسکری خان میگفتند
که نام فرزند من باشراف خطره دل بنده غلام قادر نهادند روزی سر قبر زن فاحشه متوجه نشستند فرمودند
در قبر آتش دوزخ شعله میزند و آن زن بازها بانها آتشین بالا میرود و پائین می آید در ایامش تردد
داریم باری ثواب ختم تهلیل بروح او بخشم بر تقدیر ایمان آمرزیده میگردد بعد گذاردن ثواب ختم تهلیل
فرمودند الحمد لله با ایمان رفته بود کلمه طیب کار خود کرد و از عذاب نجات یافت گفت فقیر راقم در حدیث

www.mujaddidway.com

آمده است که هر که هفتاد هزار بار کلمهٔ طیبه بنام خود یا بنام دیگر بخواند مغفرت گناهان میشود روزی بر قبر
نواب امیر خان مراقبه نمودند فرمودند مغفور معلوم میشود وجه مغفرتش سیادت و رسوائی و طعن خلق
نسبت بخاندان رسول کریم صلی الله علیه وسلم شرف آن جهان ست و از طعن و لعن نواب اعمال
بدگویان در جریدهٔ اعمال مطعون ثبت میگردد گفت فقیر راقم شخصی حضرت شیخ محی الدین اکبر رحمة الله
علیه را در خواب دید که بر سر منبر وعظی نمایند و اولیا و انبیا علیهم السلام در آنجا حاضر اند گفت بودن انبیا
علیهم السلام در مجلس شما جای تعجب ست فرمودند این مرتبه از انعام و کرم شما غیر از آن یافته از خلیت
و لعن شما که در بارهٔ ما می نمائید ثواب و رحمت الهی متواتر میرسد شخصی از اصحاب برین مکشوفات حضرت
ایشان انکار کرده بطریق امتحان عرض نمود احوال این قبر که یکی از یاران منست دریافت فرمائید ایشان
بعد سکوت فرمودند در مرغ مگو این قبر یکی از زنان ست و قبر یار تو نیست عذر خواست و امتحان کشف
حضرت ایشان نمود دیگر دوم شخصی عرض نمود که احوال فلان قرابتی من که درین روز ها مرده است
معلوم میشود برای عفو جرائم و دعا فرمائید بعد تضرع بجناب الهی و استغفار در بارهٔ میت
و دعا فرمودند الحمد لله او مغفرت نمودند میت بخواب اقربای خود آمده گفت مراد دعای حضرت
ایشان آمرزیدند بدعای وهمت حضرت ایشان بر ارباب حاجات بکام خود رسیده است و
بیماران مشرف بر هلاک شفا یافته میفرمودند ما فقیریم مقدور ما داده اند ما بتوسل بجناب پیران
کبار سلب امراض می نمائیم و بعنایت الهی این ها را شفا حاصل میشود والده میر علی اصغر بیمار بود
متوجه سلب مرضش گردیده الهام شد که هنوز وقت شفا نرسیده بعد چند روز درد و تخانهٔ خود تشریف
داشتند و بیمار بر مسافت بعیده بود بالهام نبوی فرمودند وقت صحت او رسیده است و همت
بشفای او خاطبانه نمودند فی الفور شفا یافت پیر علی بیماری صعب داشت و هیچ دارو به نمیشد توجه
بسلب مرضش نمودند صحت یافت همسایه حضرت ایشان از شدت مرض جان بلب بود دعا نمودند
که الهی مرا تاب غم کش محبت او شفا عطا فرما دعا باجابت رسید و در دو سه روز تندرست
گردید موجب تعجب بیماران گشت که احیاء موتی از اعجاز حضرت عیسی نبی ست علیه السلام گفت
راقم مسکین عفی عنه شفا مشرف بر هلاک از مرض جسمانی بتوجهات ایشان چرا جای تعجب باشد

شفای امراض روحانی بر التفات حضرت ایشان مسلم داشته و بعنایات حضرت مردگان غفلت حیات جاودانی یافته
قائلا سوا و بتصفات خدا حاصل نمودند للشیخ عجبی و عجبت وصف حال ایشان بود احیای سنن نبوی
صلی الله علیه وسلم و اماتهٔ بدعت سیئه میفرمودند افنا ذوائم نفوس اشرار حامد قلوب مینمودند جزاه الله خیر الجزاء و فتنیکه
غلام مصطفی خان را اجل فرا رسید و گرد نش از بیطاقتی بر سینه افتاد و هوش از سرش رفت باتماس اقربا او در
چنین حالت بجهت حصول افاقتش صرف همت نمودند طاقت رفته و حواس برگشته بر جا آمد و بهوش تمام سخن
گفت والده شریفه عسکر بیگان که در اهل طریقه از حضرت ایشان بود روزی بعد فراغ از مراقبه دامن پاک گرفت
که در بارهٔ دختر من بشارت تولد فرزند فرمایند دامن از دست ندهم حضرت با ایشان اندکی سکوت نموده
فرمودند خاطر جمع دار الله تعالی دختر شما را فرزند کرامت خواهد نمود بعنایت الهی آنچنان واقع شد گفت اقم
آن فرزند در آغاز شباب خود خواست که در طریقه چشتیه ارادت نماید حضرت خواجه نقشبند رضی الله تعالی عنه
بخوابش آمد فرمودند ای پسر از خاص کجا میروی توجه بحالش فرمودند دلش ذاکر شد و کیفیتی حاصل نمود و
بخدمت حضرت ایشان آمده ارادت و بیعت در طریقه نقشبندیه نمود روزی میفرمودند یکبار پی زاد و راحله سفر
فرمود الله تعالی در هر منزل از دست بیگانگان سامان ضروری مهیا نمود ناگهان در راه باران شدید
شد و سرد بود رفقا ایذا کشیدند دعا نمودیم الهی باران گرد بر گرد ما ببارد و ما با رفیقان خشک بمنزل
رسیدیم آنچنان واقع شد غضب و غیرت ایشان نمونهٔ قهر قهار بود جهل سلطانه میفرمودند در اوائل حال
مردم را که طریقه از من گرفته بودند از اظهار نام خود منع کرده بودم که پیش هر کسی نام فقیر نباید گرفت
روزی حضرت حافظ سعد رحمة الله علیه از محمد رفیع پرسیدند که شما طریقه از که گرفته اید وی گفت
از بزرگان خود بایستی که روبروی حضرت نام فقیر میگرفتند مرا غیرتی آمد و سخت ناخوش شدیم
دیدم که مشائخ طریقه تا حضرت ابا بکر صدیق رضوان الله علیهم از وی برگشتند در دو سه روز
هلاک شد همچنین چند بی ادب سزای گستاخی ها خود یافتند عفی الله عنه میفرمودند مزاج فقیر
تند است و غضب در نهایت شدت و این معنی شایان هدایت و ارشاد نیست سالها دعا نمودیم
الله تعالی تیغ غضب را کند فرمودند اما حدت غضب چنانچه باید نرفته است و مغضوب علیه البته ایذا میرسد و
نسبت بخلق تباه میشود میفرمودند بمجرد غضب نسبت وی مثل شهاب ثاقب از مقام خود فرود می آید و باندک

www.mujaddidway.com

رضی الله عنه خاطر نسبت رضی عنه اند هوای آتشین بلوق میرود و قلبهای کشف و کرامت حضرت ایشان بسیار است
بدو سه نقل کفایت است که عمده کرامت استقامت بر اتباع مصطفی است صلی الله علیه وسلم و هدایت و ایصال
طالبان بمراتب قرب خدا بسیار و صدور چنین کرامات عظیمه از حضرت ایشان اظهر من الشمس و اظهر من الامس است رحمی الله علیه

فصل شانزدهم در ذکر کیفیت انتقال حضرت ایشان از عالم فانی بعالم جاودانی

حضرت ایشان با چند مدت قبل از انتقال خود در شوق و ذوق حق اهلی غالب بود و [illegible] از توجه خاطر باهل [illegible] فرمودند
بر محکمه در استغراق در شهود و خودی افزودند و بر وظائف عبادات بیاری نمودند [illegible] از دحام ارباب طریقه
بسیار شده و فوج فوج آمده داخل طریقه گردیدند و حلقه های ذکر و مراقبه بجهت تمام حضور برای خاصان گشت و
وقت زیاده از صد کس در صحبت مبارک حاضر میشدند و انوار و برکات توجهات شریفه با کمال [illegible] گرفت ملازمین
را بطلب رخصت نموده فرمودند که بازملاقات ما و شما معلوم نمیشود و بیکدیگر که مشعر از قرب انتقال حضرت ایشان
بود و در اجا تغیر نمود و اشکها از چشمها روان شد ملا عبد الرزاق نوشتند که عمر ایشان هشتاد و چهار گذشته وقت تردد
بدعای خیر یاد آور باشند همچنین دیگر عزیزان سخنی که مخبر از واقعه ناگزیر باشد تحریر نمودند روزی در اظهار تنهائی
تنبیه که مستلزم شکر منعم است میفرمودند الله تعالی تفضلات نمود بی آرزو در دل فقیر نگذشت که بحصول پیوست
باسلام حقیقی مشرف ساخت از علم حظ وافر بخشید و بر عمل نیک استقامت کرامت فرمود از لوازم طریقه آنچه می باید
از کشف و تصرف و کرامت عنایت نمود و صلحا بجهت کسب فیوض تردد بنده فرستاد و بمقامات طریقه رسانیده
بهدایت راه خود مقرر گردانید از دنیا و اهل آن بر کنار داشت و در دل غیر خود را جا نگذاشت آرزوی نماند و گر شبها
ظاهری که در قرب الهی درجه علیا دارد و بزرگان فقیر اکثر شربت شهادت چشیده اند اما فقیر بناتوانی و ضعف در
نهایت قوت و جهاد درین وقت میسر نیست حصول این مرتبه انظر انظار بهر حسرتی نماید و واجب است از کسی که مرگ او دوست
نماید مرگ کسی که بلقای الهی است مرگ کسی که بزیارت سالک پاکی است مرگ کسی که بدیدار اولیا میرساند مرگ کسی که بدیدار
عزیزان سرور دیگر از فقیر مشتاق زیارت ارواح طیبه کبرای دین است صحت آرزو دارد که بدیدار مصطفی و خلیل خدا
مشرف گردد علیهما الصلوة والتسلیمات و زیارت امیر المومنین صدیق اکبر و امام حسن مجتبی سید الطائفه حضرت جنید و
حضرت خواجه نقشبند و حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه فیض یاب شود دل فقیر بخدمت این اکابر محبت خاص دارد

رضی الله تعالی عنهم الله تعالی این آرزوی حضرت ایشان بر منصه ظهور جلوه گر ساخته ایشان را بدرجه شهادت رسانید
شهادت ظاهری با شهادت باطنی که اطلاق صوفیه عبارت از حصول مرتبه فنا فی الله است انضمام یافته
و بدولت قرب آنحضرت با اعلی علیین مرتقی گردانید شب چهارشنبه هفتم محرم سنه هزار و صد و نود و پنج هجری پاسی از
شب گذشته چند کس بر در حضرت ایشان دستک زدند خادم عرض نمود که بعضی مردم برای زیارت آمده اند فرمودند
بیایید یکی دو تن آمدند یکی از آنها مغل و [illegible] بود حضرت ایشان از خوابگاه برآمده برابر اینها ایستادند
مغل پرسید که مرزا جانجانان شمایید فرمودند آری دو کس دیگر گفتند بلی مرزا جانجانان ایشان اند پس آن
بدبخت گوله طپانچه بر حضرت ایشان دگوله بر پهلوی چپ قریب بدل سید آنحضرت که از ضعف و ناتوانی پیری طاقت
نداشتند بخاک افتادند بر دم خبر شد چراغ حاضر آمد صبح نواب نجف خان چراغ فرنگی باین پیغام فرستاد که اشقیا
کرده اند این گناه بزرگ شده اند معلوم نمیشد اگر بتحقیق رسد قصاص کرده شود فرمودند اگر اراده الهی بشفا
تعلق یافته بهر صورت زخم بهبود میشود و حاجت جراح دیگر نیست شخصی که ارتکاب این امر نموده اگر معلوم شود
ما او را اهل نمودیم شما تیر معاف فرمائید سه روز بقید حیات بودند هر روز ضعف قوی تر میشد و از نهایت
ضعف و از سبب شکنیده نمی شد روز سوم روز جمعه بعد نماز صبح از بنده پرسیدند که بازده نماز از
[illegible] تمام بدن خون آلود دست طاقت برداشتن سر نیست مسئله این است اگر بیمار را قوت
برداشتن سر نباشد از سر وقوف باید داشت و باشاره ابرو ادا کند شما را درین مسئله چه معلوم است
عرض نمودم مسئله آن است که حضرت ایشان فرمودند بعد از گذشتن نیم روز هر دو دست برداشته تا دیری
فاتحه خواندند چنانچه حضرت خواجه [illegible] در چنین حالت فاتحه خوانده بودند وقت عصر بنده حاضر بودم
فرمودند که روز چه قدر باقی است عرض نمودم چهار گهری فرمودند هنوز مغرب دور است وقت نماز مغرب
شب شنبه که یازدهم محرم بود دو سه بار تنفس بشدت نمودند و جان مبارک بعالم جاودانی انتقال
فرمود رضی الله تعالی عنه و جزاه الله عنا خیر الجزاء تاریخهای وفات حضرت ایشان بسیار گفته اند دو تاریخ
نوشته میشود اول آیه شریفه اولئک هم الذین انعم الله علیهم و دوم جمله حدیث شریف که در حق یکی از اصحاب
رضی الله تعالی عنهم از زبان مبارک حبیب خدا صلی الله علیه وسلم برآمده و تاریخ وفات حضرت ایشان
است عاش حمیدا و قال شهیدا شب وفات آنحضرت عزیزی بخواب دید که نیمه قرآن مجید بر آسمان پرید

www.mujaddidway.com

رفت و در برکات درین مشین فتوری یافت گفت فقیر راقم تعبیرش میتواند که صدق قول حضرت ایشان
باشد سیر فرمودند بعد انتقال از مقامات طریقه موفوف خواهد شد و نسبت اهل این خاندان اگر نهایت ترقی
نماید تا بولایت خواهد رسید شانزده سال از انتقال حضرت ایشان گذشته است مستفیدان خلفای ایشان
را دیده ام و احوال اصحاب این طریقه که در بلاد بعیده می باشند شنیده ام اگر با حوال و کیفیات ولایت قلبی
رسیده باشند غنیمت است و احوال مقامات عالیه از ادراک و راست رسیدن تا آنجا بس متعسر نماید
والله اعلم شخصی دیگر در واقعه دید گویا آفتاب عالمتاب بر روی ایشان بود بر زمین افتاد و تاریکی
جهان را فرا گرفت الحق وجود مسعود حضرت ایشان باعث امنیت و رفاه خلق بود بعد انتقال ایشان
در هر دیار گوناگون کشاد بعد وفات حضرت ایشان قحط و وبا تا سه سال کامل عالم را هلاک گردانید
و بیماری سرسام و خارش و جدری در بلاد هندوستان پیدا گشته تا سالها مردم را [illegible] و جهانی
سر بعدم نهاد رفته رفته ای عالم آشوب برخاست بجنگ خان که بر قفای او مرتکب این امر شده [illegible]
و وی در اجرای حد تغافل کرد تقریب مرد و اتباع او با هم مجادلات نموده رخت حیات بر بستند [illegible]
از آن ظالمان پیدا نیست اگرچه حضرت ایشان خون خود را بخشیدند اما غیرت الهی که بر دوستان خود
دارد و انتقام مظلومان و دلدوزی ملهوفان است **فرد** هیچ قومی را خدا رسوا نکرد ✽ تا دل صاحبدلی
نه آزرد ✽ چنانکه تقریب واقعه ناگزیر معلوم حضرت ایشان بود که در دیوان خود میفرمایند **بیت**
بلوح تربت من یافتند از غیب تحریری ✽ که این مقتول را جز بیگناهی نیست تقصیری ✽ شب انتقال
حضرت تمیم روز باران که از شش ماه بند بود آنقدر بارید که هر طرف آب جست روان گردید و بر مزار
مبارک انوار و برکات بسیار بمرتبه فائض شد که در دلهای زایران انوار الهی ساخت و توجهات روحانی
حضرت ایشان شاملحال مقتبسان انوار مزار شریف است و در باطن های خود ترقیات می نمایند مرزا
ابراهیم بیگ از فقیر مرتبه قلب توجهات میگرفت برای زیارت مزار مقدس رفت توجه بر لطیفه دماغی
و فرمودند ماه اثر توجه باقی بود اصلا فتحان که از طرقه های گوناگون احوال باطنی گم کرده بود بعد
سالها بر مزار مبارک آمده در یوزه توجه نمود و زیاده از نیم روز متوجه روح مقدس نشست احوال قدیمه
و باز درست گشت گویا بر گرفتوری در باطن نداشت درویشی گفت از زیارت مزار فائض انوار خواهد

بسیار دیده ام روزی عرض نمودم که امروز توجه بالاستیفا بحال بنده فرمایند التماس باجابت رسید
و ترقی خوب دریافتم چون از زیارت برآمدم عزیزی که احوال باطن خوب می شناخت گفت
امروز احوال تو در ترقی معلوم می شود گفتم چرا نباشد که توجهات بلیغه بحال بنده فقیر نموده اند ارباب
مقامات این طریقه در هر مقامی که رسیده اند بعد زیارت مزار مبارک ترقیات در انوار باطن
خود می یابند بعضی از بزرگان گفته اند که فیض مزار شریف حضرت ایشان را در باطن ها تاثیر تمام
است که در طریقه احمدیه مزار باین علو و قوة نفوذ نسبت درین شهر نیست شخصی سر مزار مبارک
قامت داشت شبی در قیام لیل قصوری نمود از مزار مبارک برآمده او را بیدار نمودند فرمودند تو
مرا مرده انگاشته همه احوال تو مرا معلوم است برخیز نماز کن التفات حضرت ایشان بحال مخلصان
بسیار است قاضی ثناء الله در واقعه دیدند شما برجا باشید فقیر همراه شماست بعد انتقال ایشان
هیچ مانعی در میان نیست عزیزی که حضرت ایشان بحالش عنایتی داشتند از غم معاش تردد داشت
او را در منامی فرمودند غم مخور تدبیر معاش تو زیاده تر از سابق خواهم نمود و آنچنان واقع شد مولوی
[illegible] تدبیر سامان مهمی فرو مانده بودند در واقعه ظاهر شده فرمودند ساختگی این کار [illegible]
[illegible] آن هم بخوبی سرانجام یافت رضی الله تعالی عنه و ارضاه **عفت پناه عصمت**
دستگاه [illegible] حضرت ایشان طریقه از آنحضرت گرفته همین صحبت مبارک بمرتبه
حضور و آگاهی رسیدند [illegible] ارشاد [illegible] صالحه یافته تاثیر گرم در دلهای نمودند و اتفاقات
و بشارات نیک میدیدند [illegible] که سرور کائنات صلی الله علیه و سلم بحال ایشان عنایت
بلیغه فرمودند حالات باطنی ایشان [illegible] شد تا دیری خوشبوی معطر از آنجا روح افزا بود حضرت
[illegible] رضی الله تعالی عنه بحال ایشان التفات داشتند و برکات عنایات عالیه آنجناب در باطن
خود می یافتند حضرت ایشان میفرمودند که ایشان را عارضه سوداء الاحق گشت و غلبه جنون
عقل مستور ساخت موفقت با فقیر کم کردند لهذا در باطن ایشان فتوری نمایان را دیافت و
[illegible] تاثیر و گرمی های نسبت باطنی مختفی گشت اما فقیر حرکات سودای ایشان معاف کرده ام
[illegible] مخلصان مرا نیز پاس اخلاص فقیر مواسات ایشان ضرور فقیر بر مخالفتهای

www.mujaddidway.com

بشان سهر تحمل نموده خواهد بسیار یافته تند ایشان را جزاء خیر کرامت فرماید گذشت
واحسان بر فقیر ثابت دانند

فصل هفدهم

در ذکر بعضی از خلفای خداشناسای حضرت ایشان رحمة الله علیه

خلفای حضرت ایشان بسیار بود لطف اوراق گنجایش تحریر احوال آنها نامه مذکور جا نمی میکنم لیکن
فقیر بر تفصیل حالات و واردات عزیزان مطلع نیست مجملی از احوال آنها می نویسم بدین تقریب صحبتهای
مبارک حضرت ایشان یاد می آید موافق بشارات آنحضرت هم مقامات این اعزه در اختلاف
کیفیات و اتوار باطن این اکابر تبع جدان خود دریافت نموده اما اسامی مقامات
و شغل ضروری ندارد مجملی کافی است احوال باطنی شخصی منحصر در استغراق و سکر و شوق و ذوق
و هو احوال توحید نیست از اصحاب کبار رضی الله تعالی عنهم اجمعین حالات و کثرت خرق عادات
مروی نیست و در مقامات قرب از رجال اولیا سبقت دارند مگر دست ادراک از حالاتی که بر
باطن آن اکابر وارد بود کوتاه است احوال اصحاب این طریقه بسبب مقامات متنوعه اختلافها
وارد و در حصول اطمینان رسوخ بلکه حضور و نسبت مع الله و تهذیب اخلاق و متابعت سنت
مساوی الاقدام اند احوال متعارفه از سکر و ذوق و شوق و استغراق و بیخودی و واردات
توحید موافق تحقیق کبار این طریقه و معلومات متوسلان از مقتضیات لطیفه قلب است و علوم و حالات
لطائف دیگر چیزی دیگر است که بر رسیدن آن مقامات تصدیق آن متصور نیست که آن کیفیات
جدید است تقدیم تعارف و آیة شریفه ولا یحیطون به علما یعنی از آن مقامات است

حضرت میر مسلمان رحمة الله علیه

از سادات کبار است بسیار اند قطع علائق دنیا و ترک اسباب نموده تحصیل مقامات الهی پرداخته اند و در تحصیل علوم ظاهر و باطن
با حضرت ایشان شریک بوده و صحبت مشایخ کرام آنحضرت رضی الله تعالی عنهم دریافته بمقامات طریقه رسیده اند و فیض
حضرت ایشان نیز استفاده نموده اما آنحضرت احترام ایشان بسیار میفرمودند که نظر الطاف بران کبار در باره ایشان
معروف بود و قدر سالکان بزیارت و استفاده بزرگان پیدا شود و ایشان بجناب مبارک رد ابطا اتحاد راسخ بود
چنانچه بایشان نوشته اند که از یاد عهدهای قدیم حالتی میگذرد و بر تنهائی خود ترحم می آید که در قالب تحریر نمیگنجد

شعر

سقی الله وقتا کنت اخلو بوجهکم	وتغزالهوی فی روضة الانس صاحک
اقمنا زمانا والعیون قریرة	واصبحت یوما والجفون سواهک

شیخ احمد خادم سرکار مفید کار است لطیفه قلب او از قید قالب برآمده اما استعداد او نیز ضعیف است افتان و خیزان
بمقصود میرود و خدا منزل مقصود رساند سلب مرض قلب و قالب معمول حضرت است رضی الله تعالی عنهم حق تعالی
بحضرت و قدرت آن عطا فرموده است چرا از راه انکسار خود را درین امر معذور میدارید فیض الله خان
بر رفته [illegible] نمانده بقدر یا نصف نفس سلب مرض ایشان نمایند تا کید است قصد سفر حجاز مبارک است اما
خدا بتال این حسد [illegible] و مبادا حق شرعی کسی تلف شود از رحلت ایشان بخاطر مبارک بسیار غم و الم رسید
چنانچه میر مهین خان نوشته اند که از رحلت میر مسلمان چه نویسیم که بر من چه گذشت

ع

بارف و ما چو نقش پا بخاک افتاده ایم ... سایه میگردید کاش این نارسا افتادگی در [illegible]
[illegible] کیفیت واقعه ایشان و در [illegible] نمودند چند نفس که اقامت حق تعالی در [illegible]

حضرت مولوی ثناء الله اشرف و اسبق خلفا حضرت ایشان اند نسب ایشان بحضرت شیخ جلال

کبیر بلیانی رحمة الله علیه به دوازده واسطه میرسد و نسب حضرت شیخ جلال بجناب امیر المؤمنین حضرت عثمان رضی الله عنه
[illegible] ایشان زبده علماء ربانی مقرب بارگاه یزدانی اند در علوم عقلی و نقلی تبحر تمام دارند در فقه و حدیث
[illegible] رسیده کتابی مبسوط در علم فقه با بیان مآخذ و دلائل و مختار مجتهدان مذاهب اربعه در هر مسئله تالیف نموده اند
[illegible] ایشان اقوی ثابت شد آنرا رساله جامع المسمی بما فاذا الاقوی تحریر فرموده و در اصول نیز مختارات خود نوشته

www.mujaddidway.com

تقریر طولانی بامع اقوال قدما مفسرین و آیات بعدیده که بر لطیفه روحانی ایشان از مبدء فیاض بخشیده ارقام فرموده
و رسائل در تصوف بتحقیق معارف حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه نگاشته مفاخر زمان بوجود تولیح و قوت فکر و سلامت
عقل ایشان زاد الوصف است و نیز از حضرت شیخ الشیخ محمد عابد قدس سره گرفته بتوجیهات ایشان بفنا تلبی رسیده
باز باتباع امر حضرت مجدد حضرت ایشان بجمع نور و حسن تربیت بلیغ بجمع مقامات احمدیه فائز شده اند و از بس صحت
سیر و شوق بوصول اهل خود و تمام سلوک این طریقه در پنجاه توجه بانجام رسانیده اند و دو سال بوده اند که فراغ از تحصیل علم
ظاهر و اتلاف فرقه باتمه باشاعت علوم فیض الهی پرداخته و هدایت دارند [illegible] و بخشیده و بزبان حضرت
ایشان بلقب علم الهدی سرافراز گشتند ایشان در ایام خوردی بعد فوت حضرت [illegible] جلال الدین پانی پتی رحمة الله علیه
دیده و الطاف بسیار بحال ایشان فرموده پیشانی مبارک خود را بپیشانی ایشان [illegible] و ایام زیارت
حضرت غوث الثقلین شرف شده و آنحضرت خرقه ای تر ایشان را عطا فرموده یکبار امیر المومنین علی [illegible]
بخواب دیده در باره ایشان بشارت تمام میفرمایند [illegible]
حضرت ایشان تعبیر این خواب چنین فرمودند که صورت مثال فقیر بصورت جد بزرگوار فقیر یعنی علی مرتضی رضی الله
تعالی عنه متمثل شده شما این کلمات بشر ساختند می توانند که بعد فقیر خلافت طریقه شما منتقل گردد بعد واقعه
حضرت ایشان حضرت غوث الثقلین را دیده اند که تشریف آورده کلمات تعزیت اثر آنحضرت مذکور فرموده اند
از واقعه حضرت ایشان تاسف داشتند حضرت ایشان تعریف و مدح ایشان بسیاری فرمودند میفرمودند نسبت
ایشان با نسبت فقیر در علو مساوی است و در عرض و قوت متفاوت ایشان ضمنی فقیر
اند و فقیر ضمنی حضرت شیخ قدس سره و بعد فیضی که بفقیر میرسد ایشان در آن شریک اند یکی بدایشان یکی بفقیر
فقیر است از اجتماع کمالات ظاهری و باطنی ایشان عزیزترین موجودات اند و در دل فقیر جهات ایشان ثابت
از روی صلاح و تقوی و دیانت روح مجسم اند و روح شریعت منور طریقت ملکی صفت که ملاک تعظیم ایشان مینمایند
فقیر زبانی ایشان شنیده ام میگفتند حضرت ایشان میفرمودند اگر خدا تعالی بروز قیامت از بنده پرسد
[illegible] و تحفه بر آوردی عرض کنم شما را الله پانی پتی را روزی فقیر بحضور حاضر بودم و تلقین ذکر و مراقبه منتقد
ایشان در آمدند فرمودند شما چه عمل مینمایند که ملاک بمحبت تعظیم شما بحال نمودند تلقین فقیر کمال اصحاب حضرت
ایشان [illegible] بیشتر فیوض و برکات طریقه [illegible] کرده [illegible] ایشان [illegible] کی ملاحظه کرده [illegible]

[illegible] ادراک ارباب قلب از آن حالات کوتاه است لهذا میگویم که باعتقاد فقیر مثل ایشان باین کمالات و علوم [illegible]
بعدی در وقت کسی نیست و از خلفای حضرت ایشان بفضایل کثیره ممتاز اند اما نیابت حضرت ایشان که
عبارت است از تسلیک و ایصال طالبان بغایات طریقه احمدیه باصحت کشف مقامات و وجدان کیفیات
جهات قرب الهی بسیار کسی مسلم نگشت چنانچه حضرت ایشان بارها افسوس می نمودند که در اصحاب فقیر کسی قابل
فقیر نیست گفت فقیر راقم مقصود از اختیار طریقه تصفیه قلب گرفتاری ماسوا و دوام علم بالله و تزکیه نفس از
رذایل و تهذیب اخلاق است و از برکات ذکر و شغل کیفیات حالات و استغراق و سکر طلبات محبت دست میدهد
کلمه کلمه ایمانی در صحبت خلفای حضرت ایشان موافق زمانه طالبان حاصل می نمایند بنده مستفیدان ایشان را
بودم حضور بمجیتی با اذواق بلکه انوار فوق نیز دارند با بحلاوات ایشان باکمالات ظاهر و باطن موصوف است
اوقات بطاعت و عبادت معمور دارند صد رکعت نماز نفلیه مقرر نموده یکمنزل قرآن در تهجد میخوانند چون
در این زمانه علمای متدین کم اند در دل ایشان چنین نیخیزند که منصب قضا و فصل قضایا اختیار نمودند و حق [illegible]
[illegible] بایدیجای آرند و رسوم متعارفه قضات تا عاقبت بین برگزار ایشان بظهور نمی آید یکبار شخصی که [illegible] ایشان
[illegible] کسی خبری گرفت ایشان بران اطلاع یافته تقدیر فرمودند آنچه گرفته بود در [illegible] نمودند مشهور است [illegible]
[illegible] خلافه ایشان است مکاتیب حضرت ایشان بنام ایشان بسیار است چند فقره از آن نوشته
[illegible] نام جوانی از سلکه عظیم آباد ترک روزگار کرده و از چند روز داخل طریقه شده بوسیله
[illegible] حضرت ایشان [illegible] شد در قلب او تنویر حاصل شده قطع مسافت هنوز شروع نکرده مردی شکسته
[illegible] است مورد رحم بحال او توجه [illegible] علی خان طریقه از فقیر گرفته اند ذکر لطایف خمسه ایشان جاری شده
[illegible] اثبات هم شروع نموده اند در [illegible] شد توجه بر لطیفه قلب ایشان که اول کار این لطیفه
[illegible] است انتهی از اصحاب ایشان پیر محمد سید محمد که بسا بصحبت حضرت ایشان سیده بنسبت طریقه فایز شده
مولوی فضل الله رحمة الله علیه برادر کلان مولوی ثناء الله از علم ظاهر بهره کامل داشتند طریقه از
[illegible] رحمة الله علیه گرفته استفاده از صحبت حضرت ایشان نمودند و توجهات شریفه بمقامات طریقه رسیده کثیر الذکر
[illegible] الله بودند بعد رحلت ایشان از دنیا مولوی ثناء الله بسیار اندوهناک گشتند بجواب ایشان آمده فرمودند
[illegible] بقدر غم و الم هست الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون نص قرآن است [illegible]

www.mujaddidway.com

بادا اشتهاء نعمتها کرامت کرده اند که از بیان محساب فزون است **مولوی احمد الله رحمة الله علیه**
فرزند کلان مولوی ثناء الله از مخصوصان اصحاب حضرت ایشان علم ظاهر از والد ماجد خود و دیگر علمای خوانده اند
و در وقت تحصیل علم تمام شب بمطالعه کتاب مشغول بود و میل باکل و شرب کم می نمودند قرآن مجید یاد کرده در علم قرارت
تجوید مهارت تمام داشتند هر روز حزب یک سپاره تلاوت میکردند طریقه از حضرت ایشان گرفته کثرت ذکر و اول قسم
پیش از تهجد هر روز سی هزار بار ذکر تهلیل می نمودند از صبح تا بچاشت مراقب می نشستند بتوجهات علیه حضرت
ایشان کثرت ذکر و مراقبه بمقامات بلند و واردات از جنبه رسیده اجازت یافتند مردم را بتلقین ذکر و مراقبه
مشغول سلوک اولی می نمودند عنایت حضرت ایشان بحال ایشان بسیار بود و همه و توجه بترقیات ایشان
داشتند و مکتوبی میفرمایند توجه بشما امر عذاب نشده و نخواهد شد ترقیات شما روز افزون است تجلیات کمالات
سالک گاه گاه ظهور میکنند بتقیید طاعت ارشاد کرده صبح و شام مذکور روزانه دارید صرور بسیار رسانید و قوت قوی
پیدا شد الله تعالی فتوحات و جهانی از زانی داده جای دیگر میفرمایند حمد الله در حقیقت کعبه توجه میشود و
در حقیقت قرآن اهل میگردد و نتیجه ایشان بکمال جهد و ذکر و عبادت بجمیع مقامات عالیه طریقه رسیده و شانی رفیع پیدا
داشتند کمالات ظاهر و باطن لوازم سلامیه و حق ایشان صادق می آید جوان سی ساله بودند که از جهان رفتند
والد ایشان میفرمودند که بسبب این فرزند بظاهر افزاد و محبت من با او بود حق سبحانه از کمال غیرت در دل و جان شما خود
محبت غیر نگذارد و دیر از جهان برداشت و محبت غیر در دل من نگذاشت ایشان شجاع ترین مردم بودند
بارها بیاد نموده بمرتبه قاریان فی سبیل الله رسیدند یکبار گروهی از قزاقان بر سر ایشان رسیدند اسباب ایشان از علوم ایشان گرفتند
بودند ایشان تنها پیاده بتعاقب پرداخته از میت سوار بشمشیر و سپر اسباب خود باز گرفته ان الله یحب الرجل الشجاع
وصف خود سالک شیخ صفة الله رحمة الله علیه فرزند دویم مولوی ثناء الله علم خوانده بود و کتب دین تحصیل نموده طریقه
از حضرت ایشان داشت در ایام شباب بجهت حق پیوست مولوی خلیل الله فرزند سوم مولوی ثناء الله علم فقه خوانده
بذل اصل و معقول مناسبت دارد و طریقه و شغل قلبی از حضرت ایشان گرفته خدایش سلامت دارد و وجه شریف مولوی
ثناء الله کسب فیوض باطنی از حضرت ایشان نموده باحوال قناعت تعالی کار باب نسبت اینخاندان از ندر سیده اجازت
تسلیم یافته اوقات نیک و تلاوت طاعت و ذکر و مراقبه از مقبولان بارگاه است آنحضرت مکتوبی بآن عفیف
میفرمایند اگر مستورات توفیق یابند از شما توجه خواهند اجازت هست تا فرخواهد شد از جناب پیران امید قوی است

شما را گاه گاه توجه میدهم و ترقی معلوم میشود بذکر الهی جل شانه و اتباع سنت پناهی صلی الله علیه وسلم مقید باشند و حقوق
ذوی الحقوق و اخلاق حسنه لازم گیرند که موجب نیکنامی دکامیابی دارین است **شیخ محمد مراد** از قدمای
اصحاب حضرت ایشان اند طریقه از آنحضرت گرفته تا سی و پنج سال هر روز یکبار در حلقه ذکر حاضر شده اند و بیمن صحبت
مبارک بمقامات مصطلح طریقه رسیده و نسبتی بلند حاصل نموده اند و بجناب فیضمآب خصوصیتی بهم رسانیده که دیگری از اصحاب
در آن شریک نیست معاملات دوستانه با ایشان تعلق داشت حضرت ایشان میفرمودند که در اصحاب در رفعت نسبت
کسی با ایشان مساوات ندارد و کمالات که در ذات ایشان جمع است بسبب پیشه تجارت طالبی ایشان رجوع نمیکنند
زیرا که فتح اعلام و قتل سلیم و کشف میر بحر با وجدان صحیح و شرف نسب تجمل ظاهر و دولت فقر و قناعت در کار است انتهی
مولوی نعیم الله نوشته اند که ایشان مستجاب الدعوة اند و بارها بغیبی تجربه رسیده و الله اعلم گفت فقیر راقم استجابت دعا
کرامات باطنی نیست پیش عظمت کبریا خبر تسلیم راست نمی آید خبر اجابت دعا اهل حال صادق مقال و اخلاص است اند قبول
دعا این هر سه مراد و نیل تمام است نزد فقیر حالات نسبت ایشان از آن قبیل نیست که بادراک هر کسی در آید خدا تعالی
ایشان را سلامت دارد **شیخ عبد الرحمن** از برادران شیخ محمد مراد بتوجهات حضرت ایشان احوال عالیه
خوب حالات نسبت مع الله بود قاضی ثناء الله میفرمودند از پس ظهور کیفیات نسبت بجهود بدن وی حال تعظیم
ذکر الهی بسیار میگردید اذا ذکروا ذکر الله وصف حالش بود رحمة الله علیه **میر علیم الله کنکوی**
رحمة الله علیه از قدمای اصحاب اکابر خلفا و شیفته جمال معرفت افزای حضرت ایشان اند صحبت حضرت
شیخ نیز دریافته اند با آنحضرت التزام خدمت حضرت ایشان نموده سلوک طریقه احمدیه تمام نموده بحالات
عالیه و واردات سامیه رسیده اند نسبت ایشان سکر غلبه داشت و صحو و هشیاری نسبتهای مجددیه آن کیفیت
مستهلک مستور نتوانست ساخت در حالت ظهور محبت الهی و مخمور ذوق باده حضور و آگاهی بودند ذکر الله محبت
بر زبان ایشان فتی و حکایات عاشقانه اشک ریز چشم ایشان گشتی گریه آبرو بخش احوال ایشان بود نالهٔ شور انگیزی سوز
سینه ایشان می نمود صحبت ایشان شوق محبت خدا می بخشید از سیمای ایشان نور نسبت مع الله می درخشید
اخلاق قوی و بیخودی دراز میداشتند محبت آنحضرت بر ایشان غالب بود از غلبات محبت لفظ قربانت شوم بجای
سلام آنحضرت میفرستادند و وقتیکه از وطن بزیارت آنحضرت می آمدند اگر از رنج راه می شدند بذکر مناقب حضرت
ایشان چالاک از جوش محبت در بیابان نوردی بی باک گشتند یکبار حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه

www.mujaddidway.com

بخواب دیدند خواستند که قدمبوس نمایند فرمودند از برای خدا این چه حرکت است عرض نمودند یا ابن رسول الله سعادت
باطن است ازین لطائف ابسا نموده ملتفات بسیار بحال ایشان فرمودند شبی بخواب دیدند که اکابر چشتیه مثل
گنج شکر حضرت شیخ فرید و شیخ عبد القدوس رحمة الله علیهم تشریف آورده سلسله نسبت نقشبندیه از باطن ایشان
نمودند و اعطای نسبت خاندان خود فرموده رخصت بعد از ان ارواح بزرگان نقشبندی مثل حضرت مجدد الف
ثانی و حضرت ایشان قدس الله اسرارهما تشریف فرما شده نسبت چشتی از قلب ایشان کشیده باز نسبت
نقشبندی عطا ایشان را مسرور فرمودند ایشان ازین خلعت و جبر و شرف زیادت اکابر خاتمی رد کرده و اصلاح
دیافت کرده بیاب وفات گذشت وقت صبح بخدمت حضرت ایشان آمده این واقعه نمودند آنحضرت
ایشان را بجناب پیر خود حضرت شیخ قدس الله سره العزیز بردند میفرمودند والله اعلم احوال ایشان را
کریم حضرت شیخ بنور فراست دریافته فرمودند بزرگان بحال ایشان تصرفی نموده اند که نسبت خود
فرموده اند لیکن عزیزان نقشبندیه در رسیده باز نسبت خاندان خود ایشان را عطا نمودند و مقامات
ازین طریقه حاصل کرده اند صحیح و بجاست با همه ایشان بگرم جوشی طبیعت استعداد خود و آثار حرارت نسبت
چشتیه و قیاد یافتند که آنحالات محل ضبط طالبان راه سلوک است تمام عمر بسر جوی شهار محبت بسر بردند و در حین حیات
آنحضرت رخت سفر دار البقا بر بستند زود بخرابه طریقه از حضرت ایشان گرفته سر شار باده محبت خدا بود
بعد وفات اگر بر خود بخواب حضرت ایشان آمده گفت ملائک مرا در پیش گاه کبریا جل جلاله ایستاده نمودند
من در انوار متناهی استغراق یافته به بلاگردانی شاه مقصود شناختم ابواب مغفرت رحمت بر من کشاده گشت

قاضی شرف الدین شیخ مراد الله عرف غلام کاکی رحمة الله علیه از اجلهٔ خلفا حضرت ایشان
حد علوم شان حال داشتند ایشان از انجا مراد اند که حضرت شیخ تربیت آنها را احوال بحضرت ایشان نموده اند
ایشان هم تربیت آنحضرت بذات انتهاء طریقه رسیده خلافت یافتند و در ملک بنگاله مرجع و مآب خلائق
گشتند حیث کمالات ایشان در آن دیار بعیده بهار برداشت و نفحات اخلاق حسنه و شمائم صفات کامله
ایشان مشام جانها را معطر ساخت مردم بسیار سر رایه جمعیت آگاهی از ان مقبول بارگاه الهی اندوخته بیاد
خدا پرداختند از انجمله محمود فرت احوال بنگاله محمود درویش از اصحاب ایشان استفاده از حضرت
ایشان نمودند محمود درویش کار نسبت باطن بجنابات آنحضرت از فنای قلب فنای نفس افزون رسانیدند بحضور

آگاهی و کیفیات استهلاک و اضمحلال که خاصه فنای نفس است قسمت خود دارد محمود درویش در باطن ترقیات
بسیار رسیده و بنسبت کمالات مشرف شد ایشان اراده کردند که تفسیر کلام الله بزبان هندی بجهت تیسیر طالبان
تصنیف نمایند بحضرت ایشان منع فرمودند که اشاعه انوار طریقه موجب حصول اخلاص و مرتبه احسان نمی شود
اوقات صرف این شغل باید داشت بجز ذکر و مراقبه هیچ امر نباید پرداخت ایشان قبل از انتقال آنحضرت انتقال نمودند

حضرت شیخ محمد احسان رحمة الله علیه از قدمای اصحاب و اکمل خلفای حضرت ایشان از اولاد حضرت
حافظ محمد محسن در نسب بشیخ عبد الحق رحمة الله علیهم میرسند در اوائل ایام جوانی از جهل و نادانی در عقیده ایشان انحرافی
در ظاهر از طریق مستقیم انصرافی پیدا شد در رویا دیده اند که حضرت ایشان شیرینی برنج تناول نموده بقیه آن ایشان را
عطا فرمودند پس دست مبارک شرف توبه و ارادت دریافتند و درین راه بکمال استقامت ثبات ورزیده
ترقیات کثیره رسیدند و نهایات مقامات طریقه احمدیه فایز شده باطن خود را مظهر انوار آگاهی ساختند و نسبت
ایشان جذبی و شوقی قوی بود در سیر ولایت قطبی بیتابی و نعره های بیخودی بسیار داشتند از حرارت شوق
[illegible] در موسم سرما ایشان را حاجت بلباس پنبه دار نبود از غلبه جذبات محبت آب استماع هم مبارک
[illegible] روزی در حضور مبارک فریادی برآورده بیخود گردیدند آنحضرت فرمودند در نسبت شما ذوق و
شوق [illegible] اگر بر چنین نسبت گرم جذبه و حالات عشق و محبت کفایت کنند صحبت ما ترک نمایند و
الا بما [illegible] فرمودند موجب ضرر شما گردد درین وقت ذکر و مراقبه مجمعی از ملائکه کرام فریاد شما متفق شدند
[illegible] اگر کار با من خود حواله نمائید توجهی کنیم که از ینمقام مشرف بمقام طمانیت سیر کنید
نسبت اطمینان بنسبت قرب مشابه است [illegible] در ایشان عرض نمودند بنده بشرف طمانیت کاری ندارد
مقصود رضای جناب عالیست پس حضرت ایشان ایشان را طفره در مقام فوق نموده احوال آنجا فایض گردید و بتنبیهات
ایشان اطمینانی بخشید اما مقتضای استعداد و کرم ایشان باقی بود گاه گاه بی اختیار فریاد برآورده بیخودی افتادند
روزی کسی نزد ایشان گفت که روزینه مولوی ثناء الله بنهلی از درجه خطبه مقرر شده فرمودند از سینه حضرت محمد
صلی الله تعالی علیه و سلم نسبت می آید که اینهمه کدورت تهاری باید بود درین حین فیض کثیری فایض شد ایشان آگاهی برآورده
بیخود افتادند یکبار باستماع این شعر **شعر** رفتم از میکده و امید عنایت دارم ٭ که ازین در نرود هم نفسی مشتاق
[illegible] نمودند هم چنین شوق محبت ایشان را مضطرب میداشت بسا اوقات نظر عاشقانه بیخود میشدند

[illegible] است عشق است که بقا بخش جانهای سالکان است هرگز نمیرد آنکه دلش زنده بعشق شد
بیت کار ما عشق و بار ما عشق است ٭ حاصل روزگار ما عشق است ٭ ایشان میفرمودند درینجا [illegible]
شاه والی من بر دو دار آنچه خود بهمت تمام متوجه نشستم که کسی از غازیان [illegible] کرچه بنا بر فضل الهی تا شب [illegible]
کسی در آنجا نیامد روزی شخصی که در پهلو داشت بخدمت ایشان عرض [illegible] بسبب این مرض که هرگز به نمیشود
بهت گرایه همینکه اسم مبارک الله بگوش ایشان رسید لعره زدند و روح [illegible] میفرمودند در وقت شکست
لشکر از جهاد از غلبه کفار فقیر در آن لشکر بود در چنین وقت قیامت انگیز نسبت [illegible] تمام [illegible]
کرد از خدمت سر او غارت و قتل کفار را هیچ خبر نبود و بتوجه ارواح عزیزان محفوظ ماندیم میفرمودند [illegible]
وقت فقیر را فقر و فاقه سخت دریافت سه فاقه پی در پی بر یک فاقه سید النعم رضی حضرت ایشان [illegible]
بسامان خود عرض نمودم شاست شده اندکی آرد و کرته خاص کرامت فرمودند بمن تبرک شریف [illegible]
شد میفرمودند شاه بخدمت حاضر باشی حضرت ایشان کسب سعادت نموده ام از صحبت فیوض کثیر حاصل [illegible]

شیخ غلام حسن رحمة الله علیه از برادران شیخ
کرا بیچ ریاضت مجاهده و تخلیق ترقیات میسر نیست
محمد حسان از مخصوصان اصحاب و زهاد احباب حضرت ایشان اند بمزید عنایت اختصاص داشتند طریقه شریفه
از آنحضرت گرفته بمقامات نسبت از خاندان رسیده و اوقات بیاد الهی خوش داشتند **شیخ محمد منیر رحمة الله**
علیه از اولاد امجاد شیخ فرید گنج شکر رحمة الله علیه از خلفای حضرت ایشان اند اشتغال طریقه علیه چشتیه نموده
خلق از نور اخلاق و اشواق آن نسبت شریفه حاصل کردند و در طریقه نقشبندیه ارادت بدست حضرت ایشان [illegible]
بالتزام صحبت شریفه بمقامات نهایت طریقه رسیده اجازت یافتند نسبت قوی حالات بلند داشتند و در [illegible]
قناعت توکل بیاد خدا صحبت می نمودند حضرت ایشان میفرمودند نسبت ایشان بسیار قویست اگر قلب وقت باشد
از ایشان استفاده تمام ایشان در وقت سلوک تمام شب مراقبه میکردند و از کثرت مراقبه کشف و وجدان [illegible]
داشتند طالبان بخدمت ایشان جمع آمدند و حلقه ارباب ذکر بجمعیت تمام منعقد گردید اما مراد ایشان و فانکرد
در حین حیات حضرت ایشان بمرض ذات الصدر درگذشتند و از حضرت ایشان بر دل آنحضرت غم و الم بسیار
گذشت چنانچه مولوی ثناء الله سنبهلی نوشته اند که شیخ محمد منیر از اکثر یاران طریقه ممتاز بودند نوزدهم ماه ذیحجه

رحلت نمودند و الی سخت بالفقیر رسید چون انتقال ایام بعمر طبیعی قریب است تسلی شدیم خواجه عباد الله زاده الاطهر
خواجه نقشبند رضی الله تعالی عنه طریقه از شیخ محمد منیر گرفته بعد وفات ایشان صحبت حضرت ایشان را [illegible]
علیه بمقامات بلند رسیده اجازت تعلیم طریقه یافتند آنحضرت میفرمودند که نسبت ایشان بسیار قوی است [illegible]
فرمودند حاجی جمال الدین از اصحاب شیخ محمد منیر همین صحبت مبارک حضرت ایشان نسبت علیه کسب کردند و بزیارت حرمین
شریفین رسیده از گوشه قناعت بیاد حق خوش میگذارند **مولوی قلندر بخش رحمة الله علیه**
از خلص اصحاب و زبده خلفای حضرت ایشان اند عالم بودند بعلوم دینی علم معقول نیز تحصیل نموده قرآن مجید ذکر
طریقه از حضرت ایشان گرفته بتوجهات علیه بنهایات مقامات طریقه رسیدند و اجازت تعلیم طریقه بدرس علم و ارشاد
سلوک بالاشتغال نمودند و در علم طب نیز مهارت داشتند علاج علل بدنی و قلبی میفرمودند ایشان را بخدمت آنحضرت
بنهایت اخلاص بود و مصاحب خاص بودند در رمضان المبارک در تراویح قرآن مجید میخواندند و از حسن صوت ترتیل
حروف کرد آب تلاوت ایشان بود آنحضرت بسیار خوش میشدند در هر سال از وطن خود بزیارت حضرت ایشان آمده
کسب حضور می نمودند تا آنکه برحمت حق پیوستند **میر نعیم الله رحمة الله علیه** از اکابر خلفای حضرت ایشان اند
بیعت حضرت حاجی محمد افضل دریافته اند و بخدمت خلیفه ایشان شیخ محمد اعظم رسیده بالتزام صحبت حضرت ایشان
سلوک طریقه احمدی تمام نموده اجازت تعلیم طریقه یافتند بعلم و ادب و حسن اخلاق موصوف بودند و بمحبت آنحضرت [illegible]
کمال تعلیم [illegible] علم دین اشتغال داشتند قرآن مجید یاد نموده علم قرأت و تجوید از قاری عبد الغفور شد و از آنحضرت
باستماع قرآن مجید از ایشان در تراویح بسیار محظوظ میشدند روزی فرمودند فقیر از مولوی قلندر بخش و سید نعیم الله [illegible]
تهذیب اخلاق ایشان گاهی [illegible] روزی حضرت سید نعیم الله مخاطب [illegible] میفرمودند شما هر قدمی که در راه خدا [illegible]
حاصل را میدانید بر چشم ما می نهید اگر شما [illegible] خود بتایید طلقه مراقبه [illegible] صحبت [illegible] برکت گرد ایشان [illegible]
حضرت ایشان از جهان رحلت نمودند **مولوی ثناء الله سنبهلی رحمة الله علیه** از اعاظم خلفای حضرت
ایشان اند علم ظاهر تحصیل نموده علم حدیث و قرآن از خدمت شاه ولی الله محدث رحمة الله علیه فرمودند طریقه از
[illegible] خان خلیفه حضرت شیخ رحمة الله علیهما گرفته بذکر و مراقبه مواظبت نمودند و بامر ایشان استفاده کمالات
الهی از حضرت ایشان نموده بنهایات مقامات سلوک طریقه رسیدند و بتعلیم طریقه مجاز گردیده در بلده سنبهل [illegible]
[illegible] سلوک راه خدا پیدا داشتند بعلم و عمل و صبر و استقامت موصوف و باخلاق نیک و اوقات حسنه معروف بودند

ایشان میفرمودند اکثر اوقات درس حدیث و تفسیر نور و صفا بسیار حاصل میشود و نسبت احمدیه قوة و ترقی میگیرد میفرمودند
یکبار تمنای از طعام کی از اموات تناول نمودم احوال باطن زایل شد چند انکه توبه و نیاز مندی کردم هرگز آن حالات
پیدا نشد اگرچه کیفیات نسبت دایم شامل حال است اما احوال و ذوق هیچ نمی یابم صاحب نفحات گفته است
که یکی ازین طایفه فرموده از غایت تشنگی آب یک لشکری خورده بودم همه حالات باطن من تباه شد سی سال شده
که هنوز آن کدورت باقی است نبی ایشان نبی رسول خدا را بخواب دیدند صلی الله علیه وسلم که بحال ایشان عنایت
شود و کردیه بوبه مغفرت فرمودند و آنچنان واقع شد که بعد دیدن این خواب [illegible] کردیه بجهت ضروریات
ایشان معین ساخت حضرت ایشان بایشان نوشته اند الله معکم اینا کنتم شما در [illegible] فقیر گرم سازند
که دل صلح عالی فهمیده اند درویشی صاحب نسبت نیست بخالی جمع بکار خود مشغول باید بود [illegible] خاطر راه
نیابد و اوقات را در اعمال منافع دینی ظاهرا و باطنا مصروف دارند و سبحانه شما را دولتی [illegible]
رسیده است قال النبی علیه السلام صنوف النعمة فی مرضیات المنعم روایت که ضیق [illegible]
بدل می شود فروتنی نیست که آسان نشود مرد باید که هر آسان نشود اگر از غیب چیزی معین گردد و بحصول
آن را قبول باید نمود که در حین بی طلب سوال منافی توکل نیست اگر اعتماد بر آن نباشد خصوصا در دین زاده باعث
رفع فقر و فاقه است و توکل صرف موجب بیحیثیتی در اهل کمال صوفیه معین جهت است الله تعالی متبعان سنت
نبویه علیه الصلوة و التحیة و درویشان خانقاه عالیجاه مجددیه را ضایع نخواهد گذاشت در تعلیم طریقه و درس کتب مقیدا باشند
و در اوقات باعمال متضمن فتنه حاصل و جهانی دانند تم خواجه اخم حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه هر روز بعد حلقه
جمعی ایزم گیرند و بجناب رب تعالی امید و رد و از غیر او امید باشند و از آشوب کفار مرتبط اندیشه نکنند انشاء الله
تعالی دوستان مرا مضرتی نخواهد رسید و فقیر را حاضر شناسند انتهی حاجی محمد یار طریقه از ایشان گرفته بتوجهات
حضرت ایشان نسبت حضور و آگاهی حاصل نمود باز بخدمت مولوی نعیم الله صحبت داشته سید احمد علی از اصحاب
ایشان بخدمت آنحضرت استفاده کرده مغلوب جذبات نسبت تجلی گردید و از بس جذبات بیتابی خواب خود ترک کرد
اکثر اوقات بتقریر و ذکر حالات سرشاری بود بحسن تربیت حضرت ایشان بهوش آمد کار معالجه باطن با قتدای
نفس رسانید اجازت تعلیم طریقه و ارده و مرجوع کیفیتهای نسبت مع الله است میر عبد الباقی از اهل
تلمذای حضرت ایشان از علوم ظاهر بهره ور و سالها کسب فیوض صحبت آنحضرت نموده بغایات مقامات

طریقه رسیدند بکمال علم و تمکین آراسته اند و باخلاق نیک موصوف بعالم مثال مناسبتی تمام دارند حضرت ایشان در حق
دوستان ایشان را بجهت انتخاره میفرمودند معلومات ایشان مطابق واقع میشد نیز بار بزیارت رسول خدا صلی الله
علیه وسلم مشرف شده اند و بعنایات آنجناب مقدس ممتاز گردیده **خلیفه محمد جمیل رحمة الله علیه** از خلفای
جلیل القدر حضرت ایشان اند در ایام خردی با والد ماجد خود یک توجه از آنحضرت گرفته بتحصیل علوم و کتب لب
مشغول نمودند می گفتند الله تعالی بعد حصول خط و افر از علم بمین توجه حضرت ایشان داعیه طلب را خود بنده را عطا فرمود
و در جستجوی مقصود بخدمت درویشان بسیار گشتم هیچ جا دلم آرام نیافت بخدمت حضرت ایشان رجوع آورده
در طلب آن مشتغل گشته بودم در اینجا یافتم بتوجهات علیه بمقامات طریقه رسیده باجازت خلافت مشرف شدم
ایشان در جمع تمکین و استقامت بر امور شریعت و طریقت راسخ بودند نسبت قوی تا آخر مقامات سلوک طریقه احمدیه
داشتند در علاج امراض ظاهر و باطن ممتاز بودند در حین حیات آنحضرت برحمت حق پیوستند **حضرت شاه**
بهیک رحمة الله علیه از اولاد حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه بتوجهات حضرت ایشان از نسبت خلافت
باذکرام خود خط وافر اندوخته کار باطن تا بکمالات رسانیدند و باجازت آنحضرت هدایت و ارشاد راه مولی می نمودند
و اتباع سنن مصطفی صلی الله علیه وسلم و طریقه احمدیه استقامت داشتند بعد واقعه آگریزه ایشان کفار سکهان کی هزارات
[illegible] خراب نموده اند خواستند که نعش ایشان از قبر برآرند ایشان حتی بر سر یکی از کفار زد فی الفور
هلاک شد و [illegible] هم جان بگریختند از ظهور چنین خرق عادت کفار دست تعرض از مزارات باز داشتند
مولوی عبد الحق رحمة الله علیه از برادران شاه بهیک طریقه از حضرت ایشان گرفته کار نسبت
باطن تا الفنا و قلب رسانیده بودند [illegible] نیک داشتند و درس علم ظاهر میگفتند در عین شباب از جهان گذشتند
شاه محمد سالم رحمة الله علیه از کبار اصحاب زبده خلفا حضرت ایشان اند تا ده سال کسب فیوض صحبت
مبارک نموده مقامات سلوک طریقه را بانجام رسانیدند و اجازت تعلیم طریقه یافته بهدایت طالبان خدا پرداختند
مردم بسیار بتوجهات ایشان بمرتبه حضور و آگاهی رسیدند بر وضع و آداب حضرت ایشان استقامت داشتند و کسبی
با ایشان نوشته اند ما بعافیتم شما بالتزام خیریت و شغل طریقت مقید باشید و بر دوام بخاکساری و بی نفسی مطلع نمایند که
کمال نفس در نیستی است و هستی حق تعالی مسلم و صحبت فقرا و علما لازم گیرید و بر کرامات زاده بسر گیرید که دنیا زندان مؤمنان است
و در آخرت است بر نعمتهای الهی شکر و حمد دارند و اگر کسی رجوع بطریقه نماید خدمت او باید کرد و از

خدمتی نباید خواست مگر بغلبهٔ محبت خورنما پس مضایقه ندارد هر جا باشند با خدا باشند با استقامت باشند
و بر محبت پیران طریقهٔ خود و اسلام **شاه رحمة الله رحمة الله علیه** از کل خلفای حضرت ایشان اند
بکمال محبت اخلاص اختصاص داشتند از ملک سند بطلب خدا برآمده هر جا درویشی شنیدند بخدمتش رسیدند
صحبت حضرت شاه ولی الله محدث رحمة الله علیه دریافته اند و باستان ولایت نشان حضرت ایشان
رسیده چهار سال کسب فیوض صحبت مبارک نمودند کار سلوک قریب بنهایت مقامات طریقه رسانیده
اجازت یافتند ایشان را معاملات جلال که در صورت ایذا نفس و [illegible] روح را متضمن است خوش می آمد
صبر بکل ما القضا الشیوه ایشان بود بر فقر و قناعت و زاویه یاد خدا و ترک [illegible] داشتند و مواد ان
وقت ما آزرده بود که روزی قبول فرمایند پذیرا نمیشدند در خانهٔ ایشان شبها چراغی جز ذکر خدا و روزها
قوتی جز قوت اتباع مصطفی خود صلی الله علیه وسلم سالها قبای عرانی در بر و کلاه موبرسر [illegible] اند در صحبت
ایشان جم غفیری از طالبان جمع آمد و حلقهٔ مراقبه بجمعیت تمام انعقاد یافت و کس را اجازت تعلیم طریقه نداده
شاه خدا بخش از اصحاب ایشان احوال نیک داشت بخدمت مرزا مظفر رحمة الله علیه نیز رسیده و صحبت حضرت
یافته بعد ایشان حلقهٔ ذکر و مراقبه با جمعیت داشت می نیز از جهان در گذشت محمد اکبر طریقهٔ ایشان را در دو فیض
صحبت حضرت مرزا مظفر و یافته ترقیات نمود و از حضرت ایشان اینز توجهات گرفته فقیر بسیار نشستهٔ
کرده خود را فقیر دانست انبت الطن کم سیکنه و فقد شبعا ندوا ابای لمرضات **محمد شاه**
طریقه از صوفی عبد الرحمن خلیفهٔ حضرت شیخ رحمة الله علیهما گرفته بخدمت حضرت ایشان رسیده و بمین تربیت حضرت
ایشان قریب بانتهای مقامات طریقه رسیده اجازت بیعت طالبان حق یافتند در مسکن خود حلقهٔ ذکر و مراقبه با جمعیت میداشتند
میر مبین خان رحمة الله علیه از سادات کبار و عمدهٔ اصحاب زبدهٔ احباب حضرت ایشان اند بکمالات ظاهر
و باطن آراسته بودند طریقه از آنحضرت گرفته بانتهای مقامات طریقه فائز شدند اجازت تعلیم طریقه یافته بهدایت طالبان
پرداختند جمعی کثیر از برکت صحبت ایشان کسب حضور جمعیت نمودند بخدمت آنحضرت محبت راسخ و در اتباع اوضاع و
اطوار حضرت ایشان جهد بلیغ داشتند بنا در باره ایشان میفرمودند که میر مبین از اولیاء خدا اند کبیر و جانجانان عظیم مرتبه اند
حقیقت بطلان مبارق نتوان یافت پیر محمد از اصحاب ایشان بعنایات حضرت ایشان نسبت باطن بفنا بلیغ
نظر رسانیده کشف کرامی صحیح دارد و بخدا مستظهر بدعوی میگوید و آنچنان واقع میشود ملائکه ارواح را عیان می بیند

بگفته رزی در موسم سرما وقت صبح در دریا غسل میکردم گرگان رسیده بر لب دریا ایستادند من شنا نمیدانستم آنچه
حضرت میر مبین خان نوشته دیدم که حصار دست رسیده و گرگان را از آنجا دفع فرمودند **میر محمد معین خان**
رحمة الله علیه برادر میر مبین خان در اخلاص و محبت حضرت ایشان از اکثر عزیزان سبقت میداشتند طریقه از
آنحضرت گرفته بمقام اجازت طریقه رسیدند مدار ادب نیک مودب باخلاق حسن مهذب بودند چنانچه در مکتوبی حضرت
ایشان ایشان نوشته اند آداب آدمیت که از شما بظهور میرسد دیگر برادران را شریک نمودن ظلمی است نمایان
تعالی نسخهٔ وجود شما را ازین هم صحیح تر فرماید امروز دهم شوال بتقریب تعزیت والد بزرگوار شما که جامع هزاران
مناقب بودند و از انتقال ازین عالم دامی بیادگار گذاشته در آنوقت حاضرم تحریر عبارات عزا پرسی خالی از تکلف
حال ایشان اجلاء صحبت در وقت قدوم باین خاکدان تقدیم و تاخیر چند قدم همسفر بودیم حالا که وقت رجوع
اصلی است نیز بفاصلهٔ چند نفس هم قاطع ایم **بیت** امروز گرز رفتهٔ حریفان خبری نیست ٭ فردا است
این نیز گر از ما اثری نیست ٭ ضعف بمرتبهٔ است که حلقه در حالت اضطجاع اتفاق می افتد اگرچه حظی از زندگی
ندارد حیات صوفی غنیمت است هم از بهر وجود داد و هم از بلای دیگران مردم محل شما را بالقاعده ظفر تا ولایت
تعالی رسانیده است طرفه عفیفه خوش استعدادی است در عالم مقیده و اخلاص بیشتر و مردان است میگویند
[illegible] بنوه رسیده اند میر مبین خان شیخ مقرری است حلقه درین ایام صبح و شام خوب می شود و مردم
[illegible] رسیده اند تعالی فرصتی و بدرک سیر سلوک اصطلاحی تمامی رسانند جای شما خالی است درین آخر
وجود فیوض برکات مرتبهٔ است که در تحریر نمی آید الحمد لله علی نواله والصلوة والسلام علی رسوله و آله
میر علی اصغر عرف میر رحمة الله علیه از اقربای میر محمد مبین خان زبدهٔ خلفای حضرت ایشان اند
در باطن ظاهر و حلاوت باطن و آداب [illegible] موصوف طریقه از آنحضرت گرفته کار سلوک باطن قریب بانتها
رسانیده و احوال مقامات طریقه فائز شدند از بس اخلاص که ذکر را بطریقه دوام رسانیده بانعکاس واردات عالیه
حضرت ایشان نیز وقتی خوش داشتند بزرگان گفته صحبت شیخ و ذکر را بطریقه اصلی است راسخ در کسب حالات و کیفیات
بدا بطریق از هر دو طریق ذکر و مراقبه موصلتر است ایشان جمیع فیوض الهی و مظهر التوار آگاهی بودند اجازت
تعلیم باطن یافته طالبان را تلقین ذکر و مراقبه می نمودند در مرشد آباد ایشان را مرید بسیاری پیدا شدند
[illegible] ارباب قلوب انعقاد یافت در طلب قوت حلال پیشهٔ تجارت می نمودند اشتغال ظاهر ایشان سالانه

www.mujaddidway.com

تمیز اوقات بوظایف عبادات باز میدارند اشارت آیه شریفه رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن
ذکر الله وصف حال ایشان بود حق است که از جهان رخت سفر بربستند **محمد حسن عرب**
رحمة الله علیه از قدمای اصحاب حضرت ایشان مجاهده قوی داشت صایم الدهر بود چهل هزار بار ذکر
لا اله الا الله و دو هزار نفی و اثبات بحبس نفس جنانا و هزار بار سورهٔ اخلاص و درود و استغفار هر روز و حقیقت
داشت بتایدات الهی آیه شریفه و اذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون وصف حالش بود شبها بیداری
و روزها در حضور آنحضرت خدمتگاری می نمودند از برکت صیام و قیام ذکر کشفی صحیح و وجدانی سلیم داشت
در سال سلوک طریقه احمدیه باتمام رسانیده خلافت یافت بوطن خود رفت بعد حج طلاب گردید حضرت ایشان
میفرمودند که در تمام عمر یک کس طالب خدا و مجاهد راه مولی نزد فقیر آمده و اگر کسی عرب بود و این لفظ
در وصف او گفته است **محمد قایم کشمیری** رحمة الله علیه از اصحاب خواجه موسی خان و طلب
مقصود حج سفر بسیار کشیده و صحبت درویشان بسیار دریافته صیام و قیام علی الدوام داشت
خدا بامر ایشان بخدمت حضرت ایشان رجوع نمود و بحسن تربیت آنحضرت در سال بانتهای
طریقه رسیده اجازت تعلیم طریقه یافت برای دیدن حضرت خواجه موسی خان به بخارا رفت ایشان را در مرض
موت یافت بعد وفات ایشان دیدن حضرت ایشان بحال او توجهات فرمودند پس بهمین توجه آنحضرت او را
حاضر آنجا قبول پیدا آمد و مردم بسیار بطلب یقین رجوع نمودند اما دلش در آنجا قرار نیافت یکبار وی در خواب دید
کردی باقی در مدینه منوره و در آنجا نهری از حضرت ایشان جاری است و آبیاری از آن نهر در باغ آدمی
و وقت و گل انفصال می افزاید از جهت او اشتیاق زیارت روضه مقدسه مصطفی صلی الله علیه و سلم
غالب آمد و عزیمت حج نمود میگفت من دو پسر دارم نذر کردم که یکی را مجاور خانه خدا و دیگری را خادم مسجد مصطفی
صلی الله علیه و سلم **حافظ محمد** رحمة الله علیه از یاران خواجه موسی خان بامر ایشان استفاده از
حضرت ایشان می نمود و کیمیا اثر بقبض صعب پیش آمد و هیچ وجه بسلی نمی یافت وی بحوالی فنای نفس سید
بود حضرت خواجه نقشبند رضی الله تعالی عنه میفرمایند ای پسرک من این قدر ترا چه کم است که اصل کار تصفیه
طلب خواهد و تزکیه نفس از رذایل است و این نعمت نقد و فرصت است پس بعد حق و راز از وی خاطر نمایان
بعمل آمد که آنحضرت بحالش بهمان طلبه فرمودند امروز وقت قبض شما رسیده است و بکمال عنایت

ای توجهات فرمودند و عقدهای لاینحل سالها بیک لحظه آن معرفت افزای لها بگشاد و فیضی بر آنکس
بود شد که تدارک تنگیهای دیرینه مصرعه خدمت نرا بگنگره کبریا کشد و حضرت خواجه احرار قدس سره
مرده العزیز فرموده اند ما هر چه یافته ایم بخدمت یافته ایم در حاجاتهای وقف زیاده از بیست کس درویشان
خدمت مالش بدن کرده ایم تا چین بیضای درویشان دل ما آب معرفت شست و شوی یافت از توجه التفات
بسیار حال گردیدی از خدمت یکی از مشایخ وقت که بخدمت حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه انکاری داشت
توجه چند میکرد و روح مبارک حضرت مجدد حضرت ایشان را از توجه بحال وی منع فرمود بجلسه شریفه می آمد اما
حضرت نمی یافت میفرمودند حق صحبت و خدمت قدیم شما بر ما ثابت است اما مرضی پیران کجا نیست که توجه
بهم بران نزدیکی و برا جنونی لاحق شد و کار بزنجیر کشید در جوشهای جنون میخواند **فرد**
نقشبندیه عجب قافله سالار اند ٭ که برند از ره پنهان بحرم قافله را ٭ و بهمان عارضه سوداوی گذشت
مولوی قطب الدین رحمة الله علیه حنفی از علم ظاهر وارنده بصحبت مشایخ این طریقه رسیده
بعد ذکر از خدمت یکی از بزرگان این خاندان گرفته شرف استفاده صحبت حضرت خواجه موسی خان یافتند
هفت سال ملازم خدمت ایشان بوده کار سلوک باطنی تا انتهای قلب فنا نفس حالات و واردات آن مقام
خواجه ضیاء الله و شاه عبد العدل خلفاء حضرت محمد زهیر و شاه عبد الحفیظ خلیفه حضرت شیخ محمد عابد
رحمة الله علیهم بحث نموده در نسبت خود قوتی کسب کردند التزام صحبت حضرت ایشان نموده سالها استفاده
نموده بمقامات عالیه فایز شد و قریب بانتهای سلوک طریقه مجددیه رسیدند فنا و فیضی بر ایشان غلبه داشت تهذیب
اخلاق بین الجانب بودند و اضمحلال نسبت باطنی بر ایشان غالب بوده از خود رفته ساعت و
بحضرت حق پیوستند **مولوی علاء الدین** رحمة الله علیه از اجله علمای تحریر و زبدهٔ فضلای خوش تقریر
بکمال صفات موصوف بودند حفظ قرآن مجید نموده بدرس علم ظاهری پرداختند بر کتب علم معقول و منقول عبور نمودند
فرقه اند طبع سیاه و ذهنی در غایت ذکاء داشتند طریقه قادریه از خدمت یکی از مشایخ آنخاندان حاصل گرفته سالها
بر طفل الهی مواجهت داشتند بصبر و قناعت و استغنا از اغنیا بسر برده خانقاهی و وجاهتی بهم رسانیدند و از کمالات
حضرت ایشان بخدمت ایشان پرداخت از ملک پورب احرام طواف آستان ولایت نشان بسته شرف زیارت
بلاد غبار ستان دریافتند طریقه نقشبندیه گرفته همت بر تحصیل مقامات سلوک طریقه گماشتند اشغال

بیچ کیفیت ایشان را نه دریافت اما در سعی مشغول باطنی پیش قدم بودند که اولین نعمای الهیه توفیق یاد اوست
سبحانه و ادراک حالات و کیفیات از ثمرات دوام شغل بالله است بر وقت خود می شود اگر در دنیا از احوال
صوفیه چیزی هست مدد در آخرت که دار جزاست کیفیات عمل و اخلاص ظهور می نماید **بیت** تو بندگی چو گدایان
بشرط مزد کن که خواجه خود روش بنده پروری داند یکی گفته است التلذذ بالبکاء ثمن الجنة
دیگری فرموده اللذة فی الصلوة شرابی حکمت الهی کی را بکیفیات اذکار محفوظ نمایند و دیگری را بعلم
اسرار سرافراز میفرماید و کی را محض توفیق یاد و طاعت ممتاز میگرداند آنها مقبولان درگاه اند لهذا
فرموده اند مناسن علم و مناسن جهل چنانچه علم اسرار و حقائق و مشاهده تفصیل کیفیات از انوار است جهل حالات
باطنی نیز اصل تحصیل اصل رحمت و توفیق مرضات الهی است الصوفی قفینا لما سبق و ترضی
ایشان را بعنایت الهی حالات کیفیات طریقه دار و شدن گرفت به جذبات نسبت نقشبندیه شدند
پنج سال کسب فیوض صحبت شریفه نموده سر سلوک تجلی ذاتی دانی رسانیدند و احادیث تعلیم طریقه یافته
فاتحانه وطن رشد طالبان آنجا قبولی پیدا شد و طالبان جمع آورده و درس علم ظاهر موقوف کرده بمطالعه
باطنی اشتغال نمودند در گوشه توجه الی الله مراقبات میفرمودند از ورود حالات و غلبات نسبت باطنی قوی
شدند اما عمر ایشان فاکر شیخ خاندان قادریه ایشان بیمار بود بسبب مرض توجه فرمودند مرض با ایشان منتقل شد
و بیماری مرض مرگ گشتند از صحت بجا حضرت ایشان غم دام را دیافت چنانچه بعزیزی نوشتند که زخم علت ری
علاج بجی مرجی ندارد و آنچه جانکاه ایشان در سینه تنفس زد و دفعه بر آب گردانید انا لله و انا الیه راجعون
یکی از عمر جاری است که فردا هم میرویم ایشان در بیان مسئله وحدت و وجود و وحدت شهود رساله نوشته بنظر حضرت
ایشان رسانیده و مورد تحسین گشتند آنحضرت بر رق آن رساله این عبارت مرقوم فرمودند عبد الله نصیر الله و رسوله
سرگروه علماء فحول جامع علم معقول و منقول سید غلام یحیی ابقاه الله الی الاتمین که بسبب نعمت طریقه باین سعیدان یعنی
جانبازان دارند بحسب بیانی نیز رساله مختصری در تصویر مسئله وحدت وجود و وحدت شهود تحریر نموده از نظر گذرانیدند
حق نیست با اینها بجاز قدر کافیست بر بیانی و الی جزاهم الله خیر الجزاء اما تعرض بمسئله تطبیق ضروری
نوشت که این توفیق بی کشوفین اگرچه خالی از تکلفی نیست مختصر مسئله وحدت علی الاصلاح بین الفیلسوفین
العظیمین رحم الله عبد انصفه بتعسف والسلام علی من اتبع الهدی

است غیر راقم تطبیق درین دو مسئله که یکی از مقتضیات مقامی ناشی است و دیگری از مقامی دیگر فافهم و تدبر اما
حال حال است اما در تحقیق هر دو مشرب فنای فرست کسیکه در طریقه مجددیه بعلم و وجدان سیر نموده بروی اینمعنی ظاهر است
مولوی غلام محی الدین رحمة الله علیه از سادات صحیح النسب بنسب حضرت غوث الثقلین پیر سید محی الدین
تعالی عنه عالم بودند بعلوم معقول و منقول حافظ کلام الله و با هر حدیث رسول صلی الله علیه و سلم زاهد و عابد از ماسوا منفرد
بمقام توکل رسیده بجذبه طلب خدای یگانه از آشنا و بیگانه بریده با مشائخ وقت خود صحبت داشته و از انظار عنایات بزرگان
بهره داشته ذکر و اشغال طرق اهل الله نموده و کیفیتی از اذواق قلبی حاصل فرموده اما از کمال تعطش این باطنی تسلی نداشتند
ایشان مولوی غلام یحیی و مولوی عبد الحق یکروز بخدمت حضرت ایشان رسیده اظهار طلب طریقه نمودند آنحضرت
این هر دو بزرگ را قبول کرده ایشان را فرمودند که در شما وحشتی معلوم میشود چندی دیگر در طلب فقر اسعی نمایید
ایشان تا دو سال بخدمت مشائخ دهلی و هر جا درویشی شنیدند رسیده هیچ جا دل ایشان تسلی نیافت پس بخدمت
مبارک رجوع نموده تا شش سال بالتزام صحبت شریفه از تجلیات صفات و شیونات گذشته تا تجلیات ذاتیه دائم
شدند اجازت تعلیم طریقه یافتند آنحضرت روز عطای خرقه اجازت بایشان فرمودند که شما را در دو آنچه بشارتی
رسید پس بفقیر گفتند من یکی از اجله بزرگان را بخواب دیدم که سوره والضحی تا آخر آن بر من خواندند
و این بشارت بدایت و ترقیات و مقام رضا است ایشان میگفتند که در ایامی که بحضرت ایشان رجوع
آوردم در حلقه ذکر دیدم که حضرت الاعظم بجای ایشان نشسته اند و نیز یکبار دیدم که حضرت غوث الثقلین تشریف آورده
حضرت ایشان هدیه نیازی از دو حجره آورده بخدمت آنحضرت گذرانیدند مراقبین جمع اصل شد که فیض قادری
بر دین خاندان شامل است که فیض النفات غوث اعظم رو بصورت آنجناب متمثل شده و دو بار تبرک آمد زبانی کی از ثقات
خلفاء ایشان مولوی باب الله اراده زیارت مزار فائض الانوار حضرت غوث الثقلین نموده آنحضرت
بخلفاء ایشان آمده فرمودند فرزندم غلام محی الدین پیش شما تلمذی نماید دیدن او دیدن من است حاجت اختیار نمی
سوزیست مولوی نعیم الله نوشته اند که یکبار پیر ابن ایشان بر کار پرشدم آنچنان فیوض برکات یافتم که کاسه
بیحالات نرسیده بودم ایشان را در اورنگ آباد اصحاب فیض طلب بسیار جمع آمدند و صحبت افاده گری گفت و
آنها را دو بخ افتقاد زیارت حرمین شریفین دریافته در جوار خانه خدا یا قرب مدینه مصطفی صلی الله علیه و سلم آسوده
مولوی نعیم الله بهرائچی عمده خلفای حضرت ایشان جامع اند در علم معقول و منقول در وقت تحصیل طریقه

کرد شغل باطنی پرداز ندر منامی بشارت یافتند که حصول این دولت بصحبت شیخ کامل مکمل وابسته است هنوز وقت
آن نرسیده پس بعد تحصیل علم طریقه نقشبندیه از علامه محمد جمیل که ذکر ایشان سابقاً گذشته گرفته بخدمت حضرت
ایشان رجوع آورده بالتزام صحبت خدمت در چهار سال بمقامات علیه بطریقه رسیده تجلیات ذاتیه دائمی
حاصل است بکمال استقامت بر طریقه شریفه و اتباع سنن خیر و اخلاص [illegible] ستانده گرفته صبر و قناعت
اوقات بیاد خدا معمور میدارند حضرت ایشان بکمال عنایت بسیار [illegible] حال خود چنین نوشته اند که
آنحضرت در باره فقیر فرموده اند صحبت چهار سال شما برابر صحبت دوازده سال دیگران است و از نور نسبت و
فیض صحبت شما عالمی منور خواهد شد و فتوحات روحانی حق سبحانه شما را ارزانی خواهد داشت [illegible] الله تعالی
ایشان را باین کمالات سلامت دارد و کرامت الله و اسد علی بیگ را از اصحاب ایشان شنیده [illegible] اول
نیک مستازند **مولوی کلیم الله بنگالی رحمة الله علیه** از خلفای جلیل القدر حضرت ایشان اند [illegible]
خدمت مبارک گرفته سالها فیوض باطنی حاصل نموده در نسبت کمالات رسیده و اجازت یافته بوطن خود رفتند
ایشان میگفتند مرا از مطالعه کتب شریفه حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه محبت و عقیده قوی بخدمت ایشان پیدا شد
و از انوار کلام شریف و تحقیقات ایشان دل را حضوری و آگاهی روی داد حاصل گشت یکبار در خانه قاضی مرشد آباد
بضیافت بودم بمجرد خوردن طعام قضا حضور و صفا از باطن زائل شد و کدورتی بدل طاری گشت که [illegible]
دو نیفتد شتیاق صحبت ایشان غالب آمد که شاید همین التفات بزرگی آن صفا و حضور از حاصل گردد بخدمت
بزرگان متوجه آوردم هیچ جا دل را تسلی و آگاهی دست نداد بخدمت حضرت ایشان فائز شده و بمجرد دیدار
فیض الاقتدار دل باطمینانی حاصل گردید طریقه نقشبندیه از حضرت ایشان گرفتم بکمال فقیر توجهات فرمودند
پانزده روز فقیر را باطن خود در باطن خود داشتم آنحضرت میفرمودند که لطائف شما خوب جاری شده و بنده ساکت بودم
نفسی و صدای بیرون نمی آمد بحرکت آمده و آواز هم ذات بگوش من رسید مضطرب ساخت فقیر را تا حرکت کرد ایشان
بچشم سر جهان دیده ام حرکت دیگر مبتدی را خوش نمی آید ما کار دوام توجه بخدا و خلوص که از ما سوا سلب ایشان
میگفتند در مشکل سخت در مانده بودم هیچ اسباب آمد کار بتلخی آمد ختم حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه بجهت رفع
حاجت شروع نمودم در نوالی دیدم که دریائی است زخار در نهایت طغیان با دیدم طوفانی انگیخته است و

من کشتی کاغذین میخواهم که از طرف روانی آب بیرون برم بغایت اضطراب دارم که با ایخال رسیدن بساحل ممکن
نیست شخصی از غیب بمن گفت هم دار کشتی تو بمدد حضرت مجدد بمنزل میرسد دیدم که باد ساکن شد و کشتی بحفاظت
تمام بمقصود رسید در دو سه روز آن مشکل حل گشت رجوع فقیر در برآمد حاجات بجناب امام ربانی میشود و کار ما از غیب
آسانی میشود رحمة الله علیه **میر روح الامین رحمة الله علیه** از سادات کبار قصبه سونی پت اند از خدمت
عزیزی طریقه قادری گرفته بشغل باطنی مواظبت می نمودند و بعضی اذکار خاندان شطاریه از بزرگی اخذ کرده بعجائب
و رموز رسیده می گفتند ذکر اسم ذات بمرتبه بر من استیلا یافت که هر جا اسم مبارک الله مشاهده می نمودم یکبار دیدم
گردید طرف قبله انکشاف و جمال کعبه شریفه بحجاب عیان گردید ارواح اولیا را بچشم سر زیارت می نمودم و حرارت
شوق بحدی بقدر وقت داشتم اول مرا اطمینانی نبود تا آنکه بخدمت حضرت ایشان پیوستم جمعیت و طمانینت حاصل شد
و آنچه آرزو داشتم بدست آمد ایشان سالها بخدمت آنحضرت استفاده نموده اند و بمقام اجازت طریقه رسیده
از آنجا ترقیات کرده اند نسبت ایشان تا بکمالات رسیده بود استقامت قوی و شیخ بند حضرت ایشان میفرمودند ایشان
قوی المشرب اند صاحب نسبت قوی در آخر عمر قرآن مجید حفظ میکردند حفظ تمام ناکرده از جهان درگذشتند
رحمة الله علیه در شرح الصدور در حدیثی آورده که هر که حفظ تمام ناکرده میمیرد ملائکه را بسبب میدهند بجرد
[illegible] قرآن تمام را داده میگردد و فرزند ایشان میر غلام حسین که طریقه از حضرت ایشان دارند در
[illegible] میگویند که از حال پدرم میر روح الامین بگو گفت در جوار تلاوت قرآن مجید مینمایند
سیوطی در همان کتاب نقل تلاوت اموات در قبر بسیار آورده و در حدیث است لحمائتهم تعشون فتموتون و
کما تموتون تحشرون تحمل [illegible] ایشان نیز تلاوت میکرده باشند این تلاوت اموات بنا بر عادت و حفاظ
خصوص ایشان است دوران [illegible] مدار تکلیف دنیا است یکی از اولیا گفته است اگر در بهشت نماز
مرا آن نیاز نیست لذت نماز و مناجات را زیاده تر از لذات آخرت دانسته آرزوی عبادت دارد در بهشت
آنچه خواهد میسر بود و حصول رضوان الله اکبر بود **شاه محمد شفیع رحمة الله علیه** طریقه از خدمت بزرگی گرفته
بالتزام صحبت مبارک حضرت ایشان کار باطن خود بمقامات بلند رسانیده بود و تجلیات ذاتیه فایز گردیده
بیاد الهی وقت خوش داشتند **محمد واصل و محمد حسین** از خدمت یکی از عزیزان این طریقه ذکر مراقبه تلقین یافته
فرده سال در صحبتش کسب انوار جمعیت نمودند و سکر حالات نقد وقت ساخته تمام شب در مجذوبی مراقبه

www.mujaddidway.com

بسری بردند بعد انتقال پیر خود بخدمت حضرت ایشان رسیده تحصیل فیوض طریقه پرداختند و در آن نزدیکی
محمد واصل مرد و در جوار حضرت خواجه باقی بالله قدس الله سره مدفن یافت محمد حسین در سالها التزام صحبت
آنحضرت ترقیات خوب نموده کیفیات نیک پیدا کرده در سیر ولایت قلبی شعار اعتقاد میخواند **فرد**
فجر نماز تو تنها نه مرا کشته و بس ٭ یعلم الله که جهان جمله قتیل است و قتیل ٭ دلها را با اهتزاز آورده ذوقی حاصل
میکرد و سیر سلوک تا به نسبت کمالات رسانید چون خوگیر استغراق نسبت قلبی بود و بیرنگی و لطافت نسبت مجددی
چندان محظوظ نگردید روزی فقیر بحال او توجه نموده بر کیفیات هر مقام آگاه ساخت گفت حالات کیفیات
هر مقام جدا جدا دریافتم اما نسبت کمالات بدریافت من نمی آید گفتم امام طریقه حضرت مجدد و حاصل این نسبت
عالی بجز تحمل و نکارت نگفته اند که ادراک و وجدان از تجلیات ذاتیه کوتاه پس چند مدت بصحبت جبر و صحبت
مبارک حاضر میشد هر گاه آن لطافت و بیرنگی قوتی یافت و در هر مقام قدمگاهی راسخ پیدا شد حکم
بشکر مبدل گشت اجازت تعلیم طریقه یافته بوطن رفت **شیخ غلام حسین تهانیسری** گزیده اصحاب
کامل کرده حضرت ایشان اند در بلده پٹیاله بملک پنجاب علم فقه خوانده اند و از خدمت شیخ غلام قادر شاه
قادری طریقه قادریه گرفته با حضرت محمد بیر هفت سال صحبت داشته صوفی عبد الرحمن خلیفه حضرت شیخ ابی سعید
محمد عابد را رحمة الله علیهم دیده بودند و توجهات گرفته از کثرت ذکر که هر روز پنجهزار نفی و اثبات بحبس نفس
با هفت سال مینمودند جمعیتی حاصل فرموده بخدمت حضرت رسیده سالها التزام صحبت مبارک نموده در توجهات
طیه مراتب سلوک طریقه ترقیات کردند کار سیر و سلوک باطنی از تجلیات اسم الظاهر گذرانیده حامل باطن
خود تجلیات اسم الباطن رسانیدند لهذا از گرمیهای حبس نفس و کیفیات ولایت در نفس ایشان تاثیر است
گرم شوق افراد و آزادی و بی تکلفی بسیار دارند و جدا اینات ایشان در ادراک حالات باطن صحیح است در
راه سیر افغانان از ایشان طریقه گرفته اند و بتوجهات ایشان گرمی و حرارت قلبی کسب کرده فقیر اصحاب
ایشان را از کیفیات و برکات صحبت ایشان بهره دریافته و کس از آن جماعت ممتاز دیده ام و در روشی باند
بودن هست سعادت کسی هست که عمر خود بیاد الهی اتباع رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم بسر نماید سرمایه
حیات فقیر وقت خود فرمایند ایشان بحج رفته بودند الحمد لله که شرف زیارت حرمین شریفین بالله بسلام مراجعت نمودند
مولوی عبد الکریم و مولوی عبد الحکیم از ملک چرب بعد فراغت از تحصیل علوم باستماع آوازه

کمالات حضرت ایشان بحضور پر نور رسیده طریقه نقشبندیه گرفتند چند سال کسب فیوض انوار حضور و آگاهی
نموده بمقام اجازت رسیدند و بارشاد طالبان اذن گشته بوطن رفتند مولوی عبد الکریم در این اوقات
فوت نمودند و مولوی عبد الحکیم انزوا گزیده و ترک اسوا گفته در گوشه قناعت بیاد الهی پرداختند و تحت نیمروز
قناعت نموده بعلم و خرده بتنهائی بمراقبه و ذکر مشغول میشدند لهذا در نسبت ایشان قوتی بسیار بهم رسید و مصدر خوارق
عادات گردیدند یکی از غنیا پانزده هزار روپیه هدیه آورد که بر دست شما بیعت میکنم از بس که قبول نکردند بسیار
بیاری خدام گل و لای آب وضوی ایشان تبرکا بدن مالید و غساله وضو استشفاء نوش نمود در چند روز صحت
یافت ایشان را بعد چنین کرامت قبول پیدا شد در جمعیتی پدید آمد اوقات و اعمال و احوال ایشان جامع ضبط
پس ماندگان مقام بطالت است خال از التفات اسوا رسته و جان بیاد مولی پیوسته در بروی خلق بست سعادت
آنحضور دوستان خدا است **نواب ارشاد خان** از مخصوصان جناب حضرت ایشان اند بکارم اوصاف
موصوف بودند و در محبت و اعتقاد آنحضرت شانی عالی داشتند که دست هر کسی بآنجا نتواند رسید بواسطه محبت و صحبت
ایشان با وجود علائق بسیار نسبت اینخاندان کسب نموده اجازت ارشاد طریقه یافتند خدمتهای لائقه
بجا آورده قبول و جمعیتی خاص پیدا نمودند ظفر علیخان فرزند ایشان طریقه از حضرت ایشان داشت مدتی است
گزیده و بسر بردند و از خاکدان بال تعلق فشانده بعالم جاودانی رخت اقامت کشیدند **غلام مصطفی خان**
رحمة الله علیه از اصحاب حضرت شاه ولی الله محدث رحمة الله علیه بحسن تربیت حضرت ایشان خلق و افراد نسبت
قادری حاصل نموده در سلوک نسبت باطن تا بتجلیات ذاتیه و الهی رسیده اجازت تعلیم طریقه یافت چند کس را
مشغول یاد حق سبحانه نمودند باخلاق نرم و اخلاق خود و تعلیم خلق خدا که مظهر کمالات الهی است بر ایشان استیلا داشت
اولی متوسلان خود را در تمام عمر بلفظ تو یاد نکرده اند همه را باحترام پیش می آمدند و در وقت عطای تنخواه نوکران را
زیاده بر اجر عنایت می نمودند بخدمت آنحضرت اخلاص تمام داشتند خدمتهای پسندیده بجا آورده بجناب الهی
توسل بهم رسانیدند که خادم درویشان در فیوض و برکات با ایشان است نعم المال الصالح للرجل الصالح
وصف ایشان بود حضرت ایشان بعد واقعه بر مزار ایشان تشریف فرما شدند تا دیری مراقب نشسته سر برداشته
فرمودند سبحان الله اگر فقیر را یقین معلوم شود که قبر من اینچنین مخلوق انوار الهی خواهد شد نوبت نفادیانه بآستانه
خود بلند آوازه خاص آنجناب بمغفرت و رحمت از حسن اخلاص ایشان است **اخون نور محمد قندهاری رحمة الله علیه**

www.mujaddidway.com

از علم دین بهره داشتند طریقه از آخوند بفقیر گرفته بورش آنکه آنکه اجازت تعلیم طریقه یافته بودند سوزی در سینه
و گدازی در دل داشتند و در دل ایشان تسکین نمی یافت بخدمت حضرت رسیده طریقه نقشبندیه گرفتند و سالها
کسب فیوض صحبت نمودند کار سلوک طریقه احمدیه قریب باختتام رسانیدند نسبت قوالی داشتند بخلوت و انزوا بسر
میبردند بعد و قوت حضرت ایشان گفتند که منصب نیابت آنحضرت ترویج طریقه بمن رسیده از روح مبارک حضرت
ایشان مجد معصوم در حضرت خواجه نقشبند قدس الله اسرارهم نسبتی آنرا بدست یافته ام و دولت اقامات
بالغیب خانه محل انتقال نمود و بخانه اقامت روق افزای حوال طالبان گردید و شخصی که بخدمت حضرت محمد زبیر
مشائخ آنجا ندان صحبت داشته میگفت انوار و برکات باطن ایشان بسیار زیاده و مشغول بهر خشکی بود که از زمان
جاری گشت و چند کس که بخدمت بجهت خدا طریقه رجوع نمودند نیز میگفتند که فیوض بسیار در خدمت ایشان حاصل
لهذا دعوهای طرفین می نمودند که فیضی فی مقامات که در صحبت حضرت ایشان بمدت بسیار حاصل شد بیاندک
توجه من الله اوقات طالبان خدا میگردد بالجمله بعمل و ضبط اوقات بر وضع طریقه احمدیه آراسته بودند
ایشان وفات کرده و بعد وفات حیات بر بستند غفر الله ملا نسیم از اجله خلفای حضرت ایشان سلوک باطنی
طریقه احمدیه بتوجهات علیه آنحضرت قریب باختتام رسانیده خلافت کسب مقامات تا بکمالات تربیت کرده و بطریق
خلوت تا آنکه خدا خواست رسید حالات نیک داشت و در هر سال از وطن بخدمت مبارک آمده انوار طریقه حاصل می نمود
در اخلاص و محبت و متابعت حضرت ایشان انتهایت بیحد بدون اجازت آنحضرت نمیکرد یکبار میخواست که
تا دیگری خود بند نموده بخدمت مبارک رسید که اگر توجه شود استغراق بکم بلند بکمال متابعت آنحضرت از مقیدات
بارگاه آنجی گفت در آن بخدمت مراجعت آورند و همین توجه بیکیفیت و حضور میرسند زبانی نشد غنیمت
یکبار بر شخصی توجه بجانب تمام نمود و بر تاب نیاورده تا دیری اضطراب و بیتابی می نمود آخر باین حال بجهت
بیوست ذات کثیر البرکات او بسیار خلیت بست بدرس علم و تعلیم طریقه اوقات خوش می گذارد ملا عبد الرزاق
در علم فقه و اصول عبارت تمام دارد و التزام صحبت مبارک حضرت ایشان حالات نیک پیدا کرده و در مدارج ترقیات
ترقیات نمود تا بکمالات فائز گردید اجازت تعلیم طریقه یافته باتمام علم ظاهر و باطن صرف اوقات نیکو دارد ملا جلیل
بصحبت حضرت ایشان پیوسته سالها کسب انوار باطن نمود و نسبت باطنی تا بکمالات رسانیده اجازت تعلیم طریقه یافته
اصل وقت خود را در دیه کرده خدمت طریقه مشغول باطن گشته بذکر آنجی دل را زنده ساخت ملا عبد الله

رحمة الله علیه بعلم و ادب مردی بود صالحی حین صحبت حضرت ایشان از ارباب حضور و آگاهی گردید چند روز
با ملا نور محمد صحبت داشت و بوطن خود رفته بکثرت ذکر و مجاهده در احوال قلبی سوختی پیدا کرد طالبان بسیار بروی
جمع آمده بتوجهات او بکیفیت حضور فائز شدند بعد انتقال وی برادرش که از خدمت شریف او باجازت تعلیم طریقه
رسیده بود صحبت حلقه ذکر گرم داشت و وی نیز در بیعت حیات سپرده بزرگی را قائم مقام خود گذاشت و مردم بوی
رجوع دارند ملا تیمور طریقه از حضرت ایشان گرفته بمقام فنای قلبی رسیده احوال حضور و آگاهی نقد وقت خود
ساخت و با ملا نور محمد صحبت داشته در وطن خود ریاضات شاقه اختیار نمود و بحفظ نسبت باطنی جهد بلیغ فرمود
نسبتش ذوق و شوق و استغراق پیدا شد و مرجع طلاب گردید مردم بسیار بر دست او تابت نمودند و کفار شیفته
تاثیرات گرم باطن مبارکش گردیده اسلام آوردند و بالتفات شریف او شغل طریقه دارند رافضیان را جذب صحبت
بزرگی او از اهل سنت و جماعت گردانیده مشغول بیاد خدا ساخت طالبان حرارت شوق در صحبت ملا سلیم از
صحبت طالبیت اخلی نیافته بخدمت وی رجوع آورده بمقصود خود رسیدند الحمد لله فالحمد لله از اصحاب حضرت ایشان
اولیاء ملا ابراهیم و شاه لطف الله و ملا سیف الدین و محمد خان و خواجه محمد عمر و خواجه بوسف و شیخ قطب الدین و شیخ محمد امین
و دیگر اعزه بمقامات قرب خدا امتیاز یافته روزنامه سوابر تافته اند رحمة الله علیهم جمیعا **فصل** در ایراد
بعضی مکتوبات حضرت ایشان که بخلصان خود تحریر فرموده اند **مکتوب اول** برخوردار مکرم التماس تحریر
نسب حسب ارشاد شما چون فائده معتد بها بران مترتب نبود تغافل می نمودم اکنون که سماعت از حد گذشت
بعجز مجبور میگردد و در باب کدر بیعت سرمایه وجود فقیر در آغاز قطره آبی و در انجام مشت خاکی هست در حال انتساب
این خاکسار بیت و هشت واسطه محمد بن حنفیه بشیر حیدر کرار علی مرتضی علیه التحیة الثنا میرسد امیر کلال
نام یکی از اجداد فقیر در هشتصد هجری بقصد [illegible] طائف در ملک ترکستان آمده و با جمعیتی از زمان [illegible]
بسر داری الوس قاقشالان بود و صلت دست داد چون او را پسری نبود حکومت آن ناحیه تعلق باولاد وی
گرفت و وقتی که همایون بادشاه مملکت هندوستان را از دست افاغنه مسترخاص گردیدند آنان خاندان برادر
محمد خان یا یا خان نام را که بسر واسطه امیر مذکور میرسند همراه آورده احوال این هر دو در تواریخ اکبری مسطور است
نسب دری این بزرگان بخانواده امیر صاحبقران میرسد و نسب فقیر بچهار واسطه یا یا خان منتهی میگردد و پدرم
در زمان مذکور که در عهد اکبری معتمد علی شده بود بعد از کم منصبی گرفتار بود و عمری در خدمت اورنگ زیب بادشاه

www.mujaddidway.com

گذرانیده آخر بدولت ترکتازی مغرور و مفتخر گردیده بخدمت برلاس از خلفای طریقه قادریه استفاده نموده در سال
هزار و صد و سی هجری انتقال ازین عالم فرموده در هزار و صد و سیزده ولادت فقیر و در عمر شانزده سالگی گردیدم
بر دو نشست و در بست کمر همت بسته دست از دنیا برداشت و پای همی از سر ساخته در راه فقر گذاشت علوم
متعارف در عهد پدر خوانده بود و کتب حدیث در خدمت حاجی محمد افضل سیالکوتی تلمیذ شیخ المحدثین شیخ عبدالله
ابن سالم مکی گذرانید و قرآن مجید را از حافظ عبدالرسول جلوی تلمیذ شیخ القراء شیخ عبدالخالق شوق سند کرد
و ذکر طریقه نقشبندیه با خرقه و اجازت مطلقه از جناب حضرت سید السادات سید نور محمد بداونی رضی الله تعالی
عنه که بدو واسطه بحضرت قیوم ربانی مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه میرسد و عمری در خدمت ایشان
بسر برده بعد وفات ایشان از مشائخ متعدده این طریقه استفاده نموده و آخر با شاه نصیر بیشاد حضرت شیخ الشیوخ
شیخ محمد عابد سنامی رضی الله تعالی عنه که ایشان نیز بدو واسطه بحضرت مجدد رضی الله تعالی عنه میرسد صحبت نیاز
سود و حق خدمت ایشان کرده خرقه و اجازت طریقه قادریه و سهروردیه و چشتیه حاصل نموده تا امروز بتلاوت
و هشتاد و پنج هجری است بحکم این حضرات از سی سال تربیت طالبان خدا مشغول است خلد الخاتمه بخیر بحرمت
برکت حبیبه صلی الله علیه وسلم **مکتوب دویم** در دفع اعتراض که احوال متوسلان طریقه احمدیه موافق احوال
مقامات بلند انتهائیست و شبهه نوشته اند که آنکه خلفای حضرات صبر نمود و عرای مقامات بلند میکنند
اما آن مثل اولیای متقدمین از نهایت بهجور نمی رسد و بلکه آنکه مریدان خود را بشارتهای عالی میدهند و حالات
انتهاء ولایت بدان بشارتها نمیکنند و مساوات آن درویشان با اکابر سابقین بلکه فضل بر آنها لازم
می آید و این معنی مستبعد می نماید جواب شبهه اول بدانند که بزرگان پیشین با وجود تحقق فنا و عرای کمالات علیا
کرده اند و کتب قوم ازین مقالات مملو است غایة ما فی الباب جماعه از آن طائفه با نهایت امور مامور بوده اند
و فرقه بحکم غلبه سکر مغلوب شان ایشان نیز ازین هر دو احتمال یکی را تجویز می تواند نمود و هیچ کمالی غیر از
نبوت بالاصالة ختم گردیده و در مبدء فیاض بخل و دریغ ممکن نیست پس در حق این بزرگان حسن ظن را چه مانع است
آخر صلحای صلحین نیز مراد از ظهور آثار کمال اگر استقامت است که فوق کرامت است پس این معنی خود از
اقوای این طریقه علیه ظاهر میگردد و ضعفا بالاعتباری نه و اگر مقصود از آثار صدور خرق عادات و مکاشفات
است که متعارف عوام است پس این مقدمات باجماع صوفیه از شرائط ولایت اند و نه از لوازم آن و مخفی نیست که

صحابه کرام که افضل جمیع امت مرحومه بوده اند کمتر مصدر این امور گشته و چون مجاهدات و ریاضات این طریقه بطور صحابه
تابعین اتباع کتاب و سنت است اذواق و مواجید اهل این طریقه نیز مشابه اذواق همان جماعت است فلا یمکن من
المنصفین جواب شبهه دویم آنکه دریافتن آثار باطنی اهل کمال امر آسانی نیست علی الخصوص در آن نسبت بیکیفیت این
طریقه که هر عمر و زید نه اما از ارباب فراست صحیحه مخفی نمی ماند و آثار ظاهری که کثرت طاعت و ریاضت و افراط در
و شوق و تجرد و انقطاع باشد اهل اخلاص و ریا و ارباب حق و باطل شریک اند و از صدور معاصی احیانا غیر معتقدین
هیچ کس محفوظ نیست حق آنست که بنا بر بعد زمان نبوت و قرب قیامت ضعف تمام در امور ظاهر و باطن راه یافته است
لیکن این بشارتها بی حقیقتی نیست و مقصود این مشایخ از بشارت آنست که مرید از آن مقام نصیبی یافته و مثل
اولیای مشهوره قوة و رفعة در آن مقام رسانیده تا مساوات با آنها لازم آید و اگر مرد خوش استعدادی عمری بر این کار
جد و جهد بکار برد و شریک دولت آن بزرگان شود استحاله ندارد **بیت** فیض روح القدس ار باز مدد فرماید
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد و بدانند که نسبت این حضرات انعکاسی است مثل انطباع نور شمس در مرات
و تحقق می باید که انوار پیر لازم مرات مرید گردد و انعکاس مبدل بتحقق شود و مرید بمرتبه کمال و تکمیل رسد پس در بعض
که مقام در آئینه باطن مریدی افتد و هنوز آن مقام بتحقق نرسیده و پیر کشف و دقیق نظر تحقیق بکار نفرموده
آن مرید بشارت آن مقام میفرماید و بعد مفارقت آن نسبت که بشرط محاذات ظاهر شده بود در وی باستتار
می گردد پس آثار اگر ظهور یابد این اغلاط درین جزو زمان بسیار رواج یافته است که در پیران نسبت کشفی کمیاب است
و در مریدان بنا بر ضعف همت تا بشارت مقام و اجازت ارشاد در اضطراب اند **مکتوب سوم در بیان**
لفظ نسبت بطور صوفیه پرسیده اند که لفظ نسبت در اصطلاح صوفیه چه معنی دارد بدانند که نسبت در لغت
عرب عبارت است از علاقه بین الطرفین و در اصطلاح این قوم مراد است از علاقه که میان حق جل شانه و خلق واقع است
و تعبیر میکنند از آن بصافیت و مصفویت چون نسبت کمال آگوزه و از ظاهر کتاب و سنت همین معلوم می شود
صوفیه گروه دیگر اند تعبیر از آن نسبت بظهور وحدت در کثرت میکنند مثل ظهور آب در صور موج و حباب میگویند این
کثرت اعتباری فراهم وحدت حقیقی ما مطلق نیست حاصل این تعبیر اثبات عینیت خلق است با حق و این معنی بتاویلات
مخترعه و معقول می سازند و اگر ظهور دیگر اند نسبت اهل جل چون نسبت انوار مبسوط الشمس و شمس مفرد
آنها بعینه تجلی است یعنی ظهور شمس در مرتبه ثانیه و این کثرت ظلی نیز محل وحدت حقیقی شمس نخواهد شد این قدر فرق است

www.mujaddidway.com

سیاق تعبیر اول ثانی که هرچند ظل را حقیقتی دیگر غیر از اصل نیست همان اصل در مرتبهٔ ثانی ظهور کرده خود را ظل وانموده
است اما ظل مواطات یکی بر دیگری بی تجاسح نیست در اسراج و دریا صحیح است پس شهودیه این تعبیر من درجه
اثبات غیریتی کنند بطوریکه در توحید وجود حقیقی خلل نکند و نفی را از کتاب و سنت بآسانی میتوان استنباط
کرد و تصریح نسبت بطور اول از کتب صوفیه وجودیه باید دریافت بطور شهودیه اینست که نزد ایشان حقایق
ممکنات در مرتبهٔ علم الهی مرکب اند از اعدام و وجود یعنی که اعدام اضافیه یعنی [illegible] العلم که عبارت بجهل و عدم القدرت
که عبارت بعجز و غیرها مشهودات تمایز دارند و ثبوتی در علم الهی پیدا کرده اند [illegible] صفات حقیقیه که مقابل
آن عدمات اند گردیده و انوار آن صفات در آن مرایا منعکس گشته و این مخلوط [illegible] تعینات عالم شده اند
پس نزد ایشان عیان ثابتی اعلم مرکب اند از اعدام اضافیه و ظلال صفات حقیقیه در مرآت [illegible] ظلی که ظل خارج
حقیقی است مصدر آثار خارجیه گشته اند پس عیان خارجیه نزد ایشان بوجود ظلی موجود اند بوجود حقیقی در خارج
ظلی تحقق اند نه در خارجی حقیقی که موطن تحقق وجود حقیقی است و در عالم هرچه هست از وجود و توابع آن ظلال و انعکاس
مستفاد است از حضرت وجود الحق بل شاذ ظلا موجودا الوجود الحقیقی فی الخارج الحقیقی الا الله فهذا هو التوحید
و چون عدم منشا قصور و نقص است در وجود مبدا خیر و کمال عالم مرکب است از عدم و وجود بلکه عدم ذاتی اوست و
وجود عاریتی تا چار عالم مجموعه من حیث هو هو عدم بود اما وجود حسی مستفاد از حضرت وجود است و جهات قبح همه حاصل از طرف
عدم پس هرگاه سالک بقوهٔ استعداد خود و جذب مشایخ که ظل جذبهٔ الهیه است بسیر علی الحقیقت الی الله [illegible] امکان بارج
وجوب قطع مسافتی که عبارتست از خرق حجب ظلمانی و نورانی که موافق حدیث در میان حق و خلق واقع است فرماید
برکات آن نسبت محاذات که در میان ظاهر و مظهر تحقق بود برفع این حجب که مانع انوار ظهور شمس حقیقت در مرآة تعین
سالک بود تمام بظهور رسد و استیلای آن انوار آن آئینه را مستور میسازد و این حالت را بنسبت فنای تعبیر میکنند
و بعد فنا لازم است که وجود موهوبی از جناب قدس مناسب هر مقام عطا میفرمایند که سالک بآن موجود کار خانهٔ
بشریت و احکام شریعت را بر پا تواند داشت آنرا نسبت بقائی میگویند پس سالک اگر خرق حجب ظلمانی
و نورانی تمام کرده و از تجلیات صفات و شیونات گذشته تجلی ذات بحت مشرف شده و زمان فرق باقی
است نمی میگردد و هرچه صحت که عبارت است از عدم احتمال بعد و رشد میرسد و اگر بقدر طی مسافت
فنا مکان طبعی و وجوب از عدم که شرف است و در ترقی اند و بوجود حق که غیر محض است نزدیک تر میگردد

و چون ظلمات عدم در استیلاء انوار وجود مضمحل گشته است بیشتر مصدر خیر می شود اما باحتمال وقوع شر و اما اولی
و نائب نبی میگردد و تربیت و اصلاح نبی نوع خود میکنند نیست معنی آنچه میگویند که انبیا معصوم اند و اولیا
محفوظ و این است معنی ظهور نسبت که در اصطلاح قوم است بر سبیل ایجاز بمشرب صوفیه شهودیه مجددیه رحمهم الله فهم
و السلام **مکتوب چهارم در بیان علم حضوری و حصولی** مخدوما این سوال شما که بعد حصول فنا
که مستلزم دوام حضور است گاه غفلتی از جناب حق تعالی رو میدهد بسبب چیست بدانند که بنای این شبهه
بر اشتباهی است بیانش آنکه علم بر دو قسم است حضوری و حصولی حضوری لازم نفس عالم است یا عین او است
چنانچه علم نفس بخود و عوارض خود و حصولی حصول صور معلومات است در مرآت ذهن بتوسط عقل و حواس
و سالک که بسیر علی الحقیقت الی الله طرح وجوب عروج مینماید این علم از قبیل علم حضوری است نه حصولی و کیفیت تعلق
علم حضوری عارف بجناب الهی است که نزد صوفیه وجود شیء ظلی است نه حقیقی یعنی این کثرت که مرئی میگردد ظلال
حضرت وجود حقیقی اند و در خارج غیر وجود واحد متحقق نیست تعدد و تکثر ظلال از راه تکثر شیونات وجود است
و ظل تا وقتی که از اصل خود غافل است و از ظلیت خود آگاه نیست وجود مستقل برای خود در پندار ثابت می کند و در عین
[illegible] اما اشارهٔ بهمان وجود وهمی می نماید چون قطع مسافت اصطلاحی قوم که عبارت است از رفع حجب ظلمانی
[illegible] الحق و الخلق که از حدیث ثابت است میسر شد میگردد و باصل خود واصل میشود و خود را بیش از ظل آن
اصل نمی بیند [illegible] خود و توابع آنرا مستعار از آنجناب می داند و در می یابد که ظل را حقیقتی علیحده نیست بلکه همان
اصل در مرتبهٔ ثانی بعین ظل ظهور کرده است آنزمان او را واضح می شود که مشار الیه مرجع تا در نفس امر اصل است
نه ظل آنگاه علم حضوری او [illegible] تعین ظلی او بوجود متعلق باصل میگردد و اشاره بلفظ انا او لا راجع می شود باصل و
چون این اعتباری است از اعتبارات [illegible] آن انا رجوع بظل می کند و چون این حالت مستمر میگردد آنرا دوام
حضور میگویند و این حضور را بعد تحقق فنا زوال نیست اگر گاهی فتوری در این حالت روی میدهد فترت در علم
واقع می شود نه در عین علم حضوری و علم حصولی عارف مثل عوام ناس باقی می ماند تا حواس با قیست تمتعات
بشری موقوف بر آن است و این علم را اطلاع جناب قدس بار نیست که حواس را در آن بارگاه دخلی و منشا
[illegible] این است که ذهول علم العلم را فتور علم حضوری دانسته منکر دوام حضوری شوند حضرت فاروق رضی الله عنه
[illegible] الحبیب اشارهٔ باین هر دو علم است که تجهیز بعض تعلق بعلم حصولی دارد و حضور در صلوة از قبیل

www.mujaddidway.com

علم مفهومیست ظاهر است که صلوة آنجناب بلبتبه بعضی نخواهد بود و قدیم جهاد بی تصور سپاه بیشتر بیشتر هر دو قسم علم
بمی نگفتند این هر دو کار در یک جزو زمان از نفس واحد حقیقی بیشتر او گفت و معنی قول خلیفه ثانی رضی الله تعالی عنه
نیفتاده شد فافهم والسلام **مکتوب پنجم در بیان اجوبه شبهات که بر کلام حضرت مجدد مینمایند**
برخورد از اجوبه شبهاتی که بر مقالات کرامت آیات قیوم ربانی مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه برخ
دیگران داروی خود استفسار کرده اند بمطالعه در آمد دریابند که بنای اعتراضات بر جهل است یا بر حسد
و این رسم انکار معمول قدیم اهل تعصب است و در مکتوب شیخ اکبر رحمة الله علیه و اجوبه رسالها نوشته اند و حضرت مجدد
در مکاتیب خود جوابهای بعض شبهات بطریق فصل فصل تحریر فرموده و ناظران اولاد اجداد حضرت شاه یحیی رحمة
الله علیه رسالهٔ مفصل درین باب حضرت مولوی فتح شاه رحمة الله علیه رسالهٔ مسمی بکشف الغطاء وجه الخطا
بطریق اجمال تحریر نموده اند و از مخلصان آنجناب مولانا محمد بیگ ترکی ثم المکی رسالهٔ مسمی بعلیة الاجمال
بین الخطاء والصواب مشتمل بر تفصیل اسوله اجوبه در روز رسالهٔ محمد بن یحیی تمیمی شیخ کردی ثم المدنی نوشته
علمای مذاهب اربعه دیار عرب سجل مسلم گردانیده و ماده حسد مجهور معارف غیر متعارف است از جناب ایشان
کرده قرن اول ثانی شیوع داشته و بعد قرون ثلثه مشهود با تخیر در بروز کون رفته از خصوصیت طینت منظور
ایشان که بقیت طینت مقدسه جناب رسالت بوده بروز نموده اند ✽ نی نی تراز تربت شرب گرفته اند ✽
پنهان ز شام و روم بهر هند بشته اند ✽ و انصاف آنست که اول در شان تاویل مقالات نظر کنند اگر شیخ کتابها
سنت است و اشتراع اعمال اقوال و دوران مدار شریعت است پس متشابهات کلام او را موافق محکمات کلام او
تاویل کنند یا بعالم السر والعلانیة واگذارند و او را معذور دارند چرا که این قوم را عذرهای بسیار عارض میشوند که
در غلبه حال عبارات ایشان بر ادات ایشان مساعدت نمیکنند و گاه در معلومات کشفی بنا بر خلط وهم و خیال
خطا واقع می شود و دران خطا مثل خطای اجتهادی معذور اند و گاه اطلاع بر اصطلاح ایشان میسر نمی آید پس بر بنای
این امور ترک اعتراض لازم است خصوصا بر کرامت انتظام حضرت مجدد محض فضول است که بنای طریقه ایشان
سنت و مصنفات ایشان مشحون بهمین نصیحت و موعظت است و بیشتر سبب هیجان این فتنه انکار توحید وجودی است
و اثبات توحید شهودی است چرا که از چهار صد سال یعنی از عهد حضرت شیخ ابن عربی رحمة الله علیه تا عهد مبارک ایشان
دلیل اسماع و اذهان عوام از مسئله وحدت وجود ملو بوده است و انکار حضرت مجدد بر توحید وجودی نه مثل انکار

علمای ظاهر است بلکه از مقامی که وجودیه نظر می کنند تصدیق و تسلیم آن می نمایند این قدر است که مقصود اصلی را فوق همه
بسر انداخته طریقی فی الجمع بین الحق والخلق نمی کرد مخل وحدت وجود حقیقی که متحقق در خارج حقیقی است مگر در ثابت می کنند
و ایشان رجوع کرده در میانه حق و خلق بجنبه اثبات می نمایند و تصویر مسئله وحدت وجود و وحدت شهود در دو مکتوب دیگر
نوشته شده والسلام **مکتوب ششم در جواب شبهات** بعد حمد و صلوة از فقیر جانان مولوی جانان هر دو
ملا الرحمن مطالعه فرمایند که التفات نامه طولانی مشتمل بر شبهاتی که بر مقالات کرامت سمات حضرت قیوم ربانی
مجدد الف ثانی رضی الله عنه بود ورود فرمود و مخدوم این شبهات از عدم اطلاع بر مصطلحات آنجناب ناشی شده
اگر میسر شود مجلدات ثلاثه مکاتیب حضرت ایشان مطالعه فرمایند تا ظاهر شود فقیر امتثالا لامر حرفی چند
می نگارد باید دانست که حضرات صوفیه لفظ وجود را بر سه معنی اطلاق می نمایند یکی وجود بمعنی کون حاصل که امر انتزاعی
و معقول ثانوی است دویم وجود منبسط که منشاء انتزاع معنی اول و معبر بظاهر وجود بصادر اول است و بدیهی است که این
هر دو وجود از حضرت ذات تعالت و تقدست متاخر اند و ذات باین هر دو وجود مصدر آثار نمی تواند شد سیوم
وجود که اول الاوائل و مبدء المبادی است و بزعم قوم عین ذات است و ذات بآن وجود مصدر آثار است و حضرت
ذات اسم گیرند که ذات او تعالی خود مصدر آثار خود است و هرگاه وجود و ذات هر دو در حقیقت یکی باشند مصدر و آثار
خواه وجود گیرند یا ذات گیرند و خواه بذات مطلق واحد است پس اختلاف راجع بمنزل لفظی است تسلسل را اینجا چه دخل است
و ثانی حضرت ایشان از اطلاق لفظ وجود بر ذات او تعالی تجنبا از حمل بالمواطات یکی بر دیگری از راه احتیاط است
و در لسان شرع این اطلاق وارد شده و صفات و اسماء الهی توقیفی اند و دو شبهه دیگر که در مبحث حقیقه محمدی فضل حقیقت
بر حقیقت محمدی است صلی الله علیه وسلم که در ات جلد ثالث رفع میشود و تحریر جوابهای آنها طول دارد و آنچه در تاویل
قول حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله نوشته اند اگر مخصوص بعامه مریدان باشد بعض
بلاد بآنحضرت می شود و استثنای متقدمین و متاخرین حکم بحکم ادب لازم است که بعضی از آنها اجداد و مشایخ آنحضرت اند بحکم
بعد مرقوم لا یدرک اولهم عن آخرهم استثنای متاخرین نیز مجوز است چرا که تقدیم و تاخیر امر نسبی است و بر متاخر
متاخر است پس ممکن است که متاخر آنحضرت از آنحضرت افضل باشد فقیر در تفرقه حق و باطل و التفات نامه امور بوده والله
اهدنا اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه والسلام **مکتوب هفتم در بیان فضل**
حضرت غوث الثقلین بر حضرت مجدد بعد حمد و صلوة از فقیر جانان مطالعه فرمایند که التفات نامه مشتمل بر

استفسار فضل کلی برد گمری ازین هر دو جناب یعنی جناب قیوم ربانی مجدد الف ثانی و محبوب سبحانی شیخ عبد القادر جیلانی
رضی الله تعالی عنهما سید محمود افضل هر دو قسم است جزئی و کلی و ظاهر است که سوال از فضل جزئی نیست مناط فضل
کلی زیادت قرب کلی است یعنی امر الهی است عقل را باین مقدار کاری نیست مگر از کثرت ثلث مناقب اعلی بمطلب
بیشتر خود علما افاده قطع نمیتوانند کرد و نقل عبارت از کتاب و سنت و اجماع قرن اول است بدیهی است که وجود مبارک ایشان
هر دو بزرگ از زمان هر دو کتاب و سنت و قرن اجماع متاخر است اصول الفقه شرع ازین امر ساکت کشف محتمل نظاست
بر خلاف کلیت نیست اقوال مردان که حال از نظر محبت پیران نمی [illegible] اعتبارات ساقط است نیز صاحب کشفی که
احاد کمالات این حضرات بکند و علم بجزم بر فضل کلی طرفی از طرفین نماید نظر [illegible] طریق اسلم تفویض این امر بعلم الهی
و سکوت ازین قضیه بهاست مقر فضایل این هر دو بزرگ باید بود و درین باب [illegible] ادب نباید کشود که این مسئله
از ضروریات دین نیست که تکلم در آن ضرور باشد و از دیوانگیهای عشقی که از آنجناب حضرت [illegible] دوم زدن [illegible]
نیست که حرف از عالم عقل می رود ؎ هرگز در پیش کم نمیباید زد ؎ از حد بردن قدم نمیباید زد [illegible]
جمال ازلی است ؎ می باید دید و دم نمیباید زد ؎ **مکتوب هشتم در تطبیق دو مفهوم که از کلام مجدد معلوم می شود**
مخدوم نوشته اند که مکشوف حضرت مجدد در مسئله حقایق ممکنات آن است که در مرتبه [illegible]
عبارت از تفصیل کمالات الهیه در خارج علم الهی است در مقابله هر صفت کمال عدم اضافی آن صفت ثبوتی و نمایندگی
پیدا کرده است در مقابله صفت علم عدم العلم که معبر بجهل است در مقابله صفت قدرت عدم القدرت که معبر بعجز است و قس
علی هذا و آن عدم تمایز بنا بر مقابله و محاذات ظلال انوار و مجالی انوار و ظلال آن صفات گشته مبادی تعینات عالم و حقایق
ممکنات شده اند و آن عدم بجای مواد آن حقایق اند و آن مکوس ظلال بجای صور حال اند و آن بنا بر همین اقتضای
اعیان ثابته ممکنات که بر مسطر آن حقایق مصدر آثار خیر و شر اند و وجود و عدم هر دو را قبول می کنند و همین جهت
مصادر خیر و شر میگردند و نیز مکشوف آنحضرت است که مبادی تعینات حضرات انبیا علیهم السلام الصلوة و صفات
کلیه ظلال مذکوره اند و وجود و جعلی دارند پس باید که در حقایق این حضرات عدم و اصل نباشد و حال آنکه این
حضرات نیز از ممکنات اند در حقیقت ممکن موافق تحقیق ایشان تحت عدم نمی باشد وجه تطبیق بیست [illegible]
چون مقابله و محاذات در میان اعدام متمایزه و وجودات صفات مقدسه در مرتبه علم الهی مقرر شد پس چنانچه
اعدام مجالی صفات گشته اند صفات نیز مرایای آن اعدام گردیده اند اما اینجا حالا بعکس است در اینجا صفات

بجای ماده و اعدام بجای صور حال اند جهت عدم در این صورت ضعیف واقع شده و جهت وجود قوی و همین جهت [illegible]
انبیا علیهم السلام معصوم اند و مصدر شر نگردند و وجود خارجیه ایشان عدم و وجود هر دو را قبول میکنند و این قدر
قابل عدم در حقایق این حضرات برای ثبوت امکان کافی است والسلام **مکتوب نهم در بیان معنی قول صوفیه که صوفی تا خود را از کافر فرنگ بدتر نه بیند از کافر فرنگ بدتر است**
پرسیده بودند که صوفی تا خود را از کافر فرنگ بدتر نداند از کافر فرنگ بدتر است این معنی چگونه راست آید که صوفی
مومن گاه عالم متقی می باشد و در حالت صحو و افاقت علم اوصاف و اعراض خود و اوصاف و فضل فردی
بر دیگر افراد مکلفین همین اوصاف و اعراض اند نه ذات و حقیقت شخص پس صوفی با وجود علم باتصاف کافر فرنگ
بخود و عاصی علم باتصاف خود بایمان و فضایل دیگر چگونه خود را بدتر می تواند دانست و اگر بکشف چنین باشد آن
فضایل با آن رذایل بدتر دانسته باشد و فساد این عقیده شرعا و عقلا بدیهی است جواب مخدوما بمذهب حضرات
مجددیه حقایق ممکنات مرکب اند از اعدام اضافیه و ظلال صفات حقیقیه یعنی آن اعدام بنا بر تقابل اسماء و صفات
الهی ثبوت پیدا کرده و مرایای انوار اسماء و صفات گشته و مبادی تعینات عالم گردیده و در خارج ظلی که ظل خارج
[illegible] خدا و موجودی بر وجود ظلی موجود شده اند و بنا بر این ترکب عدم و وجود مصدر آثار خیر و شر گشته اند از جهت
عدم [illegible] خیر می نمایند و از جهت وجود ظلی کسب خیر و مخفی نیست که در عالم حس هرگاه شخصی بر مرآة محتملی از انوار
حس نظر می کند [illegible] اول همان انوار را می بیند نه مرآة را چرا که مرآة در شعشعه انوار مختفی و مستور گشته است پس گاه
مرآة العرض و خود نگاه کند [illegible] اول همان تعیین مرآتی خود را خواهد دید نه انوار را چرا که انظار او بر ظاهر است پس نظر
صوفی بر ظاهر اشیا دفعه و خسیس [illegible] و آن مظاهر که در آنها ظاهر شده است مصدر خیر گشته می افتد و چون
خود نظر می کند نگاه او بر جهت عدم که ذاتی است منشا شر است خواهد افتاد و خود را از خیر و کمال مطلقا [illegible]
خواهد دید و خیر و کمال عاریتی را که از جهت وجود کسب کرده از آن خود خواهد یافت تا چار خود را از کافر فرنگ و دیگر
بجای خسیس بدتر خواهد فهمید از اینجا معلوم شد که مقصود قایل این قول آنست که صوفی کامل خیر و کمال را اصلا
منسوب بخود نمی نماید و مستعار میداند و همین است معنی فنای تام و حاصل شهود صحیح و اگر صوفی را نظر بر جهت وجود
نور مستعاری افتد و جهت واجب او که عدم است مستور میشود از وجودی انا الشمس سر بر می زند و همین است
مراد آن گفتن حسین بن منصور رحمة الله اگرچه آنجناب در وجود خود معذور بود و مورد خطا کرد از غلبه سکر و جهت

موجود و بهت عدم تمیز مخصوص کرده و بسیاری از سالکان این راه را چنین اغلاط واقع می شود والا سخن صبر الله تعالی
بر کرده حبیب صلی الله علیه وآله وسلم مکتوب دهم در دفع شبهه که مزیت صبر ولی که به بلای شدید
مبتلا بود و دعا برای دفع آن نه نمود بر صبر حضرت ایوب پیغمبر علیه السلام که دعا
بجهة دفع بلا فرمود لازم می آید نوشته بودند که بزرگی ببلای شدید مشابه ببلای حضرت ایوب
علیه السلام مبتلا بود بزرگی دیگر بعیادت او رفت و پرسید چه حال داری جواب داد که حال ظاهر است و هنوز
رب انی مسنی الضر نگفته ام یعنی مثل ایوب علیه السلام بسبب [illegible] دوام و امان روزگار نخواسته در مقصود
مقام صبر این ولی ارفع از مقام صبر آن نبی معلوم می شود و چون مقام صبر بس [illegible] فضل ولی بر نبی لازم می آید
حل این شبهه باید فرمود جواب مفید و مادر یادی نظر این شبهه وارد می شود و اگر تامل بسیار [illegible] نیست بیانش آنکه
اگرچه حضرت ایوب علیه السلام رب انی مسنی الضر وانت ارحم الراحمین و نیز انی مسنی الشیطان
بعصبی و عذاب گفته و این آیات بظاهر دلالت بر بیتابی و بیصبری دارد لیکن او سبحانه بل [illegible]
الم تر و الضمائر است میفرماید انا وجدناه صابرا نعم العبد انه اواب پس معلوم شد که این
بیصبری آنجناب نیز متضمن لطیفه دیگر از صبر بوده و اگرنه حقتعالی با وجود ظهور بیصبری اثبات صبر آنحضرت
میفرمود مرض شدید که نفس شریف آنحضرت مدت طویل به انواع بلا از بلا که اموال و اولاد و شدت مرض و فقر و
اهانت و حقارت مردم نسبت بوی صبر نمود چون دید که وقت نزول رحمت رسید و دانست که کشف این کربت
بتضرع و زاری حاصل شد او به این وقت بیصبری ترقی از مقام صبر کرده بمقام رضا که فوق جمیع مقامات ترقی
رسید و بر عار بیصبری صبر فرمود و بتضرع و زاری در آمد و در صلاح این ادب ممدوح بنعم العبد گردید و خاصیت
منصب اواب پدید که اواب مشتق از اوب است یعنی رجوع بهوای نفس خود که رعایت صبر چندین سال
با خدا نکرد بلکه بهنای حقتعالی رجوع نمود لجرم حقتعالی بداد آنجناب رسیده با وجود بیصبری ظاهر حال باطن
او را منظور داشته اثبات صبر او فرمود و گفت انا وجدناه صابرا نعم العبد انه اواب و آنچه
حضرت فخر اکبر رحمة الله و نص ایوبی میفرماید که الصبر حبس النفس عن الشکوی الی العزیز و حضرت
ایوب علیه السلام شکوه بسوی غیر نکرده بجناب خداوندی عرض حال خود نموده پس ترک صبر ننموده جواب این
شبهه نیز خواهد شد چرا که چون این ولی بجناب الهی نیز در این باب زاری نکرده و دم نزده زیاده صبر آن ولی

بر صبر این نبی باقی است اینجا مقصود و فضل ولی است بر نبی و آن ولی بیچاره که از فراق کمالات فرقت عبودیت
و کمال مقام رضا خبر نداشته از غلبه سکر ولایت هر چه گفته و از آن صادر بوده والسلام مکتوب یازدهم در بیان
ذکر جهر و ذکر خفی بعد حمد و صلوة مخفی نماند که طائفه از فقهای حنفیه در انکار ذکر جهر غلو نموده فتوی بحرمت
داده اند و بعضی از محدثین اثبات مشروعیت ذکر جهر کرده و در بیان فضل جهر بر خفی افتاده اند و هر دو فریق بر اظهار ذکر
مختلف اند و از بحث انصاف سخن نگفته اند و این مقام تنقیح میخواهد و محاکمه میطلبد باید دانست که معنی لفظ ذکر که عبارت از یاد
کردن است منحصر است در سه قسم یکی ذکر لسانی است بی ضمیر آگاهی تعلق این معنی از اعتبار ساقط است و داخل اقسام غفلت
دوم ذکر قلبی است بی حرکت لسانی و این معنی در اصطلاح صوفیه مهر است بذکر خفی و بنای مراقبات این قوم بر آن است و حقیقت
در جمیع طرق و آن بر دو وجه است یا حضور ذات بحت مذکور است بملاحظه صفتی و یا بملاحظه صفات او و این هر دو وجه
موجود است آیه واذکر ربک فی نفسک تضرعا وخیفة ودون الجهر من القول بالغدو
والآصال ۵ دوم استحضار مذکور است با ملاحظه نسبات او از آلاء و نعماء و این طریق استدلال است از اثر بمؤثر و این
معنی در لسان شرع معبر بفکر است و مفید است زیادة یقین و او کتاب سنت از فضایل او مملو است و قسم سوم از اقسام
ذکر لسانی است با ذکر قلبی معاد این اکمل اقسام ذکر است و این نیز دو وجه دارد یکی اکتفای ذاکر است در ذکر کردن
بخود و همین است ذکر خفی در زبان شرع و ماخوذ است از آیه ادعوا ربکم تضرعا وخفیة انه لا
یحب المعتدین ۵ دوم اسماع غیر است که در شرع مسمی بجهر است و در مواقع خاص افضل است از خفی نه مطلقا
بنابر حکمتی چنانچه از اقرار بجهر در صلوة جهریه که الفاظ آن مع قیمه غالبا از آن مستفاد است و حکمتی که در ذکر خفی است
سلامت نفس عبادت از فساد [illegible] کردن است قبول عمل با فضل ذکر خفی بر ذکر جهر بنصوص کتاب و سنت ثابت است
مطلقا بلکه از فحوای حدیث انکم لا تدعون اصم ولا غائبا منع جهر معلوم می شود و ذکر جهر با کیفیات مخصوصه
بر مراقبات ادوار سلوک که در قرون متاخره رواج یافته از کتاب و سنت ماخوذ نیست بلکه حضرات مشائخ بطریق الهام و
[illegible] از مبدء فیض اخذ نموده اند و شرع از آن ساکت است و داخل دائره اباحت و رفاهیه و در این تحقیق و انکار آن ضرور نبود
[illegible] بجز از کتاب و سنت ثابت بود افضل است از غیر آن اگرچه مباح باشد و مفید بود و تعلیم کردن جبرئیل آنحضرت صلعم
علی ابن ابی طالب رضی الله تعالی عنه بجهر که از حدیث شداد ابن اوس ثابت شده است بجهر متوسط خواهد بود نه بجهر [illegible]
[illegible] این حدیث است که آنحضرت بیستن در امر نمود و بعد از آن تعلیم ذکر فرمود این معنی حضرت [illegible] بجهر

www.mujaddidway.com

[illegible] بلکه فضل کی بزرگی است پس موی فضل [illegible] مطلقا بر [illegible] نصوص [illegible]
[illegible] بعضی مواقع نیز مشروع است و اثبات صوفیه [illegible] بعضی مواقعات صوفیه نیز اثبات مشروعیت [illegible]
[illegible] است فضل است چه جای اثبات فضل آن [illegible] آنچه بعضی ابنای بشر مکابره مینمایند از طرفین [illegible]
[illegible] است در اعتدال [illegible] علیه السلام [illegible] والسلام علی من اتبع الهدی [illegible]

مکتوب دوازدهم در سماع

المصطفی علیه التحیة والثنا [illegible] تعالی علیهم اجمعین [illegible] است فرقه اول میگویند که سماع مطلقا حرام است [illegible] مصلحت [illegible]
[illegible] اطلاق حلال است [illegible] حال [illegible] که سماع بر دو قسم است [illegible] شخصی که محل فتنه نباشد [illegible]
[illegible] بالحق [illegible] شرعی انشاد نماید و فساد [illegible] از آن [illegible] [illegible]
[illegible] است که مرکب از دو امر مباح که کلام موزون و صوت موزون باشد [illegible]
[illegible] در تقریرات مشروع مثل [illegible] قدوم [illegible] و علماء [illegible] احیانا [illegible]
[illegible] ظاهر میشود [illegible] از بزرگان بر سبیل اتفاق واقع میشد نه بطریق التزام قسم دویم [illegible]
[illegible] و امور غیر مشروعه [illegible] خلط نموده [illegible] امور غیر مباحه [illegible]
[illegible] است محرمات متفق علیها [illegible] اصحاب کمال [illegible] سماع مباح [illegible]
[illegible] است [illegible] احکام شرعی [illegible] شارب خمر [illegible] نقل [illegible]
[illegible] ذوق [illegible] حرام [illegible] حضرات سلسله چشتیه [illegible] نشار [illegible] [illegible]
[illegible] سکوت و حضرات [illegible] نشار [illegible] بر بودگی افیون [illegible] سکوت [illegible]
[illegible] این [illegible] ذوق [illegible] شرع [illegible] طرق [illegible] دین [illegible]
[illegible] سماع [illegible] تفصیل
[illegible] مسطور [illegible] امام حجة الاسلام [illegible] شیخ [illegible] [illegible]
[illegible] سماع مباح [illegible] ذوق [illegible] کلام [illegible]
[illegible] کتب [illegible] حوال صحیحه و مقامات سنیه در سماع مباح [illegible]
[illegible] کتب [illegible] و [illegible] والسلام

مکتوب سیزدهم در بیان مسئله جبر و اختیار

[illegible] در مسئله جبر و اختیار علما [illegible]
[illegible] است چرا که عقل [illegible] مقدمات دینی کافی نیست [illegible]
[illegible] باید دانست که ادعای اختیار مستقل و جبر محض هر دو مستلزم انکار کتاب و سنت است زیرا که اعمال
عباد مثل اعیان اینها بحکم نص حق مخلوق اوست سبحانه پس اختیار تام کجا و همچنین [illegible] از مجبور صرف ظلم است و ظلم
بحکم شرع و عقل مسلوب است از [illegible] تعالی جل شانه پس جبر محض چرا و بدیهی است که افعال [illegible] حرکات مرتعش [illegible]
[illegible] بعلم و اراده و قدرت است همین است حصه اختیار و معنی فعل اختیاری لیکن [illegible] قوت [illegible]
هرگاه [illegible] از مبدا [illegible] میکنند همین است حصه جبر و معنی فعل اضطراری و چون اختیار تام و جبر محض هر دو متفق
شد پس امر [illegible] متوسط چنانچه از جواب مشهور امام زین العابدین رضی الله تعالی عنه در مقابل سوال امام حسن بصری [illegible]
مستفاد میشود لا جبر و لا تفویض [illegible] امرین [illegible] متوسط [illegible] جبر [illegible]
[illegible] افعال عباد اطلاق نمیکنند پس معلوم شد که افعال [illegible] جبر و اختیار است [illegible] اختیار ضعیف [illegible]
[illegible] بر رعایت ضعف اختیار [illegible] اند که رحمت را بر غضب سبقت داده اند [illegible] از صفات الهیه [illegible]
[illegible] سبقت [illegible] و هرگاه افعال او تعالی مسبوق بعلم و اراده و قدرت است و [illegible] [illegible]
[illegible] من وجه افعال او سبحانه دارند و حرکات مرتعش که مجبور محض است اصلا مناسبت ندارند [illegible]
[illegible] نیست [illegible] صوفیه ثبوت حصه اختیار [illegible] تو آنکه که نزد ایشان ظهور حضرت وجود [illegible]
[illegible] کائنات [illegible] است کمالات [illegible] ظهور جزوی است از جزوی چرا که حضرت وجود بسیط حقیقی است [illegible]
[illegible] و از این راه [illegible] کل شیء [illegible] و چون اختیار نیز صفتی و شانی است از صفات و شیونات حضرت
وجود پس باید که در هر مظهری از مظاهر [illegible] و انسان که مشرف است بنصب خلافت حصه از صفت اختیار هم متحقق باشد
[illegible] ضعیف باشد و بنای تکلیف امر و نهی بر آن بود والسلام علی من اتبع الهدی والصلوة علی خیر الوری

مکتوب چهاردهم در بیان آئین کفار هند

[illegible] بوده که کفار هند مثل مشرکان عرب [illegible]
[illegible] شده و [illegible] هندیان اینها [illegible] تحقیق و انصاف [illegible]
[illegible] کتب [illegible] معلوم میشود این است که رحمت [illegible] در وقت [illegible] پیدایش [illegible] اصلاح [illegible]
[illegible] چهار [illegible] مستقبل است [illegible]

www.mujaddidway.com

عالم است فرشته و مجتهدان اینها از آن کتاب شش مذهب استخراج نموده بنای اصول عقاید بران گذاشتند پس فن
دوم علم است که سیده اند یعنی فن ایمانیات که علم کلام را شده افراد نوع انسانی را چهار فرقه مقرر نموده چهار مسلک
از این کتاب برآورده برای هر فرقه مسلکی قرار داده بنای فروع اعمال را بران نهاده اند و این فن را گرم شایستر
خوانده اند یعنی فن عملیات که علم فقه باشد و چون نسخ احکام را منکر اند و بحکم عقل نامناسب طبع اهل هر صورت و زمان
تجویز تغیر احکام ضرور است و هر طوائف عالم را چهار حصه ساخته هر یکی را جگ آمد کرده برای اهل هر جگ امور عملی انسان
در چهار فقر بخشیده اند و آنچه متاخرین اینها تصرفات کرده اند از اینها تقلید است و جمیع فرق ایشان در تسلیم
باری تعالی اتفاق دارند و عالم را مخلوق میدانند و اقرار بفنای عالم و جزای اعمال و بعث و حشر و حساب دارند
در علوم عقلی و نقلی و ریاضات و مجاهدات و تحقیق معارف و مکاشفات اینها را ید طولی است و عقلای اینها فرقه
مرادی را چهار حصه قرار داده حصه اول در تحصیل علوم و دوم در تحصیل معاش و اولاد و سوم در تصحیح اعمال و
تحریض نفس چهارم در شوق انقطاع و تجرد که غایت کمال انسانی است و نجات کبری را آنرا موقوف
موقوف است عرف می نمایند و قواعد وضو البطن دین اینها نظم و نسق تمام دارد پس معلوم شد که دین هر نبی
نسخ شده و ادیان منسوخ غیر از دین یهود و نصاری نسخ دینی دیگر در شرع مذکور نیست حال آنکه نسخ بسیار
در معرض محو و ثبات آمده و باید دانست که بحکم آیه کریمه وان من امة الا خلا فیها نذیر و کریمه ولکل اما
رسول و آیات دیگر در ممالک هندوستان نیز بعثت انبیاء و رسل علیهم السلام واقع شده است احوال انبیا
در کتب اینها منسوب است و از آنها ظاهر میگردد که مرتبه کمال و تکمیل داشته اند و رتبه عامه رعایت مصالح
عباد در این ملک سبع نیز فرو گذاشته و پیش از بعثت خاتم الرسل صلی الله علیه وسلم در هر قومی پیغمبری
مبعوث شده و اطاعت و انقیاد بمان پیغمبران قوم واجب بوده و اتباع پیغمبر قوم دیگر و بعد ظهور پیغمبر ما
که خاتم المرسلین است صلی الله علیه وسلم و مبعوث است بکافه انام و دین او ناسخ ادیان است خرق عادت و غرابت احد بر
تا غرض زمان بحال عدم انقیاد وی نمانده پس از آن تا بعثت آقا امروز که هزار و صد و هشتاد سال است
هر کرامتی که فرموده کافر است و بچشمیان و چون شرع بحکم آیه کریمه منهم من قصصنا علیک ومنهم من لم
نقصص علیک از بیان احوال اکثر انبیا ساکت است و در شان انبیا بند سکوت اولی است زیرا جزم بکفر و بلا
اتباع نهایت از است و یقین بنجات آنها بر اوجب لازم و حسن ظن متحقق است بشرط آنکه تعصب در میان نباشد

در حق اهل کتاب بگرا اهل هر ملت که پیش از ظهور خاتم الرسل گذشته اند و سامان خرق از احوال آنها ساکت است و
علم قرار آنها مناسب موافق مسلک اعتدال است چون عقیده اول است که کفر گفتن کسی بی دلیل قطعی آسان نباشد
و است و تحقیق بیشتر آنها است که بعض لاکر که با مراکبی در عالم کون و فساد تصرفی دارند یا بعض ارواح
و بعد ترک تعلق جسد آنها را درین نشار تصرفی باقی است یا بعض ارواح و اجیاء بزعم اینها مثل حضرت خضر زنده جاوید
در صورت آنها ساده متوجه آن میشوند و بسبب این توجه بعد مدتی بصاحب آن صورت مناسبت پیدا میرساند و
تغیر کلی مناسبت حوائج معاشی و دعای خود را میسازند و این عمل مشابهتی ذکر را بطور دارد که معمول صوفیه
علامه است که صورت پیر را تصور میکنند و فیضها میرسد اند اینقدر فرق است که در ظاهر صورت شیخ نیز اشتغال
و بعضی مناسبتی بعقیده کفار عرب ندارد که آنها بتان را متصرف و موثر بالذات میگفتند و آنرا تصرف الهی در اینها
خدای زمین میدانستند و خدا تعالی را خدای آسمان و این شرک است و سجده اینها سجده تحیت است نه سجده عبودیت
و بعد آمین اینها با دو دست پیر و استاد بجای سلام همین سجده مرسوم و معمول است که آنرا ارادت میگویند و اعتقاد
اهل اسلام کفر نیست والسلام **مکتوب پانزدهم در بیان رفع سبابه** نوشته بودند که حضرت مجدد الف ثانی
رضی الله تعالی عنه در مکتوبی از مکتوبات خود منع رفع سبابه کرده اند و تو با وجود دعوی محبت بجناب ایشان رفع سبابه
و اتباع محبوب لازم است خدا و اوسجانه و جل شانه اتباع کتاب و سنت بر عباد فرض گردانیده میفرماید
یا ایها الذین آمنوا اذا قضی الله ورسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم
و رسول علیه السلام میفرماید لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به و حضرت مجدد الف ثانی رضی
الله تعالی عنه که اتباع آن حضرت اند بنای طریقه خود را بر اتباع کتاب و سنت گذاشته اند و علما را اثبات رفع سبابه
و اشتمال بر احادیث صحیح در روایات تصنیف کرده اند تا بجائیکه حضرت شاه یحیی رحمت الله علیه فرزند
حضرت مجدد و نیز درین باب رساله تحریر نموده اند و در نفی رفع یک حدیث بثبوت نرسیده و ترک رفع از اجتهاد
حضرت مجدد بنابر اجتهاد واقع شده سنت محفوظ از نسخ بر اجتهاد مجتهد مقدم است و بعد ظهور سنت رفع ترک آن
است که حضرت مجدد ترک فرموده اند معقول نیست و حضرت مجدد بر ترک سنت تحذیر کثیر فرموده اند و حضرت مجدد
مذهب حنفی داشتند و امام ابو حنیفه رضی الله تعالی گفته اذا ثبت الحدیث فهو مذهبی واترکوا قولی بقول
رسول الله صلی الله علیه وسلم پس امید است که حضرت مجدد از ترک این امر اجتهادی و اخذ باحادیث صحیح متغیر نشوند

www.mujaddidway.com

و اگر گویند که حضرت مجدد آن علم واسع از احادیث ثبوت رفع کرا آگاه نبودند گوییم از زمان مبارک حضرت ایشان این کتب
و رسائل صدها رسیده شهرت یافته بود و از نظر مبارک ایشان گذشته که ترک نموده اند و اگر نه هرگز ترک رفع نمیفرمودند
و ایشان حریص ترین کاربران است بر اتباع سنت بوده اند و اگر گویند عدم رضای حضرت رسالت علیه التحیة را بر این
عمل بکشف و یافته ترک فرموده اند گوییم که کشف در امور طریقه معتبر است و در احکام شریعت حجت نیست مهندا
صدان کتب احتجاج بکشف کرده اند و امید است که این مخالفت جزئی بر رعایت قاعده کلی ایشان که بحد تمام حرص
بر اتباع پیغمبر علیه السلام فرموده اند ثمر نتایج گردد والسلام **مکتوب شانزدهم در عمل بحدیث** پرسیده بود که
در مسئله عمل بحدیث و انتقال از مذهبی بمذهبی چه میفرمایند مخدوما در عمل بحدیث حیات محدث هدی رحمه الله رسالهٔ
نوشته فصل ان الباری معرفی شود قال الله تعالی ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به حدیث صحیح است رواه ابو القاسم
اسماعیل بن فضل اصفهانی در کتاب الحجة و ذکر کرده در رد فقها علما که امام ابو حنیفه رضی الله عنه ترک قول
بخبر رسول الله صلی الله علیه وسلم و قول الصحابة رضی الله تعالی عنهم و قول امام
امام کرده فرموده که اذا صح الحدیث فهو مذهبی پس کسی که چهارتی در فن حدیث دارد و ناسخ از منسوخ و قوی
در ضعیف می شناسد اگر بحدیث ثابت عمل نماید از مذهب امام بر نمی آید چرا که قول امام اذا ثبت الحدیث فهو مذهبی
است و درین باب اگر با وجود اطلاع بر حدیث ثابت عمل کند این قول امام را ترک قول بخبر الرسول خلاف کرده باشد
و خفی نیست که هیچ یکی از علمای امت صحیح حدیث را احاطه نکرده است چنانچه قول امام اثر کو اقوی بخبر الرسول نص است بر آن
که صحیح حدیث بامام نرسیده بلکه بعض از آنها فوت شده و چرا فوت نشود که خلفای راشدین که اعلم اهل امت و ملازم بصحبت
جناب رسالت صلی الله علیه وسلم بودند بعض احادیث از ایشان فوت شده و میدانند که مفتی بعض حدیث دارد
و ظاهر است که بر افراد امت اتباع پیغمبر واجب است اتباع هیچ یکی از ایشان لازم نیست و اهل امت مختار اند مذهب هر کدام
مجتهدین خود را اختیار نمایند و هر که میگوید عمل بحدیث از مذهب امام بر می آرد اگر برهانی برین دعوی دارد بیارد اما انتقال
از مذهبی بمذهبی درین مذاهب مشهوره التفصیل مجوز بود امام سیوطی رساله مسمی بجزیل المواهب فی انتقال المذاهب تالیف کرده
خلاصه آن اینست که انتقال از مذهبی بمذهبی جائز است و جمعی کرده بدان امام رافعی و دوری اور ملته امام نووی و در روضه
گفته که بعد تدوین مذاهب ایا جائز است مقلد را که انتقال از مذهبی بمذهبی بکند گوییم که لازم است هر مقلد را که

طلب علم با حوال هر دو مجتهد نماید چون غالب الظن او که طرف ثانی اعلم است جائز است **اما** که واجب گردد گوییم نیز
جائز است و مر مقلد را حالات اند و حصر عقل از چهار حال خالی نه چرا که تقلید یا عامی است یا عالم دین هر دو یا باعث بر
انتقال یا غرض دنیی است یا دینوی پس اگر عامی و عاری است از معرفت فقه و از مذهب خود جز اسم نمیداند
و از انتقال اباء و حصول مال یا جاه کرده پس امر او اخف است که بحقیقت انتقال او استیناف است و اگر عالم و فقیه
بود و برای دنیا انتقال میکند پس امر او اشد است زیرا که لاجرم بمذاهب میکند برای غرض دنیوی این معنی
غیر جائز است و اگر در مذهب خود فقیه است باعث انتقال وی بسبب دینی است و مذهب دیگری نزد او ترجیح یافته
است بقوة ادله پس بر این چنین کس انتقال واجب است و بروایتی جائز و اگر عاری از فقه است و در مذهب خود
بتقلید مشغول شده و جاهل مانده و مذهب غیر را بر خود اسهل و سریع الادراک یافته و او را تفقه درین مرجوح است
بر این چنین کس نیز انتقال واجب است زیرا که تفقه در مذهبی بهتر است از جهل در جمیع مذاهب که غالبا عبادت جاهل
صحیح نبود و اگر انتقال بطریق سببی دینی یا دنیوی نیست بلکه از هر دو مذهب قصد مجرد عمل بود پس جائز است عامی را
و ممنوع است مر فقیه را زیرا که او در مدتی فقه این مذهب حاصل کرده چون مذهب دیگر انتقال کند عمری دیگر باید
برای تفقه در آن مذهب و از عمل که مقصود است باز ماند پس او را ترک انتقال اولی است و آنچه میگویند که اگر غیر حنفی
حنفی انتقال کند جائز است لکن آن جائز نه محض بحکم تعصب است لیلی ندارد زیرا که اگر فهم و حقیقت
بر این اند که مذهب حنفی یا مذهب دیگر بر مذهبی نصی از آیه و حدیث دارد و بودی تقلید آن مذهب بر
هر فرد است واجب است و تقلید دیگر جائز نبودی و این حنفی خلاف اجماع است صاحب حلیه مع الفتوی که حنفی مذهب
است گفته که جائز است مر او را انتقال از مذهب شافعی بمذهب حنفی و عکس آن را اما باید که بکلیت مذهب حنفی
گرفته در بعض مسائل بسیار کس از خلاف و خلف انتقال نموده اند اگر جائز نبودی نگرویدی و هر که بخلاف آن گوید
قول بلا دلیل است و ما مقبول والسلام علی من اتبع الهدی **مکتوب هفدهم در عقیده اهل سنت و**
جماعت در حق اصحاب رضی الله عنهم نوشته بودند که در حق معاویه بن ابی سفیان و سوی صحابی و اعوان
و اتباع رضی الله عنهم و رضی عنهم چه اعتقاد باید کرد بدانند که علمای مذهب اهل سنت منازعات حضرت صحابه را
بر این حمل کرده شان خیر القرون لازم است تاویل کنند و اگر تاویل نباشد لکن بعض بجناب آنها می نمایند و
از بدعت و طعن ممنوع میدانند چرا که در قرون ثلثه مشهود با خیر هیچ یکی از علمای محدثین و مجتهدین با وجود قرب

www.mujaddidway.com

زمان اطلاع تام بر احوال ایشان با وجود اقرار نسبت خطا بخلفای حضرت علی مرتضی تجویز طمع شان این
جا نکرده و اگر چند روز میان لشکر شام و لشکر کوفه محاربه و ملاعنه واقع شده از شدت تعصب بوده نه بنابر
عقیده کفر یکدیگر و ماده تعصب در کتب معتبره مذکور است و مبدء رفتن شهادت امیر المؤمنین عثمان است رضی الله عنه
و طریقه اسلام همین است زیرا که در وقت نزاع عسکرین حضرات صحابه سه فرقه شده بودند جماعه جانب خلیفه برحق علی بن
ابی طالب رضی الله تعالی عنه نگرفتند و جماعه دیگر بطرف امیر شام رفتند و فرقه سیوم توقف نمودند و شک نیست که
خلفای و مجتهدان آن قرون در اخذ حدیث بر مرویات هر سه فرقه فوق مساوی داشتند اگر احدی را از آن فرقه
علمای مطعون بکفر و فسق میدانستند قبول روایت از آن فرقه نمیکردند و در اجتهاد و استنباط بر آن اعتماد نمیداشتند
و اگر طعن در شان آنها روا داشتند این اسلام برهم میخورد پس در کف لسان از مطاعن آنها حکمت دینی است
و حرمت صحبت خیر البشر علیه الصلوة والسلام علاوه آن و اگر مخالفان گویند که حفظ حرمت قرابت آنحضرت
ضرورتر است قبول است لیکن از اهل قرابت آنحضرت تصریح بتکفیر منازعان ثابت نیست و نفرت
خود لازم نزاع است مهذا اصلا در این چنین خطا از اهل خیر القرون نمی شود و مشکوک است اگرچه آن خطا
اجتهادی باشد که مودة ذوالقربی آنحضرت واجب است بر جمیع افراد است و اگر اشکال این نیز در میان نباشد
باذیت اهل قرابت رسول صلی الله علیه وسلم لازم می آید دیگر بحث از این مسئله مناسب نیست سکوت با افسوس تام
در مقام اولی است و فرقه شیعه چون از مسلک اعتدال انحراف ورزیده اند و اعتماد بر اخبار بی اصل کرده و آن
نفوس زکیه را بر نفس خبیثه خود قیاس نموده رفته رفته بتکفیر اصحاب کرام که مبدء تواتر خبر نبوت و ناقلان کتاب و
سنت بودند مبتلا گردیدند و نفهمیدند که پیغمبری که حقتعالی نبوت بر وی ختم کرده و بکافه انام مبعوث ساخته و دین او
ناسخ ادیان و باقی با انقراض زمان است و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین در شان او و جماعه که در طول
عهد نبوت صحبت با او داشته باشند و دقیقه از بذل ارواح و اموال در خدمت او تا حیات او در ترویج شریعت
و خدمات او فروگذاشته بدشمنی او از ورطه الغوم نرسیدند و بساحل نجات نه پیوستند طرفه حسن ظنی بخدا و
رسول دارند خدا نخواسته اگر حقیقت کار اینچنین باشد کما زعموا فی شان السابقین پس لاحقین را از چنین
خدای چه امید رحمت باشد و از چنان پیغمبری چه توقع شفاعت حوال پیغامبران سابق و امم ایشان پوشیده
نیست و واقعات اولیای این امت نیز چنان در دهر گزیده و شنیده که بعد از تعالی یکی از بزرگان بخلصان

فرقه دشمن گردیده با آل و اولاد او عداوت ورزیده اند و درینصورت بر بهشت پیغمبر که مقصود از آن اهل بیت است
کدام فائده مترتب میشود و نیز بر این حساب خیر القرون شر القرون میگردد و خیر الامم شر الامم میشود خدا انصاف نصیب کند و اسلام
مکتوب هژدهم در بیان عقیده اهل سنت و جماعت باجمال مامداد مسلیا نوشته بود
که اختلاف شیعی و سنی در شان صحابه و اهل بیت رضوان الله علیهم اجمعین باعث طعن نمیشود چرا که بنای اعتقاد اهل سنت
بر اخبار است و خبر محتمل صدق و کذب است مگر متواترات که افاده یقین نمایند این قسم اخبار در میان کثیر است
پس طریق تحصیل اطمینان چیست مخدوما این مسئله از ضروریات دین و ارکان ایمان نیست توحید باری و تصدیق نبوت
باجمال برای نجات کافیست و ایمان مجمل بمضمون کلمه طیبه که تصدیق و اقرار آن آدمی مسلمان می شود همین است
و در شان صحابه و اهل بیت رضوان الله علیهم اجمعین نیز حسن ظن مجمل و محبت بر حایت شرف صحبت و حسن خدمت آنها
و قرابت آنها با جناب رسالت علیه الصلوة والتحیات بس است و مطالعه تفصیل احوال آن بزرگان از کتب تاریخ چه حاجت
چنان قدرت چرا که منصب عصمت بمذهب اهل سنت مخصوص مسلم بجناب حضرات انبیا است علیهم التحیة والثناء و جمیع
صحابه از طرف آنها اگرچه صدیقین و اولیا باشند پس کسی از ایشان در معاملات مجبور بعض مخالفات اتفاق می افتد آنچه فیما بین
و خدا و رسول بعفو میگردد و از غایت صفای باطن تصفیه می انجامد و اینکه ارباب نفوس خبیثه قیاس بر خود کرده اثبات
[illegible] الاستمرار در میانه آن اکابر میکنند و بران تفریعات کرده نقد را دائره می نمایند از اعتبار ساقط است بالجمله
[illegible] انکار تاثیر وجود مبارک آنحضرت مستوجب نفی فائده بعثت است مهذا فقیر روزی درین مسئله
[illegible] ایام و از مبدء [illegible] مسئلت طریق نجات از مهلکه این شکوک می نمودم این عبارت بر باطن فقیر وارد شد
[illegible] باشد کما هو حق الله و رسوله کما هو حق نبیه و الصحابة کما هو حق نبیه
[illegible] این مطالب علیا فوق مراتب [illegible] است و تفویض امر بعلم الهی است جلشانه که مرتبه نفس الامر است
[illegible] مجال امر زدن نیست فالحمد لله علی نواله والصلوة والسلام علی رسوله محمد و آله
مکتوب نوزدهم در بیان خلفا که موافق حدیث دوازده از قریش خواهند بود نوشته
[illegible] حدیث شریف وارد است که آنحضرت علیه الصلوة والسلام فرموده که بعدد من دوازده خلیفه از قریش خواهند بود
[illegible] دوازده تن خلفای اربعه که متصدی خلافت خاصه بودند و هشت تن دیگر از قریش که سلاطین خلافت
[illegible] اطلاق کرده اند مراد می دارند و شیعه دوازده امام سلام الله علیهم را می گویند و اعتقاد تو

www.mujaddidway.com

حق این مسئله کرام جانب است خدا و حق بجانب اهل سنت معلوم میشود بدانند که لفظ خلافت اعم است از آنکه ظاهری باشد
باطنی و خلفای آنحضرت می باید که جامع خلافتین باشند و خلیفه آنرا می گویند که امر خلافت را متمشی سازد و تثبیت
خلافت ظاهر موقوف بر قدرت و استطاعت است یعنی خزائن افزوخ کرشر و نفاذ حکم است ظاهر است که بعد ملاقات ابوبکر
خلافت کردند و حضرت امام حسن علیه السلام با وجود ما از حضرات ایشان الهام بیچ کی در هیچ وقتی قادر برین امر نبوده اند و تصحیح
آنحضرت علیه الصلوة والسلام که خلفا از قریش باشند بر شعر بیان است و اگر در اهل بیت یا از بنی هاشم میفرمودند
صحیح بر حال اهل بیت بیشتر ان کرد که ترین کی ظاهر برین که موقوف بر ظاهر است و بجای روح آن قالب است
از نقوش حرکی حضرات ائمه علیهم السلام واقع شده چنانچه صوفیه اهل سنت بر شجره خلافت دوازده امام صلوات الله علیهم
متفق اند و در خلافت ابوبکر خلفای اربعه رضوان الله علیهم و حضرت امام حسن سلام الله علیه هر دو معنی جمع بوده و بهم
صلح در میان امیر شام و حضرت امام حسن سلام الله علیه آنحضرت امام مهدی صاحب الزمان علیه السلام باقی این حضرت
تحقق یافته است و در خلافت صاحب الزمان نیز هر دو معنی متحقق خواهد بود و خلافت ظاهری جانب اهل سنت و باطنی
عدد شاعر بصورت تکلفی بخواهد و السلام **مکتوب بستم در بیان توجیه ملالت حضرت**
از حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه نوشته بودند که باحادیث صحیحه ملالت حضرت صدیقه
جناب مرتضوی رضی الله تعالی عنه در عهد حیات نبوی صلی الله تعالی علیه وسلم و بعد از آن نیز قطع نظر از واقعه
حسب جلی که بوجه دیگر ثابت است این معنی خالی از اشکال نیست که از جناب صدیقه بسیار بعید است بلا علل
کی انحراف از حضرت مرتضی فرمایند آنکه حضرت صدیقه خود روایت میکنند که حضرت مرتضی و فاطمه هر دو دوست ترین
بوده پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم و در خلافت و نزاع و خصومت بعد وی باشند و حق هر دو جانب میباشد
در تقدیم حق فاطمه کرده تقدیم الک حضرت مرتضی چون اضطراب جناب سالت مآب علیه الصلوة والتسلیمات احساس نمود
بالتماس استیلای تحت و انتهای اصلاح قت بنا بر تسکین و تسلیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعض الفاظ که باعث علل
سروی آنحضرت علیه السلام از حضرت صدیقه گردد معروض داشت و استماع این خبر حضرت صدیقه را خوشت آمد
و چرا نباشد و حکم تقابل با آنکه چنین حالت و چنین اتفاقات موجب سقوط محب از نظر محبوب میگردد و ظاهر است که
از این الزامی باشد پس انحراف حضرت صدیقه از حضرت مرتضی رضی الله عنهما بحکم غیرت محبت و اقتضای
کذا این چاره نیست زیاده و دیگر محبت با چشمان و حشت بالست نظم حضرت مرتضی این کلمات نیز از

عداوت حضرت صدیقه بود و هست که محبوب محبوب نیز محبوب می باشد بلکه بجهت پیغمبر بوده است صلی الله علیه وسلم کرامت
نیز گویند بود و اهل میفرمود هر دو طرف حق ثابت است و هر دو مقصود اند بلکه با جور که بنای هر دو امر محبت پیغمبر است
علیه السلام بنا بر چه حشت و ملالت حضرت خیر النساء علیها التحیة والثناء از جناب حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه از
احادیث صحیحه بثبوت رسیده و این محل دو وجه است یکی آنکه حضرت بتول با وجود تبتل و انقطاع از دنیا بر قدر قلیلی
از مال با وجود استماع جواب معقول از حضرت صدیق چرا ملال را کار فرمودند دویم آنکه حضرت صدیق در تعلیم
فرزند رسول صلی الله علیه وسلم درین امر سهل چرا مسامحت نمودند جواب آنکه طلب مال میراث که حلال ترا از مال
نمی باشد منافی ترک دنیا و بعید از تقوی نیست بلکه قدر مال حلال با متقی چیزی نشناسد و تا بضرورت با قیمت از
احتیاج چاره نیست و منع حضرت صدیق بحجت حدیث شریف است نحن معاشر الانبیاء لا نورث و چون حضرت
صدیق از زبان مبارک نبی معصوم این حدیث را شنیده باشند در حق صدیق قطعی است مسامحه در چنین امور
جائز نیست التسلی نشدن حضرت خیر النساء این جواب یا با نجهت خواهد بود که ثبوت ارث بآیه توریث و تاویل
این حدیث تا آن وقت ظاهر بحد شهرت هم نرسیده باشد تا حضرت فاطمه حجت قرار شد یا از رافا زک مزاجی خود
و کرازم صاحبزادگیها است و بحکم لا تبدیل لخلق الله هیچ کمال خصوصیات مزاجی را تغیر نمی تواند داد
حضرت موسی علیه السلام آدم و ابلیس زائل نشد و قصه چنانچه از آن جناب بدی ملک الموت علیه السلام
است هر دو مقصود اند و بهر دو طرف حق ثابت می شود و اهل سنت احسن طرق تاویل حسن ظن ایشان
این واجب است والسلام علی من اتبع الهدی **مکتوب بست و یکم در بیان التزام اتباع سنت سنیه و تحصیل**
در حضور و جمعیت فاگاهی خدمت و انواع ضعف طالبان این زمان و طلب کشف و کرامت اینها از دور ایشان
اعوام بلالت نیست قرآن اول نوشته بود که شنیده شد بدانند که سفها را میل مشایخ دیگر مرید گرفتن چه ضرور است و
خلفای خلفان هر کرا التماس امر مذکور نماید تسلی او با نیز آب باید کرد که او بجاه بعضی شاه که حکم تحقیق است بتحقیق آنچه
کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله بنای حب و رضای خود را که مقصود صوفیان جمیع طرق است بر اتباع
آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهاده و آن طبیب حاذق را با موراتی و منهیاتی چند که بجای دوا و پرهیز اند برای اصلاح امت
خلقت و معصیت مبتلا بوده فرستاده هر کرا این نسخه بکار است در صحت و شفا بر روی خود گشوده و هر کرا با نمود
ظاهر الکف نمود این نسخه را صورتی است و تحقیق صورتش نصیب عوام مسلمین است و آن بعد تصحیح اعتقاد بر حسب

www.mujaddidway.com

www.mujaddidway.com

[illegible] است در اشتغال او و نهی در جزا آن بنیات حسی است پس صورت نجات است و حقیقت این
نسخه خواص است تعزیر قلب و تزکیه نفوس است بریاضات و مجاهدات بارعایت صورت مذکوره و حاصل آن ظهور
تجلیات و مکاشفات است صورت معبر بایمان و اسلام است و حقیقت عبارت از احسان که در حدیث آمده O
[illegible] و صورت بی حقیقت در مرتبه دوائی امراض ظاهر جلد است از قبیل اورام و خروج که بطلاء و ضماد
[illegible] کرده میشود و بقاء و نیست مثل علم حقیقت بصورت که غیر مفید است بلکه حقیقت نیست مگر بمعنی ایجاد زنا
الله منها و حقیقت بجای تنقیه است که اخراج مواد فاسده بران موقوف [illegible] مرض باقی نماند و کمال شفا
مرض بهبود و بجز اجتماع این هر دو میسر نمیشود و ازین بیان ایه دریافت چه از [illegible] جناب علیه السلام در طبایع
اصحاب کرام چه از صحت و شفا و ظهور رسید مخفی نیست که غیر از غلبه محبت خدا جل و علا و [illegible] و اتباع و استرضاء
رسول او علیه تحیت و ثنا و نفرت از طاعت و نفرت از معصیت امری نبوده و ماده ظهور آثار [illegible] قلب و تهذیب
نفس بوده و از برکت صحبت آنحضرت و استعمال نسخه شریعت حاصل شده بود و از ذوق و مواجید [illegible]
حکم نموده اند و با وجود حصول کمال صورت و حقیقت که زیاده بران متصور نیست بیشتر اهتمام بحفظ آن صورت که [illegible]
حقیقت فائده [illegible] خواص و عام است کرده اند و اعتنا بشان کشف کرامت نفرموده اند و درین امور [illegible] لازم
شرط کمال [illegible] سیس و یعنی که طالب صحت کامل یعنی نسبت محمدیه باشد باید که اتباع سنت نبویه را بهتر از جمیع [illegible]
و مجاهدات شاقه و انوار و برکاتی که بران مترتب گردد و افضل از همه فیوضات و اذواق و مواجید و اذواق متعارف
در صحبت جمعیت باطنی و دوام حضور اعتباری نه اند و در صحبت عزیزی که ازین امور [illegible] دریابد او را نائب رسول خدا [illegible]
علیه و سلم [illegible] و بجور و میزان این راه فریفته نشود اگرچه لایق باشد مکتوب بست و دویم [illegible]
شاه [illegible] الفتح و بیان بعضی درجات [illegible] مجدد و التفات نامه سامی از خدمت مخدوم زاده گرامی بعد عمری رسید [illegible]
[illegible] و تقویت نسبت اخلاص گردیده و بخواندن آغاز و انجام سلوک نوشته اند مطالعه در آمد [illegible]
[illegible] که بظهور میرسد امید است علی الخصوص این امور حاصل اگر ماده غرور اکثر مردم میشود و قدر و قیمت نهادن در طلب [illegible]
جمع و علما فقرا [illegible] و دوستی دست بدر و نیز کشادن از تلاطم بحر وحدت وجود برکنار بودن و نسبت حضرت [illegible]
[illegible] اتباع سنت سنیه و معارف شان [illegible] حقایق شریعت حیدیه آرزو نمودن و [illegible] عبارت طلب [illegible]
[illegible] است [illegible] و [illegible] و [illegible] ذات افادات و نعمت [illegible] و حضرت میان [illegible]

[illegible] و احوالات عجیبه و استیلاء غیبت ظهور وحدت بخود آمد [illegible] تلوینات لطیفه [illegible]
و مقام تمکین و منتهای این لطیفه از تنگنای امکان برآمده بوسعت آباد عقده وجوب رسیده است و [illegible]
ظلال اسماء و صفات که مبادی تعینات عالم اند سیر کردن و ظل خاص که مبدء [illegible] است فانی شدن
و بیان اهل بقا حاصل نمودن است و این معنی معبر است و اصطلاح قوم بفنای قلب و ولایت صغری کردن
اولیاء است و معارف وحدت وجود از ولایت ظلی که محل سکر است ناشی و در این مقام در ضمن قلب نفس را
هم رنگی از فنا میسر میگردد و اثر حصول این ولایت دوام حضور است با حق جل شانه بمرتبه که غلبات عارض نگردد
و تعلق ماسوا نماند مطلقا و بالا ازین مقامیست که سیر سالک در اصول این ظلال که مسمی باسماء و صفات اند
واقع میشود و معامله با لطیفه نفس [illegible] افتد که از عالم خلق است چنانچه در مقام سابق با قلب و لطائف [illegible]
که از عالم امر اند و عروج آنها ابدا بر کرسی ظلال است کار افتاده بود و در اینجا نفس را حقیقت فنا حاصل میشود و اماره
مطمئنه میگردد و عداوت مخالف محب موافق میشود و استحقاق دعوت و ارشاد هم میسر میشود و چون این مقام فرق
بعد الجمع است تمیز صحیح حاصل کرده سر وحدت شهودی که خبر از غیریت حق از خلق میدهد مفهوم می نماید و
وصول باین مقام عالی ملتزم مرضیات محبوب حقیقی جل شانه بودن و اجتناب از ممنوعات او شدن است بحدیکه
[illegible] از میان برخیزد و شریعت مقتضای طبیعت گردد و اعتقاد و عمل حسب کتاب و سنت بلا تامل [illegible]
میسر [illegible] و معبر است بفنای نفس و ولایت کبری که ولایت انبیاء است علیهم الصلوات و به برکت اتباع
آنحضرت خواص امت را نیز حاصل است و در اینجا سیر سالک در کمالات اسمای صفات که تعلق باسم [illegible]
دارند واقع است فوق الولایت ولایت ملائکه است که معبر بولایت علیا است و در اینجا سیر در کمالات متعلقه
[illegible] الباطن است و فائده حصول [illegible] تجلی ذات بهم رسانیدن است و حال تمام نیز مقام کمالات
نبوت و رسالت است اینجا با وجود عدم جواز انفکاک اسماء و صفات از حضرت ذات تعالت و تقدست تجلی
مجرد ذات مشهود عارف میگردد و اینجا سر و کار بعناصر اربعه که اصول لطیفه نفس اند یعنی اند در ولایت علیا
عناصر ثلثه سوای خاک و در کمالات نبوت بعنصر خاک فقط و هرگاه ذات عالیه را اعتبار او شئونات بالاتر
ازین کمالات نیز مقامات ثابت و در محل خود مذکور و مهم ترین مقاصد درین راه تحصیل فنا قلب و فنا
نفس است و مراتب دیگر بعضی بهر دو فنا است و در هر مقامی ازین مقامات سفر [illegible]

وفنا و بقا آنچه محرر گردید موافق تحقیق حضرات مجددیه رضوان الله علیهم اجمعین مناسب مذاق اکابر متقدمین
است و اصحاب تخالها در مناسب دارند که باعث سالکان میگردد و این طور تقدیم جذبه بر سلوک است
و هر چند تاثیر نفس مفید شیخ را در باطن مرید دخلی تمام است استعداد مستفید نیز شرط است و از روی تحقیق
بسیار است خدا بداد او شما برسد والسلام سطری چند مکتوب شاه ابوالفتح که متضمن فوائد بعضی اشغال است
است خطی فرمودند که بعد کثرت مزاولت آن از مغاک سینه آوازی بسیط ممتد مثل دوی نحل محسوس
گردیده هر روز در تزاید بود تا آنکه رفته رفته او را حرکت قلب [illegible] که ثابت ذو الابتدا و الانتها
است و حل آن برهم جلا الصحیح در گرفت و آواز بسیط ممتد ساخت چنانچه [illegible] قلب با نظر که مقام
روح است یک لحظه آوازی مستقیل گردید و بیکی سطح سینه را فرا گرفت و همان آواز بعد مدتی آنقدر استیلا
نمود که در تمام بدن سرایت کرد حتی که بوقت توجه یکموازان صورت خالی نیست آنقدر [illegible] میکند که توهم
بالوفات طبعی بتکلیف دست میدهد و لاحظه غیر از میان مرتفع میشود و سیر آن حضرت ذات [illegible]
موجودات تا دیر مشهود میگردد و چون قدری افاقت بهم میرسد مصدر حالات عجیبه و مکاشفات غریبه [illegible]
اگر این صورت متوجه قبر عزیزی کند کشف احوال صاحب قبر میسر گردد و اگر شخص کوائن مستقبله نماید در لب
اوقات بی کم و کاست بر می آید و اگر سوی مردی کرفی الجمله استعدادی داشته باشد متوجه شود تاثیر حرارت
آنرا در دل احساس میکند و بیشتر ذکر روح قدری میسر بود الحال آن آواز بدان منتزع گردیده نفرت و ذکر
قلب و روح مشکل شده مترجم الحمد لله بالتقیات **مکتوب بست و سیوم** در بیان مسئله توحید وجودی
برخوردار مسئله وحدت وجود حسب التماس شما مرقوم میگردد بدانند که در شرح کتاب مراتب سنی نوشته اند که حقیقت
بعلم قدیم خویش حقایق کلیه و جزئیه را میداند و علم بشیء مستلزم بر وجود آن شیء است در علم پس باید که اشیا بتمامها موجود
بوجود علمی اند و اشعار این است که صوفیه باعیان ثابته فی العلم قائل اند و چون در وجودات اشیا در مرتبه علم
نزد قوم مسمی است بیان وجود تقدم و تاخر زمانی نیست بخلاف وجود خارجی که تقدم و تاخر در آن بدیهی باید که وجود
علمی غیر وجود خارجی باشد و باید که مقدم بر آن بوده اند تقدم اصل بر فرع و تقدم ذی ظل بر ظل و کیفیت صدور
وجود خارجی اشیا از وجود علمی آنها آنست که چون حق تعالی بخواهد که صورتی را از صور علمیه در خارج که عبارت
است از وجود منبسط و مسمی است نزد قوم بظاهر وجود موجود گرداند تا مطلوب بالصورت را از آن صورت

بظهور آرد در میانه آن صورت و نور این وجود نسبتی معلوم الذهنیه و مجهول الکیفیه پیدا میکند و مرات وجود
منبسط بظل عکس آن صورت منصبغ مینماید بطوریکه آن انصباغ برهم زدن اطلاق وجود نگردد و هذا المثل الاعلی
چنانکه عکس رای در وقت مقابله مرات در مرات پیدا می شود و نور مرات بدان مسلوب نمیگردد و عقل بعد تامل
صحیح صورت مرئیه جدا گرداند یعنی شکل و لون مرائیه نمیتواند گفت که آنجا نه دخول است و نه ارتسام اگرچه بظاهر فهم
عوام صورت مرئیه و صفت مرائیه در یکطرف است که مرات باشد و بحسب حقیقت هر یکی از صورت و مرائیه صورت
از مرات پیدا است و تقعر و تحدب مرات از صورت هویدا است مولانای جامی در مراتب سته میفرمایند اگر وجود را
بمراتب اعتبار کنند ظاهر در وی آثار و احکام صور علمیه است نه آن صور بنفسها لان الاعیان الثابتة فی العلم
[illegible] الوجود فی الخارج و اگر صور علمیه را مرات قرار دهند ظاهر در وی تجلیات اسما و صفات و شیونات
حضرت وجود است نه وجود بعینه چنانچه شان مرات کرفی و خزانه علم بمثابه صفو منقوشی است و وجود منبسط بجای
آئینه صیقلی در مقابل آن نه نقشی از آن صفو برآمده و نه صورتی در مرات وجود در آمده که خروج صورت علمیه از مرتبه علم
مستلزم تبدل است و دخول صورت در مرات وجود موجب قیام حادث قدیم و این هر دو محالست پس در میانه ذات
وجود و ظاهر وجود از انعکاس آثار و احکام طرفین ظلی است بر پا که معبر است در اصطلاح قوم بمرتبه وهم و دائره امکان
و [illegible] ثلثه امکانیه است از تنزلات خمسه مشهوده یعنی تنزل روحی و مثالی و جسدی چنانچه مرتبه علم و اجمالی
[illegible] است یعنی وحدت و واحدیت هر دو عبارت است از ملاحظه او سبحانه شیونات صفات خود را
اجمالا و تفصیلا در مرتبه وهم و میگویند که در خارج غیر از وجود واحد هیچ شیء را تحقق و ثبوتی نیست و کثرت مرئیه در مرتبه
وهم کائن است و حکمت بالغه [illegible] را اتفاق داده است بنا آثار ابدی بر آن نهاده نه وجودی است که بر فرع وهم مرتفع
گردد و مراد قوم از اطلاق وهم بر مرتبه [illegible] است که این کثرت را حقیقتی دیگر نیست همان وجود واحد در این مرات وجود
منبسط تجلیات کثرت متجلی شده است و منشا تعدد تجلیات متکثره شیونات است که در حضرت وجود مندرج
اند و در مرتبه علم منقح شده مثل انتشاع شجر از بذر حقایق ممکنات گردیده است و عکوس آن حقایق در مرات وجود
منبسط افتاده مسمی اجمال شده و چون وجود وهمی اشیا حقیقتی دیگر ندارد و بلکه عکس وجود علمی است و نفس امر اشیا همان
وجود علمی موجود اند و از مرتبه علم بر نیامده اند چنانچه ذکر شد و علم عبارت است از صفات الهیه است و صفات
عین ذات اند بزعم صوفیه وجودیه پس باین تقریر وجود اشیا عین وجود حق باشد چنانچه حضرت شیخ اکبر رحمة الله علیه

www.mujaddidway.com

وفنا و بقا آنچه محرر گردید موافق تحقیق حضرات مجددیه رضوان الله علیهم جمعین مناسب مذاق اکابر متقدمین
است و اصحاب تاریخ دیگر اختلافها در مناسب دارند که باعث سالکان میگردد و این طور تقدیم جذبه بر سلوک است
و هر چند تا غیر نفس مستفیض مطلع و در باطن مرید علی تمام است استعداد مستفیض میسر خواهد است و از روی تحقیق
بسیار است خدا بداد او شما بر سد و السلام سوی چند مکتوب خواه ابواب الفتوح و تحقیق فوائد بعضی اشغال حقیقت
است خلقی فرمودند که بعد کثرت مزاولت آن از مغاک سینه آوازی بسیط ممتد مثل دوی نحل محسوس
گردیده هر روز در تزاید بود تا آنکه رفته رفته او را حرکت قلب منضبط گردید اگر کتابت ذوالابتداء والانتهاء
است و حمل آن بر هم بطلان صحیح در گرفت و آواز بسیط ممتد ساخت چنانکه [illegible] قلب با نظر که مقام
روح است یک لحظه آوازی مستقیل گردید و یکی سطح سینه را فرا گرفت و همان آواز بعد مدتی آنقدر استیلا
شود که در تمام بدن سرایت کرد حتی که بوقت توجه یکموازات صورت خالی نیست آنقدر [illegible] میکند که توهم
مالوفات طبعی بتکلیف دست میدهد و لاحظه غیر از میان مرتفع میشود و سیر آن حضرت ذات [illegible]
موجود است تا دیر مشهود میگردد و چون مدارج افاقت بهم میرسد مصدر حالات عجیبه و مکاشفات غریبه میشود چنانچه [illegible]
اگر همین صورت متوجه قبر عزیزی کند کشف احوال صاحب قبر میسر گردد و اگر شخص کوئی مستقبلا باید در قلب
اوقات بی کرده است بر می آید و اگر سوی مردی کرد الجمله استعدادی داشته باشد متوجه شود تا خیر حرارت
آن بود دل احساس میکند و بیشتر ذکر روح قدری میسر بود الحال آن آواز بدن منتشر گردیده تفرقه ورزد کر
قلب و روح متصل شده [illegible] **مکتوب بست و سیوم** در بیان مسئله توحید وجودی
بر خود را مسئله وحدت وجود حسب تماس شما مرقوم میگردد بدانند که در شرح کتاب مراتب سنتی نوشته که حضرات
بعلم قدیم خویش حقایق کلیه و جزئیه را میدانست و علم بشی مستلزم بر وجود آن شی است و در علم پس باید که اشیا تمامها موجود
بوجود علمی باشند از این راه است که صوفیه باعیان ثابته فی العلم قائل اند و چون در وجودات اشیا در مرتبه علم که
نزد قوم مسمی است بیاطن وجود تقدم و تاخر زمانی نیست بخلاف وجود خارجی که تقدم و تاخر در آن بدیهی باید که وجود
علمی غیر وجود خارجی باشد و باید که مقدم بر آن بوده اند تقدم اصل بر فرع و تقدم ذی ظل بر ظل و کیفیت صدور
وجود خارجی اشیا از وجود علمی آنها است که چون حق تعالی بخواهد که صورتی را از صور علمیه در خارج که عبارت
است از وجود منبسط و مسمی است نزد قوم بظاهر وجود موجود گردانند آثار مطلوبه بصورت را از آن صورت

بظهور آرد در میانه آن صورت و نور این وجود نسبتی معلوم الذهنیه و مجهول الکیفیه پیدا میکند و مرات وجود
منبسط بظل عکس آن صورت منصبغ مینماید بطوریکه آن انصباغ برهم زن اطلاق وجود نگردد و هذا المثل الاعلی
چنانکه عکس رای در وقت مقابله مرات در مرات پیدا می شود و در مرات بدین اسلوب میگردد و عقل جمال
هیچ صورت مرئیه بدیگر اندیشی خیال و لون مرائیه نمیتواند گفت که آنجا دخول است و در شمام اگرچه بظاهر فهم
عوام صورت مرئیه و صفت مرائیه در یکطرف است که مرات باشد و بحسب حقیقت هر یکی از صورت و مرائیه
از مرات پیدا است و تقرر و تحدب مرات از صورت هویدا است مولانای جامی در مراتب سته میفرمایند اگر وجود را
بمراتب اعتبار کنند ظاهر در وی آثار و احکام صور علمیه است نه آن صور بعینها لان الاعیان الثابتة فی العلم
لیست الوجود فی الخارج و اگر صور علمیه را مرات قرار دهند ظاهر در وی تجلیات اسما و صفات و شیونات
حضرت وجود است نه وجود بعینه چنانچه شان مرات کرنی و خزاد علم بشبابه صفو منقوشی است و وجود منبسط بجای
آئینه صیقلی در مقابل آن نه نقشی از آن صفو برآمده و نه صورتی در مرات وجود در آمده که خروج صورت علمیه از مرتبه علم
مستلزم جهل است و دخول صورت در مرات وجود موجب قیام حادث قدیم و این هر دو محالست پس در میانه آن
ظاهر وجود از انعکاس آثار و احکام طرفین ملمسی است برپا که مبرا است در اصطلاح قوم بمرتبه وهم و دائره امکان
[illegible] ثلثه امکانیه است از تنزلات خمسه مشهوره یعنی تنزل روحی و مثالی و جسدی چنانچه مرتبه علم و الهی
متضمن [illegible] است یعنی وحدت و واحدیت هر دو و عبارت است از ملاحظه اوصاف و شیونات صفات خود را
اجمالا و تفصیلا در مرتبه علم میگرینند که در خارج غیر از وجود احدی هیچ شی را تحقق و ثبوتی نیست و کثرت مرئیه در مرتبه
وهم کائن است و حکمت بالغه [illegible] را اتفاقی داده است بنا آثار ابدی بر آن نهاده نه دهی است که بر فرق وهم مرتفع
گردد مراد قوم از اطلاق وهم بر غیر مرتبه [illegible] کثرت را حقیقتی دیگر نیست همان وجود واحد در این مرات وجود
منبسط تجلیات کثرت متجلی شده است و منشار تعدد تجلیات متکثره شیونات است که در حضرت وجود مندمج بوده
اند و در مرتبه علم منفتح شده مثل انعکاس بحر از بذر حقایق ممکنات گردیده است و عکوس آن حقایق در مرات وجود
منبسط افتاده مسمی بعالم شده و چون وجود وهمی اشیا حقیقتی دیگر ندارد بلکه عکس وجود علمی است و نفس امر اشیا همان
وجود علمی موجود اند و از مرتبه علم بر نیامده اند چنانچه ذکر شد و علم صفتی است از صفات الهیه است و صفات
عین ذات اند بزعم صوفیه وجودیه پس باین تقریر وجود اشیا عین وجود حق باشد چنانچه حضرت شیخ اکبر رحمة الله علیه

www.mujaddidway.com

[illegible] وجود و [illegible] مشهود این حضرات است رحمة الله علیهم **این مکتوب** بر پیروان حضرت شیخ عبدالاحد
[illegible] حضرت مجدد الف ثانی است رحمة الله علیهم طریقی که بسلوک آن قیوم ربانی حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد
سرهندی رضی الله تعالی عنه و نفعنا ببرکاته مخصوص اند اجمال آن بر نهج مقبول است بدانکه انسان مرکب از اجزای عشره
است و از لطائف عشره می باشد پنج از آن از عالم خلق و آن نفس و عناصر اربعه است و پنج از عالم امر یعنی عالمی که از
اوصاف و لوازم جسمانی منزه و مبرا است و آن قلب و روح و سر و خفی و اخفی است حقتعالی بعد تسویه هیکل جسمانی انسانی
اجزای عالم خلق ترتیب و ترکیب یافته بود و هر یکی را از خمسه عالم امر که فوق آن است [illegible] مناسبتی موصوف اند [illegible]
از مواضع جسمانی انسانی که مناسبتی آن داشت تعلق بخشند تا انسان جامع خلق و امر شود [illegible] صغیر گردد پس
اول مشغول لطیفه میکنند و آن تعلق دارد بعضه که زیر پستان چپ متعلق است و آنرا قلب صنوبری [illegible] اند طریق
مشغولی چنان است که سالک متوجه قلب صنوبری شود و بداند که این عضو بشاهد چو است که آن لطیفه بآن [illegible]
مبارک الله بر آن عضو جاری گردانده و در آن وقت دم زیر ناف حبس کند و زبان بکام چسپانده جمع حواس
توجه تمام بقلب صنوبری نموده مسمی اسم مذکور بصفت بیچون و بیچگون ملاحظه نماید و تصور صورت قلب و تصور نفس الله
و صفتی از صفات مثل سمیع و بصیر و حاضر و ناظر و جامع نماید و دم آن وقت نگاه دارد که در حضور فتور و خلل نیفتد و بعد [illegible]
مداومت نماید در اوقات چه نشستن و برخاستن و چه خوردن و آشامیدن و چه گفتن و چه خفتن شعور باقی باشد
و نگاه داشت جمعیت نماید الله بفضل الهی حرارت و گرمی و شوق و ذوق خواهد یافت و آثار و انوار آن
مترتب خواهد شد و نور قلب را زرد و مقرر نموده اند فنا یعنی هم دست خواهد داد و چیزی در آن بقدر
استعداد بر این خواهد کشاد و کمال کشایش این لطیفه آنست که در فعل حق سبحانه تعالی فانی گردد و بیان فعل باقی
شود پس سالک در این وقت خود را مسلوب الفعل و بیکار خواهد یافت و تمامی افعال خود را افعال حقتعالی خواهد
دانست و معلوم و مشهود او نیز حق جل و علا خواهد ماند ما سوی مطلقا فراموش خواهد شد و این فراموشی کسی را
عادت دارد که کسی را تا تمام عمر عادت بکاری که اگر تکلیف او را بدو هند بیاد نمی آید سالک در این وقت داخل دائره
ولایت می شود [illegible] تجلی افعالی و فنای قلب می باشد و فضیلت این لطیفه زیر قدم حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام است هر کرا دلی المشرب باشد و وصول او بجناب الله تعالی و تقدس از این لطیفه خواهد بود و سیر او بر سائر

www.mujaddidway.com

لطیفهٔ پنجم در بیان معمولات مظهریه

بسم الله الرحمن الرحیم **ذکر طریق کیفیت ختم حضرات خواجگان رضی الله عنهم** بر مبتدی بعد
که خواند باید که اول دست برداشته سوره فاتحه یکبار بخواند و بعد ازان سوره فاتحه با بسم الله هفت بار
بعد ازان درود صد بار بعد ازان الم نشرح با بسم الله هفتاد و نه بار بعد سوره اخلاص با بسم الله هزار و یکبار با
سوره فاتحه با بسم الله هفت بار بعده درود صد بار بعد ازان فاتحه خوانده و ثواب این ختم با ارواح حضرات
که این ختم بایشان منسوبست باید گذرانید زیرا که در تعیین اسامی این اکابر اختلافست بعد ازان از جناب
عزوجل حصول مطالب بتوسل این بزرگواران باید خواست و تا سر انجام مقصد مداومت باید نمود
بنشیند یک کس تنها بخواند یا زیاده هر قدر که باشد بر سبیل تقسیم اما رعایت وتر اولیست که
و ختم معمولی خانقاه عالیجاه بعد فاتحه آخر دعا با آواز بلند میخواندند که ثواب این کلمات
حلقه خوانده شد بارواح طیبات حضرات علیه طریقه نقشبندیه رضوان الله علیهم گردانیدیم و از حق سبحانه و تعالی
بواسطه ایشان میخواهیم که ابواب فتوحات ظاهری و باطنی حضرت مرزا صاحب و جمیع یاران ایشان مفتوح
گردانید و حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه نیز همچنین دعا معمول بود **ذکر طریق کیفیت ختم حضرت
مجدد رضی الله تعالی عنه** برای حصول جمیع مقاصد و حل مشکلات دینی و دنیوی مجربست اول درود صد بار
[illegible] یا دوستی بران پانصد بار بعد ازان نیز درود صد بار همیشه باید خواند تا
مطلب حاصل شود و حل مشکل گردد و [illegible] نوشته اند که بجهت حصول ترقیات و مزید درجات دینی و دنیوی
[illegible] از اسامی حسنی که بمقصد مناسبت داشته باشد مداومت باید نمود هر روز صد بار یا فتاح و
صد بار یا فتاح و صد بار یا مفتوح و صد بار یا فاتح و صد بار یا سلام و بشب یا
[illegible] شود اما در وقت عذر و فتور نیفتد والله الناصر و المعین و مداومت دعای حزب البحر که از
[illegible] یکی شمشیر است و هم سپر نیز از معمولات خانقاه و شمسیه است [illegible]
[illegible] یا تیر نیت فتح شریف یازده بار و یا یکصد و یکبار و کل قرآن شریف با هر روز
[illegible]

www.mujaddidway.com

بعد از فرمودند ذکر طریق کیفیت فاتحه بارواح مشایخ و عزیزان معمول چنین بود که اول از ایشان
می پرسیدند که نزد کسی ختم تهلیل و ختم قرآن است چنان اجازت میفرمودند که دو بار قل هو الله با بسم الله
بخوانید بعد از آن میفرمودند که دو بار درود بخوانید بعد از آن میفرمودند که دو بار سبحان الله والحمد لله ولا اله
الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله بخوانید بعد از آن برای بعضی میت این کلمه
تیز زیاده میکردند که دو بار اللهم اغفر وارحم بعد از آن دست بر داشته سوره فاتحه خوانده بادب
میگفتند که ثواب این کلمات طیبات که درین حلقه خوانده شد و ثواب تهلیل و ختم قرآن مجید بروح فلان
کلمه اند یا الله میگفتند که گذاشتیم ثواب آن بروح فلان بعد از آن شفیع المذنبین در حق او دعای مغفرت
میخواستند اما در فاتحه غیر خدا صلی الله علیه وسلم باین عبارت میگفتند که ثواب این کلمات طیبات و ختمهای تهلیل و کلام
مجید و درود بروح پاک حضرت فتوح مقدس طهر منور حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از آن
آهسته تکرار این کلمات میفرمودند اللهم ارزقنا حبه واتباعه و در فاتحه بعض مشایخ بعد از آن
همین کلمات را تکرار میفرمودند و تمام ایشان تعظیم تمام میکردند بعد از آن برای دریافت آثار قبولیت
دعا فاتحه نموده خاتمه میکردند **و از طریق کیفیت تعویذ برای هر مرضی و دردی که باشد**
معمول چنین بود که بر کاغذ می نوشتند که کسی تعویذ دهند این کلمات را نوشته و آیات میفرمودند و میگفتند که در بازو
و یا در گلو بندد بسم الله الرحمن الرحیم اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق بسم الله الذی لا یضر
مع اسمه شیء فی الارض ولا فی السماء وهو السمیع العلیم لا حول ولا قوة الا بالله العلی
العظیم وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله واصحابه اجمعین یا حضرت
سید رضی الله تعالی عنک صاحب این حرز را ضمن تو سپردیم **تعویذ برای طفل** بسم الله الرحمن الرحیم
اعوذ بکلمات الله التامة من کل عین لامة ومن کل شیطان وهامة ومن کل عین لامة وهامة بحصن الف الف لا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله واصحابه اجمعین
تعویذ برای رفع تب لرزه بسم الله الرحمن الرحیم یا نار کونی بردا وسلاما علی ابراهیم
وآله واصحابه اجمعین **و از طریق کیفیت تعویذات دیگر که فقیر را اجازت آنها رسیده و برای رفع**
حمی سخت با دعای دعا هفت بار بخوانند و بر مسکین اشارت کند بسم الله الرحمن الرحیم اللهم صل علی

محمد وآله واصحابه وسلم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین رب العرش العظیم
بعزتک وقدرتک وسلطانک اعوذ بک ایها الحمی الحار من شر ما خلق وذرأ وبرأ من السماء والارض وقال سلمان ایها
الحمی ارجع اجیبی داعی الله ومن لم یجب داعی الله فما له من مشفع ولا حمیم بسم الله
والشفاء الطیب علی الله یکفیک من داء ومن کل داء ومن کل آفة تعرب لا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم وصلی الله علی خیر خلقه محمد
وآله واصحابه وسلم تسلیما کثیرا یا حضرت امیر حمیدک یا الله اجعلنا
برای رفع درد چشم دو بار فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید بعد از آن مکتوبی خوانده
برای رفع جدری یعنی چیک بر پیشانی نیلگون بر الرحمن بخواند و چون فرجای آن ریگ کلمه بان برسد
هر بار بر هر این کلمه بان پیمان عقد زند و در گلوی طفل بندد انشاء الله تعالی اثر آن ظاهر گردد و اگر ظاهر گردد
حضرت زمد **برای شفای مریض** آیات شفا که شش آیت است در کاسه چینی نوشته بروف آن را بازبت
شسته بخورد آیات هی شفاء ویشف صدور قوم مؤمنین ویشفاء لما فی الصدور وننزل من القرآن ما هو
شفاء ورحمة للمؤمنین واذا مرضت فهو یشفین قل هو للذین آمنوا هدی
وشفاء **و نیز برای شفا** ختم اسم مبارک یا سلام یک ملک و بست و پنجهزار بار مجرب است چنانچه حضرت
سید رضی الله تعالی عنک صاحب این حرز را ضمن تو سپردیم برای شفای حضرت ایشان این ختم خوانده بودند استعمالی از برکت
این اسم شفا **برای محافظت زراعت** بر کاغذ نوشته در سفالی آب نارسیده بند کرده در میان
تخم آن بکشت دفن کنند بسم الله الرحمن الرحیم اللهم یا رب العباد یا حدی الحدائق یا فاطر
السموات والارض یا مالک الارض والسماء یا مجیب الدعوات ادفع عن هذا الزرع
الهوام والوحوش وسوء الحساد والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام
علی خیر خلقه محمد وآله واصحابه اجمعین **برای دفع پریشان خوابی** نوشته در گلو بندد بسم الله الرحمن
الرحیم اعوذ بکلمات الله التامات من غضبه وعقابه وشر عباده ومن همزات
الشیاطین وما یحضرون به وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله واصحابه اجمعین
برای دفع آماس گلو بروز دوشنبه یا جمعه نوشته در گلو بندد بسم الله الرحمن الرحیم الله لا اله

www.mujaddidway.com

[illegible] مجرب است برای دفع بواسیر نیز در روز مذکوره نوشته در کمر بندد بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

ذکر طریق کیفیت استنجا باب میفرمودند که طریق مسنون در استنجا آنست هرگاه مستنجی استنجا بحلوغ فارغ شود باید که اول بر دست راست خود بریزد و هر دو دست سه بار بشوید بعده بر دست چپ بریزد و سه بار بشوید بعد ازان هر دو را جمع نموده سه بار بشوید و همچنین بعد استنجا و پیش از وضو بعمل آرد بعد ازان کناره مخرج جانب راست سه بار از سه غرفه بشوید بعد ازان کناره چپ را بسه غرفه و بعده میانه مخرج را همچنین سه بار از سه غرفه بشوید بعد ازان آب در تمام مخرج بریزد و سه بار بشوید و مبالغه بالاتر و تری آب از دست یا از خرقه پاک کند مگر در ماه رمضان المبارک که مبالغه در ان نکند از خوف احتمال سرایت [illegible] چنانکه در مضمضه [illegible] استنجی را باید که درین ماه برای استنجا آب زور کشاده نکشند و مخرج را مبالغه نماید تا رطوبت رجوع سرایت نکند و موجب فساد روزه نگردد بلکه صائم را درین ماه احوط آنست که عادت قضای حاجت بعض [illegible] تا احتیاج استنجا آب در روز نیفتد و اگر ضرورت شود باید که در استنجا آب بحلوغ نماید و استنجا آب را شب کند که [illegible] همچنین بود **و ذکر طریق کیفیت وضو** معمول چنین بود که در طهارت آب در اسباغ وضو احتیاط [illegible] که فوق آن متصور نیست و رعایت جمیع مذاهب در جمیع احکام صلوة و وضو آن قدر مرعی میداشتند که هیچ ادبی از آداب در وقتی از اوقات صلوة فروگذاشت نمیشد زیرا که میفرمودند هر چه در مذهبی سنت است یا ادب در دیگر مذهب بمنزله آن فرضست یا واجب پس سالک را رعایت این همه ضرورست از جهت آنکه میفرمودند فقیر مامورست باجابت امر است تا رعایت جمیع احکام مطابق همه مذاهب کرده آید و آب را در شستن فرایض از جانب آرنج میریختند و بطرف سر انگشتان فرو میکشیدند و میفرمودند که حضرت شاه ولی الله صاحب نیز درین معامله با فقیر شرکت دارند و در شستن هر دو پای مبالغه تمام مینمودند و میفرمودند که خلقت رجل مثل خلقت ابل است یعنی بسیار کوه و ناهموار واقع شده که آب بآسانی بران جاری نمیشود که دیگر تکلف مبالغه پس باین عبارت یاران را تنبیه نشانات مبالغه در شستن این هر دو اعضا مینمودند و دقیق الاعقاب من النار نیز اشارت باین معنی است و همیشه باوضو بودند و اصحاب را نیز بمداومت آن تاکید بلیغ رفتی و میفرمودند دوام وضو از لوازم این طریقه است خاصه در اوقات طعام و در اوقات منام سالک را وضو ضرورست و اگر شکسته شود زود وضو بگیرد و در صورت عذر تیمم نیز روا است همچنین در خانقاه مشایخ و زیارت پیران بی وضو نباید رفت که از آداب

طریقه است هر گاه در خانقاه بی وضو میرفتند بسیار عنف و خشونت میکردند و میفرمودند که عجبست که یاران طریقه هنوز از آداب خانقاه خبر ندارند که بی وضو می آیند **و ذکر طریق کیفیت صلوة** معمول چنین بود که صلوة را در اوقات مخصوصه و مستحبه ادا می نمودند در غایت اعتدال رکوع و سجود و قیام و قعود و قومه و جلسه بجا می آوردند و میفرمودند که شریعت عبارت از همین اعتدال و اقتصاد است و دست را بر سینه می بستند و میفرمودند که این روایت ارسال از روایت زیر ناف اگر کسی گوید که درینصورت خلاف حنفیه بلکه انتقال از مذهب لازم می آید **گوییم** بموجب قول ابی حنیفه رضی الله تعالی عنه اذا ثبت الحدیث فهو مذهبی از انتقال در مسئله جزئی خلاف مذهب لازم نمی آید بلکه موافقت در موافقت است چنانکه حضرت ایشان را در این باب مکتوبیست غایت تمین بیکار ایشان شبهه باشد و بانجا رجوع نماید و نیز میفرمودند که سکوت مقتدی در قرات جهریه اولی است چنانکه اسرار فاتحه در سریه پس ازین راه نیز امر امامت بنفس نفیس خود اقامت مینمودند تا بضرورت خلاف حنفیه لازم نیاید و قرات را بطور مسنون که عبارت از تجوید و ترتیل و تخفیف است میگذاردند و در سنت دو گانه قبل از ادای فرض و قل هو الله احد و در چهار گانه هر چهار قل میخواندند و قنوت نکته که در اخبار وارد است جمع نمودند اول اللهم انا نستعینک الخ دوم اللهم اهدنی فیمن هدیت و عافنی فیمن عافیت و تولنی فیمن تولیت و بارک لی فیما اعطیت و قنی شر ما قضیت فانک تقضی و لا یقضی علیک انه لا یذل من والیت و لا یعز من عادیت تبارکت ربنا و تعالیت سوم اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک و بمعافاتک من عقوبتک و اعوذ بک منک لا احصی ثنا علیک انت کما اثنیت علی نفسک و بعد هر فریضه ستر مرتبه سبحان الله سی و سه بار الحمد لله سی و سه بار الله اکبر سی و چهار بار آیة الکرسی یکبار میخواندند و دیگر ادعیه ماثوره هم که بعد درود در احادیث وارد است نیز میخواندند و بر کرامت طلب صادق بود و [illegible] رساله ادعیه ماثوره که علیحده در بیان ضبط نموده ایم باز گیرد و بعد صلوة الوتر دو بار سبحان الملک القدوس آهسته میخواندند و سوم بار با آواز بلند بلفظ القدوس میگفتند و حضرت ایشان محمد معصوم رضی الله تعالی عنه میفرمایند که سنت بامداد را در خانه گذارد و خانه بآن منور کند و بعد ادای سنت بامداد در جائیکه نشسته است سه بار بگوید اللهم بارک لی فی صلوتی و بارک لی فی [illegible] و اسئلک [illegible] النبی صلی الله علیه وسلم و اعوذ بک من شر [illegible] و [illegible] من الناس و چون بجانب مسجد رود با سکون و وقار رود و اضطراب نماید و در دل داشته باشد که در حضور قهاری عظیم الشان میروم و بشوق و امید رود که وهاب و رحیم است و در هنگام برآمدن از خانه بگوید بسم الله توکلت علی الله لا حول و لا قوة الا بالله اللهم انی اعوذ بک [illegible]

www.mujaddidway.com

[illegible] اگر راه شود بگوید [illegible] داخل شود بگوید [illegible] صلی الله علی محمد و علی
[illegible] و وقت برآمدن نیز همین
و عا خواند مگر بجای ابواب رحمتک ابواب فضلک گوید **ذکر طریق کیفیت رفع سبابه** معمول چنین بود که در
تشهد قبض میفرمودند خنصر و بنصر را و حلقه میفرمودند وسطی و ابهام را و اشارت میکردند بسبابه بکلمه لا الله و میفرمودند که
بسیاری از ثقات فقها و محدثین در اثبات رفع رسائل نوشته اند حضرت ایشان نیز در جواب مکتوبیست
بغایت متین و حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه نیز گاهی در بعض اوقات اتباع سنت رفع سبابه میکردند و
بسکه مقامات ایشان شاهد بران و بنای طریقه و معمول ائمه ثلثه یعنی [illegible] و صاحبیه نیز مقتضی است
آن و نیز اصحاب حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه منقولست که شخصی در خدمت ایشان عرض نمود که حضرت خواجه
و شیخ کسی که از اهل خلاف و جامع مقامات ایشان بر خلاف این طریق عمل [illegible] و گفت ترا با وجه
کار است که او بمرتبه کمال رسیده است و او را خلاف باید جوز است هرگاه ما از احوال او تعرض تعبیر [illegible]
بخیال که متعرض حال او شود همچنین احوال آنحضرت است که کسی را بر حال ایشان جای اعتراض نیست اگر چه [illegible]
باهر [illegible] که حضرت ایشان نیز ظاهر و باطن بمرتبه کمال رسیده بودند **ذکر طریق کیفیت تعداد رکعات**
نماز ضروریه میفرمودند که طالب را بعد توفیق توبه و تصحیح عقیده ادای شصت رکعت در شب و روز چاره
نیست هفده فریضه و دوازده سنت موکده و دو اشراق و چهار چاشت و چهار قبل الزوال و دو رکعت سنت
قبل عصر [illegible] اول که صلوة العصر صنوة الوسطی است شانی نظیر [illegible] قدیم [illegible] خالی و عاری معلوم میشود و اگر چهار
بخواند اولی است و شش [illegible] و بقولی چهار [illegible] قدیم هر دو رکعت اختیار و که بعد اشراق معمول مشایخ است نیز
[illegible] شصت صلوات و دو تهجد و سه وتر از آنجمله هفده فریضه و دوازده سنت موکده یا دوازده یا سیزده
قبل ظهر که مجموع چهل رکعت باشد و [illegible] صلی الله علیه وسلم بران مواظبت نموده و حضرت ایشان نیز بران
اهتمام تمام میداشتند و ترک رکعت دیگر را گاه گاه میخواندند و گاه بنیت سنت ترک نمیفرمودند چنانکه صاحب [illegible]
میفرمایند که طالب مناجات این چهل رکعت را بهیچ گونه در هیچ وقت باختیار فوت نکند و جمیع عمر بران مواظبت نماید
گمان [illegible] فتح ابواب سعادت و نیل [illegible] دنیا و آخرت هر که هر روز چهل نوبت [illegible] الاکرمین
دست طلب [illegible] طریق اتباع [illegible] بکوبد [illegible] اوقات و اقرب ساعات در سعادت

[illegible] احوال او کشاده گردد انتهی و بعد از نماز بامداد تا برآمدن آفتاب مشتغل بذکر بود چون آفتاب برآید دو رکعت
نماز بخواند در حدیث آمده [illegible] عند الله [illegible] و فی روایة [illegible]
[illegible] و نماز چاشت از دو رکعت تا بدوازده رکعت بخصوصیت در نماز او این اگر قرات طولانی بخواند [illegible]
[illegible] و شبانه سوره یس و حم دخان و واقعه و سوره قیامت و بعد از عشا و پیش از خواب الم سجده و تبارک
بخواند و اول روز سوره یس و سوره واقعه تیز آمده است و بوقت خواب اللهم [illegible] و بوقت بیدار
شدن الحمد لله الذی احیانی بعد ما اماتنی و الیه النشور و بوقت استیقاظ اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
و بوقت قضای حاجت اللهم انی اعوذ بک من الخبث و الخبائث و بوقت بیرون آمدن از قضای حاجت
الحمد لله الذی اذهب عنی الاذی و عافانی **ذکر طریق کیفیت صلوة التهجد** معمول چنین بود که برای
صلوة التهجد از خیمه شب یا از تختشان برمیخاستند اول وضوء ماثوره کرده اخبار بجا آورده دست میخواندند بعد از آن
وضوی ساختند و بعد در دو گانه خفیفه و تکرار استغفار صد با الصلوة التهجد می پرداختند دو رکعت نماز با طول
قرات و طول رکوع و سجود ادا میکردند بعد از آن بیاد آنکه در خدمت شریف حاضر می بودند توجه میدادند بعد از آن
اگر قدری از شب باقی میماند اندک میل باستراحت نمودند بعد از آن از اول وقت برای نماز صبح باز برمیخاستند و تجدید
وضو نموده نماز بجماعت میگزاردند بعد از آن باتفاق یاران حلقه چهار گهری مشغول مراقبه میشدند و ایشان را
[illegible] بعد از آن یاران مخصوص ختم خواجگان و ختم حضرت مجدد رضی الله تعالی عنهم خوانده رخصت میشدند
ذکر طریق کیفیت فضیلت صلوة التهجد و ترغیب یاران معمول چنین بود که بر جمیع طالبان خدا
[illegible] این صلوة ترغیب نموده میفرمودند که بعد از فریضه صبح نمازی ادا و اشرف از صلوة التهجد نیست که یک
رکعت آن نماز [illegible] از هزار [illegible] این نماز است پس طالب را باید که در ادای این نماز مساهله و مداهنت نورزد
و ادای آنرا [illegible] فرض [illegible] قضا شود در روز آن را ادا کند و تضرع و زاری و دعا و استغفار بها کمی موزی
[illegible] و [illegible] طالبان این زمانه که بسبب [illegible] و ضعفی که در خدا طلبی دارند قدر و مقدار این نماز را از نظر انداخته
[illegible] دیگر [illegible] دارند و نمیدانند که دعای این وقت با اجابت اسرع است چنانکه آلوده از لوث غفلت و معصیت
[illegible] آب تضرع و زاری این وقت شسته نمیشود و بدریای رحمت و مغفرت بی تکرار استغفار یک نگرد [illegible]
[illegible] اشارت بمعنی میفرمایند **شعر** روز حشر این دیده نمناک میگردد [illegible] از آب روان [illegible]
[illegible] و معمول مشایخ ما چنین بود که بعد هر دو گانه این نماز مراقبه طویل مینمودند و هر رکعت بتکرار سوره [illegible]

www.mujaddidway.com

[illegible] شغول میبودند که وجمیع نماز زیاده از شصت بار و شمار می کرده و از طالبان زمانه تهجد هم بوا نمیشود و بطول قرائت
و طول مراقبه چه رسد خدا ایشان را توفیق رفیق دهاد که تا قدر این صلوة و قدر و حای این وقت را بدانند حضرت
مولانا یعقوب چرخی قدس الله سره در رساله انسیه میفرمایند که رسول الله صلی الله علیه وسلم صحابه را گفت عَلَيْكُمْ
بِقِيَامِ اللَّيْلِ فَإِنَّهُ دَأْبُ الصَّالِحِينَ قَبْلَكُمْ وَهُوَ قُرْبَةٌ إِلَى رَبِّكُمْ وَمَكْفَرَةٌ لِلسَّيِّئَاتِ وَمَنْهَاةٌ
عَنِ الْإِثْمِ یعنی بر شما باد که شب بیدار باشید که آن رفتار صالحان است یعنی انبیا و رسل و اولیا شب
بیدار بودند شما نیز مهیا کنید شب بیدار بودن را آن قربت و [illegible] و سبب کفارت گناهانست و سبب
باز داشتن از گناهانست و دیگر آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود وَالْزَمُوا قِيَامَ اللَّيْلِ فَإِنَّهُ دَأْبُ الصَّالِحِينَ قَبْلَكُمْ
إِنَّ اللَّهَ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ الْآخِرِ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَكُونَ مِمَّنْ يَذْكُرُ اللَّهَ فِي تِلْكَ السَّاعَةِ فَكُنْ
یعنی نزدیک ترین بودن برحمت خداوندگان سیاه شبست اگر توانی که باشی از کسانیکه [illegible] خدا تعالی را
در آن وقت بیاش الایشان و در فضیلت شب خیزان احادیث بسیارست **ذکر طریق کیفیت قرائت**
در صلوة التهجد سوال چنین بود که در صلوة التهجد قرائت در السر و الجهر مثل هم میتوان دو سوره و [illegible]
میخوانند و میفرمودند که تعیین سوره و اختلاف مشایخ بعضی تکرار سوره اخلاص میکنند و گروهی در هر دو رکعت
و آمن الرسول قرائت مینمایند و بعضی سوره یس و اکثر مشایخ رحمهم الله بشیر تکرار سوره یس را دوست داشته اند
هر قدر که باشد چنانچه حضرت خواجه عزیزان قدس الله سره میفرمایند که چون سه دل جمع شوند کار بنده مومن برآید
دل شب دل قرآن و دل بنده مومن دل قرآن سوره یس و دل شب شب اخیرست و بعضی دو دو آیت را
از این سوره در هشت رکعت تقسیم کرده خوانده اند و در دو رکعت باقی تکرار سوره اخلاص نموده و بعض در هر
رکعت تکرار این سوره با استیعاب میکنند و بعض در رکعت اولی یازده بار و آخری دو بار و همچنین در هر رکعت
یک یک بار کم کرده تا دو بار میرسانند چنانچه عدد سور مجموع دو رکعت شصت و چهار بحساب می آید و حضرت
شیخ رضی الدین این سوره شصت و چهار دو رکعت تهجد بدین طور میخوانند که در دو رکعت اولی هفده بار و در
ثانیه پانزده بار و در ثالثه سیزده بار و در رابعه یازده بار و در خامسه نه بار تکرار می نمودند اما طریق اسلم و احسن
درین باب نیست که طالب در وحال خالی نیست یا حیث او تکرار سوره اخلاص هر قدر که تواند بار رعایت
حال اولی ترست که [illegible] باقاربست بحکم وَاقْرَأُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ که درین
باب قیمت هر چه از قرائت میسر آید است و زیبا که توسیع رحمت الهی مقتضی آنست و این همه طول قرائت

و حضور بقدر گنجایش وقت و انبساط خاطر است بمقتضای وقت و حال کار کند چنانچه تا بدو رکعت اقتصاست
ذکر طریق کیفیت آداب صلوة و فضیلت جماعت حضرت ایشان محمد معصوم رضی الله
تعالی عنه میفرمایند که مصلی را باید که نماز با آداب و خشوع و خضوع ادا کند و در وقت تحریمه بستن سر انگشتان
بجانب قبله کرده ابهام را بنزدیک گوش برساند و باین برداشتن ماسوی الله پشت اندازد و از همه یکسو شود و توجه را
بحضرت ذو الجلال و الاکرام درست کند و حدائق التوجه شده در وقت فرود آوردن دست اثبات بزرگی و کبریائی
مراد نماید و الله اکبر بگوید و نفی کبریائی از ماسوای او تعالی کند و نیتی جمع تمام می دارد تا قال او مخالف حال او
نشود که اثبات کبریائی مراد نماید و در دل او غیر او کبریائی باشد اَلَا لِلّٰهِ الدِّيْنُ الْخَالِصُ از ابو عمر زجاجی رضی الله
تعالی عنه پرسیدند که تکبیر تغییر عند التکبیر الاول فی الفرائض فقال ان فرضیتی بخلاف الصلوة فرض اول تکبیر و فی
تغییر تکبیر شیئا و قد کبر شیئا سواه علی مرور الاوقات فقد کذب نفسه علی لسانه و بدانکه اوسیمار زگرفتن است
که این عبادت من شایان جناب قدس او باشد و با آنحضرت قدس برسد و دست بسته از زیر ناف بر بند و هر چند
طول قرائت کوشد بهتر بود اگر در نوافل باشد و در فرائض اقتصار بقدر مسنون کند و رعایت قوم نماید اگر امام باشد
و نظر بر سجده گاه بدوزد و در حدیث آمده است صَلَّى بِصَلَاةِ يَسْمَعُ مِنْ خَلْفِهِ وَجَهَنَّمُ
[illegible] و نظر از پشت پای کند و زانو ها بهر دو دست محکم گیرد و انگشتان دست بسته از فرق سازد و پشت را هموار دارد
[illegible] و در رکوع و سجود سه بار است و اگر زیاده گوید تا هفت یا یازده بهتر بود علی الصحیح
[illegible] و قرائت طول رکوع و سجود باید پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرموده است اَعْطِنِي الْخَلَاءَ
[illegible] و اگر امام باشد از سه تا پنج زیاده نگوید و چنین کند خشوع نماز بجا آورده باشد
[illegible] قَالَ ابْنُ
عباس رضی الله تعالی عنهما فی قوله [illegible] قد افلح المومنون ان الفلاح علی الوجهین [illegible] فی الله [illegible]
[illegible] و فی الاخرة النجاة من النار [illegible] جمیع ارکان نماز دل حاضر دارد چون بواسطه عهد عهد نبوت و شیوع
[illegible] اکثر اهل عالم از نماز که ستون اسلام است تکاسل دانند و از جماعت تغافل می ورزند و قدر صلوة را نمیدانند
[illegible] و از ادای آن کاهلی کنند و اکثر صوفیه خام نماز را بسبب اصلاح عوام تصور مینمایند و خواص استغنای سید الله و از
[illegible] محروم می مانند و کسی که از برکات نماز محروم باشد معلومست که از برکات ایمان و معرفت چه بهره خواهد داشت
[illegible] صلی الله علیه وسلم فرموده لَا يُحَافِظُ عَلَى الْوُضُوءِ وَالصَّلَاةِ وَالْإِيمَانِ [illegible] الصَّلَاةُ وَصِفَةُ الْمُنَافِقِ
[illegible]

www.mujaddidway.com

انتهی کلامه شریف معمول حضرت ایشان نیز چنین بود که بیشتر اوقات باین عبارت بلکه مع شیء از ادعیه ماثوره

این ترغیب کسان تیمن سفر میفرمودند **ذکر طریق کیفیت صلوة الاستخاره** معمول چنین بود که در

استخاره هیچ کار اصلا قدامی شود چه سفر چه حضر بلکه در سفر برای هر منزل استخاره میکردند و میفرمودند ساعت

را باید دید هر گه شروع کند بعد استخاره و ان اقدام نماید اگر وقت ادای دو رکعت استخاره نیابد بر صرف دعا اکتفا

کند چه خیر حق خواهد او بیخ خواب در رویا در استخاره بشنوند و کیفیت اگر اکثر مشایخ طریقت اقبال توجه خاطر را

علامت بود بر این افزوده اند که بعد استخاره اگر دل بر آن اقبال کند شروع در ان امر نماید و الا ترک و طریق مسنون

است که اول دو رکعت نماز نیت استخاره بگذارد و در رکعت اول بعد الحمد قل یا ایها الکافرون و در ثانیه قل هو الله

احد بخواند و بعد سلام این دعا بخواند اللهم انی استخیرک بعلمک و استقدرک بقدرتک و اسئلک من فضلک

العظیم فانک تقدر و لا اقدر و تعلم و لا اعلم و انت علام الغیوب اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر خیر لی فی دینی و معاشی

و عاقبة امری او عاجل امری و آجله فاقدره لی و یسره لی ثم بارک لی فیه و ان کنت تعلم ان هذا الامر شر لی

فی دینی و معاشی و عاقبة امری او عاجل امری و آجله فاصرفه عنی و اصرفنی عنه و اقدر لی الخیر حیث کان ثم رضنی

به صاحب سعادات تفسیر فرماید که عادت بالجمله آن بود که چون قصد سفر یا کاری میکردند

استقسام بازلام و زجر و طیره و فال و تطیر و امثال این امور که شعار اهل شرک

لازم میگفتند صاحب شرع تعویض کرد آن را بتوحید و اقتدار و عبودیت و توکل و سوال رشد

و فلاح از واهب مطلق که همه خیرات در دست قدرت اوست و در مسند احمد از روایت سعد و انس آمده که سعادت

بنی آدم در سه است حق از رزق و رضا بقضای حق و شقاوت بنی آدم در ترک استخاره است و ناخوشنودی بقضای

حق و مقدار بازلام مهارت از زجر قرعه آن در جاهلیت چنان بود که چون قصد کاری میکردند سه تیر میگرفتند بر یکی

افعل و بر دیگری لا تفعل و بر سوم رشی یا خالی نوشته در ظرفی می انداختند و یکی از انها بر می آوردند اگر افعل بر آمد

فعل کار میکردند و اگر لا تفعل می آمد نمیکردند و اگر خالی یا رشی می آمد باز می انداختند تا آنکه یکی از افعل یا لا تفعل بر آید

و زجر طیره و مباحث از ان پرنده گانست چون قصد کاری میکردند پرنده را می پرانیدند اگر بدست راست می پرید بر میگشتند

و بر طیره و مباحث از ان پرنده گانست چون قصد کاری میکردند پرنده را می پرانیدند اگر بدست راست می پرید بر میگشتند

و بر یا بشتند و اگر بدست چپ می پرید از ان کار باز می ایستادند مراد از فال و تطیر تمسک بآنهاست که از عادت جاهلیت بود

و اکثر استعمال فال نیکی و تطیر در بدی است اما فال نیکی که فعل شرع و مسنون است کما وقع فی الحدیث کان

رسول الله صلی الله علیه و سلم یعجبه الفال فی الاستخارة و حدیث که وارد است در رکعت نماز

خیر و طیره بگذارد و اشارت بان کرده است اینکه دو رکعت بود و نه قائم مقام نماز استخاره میشود و حاجت نیست که دو

رکعت جدا بالاستقلال چنین نیت او کند و اگر جدا بگذارد اولی و افضل بود و اگر بعد از سوره فاتحه سوره اخلاص بخواند

جایز است لیکن با قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد است و نیز صاحب سفر سعادت سفر فرماید که بعضی از محققان

مشایخ بکار گرفته و نوشته اند که شخصی باید که هر روز و هر ساعتی معین نماید که دو رکعت نماز استخاره بگذارد و بگوید اللهم

انی استخیرک بعلمک و استقدرک بقدرتک و اسئلک من فضلک العظیم فانک تقدر و لا اقدر و تعلم و لا اعلم و انت علام الغیوب

اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر خیر لی فی دینی و معاشی و عاقبة امری و عاجل امری و آجله فاقدره لی و یسره لی

ثم بارک لی فیه و ان کنت تعلم ان هذا الامر شر لی فی دینی و معاشی و عاقبة امری و عاجل امری و آجله فاصرفه عنی

و اصرفنی عنه و اقدر لی الخیر حیث کان ثم رضنی به و ان کنت تعلم ان هذا الامر خیر لی فی دینی و معاشی و عاقبة امری

و عاجل امری و آجله فاقدره لی و یسره لی ثم بارک لی فیه و ان کنت تعلم ان هذا الامر شر لی فی دینی و معاشی و عاقبة امری

و عاجل امری و آجله فاصرفه عنی و اصرفنی عنه و اقدر لی الخیر حیث کان ثم رضنی به و بعد از ان دعای استخاره

بخواند این کیفیت استخاره را در حدیث نیافته ایم اما اهل بر این موافق حدیث استخاره و مناسب اتباع سنت است انتهی

فائده و بعضی اکابر فرموده اند که طالب را باید که هر روز طلب خیر مطلق نماید عمر کند و تخصیص روز هشت نماید و شک نیست

تخصیص یوم اقرب باستخاره سنت است لیکن مدت عمر بر حکم پیش از یکروز ندارد بلکه تمام روز نماز روزی خیر نیست والله اعلم

حضرت ایشان نیز چنین بود که هر روز بعد از نماز اشراق دو رکعت نماز استخاره ادا نمودند بعد از ان دعای استخاره

بجا میآوردند **طریق اخری** مترجم بهی الشیخ بوعلی توری و او را فعا الی القضی کرم الله وجهه گوید که

کسی خواهد که در کار خود خیر یابد باید که پیش از خواب شش رکعت نماز بعد صلوة عشا بگذارد و دو رکعت

اول بعد سوره فاتحه سوره یس هفت بار و در دوم سوره والیل هفت بار و در سوم والضحی هفت بار و در رکعت چهارم

الم نشرح هفت بار و در پنجم سوره اخلاص هفت بار و در ششم سوره القدر هفت بار بعد از سلام ثنا و درود بر خدا و رسول

گفته این دعا بخواند اللهم یا رب ابراهیم و موسی و رب اسحق و یعقوب یا رب جبرئیل و میکائیل

و اسرافیل و ارث عزرائیل و یا رب موسی و عیسی و محمد رسول الله

و الانجیل و الزبور و الفرقان ارنی فی منامی هذه اللیلة

من امری ما انت اعلم به این استخاره را هفت شب بکند معمول بعض از ان

حضرت ایشان چنین بود و فقیر السند هم اجازت رسیده که هفت بار یا سه بار سوره فاتحه و دو اوراد اخر سبا

www.mujaddidway.com

بخواند بعد از آن بخواب رود و همچنین تکریر یا علیم علی و یا خبیر خبرنی است و بخواند و در اول آخر سه بار بخواند و در خواب و
البته مقصود را در خواب بیند و این مولی حضرت شاه ولی الله دهلوی در رساله قول الجمیل میفرمایند هر که خواهد که کار خود را
در منام بیند وضو کند و لباس پاکیزه پوشید مستقبل قبله بر دست راست بخواب رود و بخواند و بالشمس هفت بار و بالیل هفت بار
قل هو الله سه هفت بار و در روایتی ملی قل هو الله سه و قل هو الله هفت بار بعد از آن این دعا بخواند اللهم ارنی
فی منامی ما اسئلک و اجعل لی من امری فرجا و مخرجا و ارنی فی منامی ما اسئلک بحق
جاه رسولک و شب چهارشنبه اگر بیند فبها و اگر در شب دوشنبه بیند بعد هفت شب همچنین بکند انشاء الله تعالی هفتم
تمام کند جماعتی از یاران با تجربه که دعا انتهی پوشید و نیت کرد قید کرده کیفیات مذکور شده و اگر نماز هم بخواند
اولی است اهل بهائی سنت و قع شود و معمول حضرت ایشان همیشه بر استحباب و مسنون بود است که کیفیت آن در اول
ثبت شد **ذکر طریق کیفیت صلوة التسبیح** معمول چنین بود که میفرمودند هر که خواهد صلوة التسبیح بخواند و بموجب
حدیث کیفیت است که بعد از رکوع و بعد قرائت در حالت قیام کلمه سبحان الله و الحمد لله و لا اله
الا الله و الله اکبر پانزده بار بخواند بعد از آن در رکوع و سجود و قومه و جلسه بعد از سجدتین ده ده بار بخواند و در
هر رکعت هفتاد و پنج بار میشود و همچنین در هر چهار رکعت سیصد بار تسبیح در حساب آید و فضیلت این صلوة در حدیث
که تمام گاهان خواند این نماز گزیده میشود و اگر توفیق یابد هر روز بخواند و الا هفته و اگر نتواند در ماهی یا در سالی و اگر
ایشان نتوانند در تمام عمر خود یکبار بخواند **ذکر طریق کیفیت صلوة الجمعه** معمول چنین بود که در روز جمعه لباس لطیف
و پوشاک نفیس می پوشیدند و مشغول خوشبوی نمودند و شانه محاسن و سر و چشم میکشیدند و نماز در وقت اول
ادا میکردند و خطبه مختصر و نماز اطویل نخواندند و میفرمودند که بموجب حدیث طول قرائت و قصر خطبه از فقاهت است
و گاه بعد از جمعه بر دو رکعت سنت اقتصار مینمودند چنانچه پیش از آن گاه دو رکعت گاه چهار میگذاردند و میفرمودند که
سنت است و بعد از نماز هر دو دست را برداشته با آواز بلند میفرمودند که فاتحه علی حضرت النبی صلی الله
علیه وسلم و علی ابی بکر و عمر و عثمان و علی رضی الله تعالی عنهم اجمعین بعد از آن سوره فاتحه میخواندند و یاران نیز در
قرائت این سوره مشارکت مینمودند بعد از آن درود بجناب رسالت مآب علی صاحبها الصلوة و السلام خوانده هر دو
دست روی بیاکسر فرو می آوردند بعد مشغول عراقبه میشدند و هر کدام از یاران در خدمت شریف حاضر می بودند
او را تربیت میفرمودند و بعد تشریف بمکان شریف میفرمودند **ذکر طریق کیفیت خطبه اولی** الحمد
لله الذی انزل علی عبده الکتاب و لم یجعل له عوجا و اشهد ان لا اله الا الله وحده

لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله خیر الوری اما بعد فان الله تعالی حضرة و حفظ
و ایاکم سخلیفه کرمها فاخرجکم کیف تعملون و اتقوا الله حق تقاته و لا تموتن الا و انتم مسلمون
سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین
و گاه باین عبارت میخواندند الحمد لله الذی خلقنا فسوانا و الذی قدر فهدانا و الذی
اعطانا و الذی اطعمنا و اسقانا و الذی یمیتنا و یحیینا و نشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له و نشهد ان محمدا عبده و رسوله صلی الله علیه و علی آله و اصحابه اجمعین
اما بعد فاوصیکم عباد الله و نفسی بتقوی الله فان اکرمکم عند الله اتقاکم و گاه باین عبارت
نیز بیان می فرمودند و ذکر امر ذکر الله و الشکر علی نعماء الله و الصبر علی بلائه اتقوا
الله تعالی فاذکرونی اذکرکم و اشکروا لی و لا تکفرون و اعملوا آل داود شکرا و قلیل من
عبادی الشکور و ان الله مع الصابرین انه جواد کریم عفو رحیم

ذکر طریق کیفیت خطبه ثانیه

الحمد لله نحمده و نستعینه و نشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
و نشهد ان محمدا عبده و رسوله ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین
آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما اللهم صل علی محمد افضل صلواتک عدد ما علم ما یک
و علی آله و اصحابه و ازواجه و اولاده و احفاده اجمعین خصوصا علی افضل البشر
بعد النبیین ابی بکر الصدیق و عمر الفاروق و عثمان ذی النورین و علی المرتضی و
الحسنین و علی سیدة النساء فاطمة الزهراء و علی عمه الکریمین
و علی کل من نصره الله بصفة نبیه بالایمان و تابعهم بالاحسان اللهم اغفر لنا
و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان و لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا
ربنا انک رءوف رحیم الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر الله اکبر و لله الحمد
و گاه باین عبارت میخواندند اللهم صل علی محمد افضل صلواتک عدد ما علم ما یک

www.mujaddidway.com

وعلى آله وأنصاره خصوصاً على خلفائه الراشدين أبي بكر
وعمر وعثمان وعلي وعلى أزواجه وأمهات المؤمنين وبناته خصوصاً على
سيدة النساء فاطمة الزهراء وعلى سبطيه الكريمين الحسن والحسين وعلى أمهما سيدة النساء فاطمة الزهراء
وعلى عمه الكريمين الحمزة والعباس وعلى أن الله تعالى عليهم
أجمعين أستغفر الله لي ولكم ولسائر المؤمنين إنه هو الغفور الرحيم

ذکر طریق کیفیت صلوة عیدین

معمول آنچنین بود که نماز عیدین بآن شرائط و آداب که در نماز جمعه مذکور شد ادا می نمودند اما
در عید رمضان پیش از نماز بر چند تمر و افطار میکردند و صدقة الفطر بآنکه واجب بود ادا نمودند
در عید قربان بعد از نماز چیزی تناول میفرمودند و گاه پیش از خطبه و بعد از فراغ نماز اکثر از دحام عالم
می کردند و میفرمودند که خطبه عیدین واجب نیست تا سماع آن نیز واجب باشد مگر آنکه بنفس نفیس خود صلوة عیدین
ادا نمودند خطبه را بالاستیعاب نمیخواندند و احکام آن چنانکه باید بیان میفرمودند و خطبه عیدین را بدستور جمعه میخواندند
مگر در خطبه عید الفطر این عبارت می افزودند یا ایها المسلمان که صدقه فطر واجبست بر هر تونگر حر و مسلم که مالک و صاحب
درم شرعی باشد که بجاه و شش درم شرعی الوقت باشد یا کالای که بقیمت دو صد درم شرعی باشد و آن کالای مشغول
باشد بحاجت اصلی مثل خانه سکونتی یا اسب سواری یا اسلحه استعمالی یا بنده خدمتی یا کتب طلبی و بر هر مسلم واجبست
که صدقه فطر خود و از نفس خود و از فرزندان صغیر خود و نان فرزندان کبیر خود و از بنده های خدمتی خود از هر یک متنفس
نصف صاع گندم که دو سیر این ملک باشد یا یک صاع جو و وقت وجوب این صدقه از غروب آفتاب شب عید الفطر است
بسبب آنست که پیش از صبح بعضی بعضی دیگر و دیگر بعد از آن ادا نمودند و تکبیرات گفتن بآواز بلند در شب عید الفطر و پیش
از نماز مستحب است فان الله تعالى وليكملوا العدة ولتكبروا الله على ما هداكم
ولعلكم تشكرون و خطبه عید اضحی بکلام آن بیان میفرمودند ذکر طریق کیفیت صلوة
التراویح معمول چنین بود که سی سیپاره قرآن مجید را بر هر شب ماه مبارک رمضان تقسیم کرده سماع میفرمودند

بعد ادای ترک تراویح نمیکردند و میفرمودند که از ختم قرآن سنت تراویح ساقط نمیشود که ختم قرآن سنت علیحده است و قیام
لیل سنت علیحده و از ایشان یکی استقلال دیگری نمیشود و با امامت فرض و هر بنفس نفیس خود قیام مینمودند مگر افتادگی
بجهت سماع قرآن مجید در تراویح بود و در ترویحه اولی سبحان الله صد بار و در دوم الحمد لله صد بار و در سوم الله اکبر صد بار
و در چهارم لا اله الا الله صد بار و در پنجم لا حول ولا قوة الا بالله صد بار میخواندند اما در شروع هر تسبیح آواز بلند میفرمودند که
فلان تسبیح صد بار تا حاضران جماعت نیز اقتدا بآن کنند و بعد هر تسبیح دعای مختصر ادا میکردند و دست برداشته میخواندند
و بعد تسبیح ترویحه اولی ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار
و بعد از تسبیح دوم ربنا لا تزغ قلوبنا بعد إذ هديتنا وهب لنا من لدنك رحمة إنك أنت الوهاب
و بعد از تسبیح سوم اللهم إنا نسألك حبك وحب من يحبك وحب عمل يقربني إلى حبك و بعد از تسبیح چهارم اللهم اجعل عاقبتنا
في الأمور كلها خيرا وأجرنا من خزي الدنيا وعذاب الآخرة و بعد خاتمه اللهم إنا نسألك العفو والعافية في الدنيا والآخرة و بعد
صلى الله على خير خلقه محمد وآله وأصحابه أجمعين گفته هر دو دست را بر روی مبارک می مالیدند و بعد نماز وتر باواز بلند میفرمودند
که در روز ده بار استغفار ده بار بعد از آن سوره فاتحه خوانده ثواب مجموع صلوة و کلمات طیبات را بروح پر فتوح مقدس مطهر منور
رسول صلی الله علیه وسلم میگذرانیدند بعد از آن با مجموع یاران بر مراقبه می پرداختند و توجه میدادند و میفرمودند که معمول مشایخ
ما چنین بود که در میان هر ترویحه بجای تسبیح مراقبه طویله مینمودند چنانچه تمام شب از کثرت اشتغال مراقبه و صلوة التراویح
می دانستند تا فقیر را بجهت ضعف پیری و کمال ناتوانی تسبیحات معهوده قناعت نموده و از معمولات مشایخ محروم مانده هر کرا
[illegible] توفیق بخشد بمعمول ایشان پردازد نور علی نور است فقیر را قم گویا بجهت ورود فیض و برکات و اشتغال سماع
قرآن مجید در تراویح خاصه در خدمت شریف مشاهده میشد و در غیر آن کم اتفاق می افتاد چنانچه شبی از شبهای ماه
مبارک رمضان در خانقاه عالیجاه در سماع قرآن مجید مشغول بودم ناگاه در نظر کشفی چنان مکشوف گردید که هر کلمه از کلمات قرآن
که از زبان قاری می برآید [illegible] بصورت نورانی گرفته بالای آسمان میرود و چون در خدمت شریف بعرض رسانیدم
فرمودند که این کشف صحیح است و کرامت [illegible] بصعد الكلم الطيب شاهد عدل بر صحت است باز از سر افتاده فرمودند که
فقیر را نیز یکبار در سماع قرآن مجید در خدمت حافظ صاحب رضی الله تعالی عنه همچنین اتفاق افتاده بود که هر حرفی از حروف
ربانی که از زبان قاری می برآید بر صفحه هوا بصورت طلا منقش شده بر آسمان صعود می کند چون در خدمت حضرت
حافظ صاحب عرض نمودم همین آیت مذکوره خوانده فرمودند که دیدنی است و مطابق واقع فقیر را قم گوید مکشوفات خود
که در خدمت شریف عرض میبودم اکثر قبول می افتاد و میفرمودند که دیدنی است ان شاء الله و نیز فقیر روزی بعرض

www.mujaddidway.com

[illegible] تعالی سر بالا قدس معلوم میشود در هیچ یکی از اولیای امت مرحومه معلوم نمیشود فرمودند آری این [illegible]

ذکر طریق تکیفیت روزه ماه مبارک رمضان و بیان فضیلت آن

[illegible] بود [illegible] تجاوز نموده بود روزه ماه مبارک رمضان میداشتند و سحر نخوردند مگر بنیت [illegible] تبع سنت [illegible] شربت آب نخوردند و میفرمودند که سنت سحر از برای تقویت بدن و تصفیه باطن و توجه الی الله است [illegible] [illegible] و ثواب [illegible] بیان میفرمودند که حکم صیام و [illegible] و چنانکه [illegible] ماه مبارک [illegible] [illegible] بعد عید [illegible] [illegible] [illegible]

صفحه	مضمون
۴۳	فصل سیزدهم در ذکر بعضی از مواعظ آن گرامی بهنوازی نموده
۴۳	لطیفه سوم شمله چهارم فصل
"	فصل چهاردهم در ذکر بعضی از لطائف حضرت ایشان و آنچه ذکر او ایشان
	کرم بر ایشان آنحضرت گرفته
۴۴	فصل پانزدهم در ذکر بعضی از کشفیات و خصوصیات حضرت ایشان
۴۶	فصل شانزدهم در ذکر انتقال حضرت ایشان از عالم شهادت بجوار رحمانی
۴۷	فصل هفدهم در ذکر خلفاء حضرت ایشان
۴۸	لطیفه چهارم شمله پنجم فصل
"	فصل اول در ذکر بعضی از مکاتیب حضرت ایشان
	فصل دوم در ذکر بعضی از مکاتیب حضرت ایشان
۱۱۵	لطیفه پنجم در بیان معمولات ظاهره
۱۱۵	ذکر طریق کیفیت ختم حضرات خواجگان
"	ذکر طریق کیفیت ختم حضرت مجدد
۱۱۶	ذکر طریق کیفیت فاتحه با اوراد حضرات
	خواجگان
"	ذکر طریق کیفیت تعویذ با خلاص رضی
	و دوای کرباشد
"	تعویذ برای حافظه

صفحه	مضمون
۱۱۹	تعویذ برای دفع تپ و لرزه
"	ذکر طریق کیفیت تعویذات دیگر که
	تحریر اجازت آنها رسیده
	برای دفع زحیر
"	برای دفع جذری
"	برای شفای مریض
"	تعویذ برای شطار
"	برای محافظت زراعت
"	برای دفع پریشان خوابی
"	برای دفع آماس گلو
۱۱۸	برای دفع بواسیر
"	ذکر طریق کیفیت استنجا و آب
"	ذکر طریق کیفیت وضو
۱۱۵	ذکر طریق کیفیت صلوة
۱۲۱	ذکر طریق کیفیت رفع سهو
	ذکر طریق کیفیت تعداد رکعات نماز
۱۲۱	ذکر طریق کیفیت صلوة التسبیح
"	ذکر طریق کیفیت فضیلت صلوة التسبیح
	و ترغیب آن
۱۲۲	ذکر طریق کیفیت قرائت در صلوة
	ذکر طریق کیفیت آداب صلوة و
	فضیلت جماعت
۱۲۳	

صفحه	مضمون
۱۲۴	ذکر طریق کیفیت صلوة قالاستخاره
۱۲۵	طریق اخری
۱۲۶	ذکر طریق کیفیت صلوة التهجد
"	ذکر طریق کیفیت خطبه اولی
۱۲۷	ذکر طریق کیفیت خطبه ثانیه
۱۲۸	ذکر طریق کیفیت صلوة عیدین
"	ذکر طریق کیفیت صلوة التراویح
۱۲۹	ذکر طریق کیفیت روزه ماه مبارک
	رمضان و بیان مجدد آن

www.mujaddidway.com

هو الغنی

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد و صلوة گرفتار خودبینی و منی درویش ذلیل عبد الغنی مجددی الجلالی می نماید که چون آوان تحسین سعی معدن الغیرة والایمان برادر طریق عبد الرحمن خان رساله مواعظ و ذکر حالات و مقامات حضرت شمس الدین حبیب الله جناب مرزا مظهر جانجانان شهید رحمت الله علیه در قالب طبع درآمد از آنکه مؤلف آن رساله حضرت قطب فلک الارشاد غوث الاقطاب والاوتاد مظهر کمالات نبی و علی مرشدنا شاه عبد الله المشتهر بشاه غلام علی الله رحمت الله علیه و اخفای احوال و انکسار که در مزاج شریف ایشان بود در آن رساله ذکر دیگر یاران حضرت شهید فرموده اند و حال خود کما ینبغی نوشته اند و این امر خالی از غرابت نبود که ذکر این چنین عظیم الشان در آن رساله نباشد لهذا حقیر قدری ذکر شریف آنحضرت مع ذکر خلفاء مجملاً و مقتبساً از جواهر علیه که جمع فرموده اند مرحوم تالیف فرموده اند و نیز چیزیکه علم حقیر آن رسیده بود ایزاد نموده و تالیف شاه صاحب مسطور نیز مقرون است از بحر خدیر است گر انجمله اسعدی افشا کند ه مگر دفتری دیگر املا کند ه چه مسلم الثبوت است که ارشاد حضرت ایشان در حین حیات خود بحدی شده که شاید مشایخ سابق و بعض فرد اگر شده بهمین نمایند از اقصای روم تا بحدود چین و از مشرق تا مغرب خلفای حضرت ایشان در حین حیات منتشر شده اند ذکر مشک آنست که خود بوید نه آنکه عطار گوید لهذا استخاره نموده رویت منام که دالت بر حسن اتمام ذکر شریف داشته باشد شروع کرده شد و از الله استعان

فصل در ذکر ولادت شریف

ولادت شریف حضرت ایشان در سنه هزار و یکصد و پنجاه هشت در قصبه پهلواله ضلع پنجاب بظهور آمد تاریخ ولادت از ظهور هو بر می آید نسب شریف بحضرت مرتضی علی کرم الله وجهه میرسد والد شریف شاه عبد اللطیف مجددی مرتاض و مجاهد بوده اند که بلهاء خوش زاده و میخوردند و صحرا رفته ذکر جهر مینمودند پیر ایشان شاه

ناصر الدین قادری بودند مزار پر انوار ایشان در پیش پور عقب عیدگاه محمد شاهی در حضرت دهلی
واقع است و از نسبت چشتیه و شطاریه بهره حظی داشتند چهل روز کامل خواب نکردند و شب اندک بخوردند و نیت
روزه هم برای عزلت نفس نمیکردند قبل ولادت آنحضرت حضرت سید الله الغالب را بخواب دیدند فرمود اندام
پسر خود را بنام من نهید بعد تولد ایشان علی نام نهادند چون حضرت ایشان بسن تمیز رسیدند تا دیانخود را علام
علی شهور ساختند والده شریفه بزرگی را بخواب دیدند که فرمود نامش عبد القادر نهید راقم گوید شاید آن بزرگ
حضرت غوث الاعظم شیخ عبد القادر جیلانی رحمة الله علیه باشند که مرد بزرگ بودند و در یک وقت فرمود
حفظ نمودند بحکم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عبد الله نام نهادند و از حضرت برای افاده بیعت از پیر خود که
صحبت داشتند طلب اسلام بودند آنحضرت را از وطن طلبیدند از قضای الهی آن بزرگ در شب رسیدن ایشان
که یازدهم رجب بود انتقال فرمودند والده ماجده فرمودند ما برای بیعت طلبیده بودیم حضرت خود الحال هر جا
که بوی بشام شما رسد انتظار بیعت کنید بزرگان که در دهلی در آن وقت متعین بودند آنها را در یافتند حضرت ضیاء الله
و شاه عبد العدل هر دو خلیفه حضرت خواجه محمد زبیر و خواجه میر درد فرزند خواجه ناصر و مولوی
و شاه تاج و شاه غلام سادات چشتی و دیگر اعزه را دریافتند در سنه هزار یکصد و هشتاد و نه
شریف بست و دو ساله بود در خانقاه شریف حضرت شهود سید بحسب الحاله از برای سجده
عشق استقامی یافتم به سر بیعتی بود منظور آسمانی یافتم به عرض بیعت نمودند فرمودند جائیکه ذوق و شوق
باشد بیعت کنید چنانکه تمکین است عرض نمودند همین منظور است فرمودند مبارک است پس بیعت
ساختند حضرت ایشان در احوال خود نوشته اند بعد حصول مناسبتی بعلم حدیث و تفسیر بیعت در خاندان
قادریه بدست مبارک حضرت شهید نمودم تلقین در طریقه نقشبندیه مجدد یه فرمودند پانزده سال در حلقه ذکر و
مراقبه شرف سعادت یافتم بعد آن کسینه را بامارت طلقه نبوا فتند در اول ارادت تردد داشتم که شغل
در طریقه نقشبندیه میکنم رضای حضرت غوث الاعظم باشد یا نه دیدم که حضرت غوث الثقلین در مکانی تشریف دارند
و خادمی آن مکان میگفت که حضرت شاه نقشبند تشریف میدارند رحمة الله علیه میخواهم که نزد حضرت
نقشبند حاضر شوم فرمودند مقصود خدا است بر دو رضا یکی نیست در آن وقت بسیار از معاش من رسید
پاره از معاش داشتم گاهی توکل بسجاده خود ساختم کهنه بوریا بستر و خشتی زیر سر داشتم از شدت ضعف یکبار
در حجره بستم که همین قبر من است و سجاده بدست کسی فتوحی فرستاد پنجاه سال است که گم شده است

نشسته ام گویند چون آنحضرت یکبار دلبسته گفتند اگر بمیرم در همین حجره میرم تائید الهی در رسید شخصی آمد
گفت در کشائید حضرت ایشان نگشادند باز گفت از شما کارست بگشائید نگشادند چند روپیه از شگاف
انداختند رفت از همان روز فتوحات کشاده شد پس آن صد ها کس از علما و صلحا از اقالیم قطع منازل نموده
بخدمت شتافتند بعض بحکم آن سرور صلی الله علیه وسلم در واقعه بخدمت رسیده اند مثل مولانا خالد رومی
و شیخ احمد کردی و سید اسمعیل مدنی و بعض بدلالت بزرگان بیعت نمودند مثل مولانا محمد جان و بعض
ولادت آنحضرت را بخواب دیده مشرف شدند قریب دو صد کس که در پیش در خانقاه شریف می بودند کفاف
ایشان بود بحسن همیا میشد با وجود چنین کمال بحدی بود که روزی فرمودند سگی که بخانه من آید میگویم آنچه
من کسیم کرد دستان تراو سیاه گردانم بعد این مخلوق خود بر من رحم فرما و همچنین کسی که برای طلب می آید
بواسطه کوتاهی بجریم اکثر عمل حضرت ایشان بر حدیث شریف بود از فرزندان حضرت شاه ولی الله محدث سند
حدیث دارند و نیز از مرشد خود و کلام الله حفظ داشتند لیکن مردمان آگاهی نداشتند خواب بسیار کم میفرمودند
وقت تهجد مردم اگر در خواب غفلت میبودند بیدار میفرمودند و خود در نماز تهجد خوانده بمراقبه و تلاوت کلام الله
شریف مشغول می بودند و مقدار دو سپاره هر روزه میخواندند مگر در ضعف قدری کم شده بود نماز
صبح اول وقت بجماعت ادا نموده بحلقه و مراقبه تا اشراق می پرداختند و بسبب هجوم چند بار حلقه
خود را دوم اول بر می خاستند بجائی شان دیگران می نشستند بعد از آن درس حدیث و تفسیر بطالبان
میدادند که برای ملاقات می آمد قدری مهلت داد و رخصت میفرمودند و نمیگفتند که فقیران در فکر
کار مشغول اند در ایام شیرینی با تحفه میدادند یکبار نواب محمد امیر خان که از اولاد حضرت غوث الاعظم و نواسه
حضرت خواجه باقی بالله رحمة الله علیهما بودند و آنحضرت از جهت بزرگ زادگی تکریم شان بسیار میفرمودند
حدیث نشستند آنحضرت عذر خواست و اوندال شان از غلبه محبت بر نمی خاست آنحضرت تبسم
فرمودند که قبا بجهات مکان آورده و صاحب تدکن که ایشان نمی خیزند ما مکان تدریس نموده خود بیرون
فی الحضور برخاستند وقت طعام قدری از آن قریب زوال تناول میفرمودند و اکثر طعام اغنیا تکلف کرده
برای حضرت میفرستادند نمی خوردند بلکه برای طالبان تبرک کرده می داشتند مگر مهمانان را و کسی که از
اهل شهر و از دور حاضر می بودند تقسیم میفرمودند و گاهی دیگها همچنین میگذاشتند هر کسی که میخواست میبرد
و اگر کسی مسلمان میشد و کامل شبه نمی بود اول آنان همسلم حصه می بر آوردند که تر و امام اعظم

رحمة الله علیه قبل حوالان حول الشرط النصاب ادای زکوة جائز ست که صدقه فرض بنسبت نفل ثواب
بیشتر دارد بعده برای نیاز بیران ایشان حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند رحمت الله علیه حلوا وغیره تیار میکردند
و بفقرا تقسیم مینمودند و نیاز والده خود نیز میکردند و در روا آوین که در مصرف فقرای خانقاه می شد میدادند و
هر کس که اهل حاجت پیش می آمد آنرا میدادند و گاهی شخصی بی اطلاع می بود با وجود دیدن او رو از جانب او رو
میگردانیده مردم کتابها می بردند همون کتاب برای تبرک می آوردند تحسین آن کتاب میفرمودند و مبلغان
میدادند احیاناً کسی میگفت حضرت این کتاب از کتب خانه جناب ست و علامت موجود ست بعضی رنجیده
شده منع میفرمودند و میگفتند صاحب یک کاتب چند کتاب نمی نویسد بر حضرت سخن رویم و گوئیم بعد تناول طعام
قدری تیلو ساخته بمطالعه کتب دینیه مثل نفحات و آداب المریدین وغیره تا وقت ضروریه اشتغال میفرمودند
پس نماز ادا کرده چیزی درس تفسیر و حدیث فرموده نماز عصر میخواندند بعده مذکور سبب حدیث و تصوف مثل
مکتوبات امام ربانی و عوارف و رساله قشیریه فرموده تا شام بحلقه ذکر و توجه مشغول می بودند نماز شام
توجه بمرید و خاص داده تناول طعام نموده نماز عشا خوانده اکثر شب نشسته بذکر و مراقبه میگذرانیدند
بسا بر تقلب میکردانیدند گاهی بپهلو راست میگردند گاهی بر چار پائی خوابیده باشند لیکن معلوم نیست
گاهی یاد کرده باشند اکثر بطور استغراق مراقبه است و از آن سرور علیه الصلوة والسلام این نسبت منقول ست
و از اولیاء کرام مثل غوث الاعظم ثابت ست می نشستند از نهایت حیا پا دراز کمتر کرده باشند حتی که وفات
بهمین طریق واقع شد و فتوح بفقرا تقسیم میفرمودند و خود لباس خشن عادت داشتند اگر جامه نفیس کسی
میدادند بیع فرموده چند جامه خرده تصدق میفرمودند همچنین در دیگر اشیاء میفرمودند اگر چند کس
بودند بهتر ست از یک کس و عادت اکثر آن سرور صلی الله علیه وسلم هم همین بود که لباس غلیظ و خشن
می پوشیدند چنانچه در بخاری و مسلم از عائشه رضی الله عنها منقول ست که چادر خشن و تهبند ملک برآورده
فرمود و همین وقت آن سرور صلی الله علیه وسلم قبض شد و عادت بدرجه علیا داشتند و رعایت انفاس بسیار
بود و بوقت ملاقی مردمان را میدادند و حیا بر تجاب چنان غالب بود که شکل مردمان چه که شکل خود هم در آئینه
نمی دیدند شفقت و رحمت بر مومنان چنان داشتند که اکثر در شب دعا میفرمودند حکیم قدرت الله خان که همشیره
بود و اکثر اوقات ایشان در خدمت حضرت ایشان صرف میشد یکبار از سببی محبوس شده چه سعیها
نمودند اکثر اوقات ایشان در خدمت حضرت ایشان صرف میشد یکبار از سببی محبوس شده چه سعیها
خلاص او شاهی نفرموده باشند اکثر در مجلس شریف نمی بودند ذکر اهل فقر اگر یا مجلس سفیان ثوری

بود اگر کسی غیبت میکرد میفرمودند احمق و بدی من هستم شخصی ذکر شاه عالم بادشاه بدی کرد حضرت صاحب
بودند فرمودند افسوس که روزه رفت کسی عرض نمود حضرت اگر کسی ظلم نموده اند فرمودند صاحب اگرچه نکردیم
لیکن شنیدیم که ذاکر و سامع و غیبت برابر ست امر بالمعروف و نهی عن المنکر شیوه شریف بود و بیاد خاطر
چه قدر احتساب فرموده اند و هرگز درین امر خوف نداشتند مکتوبی که بپادشاه اکبر شاه در احتساب نوشته اند
در مکتوبات شریف موجود ست سید اسمعیل دهلی که از مدینه منوره باذن آنسرور صلی الله علیه وسلم حاضر شده
بحکم حضرت ایشان در آثاریه که در مسجد جامع نهاده اند نقل آمده عرض نمودند اگرچه برکات حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم در آنجا محسوس میشود لیکن ظلمت کفر نیز در آنجا موجود ست تحقیق شد بعضی اکابر در آنجا
بود درین مقدمه بپادشاه نوشتند و آن اضاعه را برداشتند و نواب شمشیر بهادر پس ملک بندیل کهنڈ یکبار
کلاه انصاری پوشیده حاضر خدمت شد حضرت طلبش آمده آنرا منع فرمودند هیچکس عرض نمود اگر همین
احتساب هست باز نخواهم آمد فرمودند خدا شما را و خانه ما نیارد آن شخص مغلوب الغضب شده برخاست تا بنیه
صفه والان رفته کلاه خود بجلد منگا رداده باز حاضر شد بیعت نمود بعض را بسهولت منع میفرمودند که احتساب
اول بسهولت باید کرد علی میگفتند که عم من ریش ندارد بخدمت شریف حاضر شد حضرت دیده بر می
فرمودند غریب ست میر صاحب ما ریش ندارد بعده با نبساط پیش آمده فرمودند هر چه هست از نقاد ان شما
بان گماشته شما هستیم الغرض آن شخص رفتند و گاهی پس ازین ریش تراشیدند ترک و تجرید مرتبه
بود شاه وقت و دیگر امرا آنها همینمودند که چیزی طرح خانقاه معین کنند اکثر این قطعه بر زبان فقیر
میگذشت قطعه خاک نشینی ست سلیمانیم بدنیک بود اختر سلطانیم ۰ هست چهل سال که می پاشمش
کنده شد خلعت عریانیم ۰ نواب دلاور خان والی بلده ٹونک در سر حج همین آرزو نمود شاه رؤف احمد صاحب
فرمودند بنویسید بیت ما ابروی قناعت نمی بریم ۰ با میر خان بگوئی که روزی مقدر ست ۰ اکثر
میفرمودند جاگیر ما مواعید الهی ست وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ سبحان الله و سبحی
کفایت جمیع مهمات دین و دنیای ایشان میفرمود و اخراجات خانقاه از غیب بود میفرمودند درین طریق چار
نیز ضرور ست دست شکسته پا شکسته دینی درست یقینی درست آخر عمر ضعف بسیار رو داده بود اما
همان شعر میخواندند درین ضعف می نشستند و توجه بقوت میفرمودند للهی لفظ هر چند هر چه دل
از آن شدم ۰ هر گه که یاد روی تو کردم جهان شدم ۰ و مرتبه عشق بجناب سرور کائنات داشتند هر گاه

www.mujaddidway.com

جام شریف میگرفتند بیتاب میشدند یکبار خادم قدم شریف تبرک آب آورد گفت سایهٔ رسول خدا صلی الله علیه
وسلم بذات ایشان باشد از شنیدن این کلام بیتاب شدند و بسر بر روی پیشانی آن خادم داد و فرمود
که سایهٔ رسول خدا بر من باشد و آن خادم را بنوازشها فرمودند در مرض موت ترمذی شریف بر سینه
مبارک بود اگر بحدیث کدام فعل حضرت صلی الله علیه وسلم می برآمد بران عمل مینمودند گوشت شانهٔ بز
می طلبیدند و آنرا طبخ میفرمودند مسنون است و از قرآن شریف ذوق نهایت بود در صلوة اولین و آخرین
تلاوت میشنیدند و اکثر شمارهٔ روی شنیدند و ران وجدی میرسید لیکن آنکه کوه استقامت بودند آنرا
طاقت ندارم و اکثر شمارهٔ روی شنیدند و ران وجدی میرسید لیکن آنکه کوه استقامت بودند آنرا
ضبط میفرمودند و بحسین نوری نص میفرمودند سید الطائفه جنید [illegible] نوری فرمودند [illegible]
بنیگفت وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ جنید نهایت مستقیم
بود و آنرا گویند گاهی در طریقهٔ مجددیه بظهور نسبت حشیه که ارث از والد حضرت مجدد است [illegible] میفرمایند
حضرت مجدد نیز باوجود کمال تمکن احیاناً حالت ذوق و شوق منقول است ع خوبی و شکل [illegible] حرکات
رکنات ٭ آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری ٭ سبحان الله سخن از کجا بکجا رسید ع هر چه [illegible]
ازل گفت بگو میگویم ٭ نظافت طبع بحدی داشتند که اگر کسی دود تنباکو می کشید رنجه میشدند و محجوب میشوند
میفرمودند مجدد الثقلین باس [illegible] کرده اند از بعض کسان شنیدم که خود بخود احیاناً بوی خوش از مکان
شریف ایشان می آمد و کسان را بیرون میفرمودند بهانکه ظهور روح حضرت رسالت صلوات الله علیه وسلم
و گرمی آن میشود میفرمودند من صورت حضرت خواجه نقشبند را حضرت مجدد و سایه میبینم یکبار یک پهلو شل شد
استعداد روح حضرت مجدد نمودم همون وقت صورت شریف ایشان مطلق در هوا دیدم کل کن بیماری
سبب نمودند میفرمودند یک اکابر چشتیه که مرستان ذوق محبت اند سماع و سرود دست کرد دل را
رنگ شوق می آورد و پرده از چهره و یا خرق میسازد و یک ما متوسلان سلسلهٔ نقشبندیه که باده نوشان
جام مودت ایم حدیث و درود است که قلب را گوناگون اذواق می بخشد ع آن ایشانند من [illegible]
همچنین قبیله که اسم مبارک بر زبان می برآمد آه گفته دست بالا می کردند و گاهی هر دو دست کشاده
بهوی آوردند چنانچه کسی را بآغوش کشد و شعر مولوی علیه الرحمه میخواندند ع موسیا آداب دانان
دیگر اند ٭ سوخت جان و روانان دیگر اند ٭ **فصل در ملفوظات حضرت ایشان** میفرمودند

در تعبیر قاف ناقه و قاف قناعت و یای یاد الهی و رای ریاضت ست هر که بجا آورد قاف فضل خداوند
قرب مولی و یای یاری و رای رحمت یافت و الف نای نصیحت و قاف قهر و یای یاس و رای رسوائی بدست
آید میفرمودند که طالب ذوق و شوق و کشف و کرامات طالب خدا نیست راقم گوید حافظ میفرماید ع شرم ما
باد ازین خرقه آلوده خود ٭ گر بدین فضل و کرم نام کرامات بریم ٭ **ولہ** با خرابات نشینان ذکر کرامات ملاف ٭ سخن
وحی و هر نکته مکانی دارد ٭ میفرمودند که در کمالات وصول عرفانی میشود و بدان مقام نصیب سالک بکار باس
و محو وی نیست هر چند وصول هست حصول نیست میفرمودند طالب را بکسر وقت کیفیات علیحده از عبادت
فراگیر و آگاه باشد از نماز چه کیفیت رومی و بدان تلاوت چه نسبت ظهور میفرماید از درس حدیث و از تعلیل
تهلیل زبانی چه ذوق حاصل میشود همچنین از لقمه شک چه ظلمت می افزاید علی هذا القیاس دیگر گناهان میفرمودند
در روایت خطرات مضر اند و در کمالات نبوت مضر نیست امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه میفرمودند اجتهدن
لیحبنی الله و شمارهٔ آفتاب خطرات قلب مانع نیست میفرمودند که در خوردن یکی رضائی نفس ست
و یکی حق نفس رضائی نفس غذا بسیار و لطیف ست و حق نفس بمقدار توانائی فرائض و سنن میفرمودند طریقهٔ
نقشبندیه عبارت از چار چیز ست بیخطرگی و دوام حضور و جذبات و واردات میفرمودند بغلبهٔ خدا صلی الله
علیه وسلم جامع جمیع کمالات بودند لیکن هر وقت مناسب استعداد آن قرن در افراد امت کمال ظهور میفرمود
[illegible] ناشی از بدن فیض مخزن آنحضرت ست و آن گرسنه ماندن و جهاد کردن و عبادت نمودن در
[illegible] و گرسنه و کمالیکه ناشی از قلب آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم و آن استغراق و بیخودی و ذوق
و شوق و آه و درد و اسرار توحید وجودی از زبان جنید بغدادی رحمة الله علیه با اولیای امت ظاهر گردید
و کمالیکه ناشی از لطیفهٔ نفس جناب ست که عبارت از اضمحلال و استهلاک در نسبت باطن ست با اکابر
نقشبندیه بنزد وقت خواجه نقشبند رضی الله عنه هویدا گشت و کمالیکه ناشی از اسم شریف محمد ست صلی الله علیه
وسلم از دور حضرت مجدد الف ثانی مکشوف شد میفرمودند چنانکه طلب حلال فرض ست بر مومنان
همچنین ترک حلال فرض ست بر عارفان راقم گوید عمل صوفیان بر عزیمت است میفرمودند هر که تابع هوا
آن بنده خدا ست ای عزیز تا که در بندگی بندهٔ آن میفرمودند شب گرسنگی شب معراج در ولیان ست
میفرمودند صوفی دنیا و آخرت را پس پشت انداخته متوجه مولی گشته **للمولوی** ملت عاشق ز ملتها
جدا ست ٭ عاشقان را مذهب و ملت خدا ست ٭ میفرمودند وقت دعا انوار فائض میشود فرق نمودن

آن برکات از اثر اجابت متعسر است بعضی گویند اگر نشانه در هر دو دست دست و بدو علامت اجابت است
دعا می گویم اگر انشراح صدر دست و بدو علامت اجابت است میفرمودند بیعت شدن همت کی بدی توسل
بیان نمایند راه صریح از معاصی سوم برای کسب نسبت میفرمودند مردمان چار قسم اند نامرد اند و مردانند
و هم مردانند و فرد اند طالب دنیا نامرد طالب عقبی مرد و طالب عقبی دولی چو نامرد طالب مولی فرد میفرمودند
نظر چهار قسم است شیطانی و نفسانی و ملکی و حقانی شیطانی از بسیار می آید و نفسانی از فوق یعنی دماغ و
ملکی از یمین و حقانی از فوق فوق میفرمودند هر کمالیکه در انسان ممکن است سوای نبوت و حضرت محمد صلی
فرمودند رباعی طاقت که نهان بود پس پرده غیب + همه در صورت خوب تو عیان ساخته اند
صفحه اندیشه کشد کلک خیال + شکل مطبوع تو زیبا از آن ساخته اند میفرمودند هر که اویسیست
آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواه بعد نماز عشا و خیال دستهای آنحضرت صلی الله علیه وسلم در دست
خود گرفته بگوید یا رسول الله بایعتك على خمس شهادة ان لا اله الا الله و اقام
الصلوة و ایتاء الزكوة و صوم رمضان و حج البيت ان استطعت
سبیلا چند شبانه عمل بجا آرد و اگر اویسیت بزرگی خواهد در خلوت نشسته روگذر بر وحش
متوجه روح آن بزرگ نشیند میفرمودند حق سبحانه مرا چنان ادراک عطا کرده که بدان من حکم قلب پیدا کرده
و جانب اسم هر شخص که بیاید نسبت او معلوم میکنم میفرمودند سه کتاب نظیر ندارد قرآن شریف صحیح بخاری
مثنوی مولوی روم میفرمودند اولیا سه قسم اند ارباب کشف و ارباب ادراک و ارباب جهل میفرمودند هر شخص
از اولیا کامل حضرت محمد یافته باشد تمام اولیا وجود او چه فرمایند بشاهراه شهود آرند میفرمودند سعدی
شیرازی در سیر و سیری طریقه مرد خبیث بود و در فن تصوف تمام کرده اند ع مرا هر دانائی مرشد
شباب + دو اندرز فرمود روزی آب + یکی آنکه بر خویش خود بین مباش + دگر آنکه بر غیر بدبین مباش
میفرمودند هر کس از طاقات دار لباس ماپوش شد و طور اختیار کند رباعی یا مرد یا از رق همان
یا بکش بر خاتمان گشت نیل + یا مکن با پیلبانان دوستی + یا بنا کن خانه در خور دجل + میفرمودند
یعنی موسیان ملک الموت قبض میفرماید و ارواح اهل خواص فرشتگان نیز دخل نیست ع در کوی تو
عاشقان چنان جان بدهند + کانجا ملک الموت نگنجد هرگز + راقم گوید محتمل است الله یتوفی الانفس
موت وقل یتوفکم ملک الموت الشاهد همین باشد الله اعلم میفرمودند معاش درویشان همین

باید که شیخ ان همین کبروی اقم کرده ابیات نان جوین و خرقه پشمین و آب شور + سهل باشد گر دهد
هم نسخه دو چار علمی که نافع است + در دین و دنیا علی قدر عصری + تا ملک کلبه کدبی روشنی آن + بیهوده
معنی نبود جمع خاطری + با یک دو آشنا که زند نیم جو در پیش حکم هست شان ملک بخوری + این آن
سعادتیست که حسرت برد بران + جو پای تخت قیصر ملک سکندری + و نیز اشعار جمالی میخواندند رباعی
گلی زیر نگی بالا و نی غم و زد و نی غم + اگر پور باد پوستگی + و نگی پند رد و دو سنگی
بیقدر پس بود حمالی را + عاشق زندا ابالی را + راقم گوید ابیات حافظ رحمت الله علیه نیز مناسب
حالست تحت کلک سیر و دو یار زیرک و از باده کهن دو منی + فرصتی و کنایی و
گوشه چمنی + من این مقام بدنیا و آخرت ندهم + اگر چه در هم فتند هر دمم بغنی + که هر که کنج
قناعت بگنج دنیا داد + فروخت یوسف مصری بکمترین ثمنی + میفرمودند عقل نوانی آنست
که بواسطه مقصود دلالت نماید و ظلمانی آنکه بچراغ هدایت مرشد راه آرد میفرمودند طالب را باید
که یک لحظه از یاد مطلوب غافل نباشد ع این شربت عاشقی ست خسرو + بی خون جگر نشاید
نتوان + میفرمودند حب الدنیا راس کل خطیئه و راس گناهان کفر ست ع اهل دنیا کافرند
اند + روز و شب در بند رزق و رزق حق اند + میفرمودند زوال عین آنست که سالک نتواند
بیدار رضی الله عنه فرموده اند حق گفتن آسان ست و آثار زائل کردن مشکل ست میفرمودند
ع بهر چه از دوست و امانی چه کفران حرف چه ایمان + بهر چه از یار و رانی چه
آن نقش چه زیبا + سالک در ابتدا قلب از نوافل ماند و اکتفا بر فرائض و سنن مولده کند میفرمودند
طریقه مجددیه چار دریائی یعنی دارد نسبت نقشبندی و قادری و چشتی و سهروردی لیکن اول
غالب ست میفرمودند کفر طریقت آنست که بتاز زند مجرد و بجز ذات حق هیچ در نظر نیاید منصور حلاج
گوید ع لکن لله بدین الله و الکفر واجب + لدی و عند المسلمین قبیح + میفرمودند هر که خدمت
شدن خواهد خدمت مرشد کند ع هر که خدمت کرد او مخدوم شد + میفرمودند الحال ضعیف شده ام بیشتر
در مسجد جامع شاهجهان آباد آب تلخ حوض بخوردم و دو سیپاره کلام مجید میخواندم و هزار نفی و اثبات
میکردم نسبت باطن چنان قوی بود که تمام مسجد پر از نور میشد همین در هر کوچه که میگذشتم بر دل
عنایت اگر میرفتم نسبتش پست میگشت من خود را پست میکردم و تواضع آن بزرگ میکردم

www.mujaddidway.com

سلطان بودند ۵ زبانی خود ایشان خبر دارم که از رشک نتوانم که دیده بردارم +

فصل در مکاشفات و الهامات حضرت ایشان قدس الله سره

فرمودند روزی در بیابانی فراق آنحضرت صلی الله علیه وسلم خاک باشیدم از این امر در تسلیم
تک نیست طلبتی بحمد الله سبحان روح الله که مخلص حضرت شهید بود او شان را در خواب دیدم که
میگویند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم منتظر فرمانشست اند از غایت شوق در خدمت رسیدم معانقه
فرمودند تا وقت معانقه بشکل شریف خود بودند بعد بشکل سید [illegible] رحمت الله علیه شدند
تبل بهمشاهده خواب رفتم آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمده منع فرمودند وعید بیان فرمودند یکبار
آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خواب پرسیدم یا رسول الله من [illegible] حق حدیث شما
است فرمودند داری مدام تسبیح بحمید خوانده بروح آنحضرت میگذرانیدم یکبار [illegible] دیدم آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بهمان شکل که در شمائل ترمذی بیان است آمده حکایت فرمودند که هر [illegible]
دو نخ بسیار غلبه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم را دیدم تعریف آورده فرمودند که هر [illegible]
دو نخ نخواهد رفت یکبار آنحضرت صلی الله علیه وسلم را دیدم فرمودند نام تو عبد الله و عبد
الرحمن است یکبار دیدم که گوشت چهره من دو انگشت از گوشت چهره مبارک حضرت سلطان المشائخ
شده و بخی نمایند یکبار دیدم فخصی پیراهن حضرت مذکور آورده گفت ایشان چه تواند من گفتم پیرهن من
جامهای شان رحمة الله علیه هستند چند بار تکرار کرد آخر گفت سلطان المشائخ پیرهن صحبت شما هستند
که آنحضرت مجدد تشریف آورده فرمودند تو خلیفه من هستی یکبار حضرت خواجه نقشبند تشریف
آورده در پیرهن من داخل شدند روزی دیدم بزرگی آمده نزد من نشست نام پرسیدم گفت
آورده در پیرهن من داخل شدند روزی دیدم بزرگی آمده نزد من نشست نام پرسیدم گفت
بهاء الدین یکبار بخطی خلعتی آورده گفت غوث الاعظم ترا عنایت کردند مولانا خالد عرض نمودند خلعت
قطبیت باشد حضرت ایشان فرمودند از تواضع نام آن مقام نمیگیرم روزی بر مزار حضرت خواجه باقی
بالله رفته عرض توجه نمودم از مزار بر آمده توجه کردند وقت استوا بود زود بر خاستم حسرت بخورم
چه ستادم کشفش دیدن نمی آید روزی بر مزار حضرت خواجه قطب الدین رفته گفتم شی الله شی الله
دیدم یک حوض پر از آب که از کناره او آب میریخت و القا شد سینه تو از نسبت مجددیه پر است گنجایش

دیگر ندارد روزی مزار سلطان المشائخ رفته عرض توجه نمودم فرمودند کمالات اخری شما را حاصل است
عرض کردم نسبت خود نیز عطا فرمایند توجه فرمودند دیدم چهره ایشان مثل من شده و چهره من
مثل ایشان بنهایت محظوظ شدم یکبار در عرس حضرت خواجه محمد زبیر رحمه الله حاضر شدم ایشان
تشریف آورده فرمودند عبادت بکثرت بکنید درین راه تعبدی باید تا دیدن از تصرفی بکشاید عرض
کردم مرتبه شما چه طور حاصل شود فرمودند از کثرت تعبد یکبار مکانم معطر گشت بالا نگریستم دیدم بر فرق من
روح معطر منور جلوه نما است در حوالی آن مثل شمشان آفتاب تجلی است حیران گشتم که این کیست بعد
بهوش گشت شاید روح مبارک آن سرور صلی الله علیه وسلم یا روح غوث الاعظم رضی الله عنه باشد
این تجلی روزی در میان اهل خانقاه نزاع نقلی پیش آمد حضرت مجدد الف ثانی رضی الله عنه آمده فرمودند
هر کس نزاع نماید از خانقاه بدر کنید یکبار سیدة النساء رضی الله عنها در مکانم آمده فرمودند من برای تو زنده
شده ام و آمده ام روزی طعام مشکوک خورده بودم دیدم حضرت شهید فی میکنند و میفرمایند طعام هر جا
شبهه خورد یکبار بلهم سالفتند منصب قیومیت بتو عطا شد روزی الهام شد از تو طریقه جدیده بر آمد روزی
برای وسعت مکان عرض نمودم الهام شد تو اهل و عیال نداری چه حاجت است روزی مکان همسایه
نمودم الهام شد چه احسان بر تکلیف میرسانی و بدیگی روزی بقصد زیارت حرمین شریفین
تم الهام شد ترا بین جا ماندن بهتر است روزی گفتم یا شیخ عبد القادر شیئا لله الهام شد
بودیم الهام شد شیئا لله روزی الهام شد حضرت سلطان المشائخ خلفای خود بدکهن فرستادند
شما کابل و بخارا [illegible] کلام ربانی که از صورت و لحن بیرون است سه بار شنیدم یکبار در مدرسه دو بار
در مکان مسکون که الحال [illegible] دارم یعنی خانقاه شریف شبی گفتم یا رسول الله آواز آمد لبیک و نام من
عبد صالح فرمودند +

فصل در بعضی کرامات حضرت ایشان

بر سالکان راه الهی و طالبان فیض نامتناهی مخفی و محجوب نیست که هیچ کرامتی و خرق عادتی با محبت
و اتباع سید انبیا علیه و علی آله الصلوة والسلام برابر نیست و این هر دو امر در وجود با جود حضرت
ایشان بامر [illegible] اتم بود و اعظم کرامات و افضل خرق عادات تصرف در بواطن طالبان و القای

www.mujaddidway.com

فیض و برکات حضرت سبحان اصد و زبان ست و این امور از آنجناب چندان بظهور رسیده که تحریر
آن دفتر ها باید تا زبان و بهائی ارادت مندان را از اگر گردانیده و صدها از عجائبات و واردات الهیه
رسانیده و بسیاران از مقامات و حالات عالیه فائز فرموده با تصرف در مکنونات و اخبار مغیبات
مطابق عکس امر بالهام الهی و حل مشکلات و برآمد حاجات از دعا هم بسیار بوقوع آمد اکثر کارهای مردم
بدعای آنجناب بانجام میرسید و بسیاری عقده های مفتوح میشد بارها موافق فرموده بظهور می آمد
بصداق ✽ مطلق آن کو از خود از شد بود دیگر چار حلقوم عبدالله بود ✽ کلام گرست نظام
آن عالی مقام سراسر الهام خوارق اولیا بر قوی مجذوب و غیر خدمت صلی الله علیه وسلم بسیاری کسان
بدست آنجناب را دیده و التفات نموده شرف یاب حضور شدند و بمقامات عالیه رسیده با وطان
خود رفتند و با وجود کثرت طلابان هر یک را بتوجه این مقام بمقامی می بردند و از حالی بحالی میرسانیدند
از قوت توجه کار سنین با ایام قلیله میفرمودند اکثر فساق و فجار از توجه شریف تائب شده و بسیاری
از مردم و جمعی کفار باندک التفات آنجناب مشرف باسلام شدند کرامت روزی هندو بچه
بود در مجلس شریف آمد شکل محبوب و صورت مرغوب داشت همه اهل محفل رو بجانب وی
نمودند حضرت ایشان را نظر عنایت بوی افتاد فی الحال زنار کفر از گردن خود دریده خلعت ایمان پوشید
بقوت خود از زیور کلمه شهادت بیاراست حسن لا از نور اسلام جلا داده بر خاست ✽ بنشین
همه بان در دوست که هر کس بنشست باین طائفه شاهی شد و بر خاست ✽ کرامت مولوی
رحمت الله که از خادمان حضرت ایشان بودند روزی در جنب پشت شد آنجناب دست مبارک
خود را بر نهاده دعا فرمودند فی الحال رفع شد کرامت یکبار بخشی روان توجه فرمودند ایستاده شدند
کرامت میان احمد یار که از جمله اصحاب حضرت ایشان بودند گفتند که من برای تجارت میرفتم در اثنای
راه بحضور حضرت ایشان تشریف آورده و قریب بمحل من استاده فرمودند که بهل را بتر بگذار
بودند و از این قافله جدا شده بگذرید که قطاع الطریق آمده این قافله را غارت خواهند کرد و این سخن
گفته از نظر غائب شدند من بهل را دوانیده از قافله جدا شدم بقضای الهی همه قافله را دزدان بغارت
بردند من بخیر و خوبی داخل منزل شدم کرامت میان نیک شاه که یکی از مخلصان حضرت ایشان
است گفت که من در اوائل حال که بخدمت حضرت ایشان می آمدم در دشت راه گم کردم ناگاه

بزرگی نموده شد مرا براه راست آورد و گفتم که شما کیستید گفتند تو برای زیارت پیش کسی که میروی
من نام دو یار مرا این واقعه پیش آمد کرامت و نیز میان احمد یار نقل مینمودند که یکبار من همراه حضرت
ایشان بجهت تعزیت در خانه حاله که مرده حضرت ایشان بود رفتم که دختر کلان سالش مرده بود حضرت
ایشان بطرف آن ضعیفه خطاب کرده فرمودند که الله تعالی ترا فرزند نعم البدل عنایت فرماید آن زن
عرض رسید که استغاثه عرض نمود که ای حضرت حالا من بیوه شده ام و شوهر من نیز بیرست ظاهرا حالا
پیدا شدن خلاف عقل ست حضرت ایشان فرمودند حق تعالی قادر ست بعد از آن حضرت ایشان
من از خانه بیرون آمدیم در مسجد که متصل در و از آن ضعیفه بود حضرت ایشان تشریف آورده و نعوذ
بود و جهت نماز گذارده بجهت فرزند آن زن دعا فرمودند بعد از آن خطاب بطرف من نموده فرمودند که
برای اولاد آن زن بجناب الهی عرض کردیم اثر اجابت دعا ظاهر شد انشاء الله تعالی فرزند تولد خواهد شد
بعد از آن بموجب فرموده حضرت ایشان الله تعالی آن زن را پسر عنایت فرموده کلان سال شد
بحمد الله علی ذالک کرامت زنی آمده برای شفای بیمار عرض نمود او را ترک از بستر خوان
عطا فرمودند نان و کباب بود همان در خانه آمده دیدم آن کباب مبدل بحلوا شده بود معلوم نمود که اهل
بیت دست همچنان واقع شد کرامت میر اکبر علی صاحب که از مخلص نیاز مندان حضرت
ایشان اند برای بیماری زنی از اقارب خود عرض نمودند از پس که سوال مکرر نمودند حضرت
ایشان فرمودند که علی زندگی او زیاده از پانزده روز معلوم نمیشود بتقدیر الهی روز پانزدهم وفات
شد لیکن در ایام مرض او میر صاحب موصوف توجه آن زن را نموده بودند چون بر جنازه اش
حضرت ایشان تشریف آورده فرمودند اکبر علی مگر توجه این زن را نمودی برکات معلوم میشود کرامت
قریب بخانقاه مبارک که مکان را [illegible] حضرت ایشان را برای کلفت خانقاه معلی بایست مکان
زنی که متصرف بران مکان بود استدعا نمودند زنکه ابا نمود آخر یکبار حکیم شریف خان که از عمده
ولی بود برای فهمانش او فرستادند که اگر شما اعراض می آید ما قهرا بطریق احقاق میفرستیم شما بطریق
بد بنیان ما بکار که عداوت با اهل الله داشت قول حکیم موصوف قبول ننمود بلکه در باره حضرت سلطان
گریبان بود و گفت که سید بزرگان عادت اینطرف ملعونه است حکیم برخاسته خود ایشان حاضر شدند
بیان حال نمودند حضرت ایشان رو بآسمان نموده عرض نمودند از صاحب شنیدید کلام او را حال

www.mujaddidway.com

تجویز کرد تا آنکه بود آمده التجا نمود بحسب تقدیر الهی موت در خاندان او شان افتاد و در او شان یک
بچه باقی ماند چون او هم بیمار شد دانستند که از شومی فعل استان بچه را حاضر نمودند و سکان را پیش
حضرت ایشان پیش نمودند **کرامت** حکیم رکن الدین خان منصب وزارت بادشاه حاصل گشت
بحضرت سفارش نوشتن حکیم نمودند حکیم در ان امر تندهی نمود موجب ملال حضرت ایشان گشت
بعد چند روز معزول شد و باز آنکه بمنصب ممتاز گشت **کرامت** از شاه نظام الدین صوبه دهلی
عمل شد معزول شد **کرامت** یکبار چند کس از خلفای حضرت ایشان را دو بخدمت آمدند و التمای
دعا کنند معمول حضرت ایشان است که بوقت شرف اندوزی قدمبوسی [illegible] فرمایند یک
گفت که مرا این مرتبه خواهش صلی است دیگری گفت که من کلاه میخواهم سوم کس چیزی گفت چون
بحضور پر نور رسیدند هر کس را موافق تمنای او عنایت فرموده و مثل این واقعه اکثر بحضور
می آمد بارها موافق نظرات تکلمی ارشاد میفرمودند **کرامت** روزی برای عیادت حکیم نامدار
رفته بودند حکیم مسطور حالت نزع داشت و چشم بند کرده بیهوش افتاده بود اقربای وی از حضرت ایشان
التماس سلب مرض نمودند حضرت لحظه متوجه شدند فی الفور بهوش آمد چشم کشاده و بسیار سخنان از آنجناب بعرض رسانید
چون آنجناب قدم از خانه وی بیرون نهادند همو نوقت جان داد **کرامت** شخصی با سنجاب از دریا کابل
بهندوستان می آمد وقت عبور بر دریای اٹک اشتر وی معه کالای تجارت در آب غرق شد گفت که
یک تان نیاز حضرت ایشان کنم اگر فتر من زنده معه اسباب برآید بحکم الهی سنجاب از دریا برآمد چون بحضور
رسیده این واقعه بعرض رسانید فرمودند نیاز من وادی گفت دادم **کرامت** عم میان احمد یار
صاحب برای گرفتن سلطان بادشاه حبس نمود میان احمد یار بخدمت حضرت ایشان گریان
آمد آنجناب فرمودند که شما چند کس جمع شده بقلعه رفته خلاص کرده بیارید میان موصوف گفت که بر
دروازه قلعه چوکی است و سپاهیان پلٹن بر نگهبانی معین چگونه رفته آوریم فرمودند شما را ازین چه
بحث بگفته من بروید و بیارید ایشان رفتند هیچکس از نگهبانان دروازه و سپاهیان پلٹن نیز
که این چه کسانند و کجا می روند آنها را حبس نه برآورد هیچکس متعرض احوال شان نشد **کرامت**
پسر نوری فضل امام لب یا علیل شد در خواب دید که حضرت ایشان تشریف آورده چیزی نوشانیدند چون
صبح شد شفا یافت بحضور آنجناب سلطان نیاز آورده فرمودند که این شکر از عنایت خدا است **کرامت**

شخصی پیش حضرت ایشان آمده گفت که پسر من از دو ماه گم شده است توجه فرمایند که بیاید فرمودند که پسر تو در
نیشاپور است در دل خود حیران گشت که من همین وقت از خانه آمده ام آنجناب فرمودند که در خانه است
غرض موافق فرمودن آنحضرت بخانه رفت دید که در خانه نشسته است **کرامت** موسی آبی بخدمت حضرت
ایشان آمده عرض کرد که پسر من در فوج سپاه نوکر بود نوکری گذاشت و همه لباس دور کرده لنگوتی بسته
از دین و شریعت بسته ملنگ شده و قرع بنگ مینوشد آنجناب فرمودند که بنشین نشست همه لطائف
از ذکر جاری شدند پس توجه بحال پسرش فرمودند از فرقه ملامت برآمده بر راه راست شد **کرامت** عورت
سفید زیر سایه فیض پایه دیوار بر انوار آن افتخار الابرار سکونت داشت روزی از شدت مرض قریب تزع شد
آخر شب اقربای وی حضرت ایشان را نزد وی بردند آنجناب تشریف برده توجه فرمودند از عنایت الهی
صحت کلی یافت **کرامت** مولوی کرامت الله صاحب میفرمودند در هنگامیکه بخدمت شریف بودم
عجائب غرائب مشاهده مینمودم یکبار بعد نماز فجر وقت مراقبه و ذکر من کتاب در بغل گرفته برای قصد خواندن
روانه شدم نظر شریف بر من افتاد از غضب فرمودند بنشین و مشغول شو بسگ گستاخ بودم گفتم در خدمت
شریف برای آن حاضر می مانم که بی محنت حاصل شود و الا به محنت هر راه اعتبار شد فرمودند بحق بهاء الدین
بی محنت میدهم بنشین من که بجانب من متوجه شدند از هوش رفته و بیفتادم و گویا که دل از سینه من
[illegible] بهوش آمدم حضرت از حلقه فراغت شده بودند و کتاب بمن رسید و بود و خواص حاضر
[illegible] حاضر بودند شرمنده شدم فرمودند چه شده بود عرض نمودم خواب غلبه کرد تبسم فرموده

فصل در ذکر وفات حضرت ایشان

[illegible] آرزوی شهادت داشتند لیکن [illegible] فرمودند از باعث شهادت حضرت پیر و مرشد قدس الله سره چه
گفت در مرو مهاجر سه سال قحط [illegible] رو نمود که هزار ها جان نثار شدند و قتل و قتال که قبل من
مردمان واقع شد خارج از تحریر است کما الحقی پس ازین امر از شهادت خود میترسم از تو گوید حدیث
[illegible] الدنیا اهون عند الله من قتل نفس مؤمن [illegible] صلی الله علیه وسلم
حروب جمل صفین و حره و کربلا تا چند صد سال و حروب در میان [illegible] و بنی هاشم [illegible]
عثمان بن عفان بود رضی الله عنه حضرت ایشان را در آخر مرض بوسیده و عارض غلبه نموده بود درین

[illegible] حضرت والدم در بلده لکهنو بودند مکاتیب کثیره در هنگام قلیل فرستادند چه منظور همین بود که مهدی
در جای من ایشان باشند نشاء الشریف و مکتوب در ذکر والد خود علیه الرحمه نقل خواهم نمود خوض او شاید
سر بمقدمه اهل و عیال او در لکهنو گذشته رسیدند وقتیکه حاضر خدمت شدند فرمودند که زود چنین آمدم
آن وقت ملاقات شما بسیار خواهم گریست لیکن همین وقت رسیدید که طاقت گریه هم نیست و عنایت بسیار
فرمودند و عادت مستمر چنین بود که وقت شانه عرض وصیت نامه تحریر میفرمودند و زبانی هم تاکید میفرمودند
که دامن ذکر و پرورش نسبت و اخلاق حسنه و معاشرت باهم و عدم حسد و چرا بر مجاری قضا و بایکدیگر
برادران طریقه اتحاد و از شناسائی و بطفر و قناعت و رضا و تسلیم و [illegible] اختیار نمایند و من اصدق
من الله حدیثا و نیز فرمودند جنازه من در آنجا شریف نبرید که در مسجد جامع [illegible] و عرض شفاعت
از رسول خدا صلی الله علیه وسلم نمایند همچنین کردند که نماز در جامع مسجد خوانده [illegible] بردند و قبر
که نزد آنحضرت بود فرمودند که باین تربت در گنبد خورد دفن نمایند میفرمودند که حضرت خواجه [illegible] نقشبند
رحمة الله علیه فرمودند که فاتحه خواندن بیشتر جنازه ما و کلمه طیبه و آیت شریفه فی اولی ست این دو بیت

ع مطلب ما نیز آمده رو بیتی [illegible] از جمال روی تو بدست بکشا جانب کمال ما آفرین بر [illegible]

در پهلوی تو من هم میگویم پیش جنازه من همین اشعار بخوانید و نیز دو بیت عربی با لحان خوش بخوانید

ع [illegible] من الحسنات و القلب المسلم [illegible] فعمل الزاد

[illegible] اذا کان الوفود علی الکریم [illegible] شعبه بود که مولوی کرامت الله صاحب را فرمودند که زود
میان صاحب طلب نمایند یعنی شاه ابو سعید رحمة الله علیه مگر از وقت این لفظ مفهوم شد مولوی صاحب
بزودی برخاسته والدم طلب نمودند چه نگه از دروازه داخل شدند نظر شریف بر ایشان گماشتند
و در همین حال بست و دوم صفر بعد اشراق در هیئت اعتبار سنه هزار و ده صد و چهل در استغراق شاید
حق آفرین داد بحال انتقال فرمودند [illegible] کس خبر وفات ایشان شنیده حاضر شدند و نماز در مسجد جامع رفته
خواندند و امامت نماز حضرت شاه ابو سعید صاحب فرمودند در خانقاه شریف پهلوی زمین حضرت شهید دفن
کردند [illegible] جنازه شریف شاه ابو سعید علیه الرحمه که در لوتک وقت معاودت از
رحمت الله وفات یافتند [illegible] پهلوی حضرت ایشان دفن کردند [illegible] حضرت ایشان در وسط
واقع است رحمة الله علیهم تاریخ وفات [illegible] مصراع فارسی ع جان [illegible]

[illegible] داده و نیز شاه رؤف احمد صاحب رباعی در غایت زیبائی گفته اند رباعی چون جناب شاه [illegible]
قیوم زمان + زین جهان فرمود رحلت سوی جنات کریم + سال او با حال آخر هم بجای رافت زول +
گفت بی رفع و زیبان و جنات النعیم

فصل در ذکر بعض خلفای حضرت ایشان

جامع کمالات رب حمید حافظ الشرع والقرآن المجید مرشدنا و مولانا حضرت شاه ابو سعید بن حضرت
صفی القدر بن حضرت عزیز القدر بن حضرت محمد عیسی بن حضرت سیف الدین بن حضرت خواجه محمد معصوم
بن حضرت مجدد الف ثانی رضی الله عنهم ولادت شریف دوم ذیقعده ۱۱۵۸ یکهزار و یکصد و پنجاه و هشت
هجری در بلده مصطفی آباد عرف رهپور بظهور آمده و حال شریف ایشان از ابتدای عمر بر صلاح ماثور گشته
میفرمودند در اوائل عمر بحسب اتفاق در بلده لکهنو صحبت میان ضیاء النبی صاحب که از اقارب بودند
واقع شد و در مکانی فروکش شدیم در راه آمد و رفت که در مسجد برای نماز میرفتم درویشی بود که اکثر ستر برهنه
داشت گر وقت آمد و شدن ستر عورت خود میکرد کسی پرسید که ترا چه شد چون ایشان را می بینی
[illegible] گفت وقتی باشد که ایشان را منصبی حاصل شود که مرجع اقارب خود گردند فوقع کما قال [illegible]
[illegible] قرآن شریف حفظ فرمودند و بعده تجوید از قاری نسیم علیه الرحمه حاصل نمودند و در قرآن خوانی
[illegible] گشتند هر کس که قرآن شریف ایشان میشنید محو میگشت میفرمودند مرا بر خوش خوانی
[illegible] چندان نبود [illegible] از عرب قرآن من در حرم محترم شنید و تحسین نمود چه تحسین عجم چندان
[illegible] الغرض بعد حفظ قرآن شریف از علوم عقلیه و نقلیه بهره حاصل نمودند اکثر کتب درسیه از
[illegible] شرف الدین و برخی از حضرت مولانا رفیع الدین محدث فرزند شاه ولی الله محدث خواندند [illegible]
[illegible] مسلم میفرمودند از ایشان خوانده ام و نیز سند صحیح مسلم از مولانا مذکور دارند و از مرشد خود یعنی
حضرت ایشان و خال خود حضرت سراج احمد بن حضرت محمد مرشد و از حضرت شاه عبد العزیز سند
[illegible] حاصل نمودند در حین تحصیل علم ارادهٔ خدا طلبی پیدا شد اول ارادت بخدمت والد ماجد خود
[illegible] ایشان بر طریقه آبائی کرام خود مستقیم بودند و ترک دنیا و انقطاع غالب داشتند بحدیکه [illegible]
[illegible] کرد و نمود که عهده بخشیگری قبول فرمایند مگر معرض قبول نیفتاد و دائما در اشتغال

www.mujaddidway.com

داور او خود مصروف بودند و ذوقی بعلم حدیث شریف داشتند و از اہل فسق و فجور مرض بودند وفات شان در
دوشنبہ بست و پنجم شعبان ۱۲۳۱ ہجری سنہ یکہزار و دو صد و سی و شش ہجری در بلدۂ لکھنو واقع شد تاریخ
وفات آنحضرت فانی رضوان المودود ست سید احمد صاحب و مولوی اسمٰعیل شہید و دیگر اعزہ
تجہیز و تکفین بر خود گرفتند در راہ عرشی یعنی چہرے کہ سوختہ افتادہ بود نعش شریف را بہ آتش بردند
کسے را آسیب نرسید الغرض از بسکہ نادرہ شوق مشتعل بود بعد صحبت والد خود با جازت او شان نزد
حضرت شاہ درگاہی کہ بدو واسطہ بحضرت خواجہ محمد زبیر قدس اللہ سرہ ملحق میشوند رسیدند و او شان
استغراق بحدی داشتند کہ وقت نماز مردمان آگاہ میکردند و گرمی بحدی داشتند کہ اگر التفات بصد
کس میفرمودند بیہوش میشدند یکبار در نماز از شوق آگہی قدری بدن در حرکت آمد اول امام پس او
تمام جماعت بعد ازان اہل محلہ در وجد شدند و رقصہا میکردند مادر زادے بودند در ست ہزار و ضلع
پنجاب سنہ یکہزار و صد و شصت و دو ہجری متولد شدند تاریخ ولادت معدن فیض و برکت از
ابتدائی عمر در ایام طفولیت ایشان را بلذت رسید از وطن برآمدند و در صحرا میگشتند چون بسن
رسیدند قدری اقامت بہم رسید بجز کلام اللہ شریف از کسے خواندند و نماز صحیح کردند باز مغلوب
شدند و بر برگ درختہا قناعت نمودند گروہ نظارہ افتادند بیہوش میشدند آخر در صحرائی بلدۂ بالون بزرگ
سلطان الکاملین رسیدند و انطریقہ بیعت در طریقہ قادریہ از حافظ جمال اللہ رحمۃ اللہ علیہ نمودند
ملاقات از تغیر میفرمودند اگر کسے بوقت خواب ایشان روپیہ در چادر ایشان بستہ میرفت بوی
نجاست ایشان را می آمد و رفتہ در دریا می انداختند بطریقی کہ در عمل نیاید کرامت یکی از مخلصان
ایشان را شیر پیش آمد ایشان را بلند کرد طمانچہ شیر را زدند گریخت کرامت زن نواب احمد یار خان عظیم
بود و حاضر بودند تعریف بسیار فرزند بوجود آمد کرامت یکبار بقالی آمدہ بر پای ایشان افتادہ گفت
من خود دیدم ایشان را کہ دروازہ مکانے افتادہ ایشان آن مکان را بجانب دیگر افگندند من بعافیت
ماندم کرامت شخصی را فرمودند خانات بسوز و بسوخت تاریخ وفات ایشان مات قطب الوری عن امم
مزار ایشان در بلدۂ بہور واقع ست الغرض شاہ مذکور بر حال ایشان عنایت فراوان فرمودند در چند
روز اجازت و خلافت دادند ایشان را شوریش بدرجۂ کمال پیدا شد و مریدان بسیار جمع آمدند و در حلقہ
بیہوشی و وجد بسیار میرسید و سجود و نعرہای عظیم برپا میشد چونکہ در نسبت مجددیان امور مصالحہ

و بہ زراقی و رقاصی نسبت ندارند مثل صحابہ کرام در کمال افسردگی و آسودگی عمر بسر می بردند و سماع ایشان
قرآن و حضور ایشان نماز و شیوۂ ایشان امر بالمعروف و نہی عن المنکر میگردد و حالات اصحاب حضرت
شہید علیہ الرحمۃ بر این منوال یافتند و نیز حضرت ایشان را در رامپور دیدہ بودند و قبلۂ صفا کیشان
در ہنگامیکہ صوبہ داری دہلی بشاہ نظام الدین متعلق بود از جہت کدورتے کہ از جانب صوبہ دار بہم رسیدہ بود
تشریف بردہ بودند الغرض ایشان خود را بدہلی رسانیدند در ان ہنگام دہلی از اہل علم و صلاح مملو بود فرزندان
حضرت شاہ ولی اللہ شاہ عبد العزیز و شاہ رفیع الدین و شاہ عبد القادر علیہم الرحمۃ زندہ بودند و نیز
حضرت قاضی ثناء اللہ پانی پتی زندہ بود ایشان مکتوبے بقاضی صاحب در مقدمۂ خدا طلبی فرستادند و شان
جوابش بکمال تعظیم نوشتند و مصلحت دادند کہ از حضرت شاہ غلام علی بہتر کسے نیست پس ایشان بخدمت
حضرت رسیدند و مقبول درگاہ شدند و ہنوز حضرت شاہ درگاہی زندہ بودند میفرمودند اگر مثل حضرت
ایشان مرشدی بود خوف از جانب مرشد سابق بسیار بود لیکن حضرت ایشان چنین حمایت میفرمودند
کہ ہرگز آسیب بمن نرسید و حضرت مجدد الف ثانی در مکتوبات ارقام فرمودہ اند اگر طالب رشد خود
دو شخص دیگر بیند بے انکار پیر اول بخدمت او حاضر شود و ایشان در محبت پیر اول خود راسخ بود چنانچہ
شخصی غیبت حضرت شاہ درگاہی در مجلس حضرت ایشان نمود و ایشان نیز نشستہ بودند آن شخص را
[illegible] کہ ایشان منکر او شان شدہ در خدمت حضرت ایشان حاضر شدہ اند ایشان را غضب آمد و طمانچہ
او را زدند و [illegible] ایشان بران شخص غضبناک شدہ فرمودند غیبت بزرگان طریقہ ما نیست میفرمودند اول
او شان را از من آمد و رفتے بود لیکن آخر بار کہ بہ رامپور رفتم زائل شد فالحمد للہ علی ذلک و در راہ سلوک
بحسب استعداد بعضی یا رسالہ نوشتند و بخدمت حضرت ایشان بردند حضرت ایشان تحسین
بسیار فرمودند و آخر رسالہ سطالب چند در رموز رسالہ ایشان نوشتند و آن کتبہ در آخر رسالہ مرقوم
ست و آن رسالہ فی الحال دستور العمل طریقہ مظہریہ مجددیہ ست در ہر اقلیم کہ فیضیاب این طریقہ ہستند البتہ
آن رسالہ موجود دارند بعضی بزرگان در مکہ معظمہ آن را عربی کردہ در عرب ہمون مروج ست اغلب کہ در
بلاد روم و ترکی ہم شدہ است کرامت میان عظیم اللہ صاحب نقل میکنند کہ من در سرکار نواب محمد
کبیر خان ذکر بودم کہ ایشان آدم در طلب من فرستادند بحسب اتفاق در خانہ نبودم و بعد آمدن اہل خانہ
بمن اطلاع ندادند کسے دیگر فرستادند حاضر شدم غضب فرمودند کہ ترا طلب میکنم نمی آئی اگر نواب ترا

www.mujaddidway.com

طلب بکنم باید عذر نمودم که هرگز مرا اطلاع نشد که حضرت مرا طلبیده اند اعرض بعد آن روز آمدن من
هر روز همین شد و در توجهات مجالب و غرائب مشاهده نمودم هرگز در مقام فوقانی توجه نداده اند تا که شب
در مقام تحتانی بالیقین وصول ندیدم چون بر یقینا وصول دست میداد صباح در مقام دیگر توجه میفرمودند
و این امر مستمر بود و گاهی که در رفتن سرکار در خانه دیر میشد و از خانه بیرون می آمدم که بزودی بسرکار برسم
و امروز در خدمت حاضر نشوم چون بمقامی میرسیدم که از آنجا راه خانقاه پس میماند پس از آنجا گویا کسے
میکشید و بیارها بخانقاه شریف بخدمت میرسیدم و این از لطائف اتفاقات بود **کرامت** یکبار از رهگذر
بسنبل می رفتند زیر سیفی که منزل اول بود دریائی بود وقت عبور آنجا رسیدند ملاح نبود بر
عرابه بودند صاحب عرابه مشرک بود آن را فرمودند که عرابه را بدریا اندازد بیت الیشان بدست بعنایت الله
در آب صحیح و سالم گذشت آن مشرک بعلت این کرامت مشرف باسلام گشت **کرامت** در طماس در
قلعه دهت نمود شاهزاده ها که سیاحت بودند گفتند ما کرامت بزرگی ندیدیم الیشان نعره زده تا افتادند
معتقد شدند **کرامت** حکیم فرخ حسین که از مصاحبان حضرت الیشان بود کلمه ناملائم در شان
گفت الیشان غضب شده فرمودند که سزای این خواهی یافت همچنان شد متهم گردیده و خفیه رو بفرار نهاد
کرامت بعد الموت شیخ احمد بخش که از مریدان قدیمی بود در دهلی برای زیارت مزار شریف الیشان حاضر
شد در خوابش فرمودند که کاغذ سند نیکنامی که از فرنگی گرفته در بغچه است آن را پاره کن که اهل اسلام را
نشاید شیخ مذکور میگفت که مرا هرگز یاد نبود که آن سند نزد من است چون تفحص کردم از جائی که نشان
داده بودند برآمد همون وقت پاره کردم و صحت کلام از دل من برده شد فالحمد لله علی ذلک **کرامت** میان
محمد اصغر صاحب نقل میکردند که گاهی نماز تهجد من فوت میشد یکبار بخدمت شریف عرض کردم فرمودند خدا
ما را بگوید بوقت تهجد ما را یاد دهنده باشد شما آنشب میکنم بقدر ذمه ماست باقی اختیار شماست میگفتند
همچنین شد که گویا کسے مرا می نشاند **کرامت** چون الیشان بسفر حجاز و بلده سورت رسیدند اتفاقا مسجدے
بود که در آن مسجد شخصی از خلفای یوسف علیخان نام داشت و خود را در زمره مخلصان داخل داشته بود و تهیدزده
در مسجد می نشست چون خبر الیشان شنید آمدن در مسجد موقوف نموده مدتے بر این گذشت یکبار از غایت
نیاز حاضر شده صد روپیه نذر نمود و حضرت او را قرار در محل خود برد و زوجه خود بیعت کنانید مردم تعجب
میکردند که این شخص از ایمان انحراف آمدن مسجد ترک نموده بود و چه جایگه نذر ها کند و یکی از مخلصان رسخ

اعتقاد گردد **کرامت** چون در بلده بمبئی رسیدیم جهازی کرایه نمودیم بسبب صحبت حضرت ناقص
مردمان دیگر غنیمت شمرده در جهاز شریک شدند حضرت فرمودند درین جهاز نشستن مصلحت معلوم
نمیشود کرایه را واپس گرفتند اما از ناخدا تخلف وعده هم مکرر شد و بود آخر در جهاز دیگر نشستند و این جهاز
سابق پس رسید و بهار بسیار حج را دریافت مجاج جهاز اول تا یکسال ماندند چون حضرت الیشان از سفر
آخر لاحق گشت حضرت والد در لکهنو بودند خطوط مکرر و طلب الیشان فرستادند مقصود همین بود که بر جای خود
نشانند من جملتها یک مکتوب از انهام قوم میشود و مکتوب مختصر دیگر که در خواب طریقه نوشته اند آن هم برای نفع
طالبان ضمنا مندرج میشود و مکتوبات دیگر که بنام الیشان هستند از مجلد مکتوبات **بالطلبیه مکتوب اول**
بخدمت شریف صاحبزاده عالی النسب والاحسب حضرت شاه ابو سعید صاحب سلمکم ربکم السلام علیکم
و رحمة الله در نولا این فقیر را مرض خارش و ضعف و شدت تنفس مستولے گردیده که طاقت نشست و برخاست
خیلے دشوار علاوه اینکه درد گرا چندی ظاهر شده که نماز بر اقتدار خواندن هم محال حضرت شاه رفیع الدین صاحب
میفرمودند از این هر دو شخص بر سبیل بدلیه پیش شما بالضرور باشند پس درینوقت که اشتداد امراض
حدی رسیده که طاقت نشستن نماند و فتور کلی در سنه ضرور یافته درینوقت آمدن شما بسیار مناسب
بلکه ترخود را برسانند و مولوی بشارت الله صاحب رخصت برای بیمارداری الیخانه خود گرفته اند
معلوم نمیشود و قبل ازین چند خطوط متواتر و طلب شما مع تبرکات جدیده روانه کرده شد
بسبب سست آمدن آنچنانکه وعده اند تخیر بسبب ظاهر صحت محال و افسوس که شما این قدر تاخیر
بکنید و خوبان در بلا تاخیر میکنند و می بینم که منصب آخر مقامات این خاندان عالیشان
با تعلق دو بسته شده و پیش از در جاری سابق دیده بودم که شما بر چارپای ما نشسته اید و قید
نمیطلبند سوای شما قابل این توجهات غریبه و عجیبه کسے نیست مجرد رسیدن خط خود را جریده روانه
بسبب ملاقات برخوردار احمد سعید را بجای خود آنجا بگذارند و بدعای حسن خاتمه و در دعوات استغفار ختم
سوره قرآن مجید و ختم پیران کبار و لقای جانفزا و اتباع حبیب مصطفی و دفع بلا باشند والسلام
مکتوب ثانی بعد حمد و صلوة معلوم نمایند مقامات و اصطلاحات که در طریقه علیه امام ربانی
مجدد الف ثانی رضی الله عنه مقرر است در هر دو جا از آن کیفیات و حالات و انوار و اسرار پیش آمده
بنا بر اختیار طریقه عبث است عمر چه اضائع نماید و مقامات عشره از توبه تا رضا اگر لازم باطن شود

www.mujaddidway.com

نشود از این طریقه چه فائده در سیر لطائف عالم مرکبیات بسیار میشود و در سیر لطیفه قلبی که مراقبه احدیت
صرف است از مراقبه معیت بمنمایند خودی در استغراق و تعطل تعلقات و آرزو و غیره دست میدهد و در سیر
لطیفه نفس مراقبه قربیت و محبت معمول است و در استهلاک و اضمحلال و فنائی ما و غیره حاصل میشود و در
سیر لطائف عالم الخلق سوائی عنصر خاک فیض بر عناصر تخته می آید و مناسبتی تجلیات سمی الباطن و ملائکه
اعلی علیهم السلام و تهذیب لطیفه قالبیه یابند و در کمالات تخته هر رنگها و لطافت نسبت باطن فرمودند
و در حقائق سعه و وسعت انوار و بهجت انچه نظری ست و در [illegible] حضرات انبیاء علیهم السلام و اولیاء
محبت ذاتیه ثابت مستطاع تا هر کرا خواهد میلش بکه باشد ۵ [illegible] خریدار هر بنده ایست +
زندگی هر زنده زنده ایست چه چنین علوم و معارف اگر سالک این طریقه درک نماید مبارک و الا
بجهی و خودی کسب کرده است خوطل او در صحبت هر که ازین قسم حالات حاصل خواهد شد و الا
طریقه بدنام و ازین کس شائع را عاری الاحق عیب مریدان اند طریقه بدنام نمایند و خواهش میگیرند
بالله سبحانه الی رضائه و اشتیاق لقائه آمین الحمد لله که حضرت مولوی بشارت الله صاحب
حضرت حافظ ابو سعید صاحب سلمهم الله تعالی و جعلهم حاملا شاغله طریقه بانتقامات مناسبتی بهمه سالکان
و هزاران دیگر نیز الله تعالی توفیق شفقت و اتباع سنت و محبت مشائخ و ترک و انتزاع ادیاس اهل
سعید از فضل سبحانه و تعالی بنهار و جمیع دوستان مرا و من افتاده خاکسار عمر بیاد داده را این حالات
عطا فرماید بنهار الفعال میتوانیم زیرا که مرشدان در تحریر اجازت نامها هر دو لفظ مینویسند پس میگویند
دست ایشان که بهتر از دست من ست دست من ست بیعت بخدمت اینها که اقوای ذریعه سعادت
و نجات ست بیعت من ست الله تعالی مبارک فرماید بشرطیکه از اهل دنیا اعراض نمایند و با
بر در حق بصدق و عده کریم مطلق جل سلطانه نشینند و اینها تذکار کان طریقه من و حاصل توجهات
سالهای من اللهم وفقنی و ایاهم لرضائک و مرضات حبیبک صلی الله علیه وسلم و اجعل آخرتنا خیرا
من الاولی آمین آمین انتهی عبارة المکتوبین الغرض بحکم حضرت ایشان آنحضرت بجای حضرت
ایشان نشستند تا نه سال تقریبا هدایت طالبان فرمودند و تلخی و سختی و فقر و فاقه که شیوه مرشد
طریقه نقشبندیه است بسیار چشیدند که بیانش تفصیل دارد در سال یکهزار و دو صد چهل و نه عزم حرمین شریفین
نمودند اهل دهلی را رنج بسیار رو داد و فرزند خود یعنی حضرت شاه احمد سعید سلمه الله تعالی را بر

خود گذاشتند اهل هر شهر مقدم شریفش غنیمت شناخته از سر پا شستند و رمضان شریف در هندوستان
واقع شد یک ختم کلام الله در تراویح به بلده مذکور فرمودند و در شوال بجهاز سوار شدند ابتدای ذیحجه
در جده رسیدند مولانا محمد جان علیه الرحمة والغفران که در وقت خود گویا شیخ الحرم بودند چنانچه ذکر شان
در خلفای حضرت ایشان خواهد آمد انشاء الله تعالی برای استقبال آمدند آخر دوم یا سوم شهر مذکور در بلد حرام
داخل شدند اهل حرمین از قضاة و مفتیین و امرا و علما بنهایت تعظیم پیش آمدند شیخ عبد الله السراج و شیخ عمر
مفتی شافعیه و مفتی سید عبد الله سراج حنفی و شیخ یسین حنفی عم او شان و شیخ محمد عابد سندی و دیگر
اعزه برای ملاقات حاضر شدند و سر شروع مرض از اسهال حمی در شهر محرم و بلد محرم رو داد و در عین مرض
و بیهوشی اشتیاق مدینه منوره از حد غالب آمد همین که فی الجمله افاقه شد عزم مدینه نمودند ربیع الاول یام مولد
شریف همونجا بودند کسی در خواب دید گویا آنحضرت صلی الله علیه مع یاران بجانب مکان الشان تشریف
می برند الا اینکه همگی پیاده هستند و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه بر اسب سوار اند کسی در تفسیرش گفت شاید که همگی
امیر المؤمنین برای آن بوده باشد که ایشان از نسل او شان هستند در حلقه مردمان از قدر جمع میشدند که
مکان مملو میشد شیخ الحرم دعوتی فرستاد و گفت که این دعوت از جناب آن سرور است در مدینه منوره
مرض به تخفیف شد که قریب نیم کروه پیاده میتوان رفتن بعد فراغت از زیارت حرمین شریفین
[illegible] وطن فرمودند و مرض روز بروز در ترقی بود اول رمضان یک روزه داشتند که اگر خیر
[illegible] خواهم نمود دران روزه شدت زیاده شد حکم بفدیه کردند و فرمودند اگرچه بر مریض
و مسافر حکم فدیه نیست لیکن طبیعت میخواهد که فدیه ادا کرده شود اولست و دوم رمضان به بلده
[illegible] داخل گشتند نواب [illegible] الدوله تعظیم و تکریم بسیار نمود روز عید سکرات موت شروع شد
بیت دلپذیر باین نالائق با اتباع سنت و اجتناب از اهل دنیا فرمودند و فرمودند اگر بر در اهل
دنیا خواهی رفت ذلیل خواهی شد و الا ایشان چون سگان بر دروازه تو خواهند غلطید و فرمودند هر
[illegible] اشغال داد او را رسیده و ترا بلکه عبد الغنی را اجازت دادم فرمودند وقت کدام نماز هست مولوی
حبیب الله صاحب عرض کردند هر نماز که خواهند حضرت ادا کنند فرمودند شب تمام شب در نماز
[illegible] هست بعد نماز ظهر حافظ القراءة سوره یس حکم کردند سه بار شنیدند بعد مرتبه سوم فرمودند
[illegible] الحال کم دیر مانده است فرمودند امروز نواب در خانه نیاید بشیر شخصی از ابنای دنیا

www.mujaddidway.com

رسید فرمودند گرانی آمدن امر طرف می گوید این عصر یوم عید الفطر روز شنبه انتقال فرمودند نواب والی
شهر حاضر آمدند مولوی حبیب الله صاحب و دیگر اهل قافله متکفل غسل شدند مولوی خلیل الرحمن
قاضی شهر امامت نماز کردند تابوت شریفش را نقل بدلی کردند بعد چهل روز نعش مبارک از صندوق
برآورده در لحد نهادند چنان معلوم میشد که همین وقت غسل داده اند و هیچ تغیر نبود چنانچه که در زیر لوح
تابوت خوشبو داشت مردم تبرک بردند قریب تربت حضرت ایشان مدفون شدند تاریخ وفات
مردمان بسیار گفتند یک عربی و دیگر فارسی نقل کرده میشود رحمة الله مضجعه و فارسی مولوی خلیل احمد
صاحب چنین گفتند ؎ امام و مرشد ما شاه بوسعید سعید ✦ بروز [illegible] شد و اهل جناب خدا ✦
دل شکسته و مغموم گفت تاریخش ✦ ستون محکم دین جا فتاد زیا ✦ [illegible] شاه احمد سعید صاحب
سلمه الله تعالی فرزند اکبر ایشان هستند ولادت ایشان در سنه یکهزار و دو صد و [illegible] روداد تاریخ
ولادت مظهر نزد ان بحسن ترتیب والد ماجد خود حفظ کلام شریف فرمودند و علوم متعارفه از مولوی فضل
امام و مفتی شرف الدین و غیرهما خواندند و حدیث شریف از تلامیذ حضرت شاه عبد العزیز [illegible]
رشید الدین خان و غیره خواندند و سلوک طریقه مجددیه از حضرت ایشان و والد خود حاصل نموده
و خلافت مشرف گشتند مردمان را از علم ظاهر و باطن بهره رسانیدند حضرت ایشان در احوال ایشان
در رساله خود چنین نوشته اند احمد سعید فرزند حضرت ابو سعید بعلم و عمل و حفظ قرآن مجید و احوال نسبت
شریفه قریب است بوالد ماجد خود انتهی کلامه الشریف و نیز حضرت ایشان در مکتوبی ارقام فرمودند
الله تعالی شما هم چار کس را سلامت دارد که ارتباط مودت بهتر از قرابت است حضرت ابو سعید هم
شد سبحانه احمد سعید جعله الله تعالی محمد و ارؤف احمد رؤف الله به بشارت الله جعله الله مبشرا بقبول
الله تعالی در عمر دین چهار بزرگ برکت عطا نماید و موجب رواج طریقه فرماید و اکثر اشاعه [illegible] انتهی ایشان
بعد وفات والد قائم مقام حضرت شدند و طالبان از هند و خراسان رو بایشان آورده اند و خود
خود فایده بردند خلفای ایشان در ضلع قندهار و تمام شهر و تمام دارند سلمه الله تعالی و البقاء و جعل
تحته خیر من اولاه کاتب فرزند ثانی ایشان است حافظ عبد الغنی فرزند ثالث ایشان مناسبتی بفقه و
حدیث بهم رسانیده با خلاق حمیده موصوف اند سلمه الله تعالی تاریخ ولادت شان ضیاء الرحمن مولوی
محمد شریف تحصیل علوم در [illegible] و غیره نموده حاضر خدمت ایشان شدند عنایت فراوان [illegible]

[illegible] فرموده از مقامات سلوک گذرانیده خلافت و دستور رخصت فرمودند در ضلع پنجاب و کشمیر شهرت
تمام یافتند مردمان بسیار از ایشان خواهد برداشتند در بلده هوشیارپور وفات یافتند تابوت ایشان
نقل کرده بسرهند بردند قریب روضه حضرت محمد معصوم دفن کردند ملا خدا بردی ترکستانی در حیات
حضرت ایشان سلوک از ایشان در لکهنو کردند و رخصت یافتند مردمان بلغار و غیره فایده ها از ایشان
گرفتند ملا علاء الدین کسب طریقه از ایشان نموده به پشاور رفت حالش را اخلاص پیدا شد رو با دنیا
مردمان افاده ها رسانید شاه سعد الله صاحب در خدمت حضرت ایشان رسیدند شروع سلوک از
حضرت ایشان کردند بعده از ایشان توجهات گرفتند و اجازت و خلافت یافتند بحرمین شریفین رفتند
از آنجا شرف اندوز شده در حیدرآباد دکن رفتند و ارشاد تمام یافتند صغیر و کبیر آن ملک با اخلاص
تمام پیش آمدند صد و پنجاه کس در خانقاه ایشان وظیفه خوارند عرس حضرت من بتکلف تمام میکنند انقطاع
از اهل دنیا و سخاوت نهایت دارند ملا عبد الکریم ترکستانی نیز بخدمت حضرت ایشان حاضر آمدند نسبتی بر [illegible]
بعد از آن توجهات از ایشان گرفته اجازت یافته رخصت شدند در شهر سبز طریقه ایشان رواج تمام یافته
هزارها کس حلقه بگوش شدند خانقاه و دیهات و لنگرخانه عظیم بر پا دارند امیر شهر اخلاص تمام دارد
[illegible] محمد از ضلع اتک آمده در حیات حضرت ایشان نسبت از ایشان کسب کرده در وطن مردمان
[illegible] بحرمین شریفین رفته از آنجا شرف شده در راه وفات یافت حضرت میرزا عبد الغفور خجوی از
[illegible] بخدمت شریف حضرت ایشان حاضر شدند عنایت بسیار یافتند در سلب امراض توجه شریف
ایشان اکسیر بود مریدان حضرت ایشان اکثر بخدمت ایشان میفرستادند گاهی در یک توجه سلب میفرمودند
[illegible] و طریقه داخل شد فرمود [illegible] نزد ایشان بهر یدتا الطائف جاری کنند در یک توجه لطائف جاری
نموده نزد حضرت ایشان فرستادند [illegible] بمجرد دیدن معلوم فرمودند مریدان ایشان [illegible] مشد
عجایب و غرایب بیان مینمودند ملاقات از ارواح دست سید او دختر ایشان مال مسروق را بیان میکرد
[illegible] جاهست بعض خلفای ایشان در ترکستان شهرت تمام دارند شیخ زمن تاریخ وفات ایشان است
[illegible] شوال یا غره ذیقعده در بلده خرجه وفات فرمودند اکثر مریدان حضرت ایشان میان محمد سعد و میان
[illegible] یا رانجه که مولوی محمد جان توجهات از ایشان گرفتند حضرت شاه رؤف احمد علیه الرحمة برادر
[illegible] حضرت والد هستند بیشتر همراه والدم بخدمت حضرت شاه در گاهی شتافتند و خیلی اوشان [illegible]

www.mujaddidway.com

بحضرت ایشان گرویدند ایشان نیز اتباع کرده بخدمت حاضر شدند عنایت فراوان از حضرت ایشان شامل
نمودند جامع ملفوظات و مکتوبات و مقامات حضرت ایشان اند و کتب دیگر نیز در فقه و غیره تصنیف فرمودند
اشعار ایشان در هندی و فارسی شهرت دارند نسبت ایشان بحضرت مجدد بواسطه شیخ محمد یحیی علیه الرحمة
میرسد که فرزند اصغر حضرت مجدد هستند بعد حصول خلافت در بلده بهوپال رفتند در آنجا رواج تمام
یافتند امر و نظر ایشان در حلقه حاضر میشدند و بعد وفات والد ماجدم یکسال یا دو سال در هندوستان ماندم
قصد حرمین شریفین نمودند در بحر محاذی طیلم وفات یافتند قریب بسه علی که لقب طیلم شده است دفن شدند
حضرت شاه خطیب حمد مرحوم فرزند ایشان بحسب اخلاق حمیده بود و سخا و تحمل جانشین والد ایشان
بود نسبت از والد خود کسب کردند و سفر حج همراه او شان رفتند بعد وفات والد ماجدم خویش رونق ده
علیل آباد خود شدند در بلده بهوپال شهر جمادی الثانی سنه یکهزار و دو صد و شصت و شش وفات
یافتند تاریخ وفات هو اوطن المقربین و فیکند در گور نهاده چشمها کشاد نور رحمة الله علیه شاه عبد الرحمن مجاز
جانشین هری نسبت ایشان بواسطه حضرت شیخ سیف الدین بحضرت مجدد رحمة الله علیهما ملحق میشود
ایشان شاه سیف الرحمن مرید حضرت شهید بودند ایشان بیعت از حضرت ایشان نمودند و کسب نسبت
نمودند در تهذیب اخلاق بی نظیر بودند مردمان پنجاب شیفته اخلاق ایشان هستند مریدان نیز
بسیار دارند یکبار بحج تشریف برده بوطن آمدند باز اشتیاق غالب آمد بحرمین شریفین رفتند بوقت مراجعت
در ملک سنده سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت وفات یافتند و مولوی بشارت الله صاحب پسر
و خسر خود حضرت مولانا نعیم الله بهرائچی بیعت کرده بودند بعد بخدمت حضرت ایشان حاضر آمدند و
حضرت عنایت خاص بود بر حال ایشان چنانچه از مکتوبات شریف هویدا است و نیز نوشته اند مولوی
رجب اصحاب من ممتاز اند در علم ظاهر تبحر کمال داشتند نسبت ایشان بحضرت شیخ بدر الدین بهرائچی
رحمة الله میرسد مولوی کرم الله محدث پدر ایشان اسلام آوردند و مرید مولوی فخر الدین شدند و حضرت
شاه عبد العزیز تفسیر عزیزی بخاطر او شان تصنیف کردند ایشان بخدمت حضرت ایشان آمده بیعت کردم
و اجازت یافتند اکثر اهل دهلی در فن قراءة و دعوات سعه شاگرد ایشان هستند باواسطه یا بلاواسطه در
راه حرمین شریفین یکبار دوم قصد کرده رفتند وفات یافتند حضرت مولانا خالد شهرزوری کردی رحمة الله
علیه عالم نامدار بودند در هر فن مستعد و اعجوبه داشتند پنجاه کتاب حدیث سند داشتند از علمای هندوستان

الی الحال مرجع حضرت شاه عبد العزیز میفرمودند اشعار فارسی و عربی شان در غایت نظم گوئی سبقت از فردوسی و
فرزوق برده بود حضرت ایشان اشعار ایشان بعارف جامی مناسبت میفرمودند قصائد عربی و فارسی که مدح
حضرت ایشان نظم نموده اند کم از منظومات خسرو جامی که در مدح سلطان المشائخ و خواجه احرار نظم کرده
توان گفت تحصیل علوم نموده در بعضی مدارس بدرس مشغول میبودند و بیعت خدا طلبی در سر داشتند اتفاقا مرد
مرزا رحیم الله بیگ که جهان گشت بودند بر ایشان شد شکایت از عدم و جان مرشد نمودند بحسن دلالت
مرزا صاحب بحضرت دهلی رسیدند و ماه در خدمت حضرت ایشان بودند بعض کسان در حق حضرت ایشان
کلام ناملائم گفتند ایشان آن شخص را بصورت خضر دیدند اعتقاد ایشان از دیاد پذیرفت خدمت آبکشی بر ذمه
خود مسلم داشته بودند و هم از دور پسین از صف نعال گردن کج کرده می نشستند الغرض حضرت
عنایت بسیار مبذول داشتند و بعد عنایات از خلافت بهره ور فرمودند و تمام از حضرت شیخ محمد عابد وداع
ایشان کرده بخدمت اسپردند گویند حضرت بوقت رخصت بشارت قطبیت آنها عنایت فرموده بودند قضیه
آنجا رفتند ریاضتها بسیار کشیدند هجوم خلق چندان شد که گویا سلطنت آن دیار بایشان تعلق یافت
خلفای ایشان و خلفای خلفای ایشان هزارها کس شده باشند و قتیکه روح حضرت غوث الثقلین متوجه
شد بحضرت خواجه نقشبند را میدیدند که میفرمایند متوجه ما باش شاید کسی نقل میکرد که در واب ایشان
شب نمیخوردند الغرض کرامات بسیار ظهور نمود بکسان آن دیار را قدری نبود گویند والی بغداد
در مجلس [illegible] شد و برآوردند نام حضرت ایشان یکبار گر فتند مردمان بیهوش شده افتادند شیخ
عبد الوهاب خلیفه ایشان که صاحب کرامات و مرجع خلائق شده بود انحرافی از ایشان نمود نسبت اسلب
شد و مقبولیت مردمان گریخت که حضرت والدم بجهت الله رفتند بهزار عجز و انکسار پیش آمد ایشان باز
از وجهات بنوازش خندیده ام من [illegible] را باز قبول پیدا آمد و هم بعد چند سال وفات نمود و مولانا مرحوم
تمریان خود را باطاعت والد ماجدم حکم کرده بودند مریدان ایشان در عرب می آمدند میگفتند که مولانا
حضرت ایشان شمار مقدم میداشت مکتوبی که بنام حضرت والد ارقام نمودند نقل آن مکتوب اینجا میکنم
مکتوب مرکز دائره غربت و مهجوری خالد کردی شهرزوری بعرض مقدس عالی مخدومی جناب ابی
سعید مجدی معصومی میرساند اگرچه بمن همت حضرت قبله عالم روحی فداه فیوض خاندان عالیه آباد اجداد
کرام مخدوم عالیمقام که باین مقصر گمنام رسیده است بردن از حیز تحریر و خارج از حوصله تقریر است

www.mujaddidway.com

ماہنوای مالا یدرک کلہ لا یترک کلہ بمقام شکر گذاری برآمده عرض حضور می نماید که یک قلم تمامی مملکت روم
و هولستان و دیار حجاز و عراق و بعضی از ممالک عجم و جمیع گروستان از جذبات و تاثیرات طریقه علیه
شریفه مسار و ذکر مجاهد حضرت امام ربانی مجدد و منور الف ثانی قدس الله سره السامی آناء اللیل والنهار
در محافل و مجالس و مساجد و مدارس زبان زد صغار و کبار است بنحویکه هرگز در هیچ قرنی از قرون و هیچ اقلیمی
از اقالیم منظور نیست که گوئی زمانه اخیر این زمزمه را شنیده یا دیده و فلک دوار این رغبت و اجتماع را دیده
باشد از آنجا که شدت رغبت حضرت صاحب قبله و آن قبله معلوم [illegible] مظهر حزین این مهجور مسکین بود بمقام
گستاخی برآمده فرح افزای خاطر آنجناب و سائر احباب شد هر چند [illegible] امور صورت گستاخی و خود
یعنی داده این حقیر را شرمنده می دارد اما رعایت جانب دوستان [illegible] بمقام بے آدبی
آمده و گرنه نوشتن این امور از این نالائق محض دور بود امید وار جوابیکه مشافهتہ یا مکاتبۃ چنانکه مقتضای
شیمه کریمه است از ذکر جمیل این مسکین ذلیل در حضور حضرت با فر و سعادت حضرت صاحب قبله کونین
کوتاهی نفرمایند و بآی تقریب کان مادران استان که موقف بختیاران در ستان است [illegible]
و خود نیز گاه گاهی به نیم نگاهی زنگ قساوت را از دل ماهنوایان دور نمایند و گرچه نولید در بناه [illegible]
منعام و ضمن همت پیران کرام باشند بینه انتهی و نیز قصیده عربیه ایشان که در حق حضرت ایشان انشا
نموده نقش کرده میشود تا ناظران از آن حظ وافر حاصل کنند

قصیدهٔ عربیه در مدح حضرت ایشان

کملت مسافة کعبة الآمال — حمد لمن قد من بالاکمال
واراح مرکب الطلیح من السرے — ومن استوار الحط والترحال
نجانی من قید الاقارب والوطن — وعلاقة الاحباب والاموال
وهموم اهلی وحسرة اخوتی — وعموم عم او خیال الخال
ومواعظ السادات والعلماء — وملامة العواد والعذال
واعاذنی من فرقة افاقة — واجارنی من امة جهال
اعنی روافض ردیجان الذی — هم شنع الخلوق فی الافعال

ومضلها الکاشی اسمعیل اذ — قد حار لما شب نار جداله
سخقاله من مدع کذاب — بعدا له من منکر قوال
وغلاة فرس والعراق وفی الخبر — قد بشر والعبادة الدجال
وشرار اهل الطوس سموا الرضی — ونفوسهم سموا احبته آل
ومن الهزارة والبلوج المفسدة — وتمرد الامراء والافیال
ومن الافاغنة الذی جبلوا علی — خوض المفاسد واقتحام قتال
وفساد قطاع الطریق بخیبر — ومن المجوس وما لهم من وال
منعوا الاذان دعاة الاسلام — ضلوا وخاضوا الیوم فی الاضلال
وهجوم امواج البحار الزاخرة — واذیة المکاس والعمال
ومن الثلثة العلوج الطاغیة — ما مثلهم فی الارض عال غال
وانا لنا علی المآرب والمنی — لی عند لقاء المرشد المفضال
مبنی نور الآفاق بعد ظلامها — وهدی جمیع الخلق بعد ضلال
یعنی غلام علی القرم الذی — من لحظه یحیی الرمیم البالی
شمله ما ساغ الا انه — ما نافس الادبار فی الاقبال
هو یم [illegible] طود طول والکرم — ینبوع کل فضیلة وخصال
نجم الهدی والدجی بحر التقی — کنز الفیوض خزانة الاحوال
کالارض علما والجبال تمکنا — والشمس ضوءا والسماء معالی
عین الشریعة معدن العرفان — عون البریة منبع الافضال
قطب الطرائق قدوة الاوتاد — غوث الخلائق رحلة الابدال
شیخ الانام وقبلة الاسلام — صدر العظام ومرجع الاشکال
هادی الاولی بهدی مختف — داع الی المولی بصوت عال
محبوب رب العالمین من اقتدی — بهداه قل یا قدوة الامثال
کم من جهول بالهوی مکبول — نجاه من لحظه کحل عقال

www.mujaddidway.com

اکرم من ولی کامل من صدہ ۔ قد صدعتہ عجائب الاحوال +
کم کنکر لعلو شانہ قدرا ۔ فاذا قد المولی اشد نکال
کسطے کمال تمام اہل نقیصۃ ۔ ومزیل نقص جمیع اہل کمال
اخفاہ رب العزۃ جل جلالہ ۔ فی قبۃ الاعزاز والاجلال
یا اہل مکۃ حولہ دوروا لفا ۔ واہجر حجازا ان صمعت مقالی
وبیت خیف دع ورکض تحیۃ ۔ ومنی منی والرمی للامیال
واسکن ذا الوادی المقدس خالفا ۔ نفلی الہی الکونین باستعجال
حجہ مقامک بالطواف بلا صفا ۔ من طوف حضرۃ کعبۃ الآمال
بالسعی الاسعی رضاہ ملتزم ۔ بالطوف الاحوذ کلال +
من شام لمعا من بروق دیارہ ۔ بشام روض الشام لیلی بالی
انت من تقارد بین مصرہ ۔ نارا فابلی البال بالبلبال
تہجرت اہلی قائلا لہم اکفو ۔ ارجع الیکم عنہ الاستعمال
ونویت ہجران الاحبۃ والوطن ۔ ورکبت متن الاکمۃ الصہال
فطوی منازل فی مسیرۃ منزل ۔ والابہار سائح غلال
فنسیت اصحابی علی میقاتہم ۔ رمواعدی من فرط شوق حال
من لی بتبلیغ السلام لاخوتی ۔ وجبط عذر العذر والاہمال
سلب الہوی بی فنافی خاطری ۔ غیر الحبیب وطیف شوق وصال
قد حان حین تشرفی بوصالہ ۔ من لی بشکر عطیۃ الایصال
یارب لا اجھی تبارک اللہ ۔ سفہ علی من شم ریح زلال
واللہ لو اعطیت عمر الآخرۃ ۔ وترکت غیر الحمد کل فعال
واتح فی کل منبت شعرۃ ۔ الفا لسان فی الوف مقال
وامیط فی النفس والشیطان ۔ لا بلیانی بخطرۃ فی البال
نصرفت عمری کلہ فی حمدہ ۔ بشر اخری ابدا بلا اہمال

ما اقدرن علی کفار عطیتہ ۔ فضلا عن التفصیل بالاجمال
این العطایا وہی غیر عدیدۃ ۔ کیف الشکر وہو بعض نوال
ام کیف احمد ناظما او ناثرا ۔ ذا ما ترقت عن حضیض خیال
سلب التجوز والمجاز ابلغ + ۔ منی تقدسہ عن الاشکال
الا الخلائق فی نعوت کمالہ ۔ سبحانہ من خالق متعال +
فالعجز نطقی والتحیر فکرتی ۔ ما ینبغی الا السکوت بحال +
کما فعلت آلہنا فی اشہر ۔ طیا لبعد مسافۃ الاحوال +
ووہبت اقدامنا علی علی الفلا ۔ ونزول غور وارتقار جبال
وہبتنا حفظا من الآفات + ۔ ومنحتنا امنا من الاہوال
ورزقتنا تقبیل عتبۃ قبلۃ ۔ فاز المقبل منہ بالاقبال +
فارزق الہ العالمین بحقہ + ۔ او بالیق بالجناب العالی
وامدنا بلقائہ وبقائہ + ۔ وعطائہ ونوالہ المتوالی +
ومن حیاتی فی اطالۃ عمرہ ۔ ادم الوری بجاہ تحت ظلال ہ
ومسعود الحسن قبولہ + ۔ واستحنی ما یرضیہ من اعمال +
نزول فی فوادی وقتہ ۔ ما دمت حیا فی جمیع الحال ہ
واستمنی مرضیۃ لدیہ وراضیا ۔ عنہ رضی یجدی مفازا تالی
فالحمد للرب الرحیم المنعم ۔ القادر المتقدس الفعال ہ
ثم الصلوۃ علی الرسول المتبع ۔ خیر الوری والصحب ثم الآل

ونیز یک قصیدۂ فارسی کہ در سلالۃ النظم جوابی ندارد نقل کردہ میشود

قصیدۂ فارسیہ در مدح حضرت ایشان

رہبا زین خبر آن شاہ خوبان را بہ پنہانی ۔ کہ عالم زندہ شد بار دگر از ابر نیسانی
صف انظارگان در انتظارش چشم در راہند ۔ پری رویان ہمہ جمعند مطرب در نغمہ خوانی

www.mujaddidway.com

خرامان و جهان با صد هزاران عشوه و مستان
گلندوز از کف پا لاله را مرهم بداغ دل
برد آب از لطافت تازه گلهای بهاری را
غلام قد خود سازد همه آزاد سروان را
گلندگنده از رشک رخش گل را بخون دل
سر و روشن بدیدار شد بفش دید نرگس
بوید داوری و عزم گشت گلستان امروز
گشت اندر حراکت سخت بنیاد جدل محکم
ریکسو دلبران هر هفت کرده برقع افگنده
ز رو گلستان شد بدالنان خرم و خندان
بکلک صنعت ارمغنی قدرت بدایع ها
سنگشه میزند با خال جانان لاف همرنگی
گشد راز دهن را غنچه فاش آهسته آهسته
ربا چین از خط و سنبل ز زلف دلبران گوید
بروی برگ گل بر قطره ژاله میچکد گوی
ز فرش سبز گلشن بر زمرد میزند طعنه
دم از اعجاز عیسی میزند بادی سحرگاهی
هزاران ابهای گل گره دیده شد روشن
گلستان سبز طوطی سبز حنا سبز در سبزت
سمندر باشد از سایه گل آتشین آبی
ز جوش گرچه جابر بهاران غنچه سینه در
هزاران گل شگفتند از نسیم صبح در یکدم
امام اولیا سیاح بیدائی خدا آشنی

گند تشریف را یکدم بصحن گلشن ارزانی
نهد داغ غلامی لاله رویان را بپیشانی
دهد آب از خجالت نوخطان گلستانی
دهد شمشاد را از لاف رعنائی پشیمانی
گند شرمنده طاوس چمن را از خرامانی
دهد از پای بوسش سنبل تر را پریشانی
گند گلزار را غیرت فزای باغ رضوانی
ز نوزادان بستانی جوان شبستانی
همه هستند اشک خامه صورتگری مانی
نباشد حاصل تحریر وصفش غیر حیرانی
نوشته بر حواشی چمن از خط ریحانی
گل شبنم زده بارو بی دران خوی افشانی
بدیده میکند نرگس اشارت های پنهانی
ز زند سرو سهی با قد خوبان لاف پیمانی
گهر لعل بهائی بسته مروارید عمانی
سخنند در شگفتن لاله یاقوت رمانی
نشان می بخشد از احیای موتی ابر نیسانی
بسان چشم یعقوب از شمیم ماه کنعانی
گلستان را درین محفل کجا زیبد خوش الحانی
دو هوش بی ز لطف گلستان گشتند بستانی
چو معشوقان بیباک از خروش عاشق فانی
چو دلهای مریدان از نگاه قطب ربانی
دمیم کبریا سیاح دریائی خداوانی

همین رهنمایان شمع جمع اولیای دین
چراغ افروز فیض مهر برج دانش و بینش
امین قدس عبد الله شه کز التفات او
یمن شد گویا هند و ستان از یمن الفاش
اگرچه شعله تابش بود شاه جهان آباد
ز اقصای خطا تا غایت مغرب زمین امروز
ز خورشید کمالش نیست جز خفاش بی بهره
بس از مظهر بجز وی در ضمیر کس نشد مضمر
بجوید مهر با فیض او لاف جهان گیری
نباشد یاد او در حضرتش تاب سبک روحی
سبق گویان سابق گر درین ایام می بودند
نخست نسبت غرای آن قوم سعادت مند
گدائی که صد دفتر معارف گفته اند از بر
بدان از قطب بسطامی و منصور است در کوئی
ز اقطاب زمان دعوای همتایش میزیبد
جهان ارواح زاری شد ز روحانیتش دهلی
اگرچه کافرستانست باشد از وجود او
بسی پژمرده گیها بود گلزار بی را
اگر معمار لطفش قصر ایمان را درین خرد
هزار دیده باشد با سر کویش سر و کاری
بسی تو بخ کرد نداهل توران و خراسانم
دلی بگلت کفر است گفتند و بدل گفتم
شد با طول صحبت ز اولیای شرب و طبا

دلیل پیشوایان قبله اعیان روحانی
کلید گنج حکمت مخزن اسرار سبحانی
دو دستگاه سیه خاصیت لعل بدخشانی
دمادم میدهد بر زر و نقره الفاس رحمانی
ولی از شعلش از قاف تا قاف است نورانی
نباشد هیچ کس مانند او از نوع انسانی
بجز احوال نه بیند کس درین عالم ورا ثانی
کمالاتی که ظاهر گشت بر قیوم ربانی
نباشد چرخ را با قدر او امکان همسانی
نباشد کوه با همتش هدگران جانی
بمحفل می نشستندش بجان بهر سبق خوانی
ندارد هوش در دم یا نظر اندر قدم رانی
نیز دیگش همه هستند اطفال دبستانی
انا الحق بر زبان هرگز نمی راند و سبحانی
سهار اگر سر دیا مهر تابان لاف درخشانی
نمیگردد بگرد قلعه او فکر نقصانی
بهشت و این سخن نبود خلاف نص قرآنی
دگر ره ز اهر فیضش یافت سرسبزی و بستانی
اساس از تو بستی روی بنهادی بویرانی
پس از دیدن عراقی را بند با پیر ملتانی
بدار الکفر رفتن چون پسندی گر مسلمانی
بظلمت رو اگر در جستجوی آب حیوانی
میسر آنچه از روی شد مرا ناوده ارزانی

www.mujaddidway.com

بجان شوینده اش ای آنکه سیحای شدن آزاد
ز تسویلات نفسانی و تلبیسات شیطانی

بگفت از یکروی صخره روزی خاتم عبدی
بصوری کے خریدی حاصل ملک سلیمانی

بدبختی خود نابه که خون گرید سیه بختی
دران کوبست و دارد میل سوئی عالم فانی

یکے گفت من تجرد یکم و نشناسمش گفتم
گر نقل ابوجهل و محمد را نمیدانی

زنده خاکروبان درش را بود صد زنهار
زکف ندهند آن اکسیر اعظم را بآسانی

ز تمنای قبولش دارم و دانم که نا اهلم +
مدد یا روح شاه نقشبند و غوث گیلانی

سگم از سگ بسی کمتر تو نجم الدین صفت جانان
برین سگ بنگر از روی کرم زانسان که میدانی

گر برین از نصیب بار نفسم صوره سان سویت
زهی دولت بلطف این صوره را گر بار گردانی

بخود کن آشنا گردیم چون از خویش بیگانه
عطائی احمدی فرما چو ما گردیم سلمانی

بدین سان مظهری شد جان پاکت جان جانانا
بچشم اهل بینش این زمان خورشید جان جانانی

ز جام فیض خود کن خالد در ماند در اسیر
گر اولب تشنه مستسقی و تو دریای [illegible]

بعد حضرت ایشان یک سال یا دو سال زنده ماندند در طاعون درجه شهادت یافتند گویند چار
کس را بر جای خود بتعاقب نصب کردند که بعد من فلان و بعد فلان فلان هر چار کس در همون طاعون
متعاقب وفات یافتند الحال قائم مقام ایشان شیخ عبد الله نهایت مرد بزرگ شنیده میشود سلمه الله
تعالی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم نیز در غزوه موته سه کس را از صحابه کرام یعنی زید بن حارثه و جعفر
طیار و عبد الله ابن رواحه را بتعاقب امیر فرموده بودند هر سه بزرگ شهید در همون جنگ شدند بعد
ایشان خالد ابن الولید بحکم رایت گرفت و فتح شد و خطاب سیف الله یافت رضی الله تعالی عنهم
مولوی عبد الرحمن شاهجهان پوری سلمه الله تعالی نزد بزرگان سینه بسینه مقصود حاصل نشد آخر
بخدمت حضرت ایشان حاضر آمده سلوک نموده خلعت خلافت یافتند عجب خلوت و انقطاع از اهل
دنیا نموده اند التفاتے بایشان ندارند نواب فرخ آباد چه قدر آرزو داشت و حاضر خدمت میشد لیکن
ایشان التفاتی باظهور نیامد مجازان ایشان اکثر نسبت قوی و کشف صحیح دارند و در ضلعه فرخ آباد
و شاهجهان پور طریقه ایشان رایج تمام دارد سلمه الله تعالی علی رؤس الطالبین میر طالب علی
المشتهر بمولوی عبد الغفار علم ظاهری خوانده از حضرت ایشان کسب نسبت قلبی نموده بحرمین

شریفین متوجه شده در بلده زبید از ملک یمن رواجی یافت گویند قاضی آن ملک نیز شده بود
الله اعلم سید اسمعیل ملتی علیه الرحمه پیشتر بیعت از مولانا خالد نموده نسبت نقشبندی کسب نمودند
روزی در واقعه دید آن سرور را صلی الله علیه وسلم که میفرمایند که بدهلی برو و از شاه غلام علی کسب
نسبت مجددی کن بحکم شریف حاضر آمده اجازت و خلافت یافتند و بوطن رفتند و کشف و وجد
صحیح داشتند ذکر رفتن ایشان در آثار نبویه و ادراک کردن ظلمت آنجا پیشتر گذشت مرزا رحیم الله
بیگ مسمی بمحمد درویش عظیم آبادی رحمه الله ترک علاقه روزگار نموده بخدمت حضرت ایشان
شتافتند کسب نسبت نمودند با اجازت و خلافت مشرف شدند گلیم سیاه پوشیده بزیارت
حضرت خواجه نقشبند رفتند و اکثر بلاد اسلام مثل روم و شام و حجاز و عراق و مغرب و ماوراء النهر
و خراسان و هندوستان سیر نمودند میگفتند مثل شاه غلام علی شیخ نیافتم از والدین حقوق
معاف کنانیدند در امر معروف و نهی عن المنکر خوفی نداشتند شهزاده کامران والی هرات از مخلصان
ایشان شد در احتساب او را الفاظ سخت و بیباک میفرمودند همچنین دیگر ولات ترکستان نا شیعه بر
دوش ایشان شده بودند و بسبب امور شرعیه از هر جا رنجیده شده می برآمدند از بادشاه قهقند که غلام
نام داشت رنجه شده برآمد در آخر در شهر سبز قرار گرفتند حاکمش دیهه کلان نذر نمود و تعیین حکومت
و دیهه برداشت در آخر عمر نکاح نمودند و خدمت صادر و وارد بر ذمه خود گرفتند
آستانه بر مذهب شافعی اختیار نموده بودند لهذا در بخارا و غیره ملقب بایشان شافعی
هستند بعض حکام ترکستان که از والی شهر سبز غبار داشت ایشان را با خفا قتل کنانیدند شربت
شهادت یافتند انا لله و انا الیه راجعون حضرت اخوند شیر محمد رحمة الله علیه تحصیل علوم نموده
از عتبه بوسی حضرت ایشان مشرف شدند کسب نسبت نموده اجازت یافتند در خدمت حضرت
ایشان بسیار ذهول از علم ظاهری طاری شد میفرمودند حال من باین حد رسید که ترکیب
هیولی از علم نحو مرتفع شد باز رجوع بعلم ظاهر نمودم که مبادا تلف نشود صدها کس از علم بهره برگرفتند
و تلامیذ خود را بتقوی و افعال خیر امر میفرمودند کسیکه در مجلس غیبت کسے از طلبا میکرد بروے
جرمانه مقرر کرده بودند در آخر عمر بسیار ضعیف شده بودند کتب بیع نمودند و درس تدریس را
ترک دادند و بکثرت تلاوت قرآن شریف و صلوة مفروضه گویا کاری نداشتند آخر الامر سکونت در ملک هند و

که دار الحرب شده است گروه دلشکسته و هم در عین بیماری متوجه حرمین شریفین به نیت هجرت شدند
در بلده عثمان رفته وفات یافتند مولانا محمد جان شیخ الحرم رحمت الله علیه بعد تحصیل علم بخدمت
حضرت ایشان رسیدند و ریاضتهای بسیار کشیدند هر روز بزیارت حضرت خواجه قطب الدین
هفت گروه میرفتند و شب آنجا در عبادت مشغول میبودند صباح یک سبوی آب که آب آنجا نهایت
گوارا است برای حضرت ایشان می آوردند خادمی نقل کرد که فرزند من قریب مرگ رسیده بود وقت
شب بدرگاه قطب الاقطاب آوردم ایشان در مراقبه بودند پیش ایشان آن بچه را بردم و عرض دعا
و سلب مرض نمودم ایشان همون وقت سلب مرض کردند شفا یافت شخصی دیگر نقل نمود که بمحبت
زنی گرفتار شدم قریب بود که در زنا گرفتار شوم بایشان عرض نمودم گفتم حال هیچ چیزی بغیر
زنا باقی نمانده اگر از من واقع شد نام شما پیش جناب باری خواهم گرفت که ایشان بحال من عنایت
سبدول نداشتند ایشان عمل لاحول ولا قوة الا بالله من تعلیم نمودند من گفتم بزبان من همیشه
همینجا هم فرمودند الحال بگفته من بخوان بخواندم گویا سد سکندری در میان من و آن زن حائل شد
دعوت شبوی از من تا دو سه سال برفت رخصت و خلافت از حضرت ایشان یافته بحرم محترم
در ابتدا صعوبتها بسیار رسیدند آخر فتوح کشاده شد و سلطانیان راجع بایشان شد خلفای
ایشان با استنبول و اضلاع روم منتشر شدند موجب سلطان روم مقرر شد بادر سلطان یکی
از معتقدان ایشان گشت خانقاهی بنا کردند و خدمت صادر و وارد میفرمودند تا آنکه در حدود
یکهزار و دو صد و شصت و شش در عین مکه معظمه بجوار رحمت پیوستند سید احمد کردی در بغداد
خلیفه از مولانا خالد نمودند باز بافغان آن سرور صلی الله علیه وسلم از بغداد بدهلی آمدند و طریقه مجددیه
از حضرت ایشان کسب نمودند و در او بیدار شده بودند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را بخواب
دیدند در دو تعلیم فرمودند برای شفا خواندند و شفا یافتند سید عبد الله مغربی ایشان نیز سابق از مولانا
خالد علیه الرحمة اخذ فیض کرده حاضر خدمت حضرت ایشان شدند و اجازت یافتند ملا میر محمد سلوک
از حضرت ایشان تمام کرده بعجب استغراق داشت بر مزار حضرت شهید می نشست گویند تمام
شبی گذشت و اگر بارش می آمد بر دوش بنود در ضلع کشمیر شهرت تمام یافت ملا گل محمد علیه الرحمة
از نوین بخدمت حضرت ایشان حاضر آمده کسب نسبت نموده بخلافت مشرف گشت بمردمان

بمردمان ولایت خادمها رسانید چند کس را اجازت داد بحج رفت و وفات یافت مولوی هرانی
المشهور بمولوی محمد جان علیه الرحمة کسب فیض از حضرت ایشان نموده بخلافت ممتاز
گردید مردم آنجا کرامتها از وشان نقل می نمایند هزاران کس را بقدمها بهدایت رسانید
مولانا محمد عظیم علیه الرحمة بعجب مرد مهذب الاخلاق بودند گویا جبلت ایشان بر اخلاق حمیده
مجبول بود باجازت حضرت ایشان مشرف شده بودند بعد انتقال حضرت ایشان بحرمین شریفین
رفته وانتقال فرمودند مولوی نور محمد علیه الرحمة ریاضات کشیده بخدمت حضرت حاضر
آمده بیعت نموده بشغال و مراقبات پرداخته اجازت یافت گویند حضرت ایشان میفرمودند
که چار کس فخر خاندان من هستند مولوی شیر محمد و مولوی محمد جان و مولوی محمد عظیم و مولوی
نور محمد این چهار هم بیاله و هم نواله بودند و هر چهار کس عالم متبحر بودند مرزا مراد بیگ علیه الرحمة
گویند از کمال زهد حضرت ایشان ایشان را جنید وقت میفرمودند نسبت قوی داشتند مردمان
از ایشان کیفیتهای عظیم حاصل شد مجاز حضرت ایشان بودند و در حیات حضرت ایشان وفات
یافتند پائین مزار حضرت شهید مدفون شدند هنیاً که محمد منور امام مسجد اکبرآبادی از خلفای حضرت
نسبت قوی داشتند و افاضه فیوض میفرمودند میان محمد جعفر صاحب بنهایت قوی نسبت
بودند ایشان بخدمت والدم می نشستند و والد را بر ایشان عنایت بغایت بود
نقش خانقاه شریف تعلق بایشان داشت مردمها از توجهات ایشان خط وافری برداشتند
اهل سفر حرمین شریفین آمدند بعد همراه والد ماجدم رفتند باز بدهلی آمدند در سنه یکهزار
و سه و هجاه و پنج وفات یافتند در خانقاه مدفون شدند میر نقش علی کسب نسبت از
حضرت ایشان نموده بلکهنو رفتند میان احمد یار علیه الرحمة سوداگر بودند تمام نسبت مجددی
حضرت ایشان را بودند قبر ایشان نیز در خانقاه هست میان قمر الدین از بزرگان قادری
بودند بدیدن بودند از پشاور بخدمت حضرت ایشان رسیدند حلقه بگوش شده اجازت
یافتند محمد شیر خان از ولایت افاغنه آمده کسب نسبت نموده رفت شیخ جلیل الرحمن
علیه الرحمة خادم خاص حضرت ایشان بودند نسبت قوی داشتند حضرت ایشان را عنایت

www.mujaddidway.com

خاص بر ایشان بود شخصے در عین حلقهٔ ذکر ایشان را که روبروی حضرت ایشان نشسته بود
تمام از ایشان بر پای حضرت ایشان افتاد و بعد و عقریب شربت شهادت نوشیدند و این بعالم
و آخر مرض حضرت ایشان بوقوع آمد قبر این شهید نیز پائین تربت حضرت شهید است اللہ اعلم

شجرهٔ منظومهٔ سلسلهٔ نقشبندیه مجددیه مظهریه

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الٰہی ز برای شاه لولاک	شفیع روز محشر احمد پاک	ابی بوبکر صدیق مرد مند	کزو شد دین حق را رونق و چند
سلیمان کو ز اصحاب عظیم است	طریق شرع از وی مستقیم است	ابی قاسم که از اهل یقین بود	بسے ثابت قدم در راه دین بود
بحرمت گلبن باغ ولایت	امام جعفر شاه ولایت	بحق باغ دید عارف حق	که شد واصل بحق کرد فکر مطلق
بحرمت واحسن آن خواجه معروف	که بود و سالک چرخ طریقت	بود یوسف خواجه صاحب تمیز	که جانرا کرد [illegible]
برای بوعلی مهر حقیقت	که همتایش نبود در دست خلاق	بزرگی عارف کامل فلک فر	محمد عارف تا بنا [illegible]
عبد الخالق آن مهر آفاق	که گنج معرفت او بست حاصل	بپیر میر علی سرور عالم	که از وی یافت اهل [illegible]
حضرت خواجه محمود کامل	که از بس داشت خود حق شناسی	ابی میر کلال مست توحید	که بر چرخ طریقت بود [illegible]
حضرت خواجه بابا سماسی	که نامه در جهانش مشتق بنا	ابی خواجه علاء الدین عطار	که گشت از وی معطر [illegible]
ابی خواجه بهاء الدین نقشبند	که چون یوسف بعالم بود محبوب	ابی حضرت عبید الله احرار	که مشکلش در جهان گره بود [illegible]
حضرت خواجه مولانا یعقوب	که از وی دید هر کس [illegible]	بپیر حضرت محمد محرم راز	که اندر فقر بود او شاه [illegible]
مولانا محمد معدن الجود	که فرد بود تفاوت بود [illegible]	بفیض عام خواجه باقی بالله	که از سر حقیقت بود آگاه
برای خواجه اکمل خواجه	که چون حمد در محمود خوانی	برای حضرت خواجه محمد	که در خلق و مروت بود [illegible]
ابی حضرت مجدد الف ثانی	کشید جوهر حق داشت [illegible]	ابی نور محمد کو چو خورشید	شعاع حق [illegible]
حضرت شیخ سیف الدین [illegible]	[illegible]	بحق شاه عبد الله کامل	که اوی بود [illegible]
حضرت شیخ شمس الدین [illegible]	[illegible]	ابی احمد سعید شاه [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

بسم اللہ الرحمن الرحیم

برای آگاهی طالبان باخبرت جدول تاریخ وفات مشائخ طریقت علیهم التحیات والتحیه

السلسلة المشائخ النقشبندیة الاویسیة

تعداد	نام بزرگان	روز وفات	ماه وفات	سنه وفات	جای مزار مبارک	اختلاف
۱	حضرت محمد مصطفی صلعم	دوشنبه ۱۲	ربیع الاول	سنه ۱۱ هجری	مدینه منوره در حضرت [illegible]	بقول مختلف
۲	حضرت ابوبکر صدیق رض	شب دوشنبه ۲۲	جمادی الاخری	سنه ۱۳ هجری	بپهلوی حضرت صلی اللہ علیه وسلم	[illegible]
۳	حضرت سلمان فارسی رض	۱۰	رجب	سنه ۳۳ هجری	طرف سفینة الاولیا	
۴	[illegible]	۲۴	جمادی الاولی	سنه ۱۰۸ هجری		
۵	حضرت امام جعفر صادق رح	دوشنبه ۱۴	رجب	سنه ۱۴۸ هجری		سفینة الاولیا
۶	حضرت ابزید بسطامی رح	۱۴	شعبان	سنه ۲۶۱ هجری	بسطام سفینة الاولیا	۱۷ شوال
۷	حضرت خواجه ابوالحسن خرقانی رح	۱۵	رمضان	سنه ۴۲۵ هجری	خرقان طرف اعراس	[illegible]
۸	حضرت خواجه ابوعلی فارمدی رح	۴	ربیع الاول	سنه ۴۷۷ هجری	طوس سفینة الاولیا	
۹	حضرت خواجه یوسف همدانی رح	۲۷	رجب	سنه ۵۳۲ هجری	مرو (رشحات)	غرهٔ صفر
۱۰	حضرت [illegible]	۱۲	ربیع الاول	سنه ۶۰۰ هجری سفینة الاولیا	[illegible] رشحات	
۱۱	حضرت طاهر عارف رح		شوال		[illegible] رشحات	
۱۲	حضرت خواجه محمود انجیر فغنوی رح	۱۷	ربیع الاول		[illegible] رشحات	
۱۳	حضرت [illegible]	۲۷	رمضان	سنه [illegible] هجری	خوارزم نخشب و رشحات	[illegible]
۱۴	حضرت [illegible]	۱۰	جمادی الاخری		قریهٔ سماسه رشحات	
۱۵	حضرت [illegible]	[illegible]	جمادی الاخری	سنه [illegible] هجری	دیه سوخاره رشحات	۹ جمادی الاول سفینة الاولیا
۱۶	حضرت [illegible]	[illegible]	ربیع الاول	سنه [illegible] هجری	بخارا رشحات	
۱۷	حضرت خواجه علاء الدین عطار رح	[illegible]	رجب	سنه [illegible] هجری	دیه خفانیان رشحات	

www.mujaddidway.com

تعداد	نام بزرگان	بروز وفات	ماہ وفات	سنہ وفات	جائے مزار مبارک	اختلاف
۱۸	حضرت خواجہ مودود چشتی رح	۵	صفر		بفنون سنہ وفات	
۱۹	حضرت خواجہ ابو احمد چشتی رح	۱۳	ربیع الاول	سنہ ۳۰۰ ہجری	سمرقند	
۲۰	حضرت مولانا محمد زمانی رح	۶	ربیع الاول			
۲۱	حضرت مولانا درویش محمد رح	۱۶	محرم			
۲۲	حضرت خواجہ محمد زاہد رح	۲۲	شعبان			
۲۳	حضرت خواجہ عبد الباقی رح	۲۵	جمادی الاخری	سنہ ہجری	ایران	
۲۴	حضرت محمد عارف رح سہروردی رح	۲۸	صفر	سنہ ۱۰۳۰ ہجری	سہرند	
۲۵	حضرت شیخ محمد معصوم رح	۹	ربیع الاول	سنہ ۱۰۸۰ ہجری		
۲۶	حضرت شیخ سیف الدین	۱۹	جمادی الاولی			
۲۷	حضرت سید نور محمد بدایونی	۱۱	ذیقعدہ	سنہ ۱۱۳۹ ہجری	بدایوں کوٹہ سلطان الشاہ	
۲۸	حضرت شاہ غلام علی رح	۱۰	محرم	سنہ ۱۲۴۰ ہجری	دہلی	
۲۹	حضرت عبد اللہ شاہ محمد	۲	صفر	سنہ ۱۲۴۶ ھ	دہلی	
۳۰	حضرت امام سید احمد رح	غرہ	شوال	سنہ ۱۲۵۰ ھ	"	
۳۱	حضرت شاہ اسماعیل رح	۲	ربیع الاول	سنہ ۱۲۷۶ ھ	بالاکوٹ سرحد صوبہ	
۳۲	حضرت مولانا اولی العلمی سلمہ اللہ تعالی					

الحمد للہ کہ کتاب لطائف غیبیہ المعروف بمقامات و خوارق مظہری مع ضمیمہ رسالہ حضرت مولانا شاہ عبد الغنی صاحب مجددی محدث دہلوی قدس سرہ القوی باہتمام جناب مولوی حافظ محمد عبد الاحد صاحب تاجر بجنور سنہ ۱۳۰۹ ہجری مطابق ۱۲۱۲ جولائی سنہ ۱۸۹۲ مسیحی مجتبائی واقع دہلی حسن الطباع یافت

عن الجميع وارضاهم. فاعلموا اخواني رحمكم الله ان لكل زمان ولكل قرن علماء اصابهم في تقاسيم رحمة الله عز وجل وان تامل حال اوائل هذه الامة المرحومة يجلي لم تدون علوم الشرع ولا فنون الادب ولا وقع عنها كثير بحث وانه لم يزل الهام الحق يسير في صدورهم علما بعد علم على حسب حكمته في كل دورة لم يخف عليكم هذا المعنى وان نصيبنا في هذه الدورة من تقاسيم رحمة الله ان يجتمع في صدورنا علوم علماء هذه الامة معقولها ومنقولها ومكشوفها وينطبق بعضها على البعض فيضمحل الخلاف بينها ويستقر كل قول في مقره فهذا الاصل منبع فنون العلم من الفقه والكلام والتصوف وغيرها الحمد لله وبتوفيقه واعلم ان معرفة الحق على ما قاله الخضر عليه السلام لا بدا ولا منتهى له وان التكلم فيها كالابرة المغموسة فيه لم ينقص من البحر شيئا او كالعصافير تشرب منه حاجتها لم تصدر فكل واحد لا يخبر الا عن كمال دون كمال ولا يصف الا جمالا دون جمال

اور اون کو خوش رکھے تو جان لینا چاہیے اے میرے بھائی خدا تمپر رحمت کرے کہ ہر زمانہ مین ایک قرن ہے اور ہر قرن مین اللہ تعالی کی رحمت کی تقسیمون مین ایک علم ہے جو اہل قرن کو پہونچتا ہے اور جو تم غور کرو اس وقت مرحومہ کے اوائل کا حال جب علوم شرع جمع نہین ہوئے تھے اور نہ فنون ادب اور نہ اونکی بہت بحث تھی۔ اور بیشک اللہ کا الہام اونکے سینون مین علم کرتا ہے ایک علم بعد ایک کے اپنی حکمت کیموافق ہر دور مین۔ یہ امر کچھ تمپر مخفی نہین اور ہمارے حصہ مین اس دور مین اللہ کی رحمتون کی تقسیمون مین یہ ہے کہ جمع ہون ہمارے سینون مین علوم علماء مرحومہ کے علماء کے علم معقول و علم منقول اور علم مکشوف اور مطابق ہون بعضے علم بعضے علم کے اور خلاف درمیان سے مٹ جاے اور ہر قول اپنے مقام پر قرار پاے تو یہ اصل و قاعدہ مقرر ہوا فنون علم فقہ اور کلام اور تصوف وغیرہ مین اللہ تعالی کا شکر ہے اوسکی توفیق پر۔ اور یہ جاننا کہ اللہ کی معرفت بموجب قول خضر علیہ السلام کے مانند ایک دریاے بے پایان کے ہے جسکی نہ ابتدا نہ انتہا۔ اور اس دریا مین تکلم ایسے ہین جیسے ایک سوئی کو غوطہ دیکر دریا مین سے نکال لو تو دریا کا کچھ کم نہین ہوجاتا یا چڑیا پانی پی جاے تو دریا کا کچھ کم نہین ہوتا پس ہر شخص ایک کمال کی خبر دیتا ہے نہ دوسرے کی۔ اور ہر کوئی ایک جمال کا وصف کرتا ہے سواے اور جمالون کے بموجب

www.mujaddidway.com

وكل يفتن في صفته + يفنى الزمان وفيه لم يوصف + وفي
مثل هذه المواضع تفترق المستمعون
فرقا فمن عرف مسقط اشارة كل واحد
والموضع الذي اخبر عنه حمل كل قول
قيل في محله وصدق الجميع ومن جهله
اختلاف العبارات وتنوع الاشارات
ولم يقدر على الخلوص منها الى حيز الاختلاف
هنالك بقي في حيرة حائرة مثل ذلك كمثل
اناس عميان اكتنفوا الشجرة يلتمسونها
ويذوقونها فوجد بعضهم اوراقها
وبعضهم اغصانها وبعضهم ازهارها
وبعضهم اثمارها ثم تعدوا يتحدثون
فقال بعضهم ان الشجرة اجسام طلس
وقال الاخر انما هي عواد وقال بعضهم
انما هي في غاية اللين والنعومة وقال
الاخر في غاية الخشونة والصلابة و
قال الاخر في غاية الحلاوة وقال الاخر
في غاية المرارة والحموضة وقال
الاخر انها لا طعم له اصلا وقال
بعضهم لها رائحة طيبة وقال الاخر
لا رائحة لها فلما اختلفوا في وصفها
حمل بعضهم على كذب بعضا وجعل بعضهم
يسب بعضا فجاء رجل اخر فخلصهم
من الابصار وكان دليلهم في كشف من الاصناف

اس شعر کے جسکا مضمون یہ ہی کہ وصف کرنیوالوں کے
تفنن مین زمانہ گزر جاتا ہی اور اوسکا وصف نہین
ہوسکتا۔ اور ایسے موقعون مین سننے والون کے
فرقے ہوجاتے ہین۔ سو جسنے ہر ایک کے اشارہ کے
مقام کو پہچان لیا اور اوس جاے کو جسکی خبر
دی ہی وہ ہر قول کو اوسکے جاے مقرر کرتا ہی
اور سبکے قول حق کی تصدیق کرتا ہی اور جو جہل
اختلاف مین عبارتون کے اور طرح طرح کے اشارات
کے اور وہ اوسمین سے نکل نہ سکا اور نہ پہنچ سکا
اوس مقام اختلاف تک وہ حیران ہوگیا اسکی مثال
ایسی ہی جیسے کچھ اندھے درخت کو ڈھونڈھتے تھے
اوسکو گھیر لیا اونہون نے بعضون نے اوسکے
پتے معلوم کیے اور بعضون نے اوسکی ٹہنیان
بعضون نے اوسکے پھول اور بعضون نے پھل
پھر بیٹھکر باتین کرنے لگے بعضون نے تو کہا کہ درخت
جسم نرم ہی اور بعضون نے کہا درخت لکڑیان ہین
اور بعضون نے کہا وہ نہایت نرم و نازک ہی اور بعضون
نے کہا نہایت کھردرا اور سخت ہی اور بعضون نے کہا
نہایت میٹھا ہی اور بعضون نے کہا بہت کڑوا ہی
اور بعضون نے کہا کچھ مزا اوسمین نہین اور بعضون نے
کہا نہایت خوشبو ہی اور بعضون نے کہا اوسمین کچھ
بو ہی نہین پس اوس کے قول مختلف ہوئے ایک
دوسرے کو جھٹلانے لگے اور بعضے گالیان دینے
لگے ایکدوسرے کو۔ ہمین کہا شخص آڑ آیا جو اون سب
جھگڑون کو سمجھا گرچہ کم تھا اون وصفون مین

التي يمدح الناس بها بعضهم بعضا لكمال
الصوت وقوة البطش وكمال السمع و
الذوق واللمس فقال كلامكم جميعكم
صحيح في الاصل خطاء باعتبار الحصر ثم
انه ارجع كل قول الى مرجعه وبين
لكل اشارة مسقط يسقط عليه ثم
ان العارفين الجامعين بين علم الظاهر
والباطن قد يكون كشفهم صحيحا في حقهم
بعض الخطاء في توجيه كلام القدماء
وتعيين مرامهم وهذا الخطاء لا يقدح
في معرفتهم بالله ولا يضر كمالهم فان
توجيه الكلام وتعيين محله خارج عن
الكشف شعبة من الاجتهاد والتحري
ان بين يشاركهم فيها علماء الظاهر بل
العوام ايضا واعلموا ان وحدة الوجود
ووحدة الشهود لفظتان تطلقان في
موضعين فتارة تستعملان في مباحث
السير الى الله عز وجل فيقال هذا السالك
مقامه وحدة الوجود وتارة مقامه وحدة
الشهود ومعنى وحدة الوجود ههنا
الاستغراق في معرفة الحقيقة الجامعة
التي يفنى العالم فيها بحيث يسقط عنه
احكام التفرقة والتمائز التي معرفة الخير
والشر مبنية عليها والشرع والعقل
يخبران عنها بتبيان لها اتم تبيان

بہت لوگ تعریف کرتے ہین ایک دوسرے کے
جیسے خوش آوازی اور قوت و توانائی اور کمال
سماعت اور ذوق اور لمس مین اوسنے کہا کہ تم سب کا
کلام اصل مین صحیح ہی حصر کے اعتبار سے خطا ہی
پھر اوسنے ہر ایک قول کو اوسکے مرجع کی طرف پھیر
کیا اور بیان کیا ہر اشارہ کا مقام پھر جو عارف
صاحب ظاہر و باطن ہین دونون کے جامع ہین
کبھی اونکا کشف صحیح ہوتا ہے اور اوسکو بھی خطا
لاحق ہوجاتی ہی پہلے لوگون کی کلام کی وجہ بیان
کرنے مین اور اون کے مطلب کے متعین کرنے مین
اور یہ خطا کچھ اونکی اعتراض نہین اللہ کی معرفت
مین اور اون کے کمال کو نقصان نہین پہنچتی
کیونکہ توجیہ کلام اور اوسکی محل کا متعین کرنا کشف سے
خارج ہے یہ تحری و اجتہاد کا شعبہ ہے جسمین علماء
ظاہر شریک ہین بلکہ عوام بھی یہ جانو کہ وحدت الوجود
اور وحدت الشہود دو لفظ ہین کہ دو جاے بولے
جاتے ہین کبھی تو مستعمل ہوتے ہین بحث مین
سیر الی اللہ کے تو کہا جاتا ہی کہ اس سالک کا مقام
وحدت الوجود ہے اور اوس سالک کا مقام
وحدت الشہود ہی اور معنی وحدت الوجود کے یہان
استغراق ہی معرفت مین ایسی حقیقت جامعہ کے
جو عالم کو فانی کرتی ہے اس حیثیت سے کہ ساقط
ہوجائین اوس سے احکام تفرقہ اور تمیز کے جنپر
معرفت خیر و شر کی ہے اور شرع اور عقل
اون سے خبر دیتی ہے اور بہت بیان اور

www.mujaddidway.com

واوفی اخبار وهذا مقام یحل فیه
بعض السالکین حتی یخلصه الله تعالی
منه ومعنی وحدت الشهود الجمع
بین احکام الجمع والتفرقة فیعلم ان
الاشیاء واحدة بوجه من الوجوه کثیرة
مباینة بوجه اخر وهذا المقام اتم و
ارفع من الاول وهذا الاصطلاح اخذناه
عن بعض اتباع الشیخ ادم البنوری قدس سره
وتارة نستعمل فی معرفة حقائق الاشیاء
علی ما هو علیه نظرا فی وجه ارتباط
الحدیث بالقدیم فوقع عند قوم ان
العالم اعراض مجتمعة فی حقیقة واحدة
کما ان صورة الانسان وصورة الفرس
وصورة الحمار متواردات علی الشمع
والطبیعة الشمعیة باقیة فی
جمیع الحالات لکن الشمع لا یسمی
باسم التماثیل الا بتلک الصورة
المتواردة علیه بل تلک الصور فی الحقیقة
هی التماثیل لکن لا وجود لها الا بضم
ضمیمة هی الشمع ووقع عند اخرین
ان العالم عکوس الاسماء والصفات
انطبعت فی مرایا الاعدام المقابلة لتلک
الاسماء والصفات کما ان
القدرة تقابلها عدم
وهو العجز فالعکس منه

خبرین اوسکی دی ہین اور یہ ایسا مقام ہے
جس مین بعضے سالک پھنسے رہتے ہین جب تک
اللہ اوس سے خلاصی دے اور وحدت الشہود
کے معنی ہین جمع کرنا احکام جمع اور تفرقہ کا پس
جانا جاتا ہے کہ سب چیزین واحد ہین ایک وجہ سے
اور بہت اور مغایر ہین ایک وجہ سے اور یہ مقام
اتم اور ارفع ہے پہلے مقام سے اور یہ اصطلاح
ہمنے اخذ کی ہے بعضے اتباع شیخ آدم بنوری قدس سرہ کی
بعضے اتباع سے وحدت الوجود اور
وحدت الشہود دونون لفظ مستعمل ہوتے ہین
حقائق اشیا کی معرفت پر جیسا کہ ہم ہین
پس نظر کے حادث اور قدیم کے ربط پر
قوم کے نزدیک واقع ہوا کہ عالم اعراض مجتمعہ
ہین حقیقت واحدہ مین جیسے صورت انسان
کی اور صورت گھوڑے کی اور صورت گدھے کی
ان سب کو موم کی بنالین تو موم کی طبیعت باقی
ہے ہر حال مین۔ اب اوس موم کی صورت کو موم
نہین کہتے بلکہ کہتے ہین یہ انسان ہے یہ گھوڑا
وغیرہ ہے لیکن وہ صورتین حقیقت مین تماثیل
ہین جنکا وجود نہین مگر موم کے سبب۔
اور ایک قوم کے نزدیک یہ واقع ہوا کہ عالم جو
ہے یہ عکس ہین اسماء وصفات کے جو منطبع
ہوئی ہین اعدام کے آئینون مین۔ وہ اعدام
جو اون اسماء اور صفات کے مقابل ہین۔
جیسے قدرت کے مقابل مین عدم کہ وہ عجز ہے

القدرة فی مرآة العجز صارت قدرة
ممکنة وعلی هذا القیاس سائر الصفات
والوجود ایضا علی هذا الاسلوب
فالمذهب الاول یسمی بوحدة الوجود
والثانی بوحدة الشهود وقد وقع
عندنا ان المکشوفین صحیحان جمیعا
لکن القول بان وحدت الشهود علی
هذا المعنی لم یقل به الشیخ العربی
مهو بل الشیخ واتباعه بل الحکماء ایضا
یقولون بها وذلک لان محصل هذا
القول بعد التهذیب والتخلیص
من المجازات والاستعارات التی
اوجبت صعوبة الفهم هو ان
الحقائق الامکانیة اضعف و
انقص والحقیقة الوجودیة اتم
واقوی بحیث یمکن ان یقال
للحقائق الامکانیة انها اعدام
ظهر فیها صور الوجودات ولاخفاء
ان هذا القول متفق علیه وهذا الذی
سألتمونی عنه یحتاج الی التفصیل فاسمعوا
لما یتلی علیکم باذان واعیة اعلموا
رحمکم الله ان اول ما یفهمه المسلم
ویخلص الیه من نصوص الکتاب و
السنة بل یخلص الی کل صاحب عقل
ان الحق عز وجل موجود جزئی مثل

تو جب منعکس ہوئی قدرت کی، اوسی عجز کے آئینہ مین تو
ہوگئی قدرت ممکنہ اور اسیطرح باقی صفات کا حال ہے
اور وجود بھی اسی طریق پر ہے تو پہلے مذہب کا نام
وحدت الوجود ہے اور دوسرے کا نام وحدت الشہود
ہے اور ہمارے نزدیک دونون مکاشفے صحیح ہین
لیکن یہ کہنا کہ شیخ عربی نے وحدت شہود کی اس
معنے سے نہین کہے یہ سہو ہے بلکہ شیخ اور
اتباع شیخ نے بلکہ حکماء نے بھی کہی ہے۔
اسواسطے کہ اس قول کا محصل بعد تہذیب و
تخلیص مجاز اور استعارون کی جو واجب دیتے ہین
صعوبت فہم کو یہی ہے کہ حقائق امکانیہ
بہت ضعیف اور بہت ناقص ہین اور
حقیقت وجودیہ بہت پوری اور بہت
قوی ہے اسی حیثیت سے کہ ممکن ہے
کہ یہ کہا جائے کہ حقائق امکانیہ اعدام
ہین کہ اون مین صور موجودات ظاہر ہوئین
اور کچھ چھپا نہین کہ یہ قول متفق علیہ
ہے اور یہی ہے وہ جو تم نے ہم سے
دریافت کیا ہے اسکی تفصیل کی حاجت
ہے پس تم سنو جو بیان کرون خوب غور
سے۔ جانو تم اللہ تعالی تمپر رحم کرے
کہ جسکو مسلمان پہلے سمجھتا ہے اور جس سے
رہائی پاتا ہے نصوص کتاب اور سنت
سے بلکہ صاحب عقل سے وہ یہ ہے
حق عز وجل موجود جزئی ہے مانند

www.mujaddidway.com

سائر المخلوقات الا انه قديم مؤثر في
العالم الخالق لهم رازق اياهم وهذا
العلم هو الذي يجده في صدره كل
عاقل قبل ان يمارس رياضة نفسانية
او يمعن في المعقول وهو كلف به
الشرع الناس والشرع الالهي لم يكلف
الناس الا بما اودعه الله عز وجل في
فطرتهم بحسب الصور النوعية سواء كان
ذلك الشيء المكلف به علما وعملا ولم
يجئ الشرع عليهم الا بما يهدي اليه
فطرتهم وهو مستمكن فيهم قال الله
تبارك وتعالى فطرة الله التي فطر الناس
عليها لا تبديل لخلق الله وقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم كل مولود يولد
على الفطرة الحديث وهذه معرفة صحيحة
واشارة صادقة مرجعها الى تجلي من التجليات
الحق عز وجل قديم بزر في قلب النفس
الرحماني قبل ان يخلق الزمان ويجيء
حديث الحدوث وذلك لان النفوس
البشرية لها انجذاب اليه مثل انجذاب
الحديد الى المقناطيس وميلا اليه
مثل ميل النار الى جهة الفوق وميل
الارض الى جهة التحت ما اصدق ما قال
بعضهم ؎ قد جعلت مقناطيسها فقلوبنا
تجذبك اياها اليك تميل فسمي فوق

اور خرابات کے گروہ قدیم ہے عالم مین پیدا کرنیوالا خالق اور
رازق ہمکا ہے اور یہ وہ علم ہے جو ہر صاحب عقل اپنے سینہ
مین پاتا ہے پہلے اس سے کہ ریاضت نفس کے مشق کرے اور
تکرر معقول مین اور وہ ہے جسکو سب شرع نے لوگونکو
مکلف کیا ہے اور شرع الہی اوسی کی تکلیف دیتی ہے
جو اللہ تعالی نے اونکی فطرت مین امانت رکھا ہے
موافق صورت نوعیہ کے برابر ہے خود وہ شے
کہ جس کے سبب تکلیف دیجاتی ہے از روے
علم و عمل کے ہو اور شرع شریف لوگون پر بجز اسکے
خدا تعالی نے اونکی فطرت مین رکھا ہے
بے تحیت قائم نہ کرے چنانچہ خدا تعالی نے فرمایا
فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله
اور رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نے فرمایا
کل مولود یولد علی الفطرة الحدیث اور یہ
معرفت صحیح اور اشارہ صادق ہے کہ اسکا
مرجع اللہ تعالی کی تجلیون مین ایک تجلی ہے
قدیم ہے ظاہر ہوا نفس رحمانی مین اس سے
پہلے کہ زمانہ متحقق ہو اور حدوث کی حدیث
ہو اور یہ اسلئے کہ نفوس بشریہ کو اسکی طرف کشش
ہے جیسے لوہے کو کشش ہے مقناطیس
کی طرف اور آگ کو میل ہے فوق کی طرف
اور خاک کو میل ہے تحت کی طرف - کیا
خوب اور سچ کسی نے یہ شعر کہا ہے ؎
لقد جعلت مقناطیسنا فقلوبنا + بجذبک ایاہا
الیک تمیل + پس نام رکھا گیا حق کا

عز وجل الوصول الى هذا التجلي بعد الموت
بلقاء الله وجعل كل ما يعين الانسان على
هذا الوصول شيئا صدره عنده طاعة و
جعل كل ما يبعد عنه او يقلق قلبه عنده
اثما والى هذا المعنى اشار النبي صلى الله
عليه وسلم حيث قال سترون ربكم عز وجل
كما ترون القمر ليلة البدر لا تضامون في
رؤيته فان استطعتم ان تغلبوا على صلوة
قبل طلوع الشمس وقبل غروبها فافعلوا و
هذا التجلي هو ميزان الخير والشر كما اشرنا
اليه وهذا التجلي هو الذي ينطبق عليه
الاسماء الالهية التسعة والتسعون و
هو الذي اخبر عنه النبي صلى الله عليه وسلم
حين سئل اين كان ربنا قبل ان يخلق خلقه
قال كان في عماء ما فوقه هواء وما تحته
هواء وهو الذي اخبر عنه الصوفية
بقولهم ان الحق ظهر في مظهرين مظهر
واجب له التأثير والقهر والفعل والتنزه
ومظهر ممكن له التأثير بالانقهار و
الانفعال والقبول وقال الشيخ محي الدين
ابن العربي ذوق الانبياء والاولياء يدل على ان
هناك ازلا متجددة انتهى فمن اثبت هذا التجلي كما
هو اصاب الفطرة التي فطر الناس عليها ووافق
الانبياء والاولياء في معرفتهم بربهم ومن لم يثبته اخطأ
الفطرة وما بين الانبياء والاولياء في معرفتهم بربهم

وصول اس تجلی کا موت کے بعد لقاء اللہ اور گردانی
گئی جو چیز کہ اعانت کرے انسان کی اس وصول کی
کہ اسکا سینہ روشن ہوتا ہے عبادت اور جو چیز
کہ اوس سے دور کرے اور دل اوسکا مستقلق ہو
اوسکا نام گناہ اور اسی معنی کی طرف اشارہ فرمایا
ہے نبی صلی اللہ علیہ وسلم نے وہ جو فرمایا ہے ستورون
ربکم عز وجل کما ترون القمر لیلة البدر لا تضامون
فی رؤیته فان استطعتم ان تغلبوا علی صلوة قبل طلوع
الشمس وقبل غروبها فافعلوا اور یہی تجلی میزان ہے
خیر و شر کی جیسے ہم اشارہ کر چکے ہین اور یہی تجلی ہے
جسپر اللہ کے نوے و نو نام منطبق ہوتے ہین اور وہ
یہی تجلی ہے جسکی نبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نے خبر
دی ہے جب سنی آپ سے پوچھا کہ ہمارا رب کہان تھا
جب خلقت کو پیدا نہین کیا تھا تو آپ نے فرمایا عماء
مین کہ اوس کے فوق بھی ہوا ہے اور تحت بھی
ہوا ہے اور یہی ہے جو صوفیہ نے کہا ہے کہ حق
ظاہر ہوا دو مظہرون مین ایک مظہر وہ جسکو تاثیر
واجب ہے اور قہر اور فعل اور منزہ ہونا اور ایک مظہر
وہ جسکے لئے ممکن ہے تاثیر اور قہر اور ٹھانا اور فعل
قبول کرنا اور آلودگی اور کہا ہے شیخ محی الدین ابن
عربی نے کہ انبیا و اولیا کا ذوق دلالت کرتا ہے کہ
وہان ازلا متجددہ ہین انتہی پس جسنے ثابت کیا اس تجلی کو جیسا کہ ہے
اس فطرت کو پہنچا جس فطرت پر لوگونکو پیدا کیا ہے اور موافق
ہوا اللہ کی معرفت مین انبیا اور اولیا کی اور جسنے ثابت نہ کیا اوسنے
خطا کی فطرت مین اور بیان کیا ہے انبیا و اولیا نے اللہ کی معرفت

www.mujaddidway.com

وصار زنديقا بعاد دهريا وكذلك كل من انكر
علما اودعه الله في بعض فطرة الانسان
وادار عليه التكليف فهو الزنديق وكذلك
من العلم ان الفطرة التي يكون منكرها
زنديقا ان حقائق الاشياء ثابتة وان
للاشياء وجودات خاصة بها دون غيرها
خواصها كالنار يحرق والماء يطفي والزنجبيل
حار والكافور بارد والصلوة تنهى والزنا مضر
فمن لم يقل بذلك وامت عليه الحجة فقد
على نفسه وكذبته الدلائل من نفسه
نفسه ووقع في هوات من تهافت الاقوال
والآراء وقد عرفنا من سنة الشارع عليه
الصلوة والسلام انه يمنع التعدي من طور
الفطرة ويحض على الخوض فيما سوى ذلك الا
بالصورة عرفوا ان التعقل انما جرى على العقل
وعلى الصورة الانسانية فلو ان انسانا اعمل
في ذلك عقله وخاض في ذلك بما هو انسان
كان مصيبا عنه لكنهم يخوضون بصورة وراء
طور العقل وبما هو من البشرية بالجملة فهذا
خاض الناس بعد احكام هذا الاصل الذي
جبلوا عليه في علم اخرج هوات الاشياء
المعقولة المحسوسة مشتركة في الوجود وهو
المعقول الذي به تفارق هذه الاشياء المعدوم
فانا قد نتصور المثلث مثلا والعقل الا
ليس بموجود وقد نتصور العقل ثم موجود

وندیق اور دہریہ ہوگیا اسیطرح جسنے انکار کیا اوس علم کا
جو اللہ نے فطرت انسان کی اصل مین امانت رکھا ہے اور جو
احکام شرع کا مدار ہے وہ بھی زندیق ہے اور اسیطرح علم
سے ہے ایسی فطرت جسکا منکر زندیق ہے یہ کہ حقائق اشیا
ثابت ہین اور یہ کہ اشیا کیواسطے وجود خاص ہین جیسے
اونکے خواص کے حکم کا مدار ہے جیسے آگ اوسکا خواص
جلا دینا ہے پانی اوسکا خواص بجھا دینا اور سونٹھ گرم
اور کافور سرد ہے اور نماز خیر ہے اور زنا شر ہے جو اسکا
قائل ہو تو خود اوسکے اوپر حجتین قائم ہونگی اور
جھٹلا دینگی خود اوسکی نفس کی اوسکو اپنا گرد ہے مین
تہافت یعنی سستی اقوال و آراء کی ہوا سے اور جسنے
جان لیا ہے سنت شارع علیہ الصلوۃ والسلام کو کہ
اوسنے منع کیا ہے طور فطرت سے تجاوز کرجانے
اور بحث کی خوض کرنے سے اوسکے سوا مین لیکن جسنے
یہ پہچان لیا ہے کہ بحث بیشک جاری ہوئی ہے
عقل پر اور صورت انسانیہ پر تو اگر انسان ہے عقل
صرف کرے اور خوض کرے ہے اس سبب سے کہ وہ انسان
ہے تو اوسکا بحث ہے لیکن وہ خوض کرتے ہین ایسی طور سے
جو عقل کی طرف سے آگئی ہے اور اس حیثیت سے کہ وہ بشر ہے
الحاصل بیشک لوگون نے خوض کی بعد احکام اس اصل کے
کے جو پیدا شدہ جبلت کیے گئے ہین ایک اور علم مین ایسا
علم یہ ہے کہ اشیا معقولہ محسوسہ مشترک ہین وجود مین
وہ ہی معنی ہین جس سے جدا جدا ہوگئین یہ اشیا معدوم
کیونکہ کبھی تصور کرتے ہین مثلث کا مثلاً اور ہم جانتے ہین
کہ وہ موجود نہین اور کبھی ہم تصور کرتے ہین عقل کا اور ہم جانتے ہین کہ وہ موجود

والابدان للتصور الثاني يفارق للتصور
الاول والذي به يفارقه هو الموجود وهو
الذي يكون مبدأ للقابلية والفاعلية في
هذه الاشياء متمايزة في الماهيات وهي
الخصوصيات الزائدة على الوجود والامور التي
بها يسمى الفرس والانسان والحمار والبعير
هذه الاسماء والتي بها يقدر في تعيينها
لكل منها من الاحكام والآثار ثم اختلفوا في
حقيقة هذا الوجود وكيفية انضمامها فقيل
الوجود امر انتزاعي يتصف به الماهيات
والجاعل لم يجعل الماهية ماهية ولا
الوجود وجود لكن جعل الماهية موجودة
اقول هذا القول صادق في نفسه خطأ
باعتبار حصر معرفة الوجود وجود لكن ذكره
وجود الوجود الحقيقي فانا ندرك لا محالة
امرا نسميه بالوجود ونصف به الماهيات و
الانضمام بها امرا آثارا جعل الجاعل وسببه وقيل
الجاعل جعل الماهية واصدرها من نفسه
وبعد اصدارها نظر الى بعض
احوالها من ظهور الفاعلية والقابلية
ونحو ذلك فارتسم في صدره وهو عند ذلك
صورة تسمى بالوجود اقول وهذا ايضا
قول صادق في نفسه خطأ باعتبار حصر معرفة
الوجود فيه فانا ندرك قطعا امرا متمايزة
في الخارج نسميها بالاسماء المختلفة

اور جدا ہے اور جس سے دونون مین جدائی ہے وہ موجود ہے
اور وہی مبدا قابلیت اور فاعلیت ان اشیا مین اور تمایز
یعنی امتیاز دینے والا ماہیات کا کہ وہ خصوصیات زائدہ ہین
وجود سے اور وہی ایسے امور ہین جنسے نام رکھا گیا
گھوڑا اور انسان اور گدھا اور اونٹ ان نامون سے
اور وہی ہے جنسے مقدر کیے گئے ہین احکام اور آثار
پھر اون لوگون نے اختلاف کیا اس وجود کی حقیقت مین
اور اوسکے انضمام کی کیفیت مین تو بعضون نے کہا کہ
الوجود امر انتزاعی یتصف به الماهیات یعنی وجود ایک
امر انتزاعی ہے جس سے ماہیتین متصف ہوتی ہین اور جاعل
نے نہ ماہیتون کو ماہیت کیا ہے اور نہ وجود کو وجود لیکن
ماہیت کو موجود کیا ہے - مین کہتا ہون یہ قول سچا ہے فی نفسہ
خطا ہے باعتبار حصر معرفت وجود کے وجود لیکن اسکا ذکر صحیح
وجود حقیقی کا ہے کیونکہ ہم ادراک کرتے ہین ضرور ایک امر تمایز
جسکا ہم نام رکھتے ہین وجود اور اوس سے وصف کرتے ہین
ماہیات کا اور اوس سے وصف کرنا ایک اثر ہے اثر ہین سے
جعل جاعل کی اور سبب ہے اوسکے واسطے اور بعضون نے کہا
کہ جاعل نے بنایا ماہیتون کو اور صادر کیا انہون نے نفس سے اور پھر اون
ماہیتون کے صادر ہونیکے دیکھنے والون نے دیکھا اور ماہیت
کا بعض حال جو ظاہر ہوئی قابلیت اور فاعلیت وغیرہ کا تو اونکی ذہن مین
نقش ہوئی ایک صورت کہ اوسکا نام وجود ہے مین کہتا ہون
یہ بھی قول صادق ہے فی نفسہ خطا ہے باعتبار حصر معرفت
کے بیچ اوسکے کیونکہ ہم ادراک کرتے ہین قطعی ایسے امور متمایز کو
خارج مین کہ ہم مختلف نام رکھتے ہین سے اور

www.mujaddidway.com

ولا جرم انها اثر الجاعل والحق ان هذالك
وجودات خاصة نسميها بالماهيات تختلف
بين وجود بين اخرين احدهما الوجود الواحد
في المنبسط على هياكل الموجودات وهو
متقدم على الوجودات الخاصة والوجودات
الخاصة تنزلات وتعينات لبعض عمومه
حاصلة من ارتباط معلوم الانية بمجهول
الكيفية بينه وبين الماهيات التي
هي شيون هذه الوجود المنبسط وصورة
العلمية وتأيهما الوجود المنتزع من
ملاحظة الوجودات الخاصة اجمالا
فكل واحدة من هذين القائلين اصاب
الحق واخطأ في الاكتفاء بما لا يشفي عليلا
ولا يطفي غليلا وقالت الصوفية القائلة
بوحدة الوجود الشيء الذي يكون في الخارج
ويترتب عليه الآثار الخارجية لا يخلو من
ان يكون في حصوله في الخارج وفي ترتب الآثار
الخارجية عليه محتاجا الى ضم ضميمة او لا يكون
محتاجا الى ضم ضميمة فالاول هو الممكن والثاني هو الواجب
وقد ادركنا بالذوق ان هذه الضميمة هو الوجود
المنبسط على هياكل الموجودات وهو شيء
فانه بذاته مقوم لغيره وليس متعينا
في نفسه تعينا بنوع من الآثار المعلومة
عند الناس لكن له تنزلات علما وعينا
فتلك التنزلات صار متعينا تعينا بآثار

اور ضرور وہ اثر جاعل کا ہے اور سچ بات یہ ہے کہ وہ ان
وجودات خاصہ میں جنکو ہم نام ماہیات رکھتے ہیں کہ وہ
مختلف ہیں درمیان دو اور وجودوں کے کہ ایک وہ
وجود واحد منبسط علی ہیاکل الموجودات کہ وہ متقدم ہے
وجودات خاصہ پر اور وجودات خاصہ تنزل و تعینات ہیں
اوسکے بعض عموم کی جو حاصل ہوئی ہیں ارتباط علوم انیت
مجہول الکیفیت سے درمیان اوسکے و ماہیات کے ایسی
ماہیات جو شیون ہیں اس وجود منبسط کے اور صورت
علمیہ کے اور دوسرا وجود منتزع ہے ملاحظہ وجودات
خاصہ سے اجمالا تو ہر ایک ان قائلوں میں سے
حق کو پہنچ گیا اور خطا کے اوس نے کہ جس سے بیمار
شفا پائے اور پیاسے کی پیاس بجھے اور صوفیہ
قائل وحدت وجود کے ہیں وہ کہتے ہیں کہ شیء
شے خارج میں ہے اور اوس پر آثار خارجیہ مرتب
ہوتے ہیں وہ دو حال سے خالی نہیں کہ یا تو اوسکے
حصول میں خارج میں اور جو آثار اوس پر مترتب ہوتے
ہیں خارج میں کچھ حاجت ضم ضمیمہ کے ہے یا حاجت
ضم ضمیمہ کی نہیں تو جس میں حاجت ہے وہ ممکن ہے
اور جسکو حاجت نہیں وہ واجب ہے اور تحقیق ہمنے
ادراک کیا ہے اپنے ذوق سے کہ وہ ضمیمہ وہی وجود
منبسط علی ہیاکل الموجودات ہے اور ایک شے قائم بذاتہ
اور مقوم لغیرہ ہے اور نہیں ہے متعین بنفسہ خاص
کسی نوع سے اون آثار سے جو لوگوں کو معلوم ہیں
مگر اوس کے تنزلات ہیں علمی اور عینی تو وہ تنزلات
ہو گئے ہیں متعین خاص آثار خاصہ سے

خاصة واول مراتب تنزله تجليه بنفسه
بشان كلي لا يخرج عنه شان البتة ثم
تنزله الى تفاصيل تلك الشان الكلي في
العلم دون العين ثم تنزله في تلك التفاصيل
في العين كما كان في العلم وحقائق الممكنات
عندهم هي صور تلك الذات المتكثرة
بتلبس الشيون والاعتبارات فاذا علم
بنفسه متلبسا بهذا الشان كان ذلك
حقيقة الممكن واذا علم بنفسه متلبسا
بذلك الشان كان حقيقة لممكن آخر وجودات
الممكنات هي ظهور الوجود في تلك الحقائق
فاذا اجتمعت شروط وجود ممكن وارتفعت
موانع وجوده حدثت له نسبة خاصة
مجهولة الكيفية معلومة الانية بذلك
الوجود فصدر من الوجود آثار مختصة بتلك
النسبة واقتضى الوجود اياها بواسطة
تلك النسبة الخاصة فيقال عند ذلك
تنزل الوجود وتعين وظهر في مظهر خاص
فمعنى الظهور تميزه وتعينه واقتضاء
نوع من الآثار دون غيرها ومظهر الشيء
وصورته المحتملة التي تعين بها وتلبس
باحكامها واثارها اقول هذا القول
صحيح عقلا وكشفا فانك اذا قلت ان
المحقق في معركة القتال ليس الا الجسم
فهو القاتل والمقتول وهو آلة القتل

اور پہلا مرتبہ اوسکے تنزل کا تجلی نفسہ ہے ایسی
شان سے جس سے کوئی شے خارج نہیں۔ پھر اوس کا
تنزل اوس شان کلی کے تفاصیل کیطرف علم میں نہ
عین میں نہیں۔ پھر اوسکا تنزل تفاصیل میں بھی
عین میں جیسا تھا علم میں اور حقائق ممکنات اونکے
نزدیک یعنی صوفیوں کی صورتیں ہیں اوس ذات
متکثرہ کی ساتھ تلبس شیون و اعتبارات کے پس جب
وہ جانا جائے متلبس اس شان سے تو ہوگا وہ حقیقت ممکن
کی اور جب وہ جانا جائے متلبس اس شان سے تو ہوگا
وہ حقیقت اور ممکن کی اور وجودات ممکنات کیا ہیں
وہ ظہور وجود کا ہے اون حقائق میں تو جسوقت شرطیں
جمع ہو گئیں وجود ممکن کی اور اوسکے وجود کے موانع
مرتفع ہو گئے تو اوسکے واسطے حادث ہوئی ایک نسبت
خاص جو مجہول الکیفیت اور معلوم الانیت اوس وجود سے تو
صادر ہونے وجود سے آثار مختصہ اس حقیقت کے
اور وجود اون آثار کا مقتضی ہوا بواسطہ اوس نسبت
خاصہ کے تو کہا جاتا ہے اسوقت تنزل وجود کا اور
تعین اور ظاہر ہوا خاص مظہر میں پس معنی ظہور کے
کیا ہیں اوسکی تمیز اور تعین اور اقتضا ایک نوع کا آثار
سے ایسا جو اوسکے غیر میں نہ ہو اور مظہر شے کا اور
صورت محتملہ ایسی جس سے تعین ہوا اور تلبس ہوا
اوسکے احکام اور آثار کا۔ میں کہتا ہوں یہ قول صحیح
ہے عقل اور کشف کی راہ سے کیونکہ جب تم کہو کہ
محقق لڑائی کے معرکہ میں فقط جسم ہے کہ وہی
قاتل ہے اور وہی مقتول اور وہی اسباب قتل کا

www.mujaddidway.com

وهو الراكب وهو المركوب وهو السرج
وهو السيف وهو الرمح وهو القوس و
هو السهم وهو الرمي وهو الحاذر وهو
المحزوم وهو الصائل وهو المصول عليه
غير ان الجسم لم يستحق اسما من هذه
الاسماء الا بكيفية خاصة ومعنى خاص
واذا نظرنا الى تلك الكيفيات مع قطع
النظر عن اقترانها بالجسم كما كانت معدومة
ولم يصدر منها آثارها واذا انضمت اليها
الجسم صارت موجودة وصدر منها آثارها و
الجسم محل تلك الكيفيات والحامل لها استحق
لتلك المعاني في العقل والتقدير قبل الوجود
الخارجي ثم تكون تلك الاشياء عند الوجود
الخارجي وتلك الصور المتكثرة اعدام محضة
ان لوحظ اليها مع قطع النظر عن الجسم لم يكن
لها تحقق وكانت موهومة وان لوحظ
بضم ضميمة وهو الجسم كانت موجودة فاذا
صار الجسم سيفا تارة ورمحا اخرى فقد انضم
بها الاسباب اعني النار والحداد والخشب
والحديد والنار والمدبر والمقطع والقائم و
المشار وغيرها الى ان حدثت بين الصور
الموهوم الذي هو السيف والرمح وبين
الموجود الذي هو الجسم نسبة معلومة الانية
مجهولة الكيفية بها تصف ذلك المعدوم
بالوجود وبعد وجود السيف والرمح حينئذ

اور وہ ہی سواری اور وہ ہی سوار اور وہ ہی زین اور
وہ ہی نیزہ اور وہ ہی تلوار اور وہ ہی کمان اور وہ ہی
اور وہ ہی تیر انداز اور وہ ہی شکست دینے والا اور وہ ہی
شکست پانے والا اور وہ ہی حملہ کرنے والا اور اسی پر
حملہ کیا گیا سوائے اسکے نہیں کہ جسم مستحق کسی کام کا نہیں
مگر ایک کیفیت خاص اور معنی خاص سے۔ اور جب ہم
نظر میں ان کیفیتوں کو اور جسم کے اقتران سے قطع
نظر کریں تو ہوں گی معدوم نہیں اور ان کے
آثار صادر نہیں ہوتے تھے اور جب ضم ہو گیا اونکے
جسم تو موجود ہو گئیں اور ان سے اونکے آثار صادر
ہوئے اور جسم محل ہے ان کیفیتوں کا اور اونکا حامل
مستحق ہوا ان معانی کا عقل و تقدیر میں قبل وجود
خارجی کے پھر ہو گئیں وہ چیزیں وقت وجود
اور وہ صور متکثرہ اعدام محض ہیں اگر لحاظ کیا جائے
اونکو جسم سے قطع نظر کر کے تو نہیں واسطے اونکے
تحقق اور ہوں گے موہوم۔ اور جو لحاظ کیا جائے
اون کے ضمیمہ کا کہ وہ جسم ہے تو ہوں گے موجود
تو جس وقت جسم سیف ہو گیا کبھی اور کبھی نیزہ تو منضم
ہوئی اوس سے اسباب یعنی بڑھئی لوہار اور کاریگر
اور لوہا اور آگ اور دھونکنی اور سوہلا اور آری وغیرہ
یہانتک کہ حادث ہوئی درمیان موہوم کے کہ وہ
تلوار اور نیزہ ہے اور درمیان موجود کے کہ وہ
جسم ہے ایک ایسی نسبت جو معلومۃ الانیۃ اور
مجہولۃ الکیفیۃ ہے جس سے وہ معدوم موجود
اور معنی وجود تلوار و نیزہ کے اس وقت

ارتباط المعدوم بالوجود بحيث يصح
اشتقاق الاسم من الوجود كان الجسم عاما
محملا بصور كثيرة فاذا صار سيفا فليس
باحكام السيفية من القطع وغيره فقد
تعين بتعين خاص وبرز في بعض صورة
المحتملة فيقال عند ذلك ظهر في مظهر خاص
هو السيف كان ذلك كلاما صحيحا لا يتمكن
من انكاره عاقل اللهم الا مناقشات
لفظية ترجع الى الوضع والعرف لا عبرة بها
عندنا فاذا فهمت هذا القدر في الجسم فالموجود
اولى بهذا ثم الموجود معناه ما اتصف
بالوجود والوجود لا شك انه صفة انتزاعية فلنبحث
عن هذه الصفة الانتزاعية هل لمنشأ انتزاعها في
الخارج او هي منتزعة انتزاعا بلا اعوال
نحو ان بديهة العقل يحكم بالاول
وفي الاحتمال الثاني فاذا كان هذا
حكم الموجود كان هو حكم الوجود الحقيقي
الذي هو منشأ انتزاع بالاولى
واعلم ان الثبوت قبل الوجود فكم من
معدوم هو ثابت متعين مخصوص باحكامه
واثاره فان المحاسب اذا تعقل مراتب
الاعداد فانه يمضي في ذلك على قانون
طبيعية ثابتة في نفسها يعلم ذلك بدقة
فلو اراد ان يجعل الزوج فردا والفرد زوجا
لم يكن ذلك ولو اراد ان يقدم شيئا

ارتباط معدوم کا ہے ساتھ وجود کے ایسی نسبت
کہ صحیح ہو اشتقاق اسم کا وجود سے تو ہوگا جسم عام محتمل
بہت صورتوں کا۔ کیونکہ جب ہو گیا سیف اور متعین ہو گیا
احکام سیف یعنی قطع وغیرہ سے تو متعین ہوا ایک
خاص تعین سے اور ظاہر ہوا ایک بعض صورت محتملہ
سے تو اس وقت کہا جائیگا کہ ظاہر ہوا مظہر خاص میں
کہ وہ سیف ہے تو یہ کہنا صحیح ہے کوئی عاقل اسکا
نہیں کر سکتا۔ ہاں مگر مناقشے لفظی جنکا مرجع
وضع اور عرف ہے سو اوسکا اعتبار نہیں ہمارے نزدیک
جب تم نے اتنا جسم میں سمجھ لیا تو موجود اولی ہے اس
پھر موجود کے معنے کیا ہیں یہ ہیں کہ جو شے ہو ساتھ وجود کے اور اسمیں
شک نہیں کہ یہ صفت انتزاعیہ ہے اب ہمیں چاہیئے کہ
اس صفت انتزاعیہ کی بحث کریں کہ اسکے واسطے منشا انتزاع
خارج میں بھی ہے یا وہ منتزع انتزاع بلا اعوال یعنی جیسے
کے دانتوں کے ہو تو اسمیں کچھ شک و شبہ نہیں کہ
عقل حکم کرتی ہے ساتھ اول کے یعنی اسکے واسطے منشا
انتزاع کا خارج میں ہے اور احتمال ثانی کو عقل رد
کرتی ہے پس جس وقت یہ حکم ہوا موجود کا تو ہوگا وہی
حکم وجود حقیقی کا کہ جو منشا انتزاع ہے اولی اور جاننا
چاہیئے کہ ثبوت قبل الوجود تو بہت سے معدوم ہیں
کہ ثابت متعین ہیں مخصوص اپنے احکام و آثار کے ساتھ
کیونکہ محاسب جب عقل کرتا ہے مراتب اعداد میں تو
اسمیں ایک قانون طبیعی کے ہوتی ہے ثابت ہے جانتا ہے کہ
ہے پس اگر وہ چاہے کہ زوج کو فرد کر دے اور فرد کو زوج
تو اسکے واسطے یہ نہیں ہوتا اور اگر چاہے کہ کسی کو مقدم کرے

www.mujaddidway.com

من مرتبته او بوجه لم يستطع وهذا
هو الثبوت الذي نقول انه قبل الوجود
هو غير الوجود الخارجي لا محالة وغير الوجود
الذهني ان اريد به التحقق الذي يحصل له
بتحقق عاقل وان اريد به غير ذلك
فيحتمل ان يكون هو هو كما ذكرنا في مراتب
الاعداد وكذلك في احكام كل نوع وجنس
وانا نعلم لا محالة ان النخلة ان وجدت
فان خواصها كذا وكذا وان لم يوجد فان
وكذا والسماء ان وجدت فان وفيها
كذا وكذا وبيقينها كذا وكذا فقد اثبتنا
لكل نوع احكاما خاصة به لازمة وجد
في الخارج او لا كما ان الملازمة في قولنا
لو لم يشاء الله لم يخلق الخلق صحيحة وان
لم يتحقق هذه الصورة فظاهر فهذا
الانحباط وهذه الملازمة واقع في نفس
الامر قبل الوجود الخارجي وكل ما موجود
في الخارج فهو ثابت البتة والممتنع
ليس بثابت وكذلك مخترعات الذهن
مما ينقطع بانقطاع الاختراع وليس له
اماما يقتدى به العقل في تصور ذلك
ليس لها ثبوت وبالجملة فالوجود الخارجي
انما يلحق الامر الثابت فيجعله موجودا
ولنبحث عن الثبوت وعن هذا الوجود
اي شيء منعهما والذي وقع عندنا

مرتبہ سے یا شخص کر سکتا اور یہی ہے
ثبوت جسے ہم کہتے ہیں کہ وہ قبل الوجود ہے اور یہ غیر ہے
وجود خارجی کا ضرور اور غیر ہے وجود ذہنی کا اگر ارادہ
کیا جائے اوس سے ایسا تحقق کہ اوسکو حاصل ہو کسی
عاقل کے تعقل سے اور جو اوس سے ارادہ کیا جائے
اوسکے سوا تو احتمال رکھتا ہے کہ ہو وہی ہو جیسے تحقق
کیا مراتب اعداد میں تو اسیطرح ہر نوع و جنس کے احکام
میں کیونکہ ہم ضرور جانتے ہیں کہ اگر کھجور پائی جائے تو
اوسکے خواص ایسے ایسے ہیں اور اوسکا پوست ایسا ایسا
اور پھر اگر پائی جائے تو اوسکو ایسے ایسے ہیں
اور پھر ایسے ایسے ہیں تو ثابت کیے ہم نے
احکام خاص لازم اوسکے اپنے خارج میں
یا نہ پائی جائے جیسے ملازمت ہے صحیح ہماری اس قول میں
کہ اگر خدا نہ چاہتا تو خلقت کو پیدا نکرتا۔ اگرچہ یہ صورت
متحقق نہ ہو پس ظاہر ہے تو یہ انحباط یعنی تنزل اور
ملازمت واقع ہے نفس الامر میں وجود خارجی سے پہلے
اور جو شے کہ وہ خارج میں موجود ہے وہ ثابت ہے
ضرور اور جو ممتنع ثابت نہیں اور اسی طرح ذہن کے
اختراعات جو منقطع ہو جائیں اختراع کے انقطاع
سے اور کوئی اوسکا امام نہیں جسکی عقل مقتدی
اوس کے تصور میں جسکا ثبوت نہو اور حاصل کلام
یہ ہے کہ وجود خارجی کو بیشک امر ثابت لاحق ہوتا
ہے تو اوسکو موجود کر دیتا ہے اور چاہیے کہ ہم بحث
کریں اس ثبوت اور اس وجود کی یعنی اوس سے کہ
جو دونوں کا منبع ہے تو جو ہمارے نزدیک ہے

ان الوجود منبعه ومصدره الوجود المنبسط على
هياكل الموجودات او النفس الرحمانى او النفس
الكلية اياما شئت فقل عبارات تنادى و
حسنك واحد وكل الى ذلك الجمال يشير
وهو صادر من الذات الالهية وان الثبوت
منبعه اقتضاء الذات الالهية العالم في عالم
العقل قبل الوجود الخارجي وهو الذي يسمى الصور
بالتنزل العلمي لا يريدون بالعلم ارتسام صور
الاشياء لكنهم يريدون صدور الاشياء منه
مرة واحدة في المرتبة العقلية قائمة بالواجب
بنفسها ولتبيين ذلك بمثال اذا وضعت الخاتم
على الشمعة انتقش فيها الحروف المكتوبة في الخاتم
فالحروف الظاهرة في الشمعة انما كانت بجعله
قابلة وهي الشمعة وانما وجدت عند انطباعهما
جميعا اما احدهما على الآخر لكن الخاتم استعداد
قابل لانطباعه انما لم ينطبق عليه شيء
سواه كان خاتما وهذا فاض منه على ذلك الشيء
صورة الحروف فكل ما وجد عند الانطباق كان
ثابتا قبله في نفس الامر فالخاتم فكذلك
كل ما وجد حينا من الزمان فانه كان قائما
بالذات الالهية من حيث الثبوت ومن حيث
كمال الواجب مقتضا وهذا هو الذي يسمى الصور
بالفيض الاقدس والحكماء بالعقل والحق
ان العقل مستوعب لجميع الوجودات الخاصة الا
ان الحكيم لم يتفطن الا بعقول الافلاك

وہ یہ ہے کہ وجود کا منبع اور مصدر ۔۔۔ وجود منبسط علی
ہیاکل الموجودات ہے یا النفس رحمانی ہے یا النفس کلیہ ہے
تمہارا جی چاہے وہ کہو ؎ عبارتنا شتی و حسنک واحد
وکل الی ذلک الجمال یشیر ۔ اور وہ صادر ہے ذات الٰہیہ سے
تحقیق ثبوت کا منبع اقتضا ہے ذات الٰہیہ کا عالم کیا اسطے
عالم عقل میں پہلے وجود خارجی کے اور وہ وہ ہے جسے
صوفیہ تنزل علمی کہتے ہیں ۔ اونکی غرض علم سے منقش ہونا
صور اشیا کا نہیں ہے اونکی مراد اوس سے صدور اشیا ہے کہ
ہی مرتبہ عقلیہ میں جو قائم ہے ساتھ واجب کے بذات خود
اب چاہیے کہ ہم اسکی مثال بیان کریں کہ جب تو مہر کو موم پر
رکھے تو اوس موم میں وہ حرف آجائینگے جو مہر میں ہیں تو حرف
جو موم میں آئے وہ اسکے سوا نہیں کہ علت فاعلی نے انکو
کہ وہ مہر ہے اور علت قابلی سے آئی کہ وہ موم ہے اور وہ
حرف پائے گئے دونوں کے اجتماع کے اور منطبق ہونے کے ایک
دوسرے پر لیکن خاتم میں استعداد ہے جو اوس سے قائم
ہے اوس وقت کہ خاتم تھی کہ اگر اوس پر کوئی شے منطبق ہو
خواہ موم ہو خواہ مٹی ہو اوس میں وہ حرف آجائیں تو جو
شے پائی جاتی وقت انطباق کے وہ پہلے ثابت تھی
حقیقت میں قائم ساتھ خاتم کے تو اسیطرح جو شے
پائی گئی کسی وقت زمانہ میں وہ قائم ہے ذات الٰہیہ کے
ساتھ حیثیت ثبوت کے اور اس حیثیت سے کہ وہ کمال
ہے واسطے واجب کے اور اوسکا مقتضا ہے اور وہ وہی ہے
جسے صوفیہ فیض اقدس کہتے ہیں اور حکما عقل اول
کہتے ہیں اور حق یہ ہے کہ عقل مستوعب ہے تمام وجودات
خاصہ کے مگر حکما نہیں سمجھے اوسکو مگر عقول افلاک

www.mujaddidway.com

وليس هناك الا اربعة اصول للذات الالهية
والعقل الصادر منه والنفس الكلية الصادرة منه
ايضا بشرط العقل بواسطته والهيولى الصادرة منه
بشرط النفس الكلية كما قال مولانا عبد الرحمن جامي
في بعض كلامه ذات مع الصادر الاول علة تامة
آن موجود ست كه در مرتبه ثانيه ظاهر مي شود و همچنين ذات
مع صادر اول و ثاني علة تامه مي ثالث ست انتهى
وكلما يشاهد بالحس ويدرك بالعقل فانه
حاصل من الكل الحاصل بين الهيولى والنفس
فمن ذلك ما هو قريب من النفس قد ظهر فيه
احكامها ومنه من ظهر احكام الهيولى اكثر
وليس الهيولى الا الشخص فلما جاء وقت
صدور هذا الاشياء وقعت عليها برزا الوجود
على حسب الاستعدادات الثانية من قبل القابلة
بالذات الالهية فعبروا عن هذا المعنى تعبيرا
وان ظهر الوجود فحكم ظهر باطن الوجود وانه
وقعت بين ظاهر الوجود وباطنه نسبة معلومة
الا نسبة مجهولة الكيفية وقالوا الاعيان
لا شمت رائحة الوجود ويريدون ان الذي
يصدر منه الاثار انما هو الوجود فقط لكنه
ظهر على قانون باطن الوجود فهذا القدر من
وحدة الوجود ثابت عقلا وكشفا وقد سام
حوله جميع الطوائف عن اهل الحل فمن
قال بان الذوات متحدة في الذاتية
مختلفة في الاوصاف انما اراد هذا المعنى ومن قال

اور يہان اور كچھ نہين سوا چار اصلون كے ذات الٰہيہ
اور عقل جو اوس سے صادر ہے اور نفس كليہ بھى اوس سے صادر
بشرط عقل بواسطہ اور ہيولى صادر ہو اوس سے بشرط نفس
كليہ كے جيسا كہا ہے مولنا عبد الرحمن جامى نے بعض
كلام مين ذات مع الصادر الاول علة تامة وہ ايسا
موجود ہے كہ دوسرے مرتبہ مين ظاہر ہوتا ہے اور اسى طرح
مع صادر اول و ثانى علة تامہ ہے امر ثالث كى
انتہى كلامہ جو كچھ كہ مشاہدہ ہو اور عقل سے ادراك ہو
وہ حاصل ہوا ہے اجتماع سے جو ہو درميان ہيولى
اور نفس كے اوس سے جو نفس سے قريب ہے اوسمين احكام
اوسكے ظاہر ہوئے اور اوس سے ظاہر ہوئے احكام
ہيولى كے اكثر اور ہيولى كچھ نہين سوا شخص كے پس
آيا جب وقت اون اشياء كے صدور كا اوس وقت
تو ظاہر ہوا موجود موافق استعدادات ثانيہ كے طرف سے
قابليہ بالذات الالٰہيہ كے تو انہون نے يون كہا اور اگر ظاہر ہوا
وجود تو وہ حكم ظاہر ہوا باطن وجود سے اور واقع ہوئى
درميان ظاہر وجود اور باطن وجود كے نسبت معلومہ
الا نسبت مجہولۃ الكيفيۃ اور اونہون نے كہا كہ اعيان نے
وجود كى بو بھى نہين سونگھى اور اس سے اونكى مراد
ہے كہ جس سے آثار صادر ہوئے ہين وہ سوا وجود كے
كچھ نہين ليكن وہ ظاہر ہوا اوپر قانون باطن وجود كے
تو اسقدر وحدت الوجود ثابت ہے عقل كى رو سے
اور كشف سے اور ہو گئى اوسكے گرد سب اہل حل كے تو جس
كہا كہ سب ذوات متحدہ ہين ذاتيہ مين مختلف ہين
اوصاف مين اوسكى يہى مراد ہے اور جس نے كہا

بان العالم متعين في الهيولى الاولى و
الصورة العامة الجسمية لم يبعد من
هذه القاعدة كل البعد وقد اعترف
بمقدمات هذه القاعدة من حيث يدري
او لا يدري وقد اشرنا سابقا الى القول
بان وجود الشيء عين حقيقة لا يصادمه
هذه المسئلة وكذلك القول بان الوجود
صفة انتزاعية لا يصادمها ولكل قول
محمل ينطبق عليه بقي ههنا مسئلة مشكلة
قد صعبت على الفرقة القائلة بوحدة الوجود
وهي ان هذا الوجود عين الذات الواجبة
او صادر منها بطريق الابداع ولا بد من
تحرير محل النزاع لان كلام القوم من
الطرفين لا يخلو من التسامح والتجوز
فنقول القولان فاقول لا شبهة ان حال
الانسان بالنسبة الى اعتباراته من لا
بشرط لا وبشرط الشيء ولا بشرط الشيء
غير حاله بالنسبة الى افراده فانا لا نشك
ان الحال الاولى فيها الوحدة الحقيقية و
الكثرة الاعتبارية وفي الحال الثانية
الكثرة الحقيقية والوحدة الاعتبارية
والحال الاولى يخرج عن كونه كليا والحال
الثانية يخرج عن ذلك فاذا استقرانا
مراتب ظهور الشيء في مظاهره وتعينه
في بعض محتملاته وجدناها على مراتب

عالم متعين ہے ہيولى اولى اور صورت عامہ جسميہ مين
اس قاعدہ سے وہ بہت دور نہين گيا اور
اوس نے اقرار كيا اس قاعدہ كے مقدمات
كا چاہے اوسنے جان ليا چاہے نہ جان ليا
اور ہم پہلے اشارہ كر چكے ہين كہ وہ كلام اوسنے
يعنى تحقيقيہ نہين صدر پہنچاتا يہ مسئلہ
اور اسى طرح يہ قول كہ ان الوجود صفت
انتزاعيہ اسكو مصادم نہين اور ہر قول
كے واسطے ايك محمل ہے جسپر وہ منطبق آجائے
باقى رہا يہان ايك مشكل مسئلہ كہ وہ بہت سخت
ہے فرقہ وحدت الوجود والے پر وہ يہ ہے كہ
يہ وجود عين ذات واجبہ ہے يا اوس سے صادر
بطريق ابداع كے اور ضرور ہوا تحرير كرنا محل نزاع كا
اسواسطے كہ اون لوگون كا كلام دونون طرف سے
تسامح اور تجوز سے خالى نہين دونون كے قول مختلط
ہو جاتے ہين پس ہم كہتے ہين كہ بيشك انسان كا حال
انسان كے اعتبارات كى نسبت كيطرف بشرط لا اور
بشرط شے اور لا بشرط شے غير ہے اوسكے حال كى نسبت
كرنے اوس كے افراد كيطرف سے - ہم اسمين كچھ شك نہين كرتے
پہلے حال مين وحدت حقيقيہ ہے اور كثرت اعتباريہ اور
دوسرے حال مين كثرت حقيقيہ اور وحدت اعتباريہ ہے
اور پہلا حال خارج نہين كلى ہونے سے اور دوسرا حال خارج
ہے تو جب ہمنے جستجو اور استقرا كيا مراتب ظہور شے كو اور
مظہرون مين اور اوسكے تعين كو اوس كے بعضے محتملات
مين تو ہمنے اوسكے مراتب كو پايا وہ مختلف ہين

www.muaddidway.com

احدهما المنزلة التي يعبر عنها بالصدور
والابداع والثانية المنزلة التي يعبر عنها
بالتعين الاعتباري وبعد هذا القول
اختلف اقوالهم في الوجود المنبسط على
هياكل الموجودات فقال الشيخ صدر الدين القونوي
في اول كتاب مفتاح الغيب انه صادر من الذات
الالهية وقال مولانا عبد الرحمن الجامي بان الفرق
بين الذات الالهية والصادر الاول اعتباري كما في
شرحه للمعات بعد ايراد سوال وجواب في
هذا المعنى تحقيق آنست كه فيض عبارت از ذات مفيض است
اما باعتبار نسبت عموم وانبساط بر حقايق ممكنات وآن
نسبت از امور اعتباريست پس ذات مأخوذ با نسبت
از هو اعتباريست باشد وفي نفسها از هو حقيقي اعني
والحق عندي هو المذهب الاول كيف
وتمايز الموجودات الخاصة في الاحكام
وشؤونها في انفسها من اجلى البديهيات
فالتنزل الذي به تحصل هذه الاشياء
من المنزلة الثانية لا محالة وان كان
اسم التنزل والتعين يشملها والا لم يكن
بين الافراد وبين نوعها الا الفرق الاعتباري
المنقطع بانقطاع الاعتبار وكذلك بين
كل خاص وعام الى ان ينتهي الامر الى
الذات الالهية لا يقال الصوفية
يلتزمون ان الحقائق الامكانية اعتبارات
واضافات لاحقة بالوجود لانا نقول

ایک تو اوس منزلت جسکو صدور اور ابداع کہتے ہین
اور دوسرے اوس منزلت مین جسکو تعین اعتباری کہتے
ہین اور بعد اس قول کے مختلف ہوئے اون کے
قول وجود منبسط علی ہیاکل الموجودات مین تو
شیخ صدر الدین قونوی نے اپنی کتاب مفتاح الغیب
کے اول مین کہا ہے انہ صادر من الذات الالہیۃ
اور کہا مولانا عبد الرحمن جامی نے کہ فرق درمیان ذات
الہیہ کے اور صادر اول کے اعتباری ہے وہ شرح
ہے لمعات کی اسمین ایراد سوال وجواب کے
اس معنی مین یون کہا ہے کہ فیض عبارت ہے
ہی ذات مفیض کی ہو کہ بسبب نسبت عموم
اور انبساط بر حقایق ممکنات اور یہ نسبت امور
پس ذات مأخوذ با نسبت ہو اعتبار ہے
فی نفسہا ہو حقیقی ہے انتہی اور میرے نزدیک حق وہی
پہلا مذہب ہے اور کیونکر نہو کہ وجودات خاصہ فی الاحکام
کے تمایز اور انکا ثبوت اجلی البدیہیات سے ہین تو پس
تنزل جس سے اشیا حاصل ہوئی ہین دوسری منزلت سے
ضرور اگرچہ نام تنزل کا اور تعین کا اوسکو شامل ہے
اور نہین تو درمیان افراد اور اونکی نوع کے فرق اعتباری
ہوگا منقطع ہوجاتا ہے انقطاع اعتباری سے اور ایسا ہی
درمیان ہر خاص و عام کے وہان تک کہ یہ امر ترقی کرے
ذات الہیہ تک یون نہ کہا جائے کہ صوفیہ
التزام کرتے ہین کہ حقایق امکانیہ اعتبارات
اور اضافات ہین لاحق ہوئے وجود سے
اس واسطے کہ جو کہین گے کہ صوفیہ کہتے ہین

الصوفية يقولون بان النار غير الماء
وهما غير الهواء وان الانسان غير الفرس
وان كان الوجود يشملها كلها فلا جرم انهم
ارادوا بالاعتبارات والاضافات معنى
لا يزاحمه هذا التعاكس الذي يكون منشأ
الاختلاف الاحكام وهذا المعنى هو الذي
الكثرة حقيقة والوحدة اعتبارية اذ
المعنى لحقيقة الكثرة الا تمايز الاحكام
واختلاف الآثار وتغاير الحقائق التي هي
الوجودات الخاصة لا اختلافها في اصل
الوجود وعدم رجوع اعيانها الى الوجود الواحد
المنبسط على هياكل الموجودات كما لا نقول
هذا اثبات للتنزل والظهور لا اثبات
بمنزلة دون منزلة من منزلتي التنزل
الصوفية حيث قالوا العالم عين الحق ما اراد
من الوجودات الخاصة الحاصلة من
تنزل الوجود الى مراتب شتى بل ارادوا
افادة معنى التنزل والظهور فكما ان الصوفي
يقول زيد وعمرو واحد يعني به التماثل
في النوع لا الاتحاد من كل وجه
ويقول الانسان والفرس واحد يعني
الاشتراك في الحيوانية ويقول الشجاع
والاسد واحد يعني المشابهة في الشجاعة
وكذلك الصوفية يقولون العالم عين
الحق يعنون قيامه كائنا في الوجود المنبسط

کہ آگ غیر ہے پانی کے اور آگ اور پانی غیر ہین ہوا
کے اور انسان غیر ہین فرس کے اگرچہ وجود
سب کو شامل ہے تو پس ضرور اون کی مراد اعتبارات
اور اضافات سے وہ معنے ہین کہ مزاحم نہین ایسے
تغایر کے جو منشا ہے اختلاف احکام کا اور یہی
معنے ہین اسکے کہ کثرت حقیقیہ اور وحدت اعتباریہ
ہے کیونکہ کچھ معنی نہین حقیقت کثرت کے مگر تمایز
احکام اور اختلاف آثار اور تغایر ان حقایق کا
جو وجودات خاصہ ہین اون کے اختلاف کے
سبب سے اصل وجود مین اور عدم رجوع اون
کی طرف وجود واحد منبسط علی ہیاکل الموجودات
کے از روے کل کے پس اونکا قول یہ اثبات ہے
واسطے تنزل کے اور ظہور کے نہ اثبات ایک منزلت
سوا دوسری منزلت کے دونون منزلتون تنزل مین سے
اور صوفیہ نے جو کہا ہے العالم عین الحق تو اونکی
مراد نفی وجودات خاصہ کے ہین جو حاصل
ہوئے ہین تنزل سے وجود کیطرف مراتب شتی کے
بلکہ اونکی مراد افادہ ہے یعنی تنزل اور ظہور کا
جیسا مقولی کہتا ہے کہ زید و عمرو واحد ہین تو اوسکی مراد
تماثل ہے نوع مین نہ کل وجہ سے اور جیسے کہتا ہے
انسان اور گھوڑا ایک ہے تو اسکی مراد اشتراک ہے
حیوانیت مین اور کہتا ہے کہ بہادر اور شیر ایک ہے
یعنی شجاعت مین اسی طرح صوفیہ کہتے ہین
العالم عین الحق اونکی مراد کل کا تعین ہے وجود
منبسط مین اور قیام وجود بس ساتھ حق

www.mujaddidway.com

وقيام الوجود بالحق الاول لا بد الا نفوا التمايز
بالكلية قال قائلهم ؎ ہر مرتبہ از وجود حکمی
دارد ٭ گر حفظ مراتب کنی زندیقی ٭ وحيث
قالوا بالتنزل اراد واحفظ بعض المنزلتين
لا يقال هب انك اثبت الحق الاول و
الصادر عنه فلا بد ان الوجود والتحقق
يشملهما اذ لا يصح ان يقال انه لهذا انه
ليس بموجود واذا كان الوجود يشملهما فلا شك انه غير موجود
فالكلام جار في هذا الوجود ولا بد انه
الاول وانه في المرتبتين جميعا لانا نقول
هذا الوجود مفروض قد قدره العقل
ولا ثبوت له في نفس الامر بمعنى له انيات
الاعتبار وان فتشت حق التفتيش وجدت
هذه المسئلة القائلة بان الارتباط
بين الحادث والقديم ليس الا المنزلة
الثانية المسماة بالتعين الاعتباري
هي التي ترده الفطرة السليمة المجبولة
على التصديق بتحقيق تمايز ما فيه تمييزها
ولا ترد الفطرة مطلق التنزل الصادق
بالصدور والابداع وبعض ذلك بل
يضطر اليه غير ان هذه الاصول اعني
العقل والنفس والهيولى كل واحد منها
عين الآخر من وجه فالعقل عين النفس
من وجه كما صرحنا في استعداد نقوش
الخاتم القائم بالخاتم والنقوش المنطبعة

کے اول ہے نہ بعد اوس کے وہ نہین کرتے نفی
تمایز کے بالکل ہی۔ کہا ہے اون مین سے کسی نے
؎ ہر مرتبہ از وجود حکمی دارد ٭ گر حفظ مراتب کنی
زندیقی ٭ اور جہان انہون نے تنزل کہا ہے وہان
اونکی مراد علم مین جو شامل ہین دو تو منزلتون کو
نہ کہا جائے کہ ہان ہمنے ثبت کیا حق اول کو اور صادر
اوس سے تو پس ضرور ہے کہ وجود اور تحقق شامل ہوا دونون کو
کیونکہ صحیح نہین ہے یہ کہنا کہ نہین موجود اور نہ کہنا
کہ وہ غیر موجود ہے اور جب وجود شامل ہوا دونون کو
شامل تو کلام جاری ہوئی اوس وجود مین اور
ضرور ہوا کہ وہ اول ہے اور وہ دونون مین
مین جمیعا۔ اسواسطے کہ ہم کہین گے کہ یہ وجود
ہے کہ عقل نے اوسکو فرض کر لیا ہے اور اوسکے واسطے
ثبوت حقیقت مین نہین ہے جیسے انیات نقوشون کے
اور جو تم تفتیش ایسے کرو جو حق تفتیش کا ہے تو پاؤ
تم اس مسئلہ کو قائل اس بات کے کہ ارتباط مابین حادث
اور قدیم کے نہین ہے مگر منزلت دوسری جسکا نام تعین
اعتباری ہے ایسی کہ اوسکو رد کرتی ہے فطرت سلیمہ
سرشت ہے اوپر تصدیق کے تحقیق تمایز ما فیہ تمیزہا اور
نہین رد کرتے فطرت مطلق تنزل کو ایسا تنزل کہ
صادق ہے صدور و ابداع کا اور اسکے سوا کا بلکہ بعض ذلک
اور بکلیت سوا اسکے کہ یہ اصول یعنی عقل و نفس و
یہ ہر ایک ایک دوسرے کا عین ہے من وجہ پس عقل عین نفس
من وجہ جیسے جمیع نقوش کی صورت بنانی ہے استعداد نقوش
خاتم کی جو قائم ہے خاتم کے ساتھ اور ان نقوش کی جو مرتسم ہے

في الشمعة القائمة بها وكذلك النفس
عين الهيولى من وجه ولنضرب لذلك
مثلا ايضا اذا تصورت في نفسك كليا
اكتنفته الكليات حتى حكم العقل بان
مثله لا يوجد الا في فرد واحد ثم
وجد في الخارج ذلك الجزئي فالفرق بين
النفس والهيولى كالفرق بين الكلي الذي
يحكم العقل بانه منحصر في فرد واحد
وبين الفرد الجزئي وليس الهيولى عندنا
حقيقة الا بروز النفس الكلية في صورة
التشخص والتعين فهي مع هذا البروز
هيولى فالعارف اذا اراد بيان هذه العينية
لا بد ان يستعمل ما يوهم الفرق الاعتباري
وبالجملة فتلك كلمة حق اريد بها الباطل
وهذا الشيخ المجدد قال في مكتوبات
الصفات الثابتة موجودة في الخارج
فلا بد انها متميزة من الذات الواجبة
في الخارج ولكل صفة عدم يقابلها
فللعلم عدم يقابله وهو الجهل و
للقدرة عدم يقابله وهو العجز وتلك
العدمات لها تميز في علم الحق فصارت
بذلك التميز مرايا الاسماء والصفات
وبحالي انوارها حقائق الممكنات هي
عكوس الاسماء والصفات المنطبعة
في الاعدام المقابلة لها فالاعدام بمنزلة

اور قائم ہین موم کے ساتھ اور اسی طرح نفس
ہیولی کا عین ہے من وجہ اور چاہیے ہم بیان
کرین ایک مثال بھی کہ جب تم تصور کرو اپنے نفس
مین ایسے ایک کلی جو جامع ہو کلیات کو یہان
کہ عقل حکم کرے کہ اوسکے مثل نہین پائی جاتی کی
مگر فرد واحد مین پھر پائی جاوے خارج مین جزئی تو
فرق درمیان نفس اور ہیولی کے ایسا ہے جیسے اس
کلی مین جسکا حکم کیا ہے عقل نے کہ وہ فرد واحد مین
ہے منحصر اور درمیان اوس جزئی کے اور
نہین ہے ہمارے نزدیک ہیولی کی حقیقت مگر
ظاہر ہونا نفس کلیہ کا بیچ صورت تشخص اور تعین کے
پس وہ نفس کلیہ ساتھ اس ظہور کے ہیولی ہے
تو عارف جب ارادہ کرے اس عینیت کے بیان کا
ضرور ہے کہ استعمال کرے اوسکا جس سے وہم ہوتا ہے
فرق اعتباری کا اور حاصل کلام وہ کلمہ حق ہے
ارادہ کیا گیا ہے اوس سے باطل کا پھر شیخ مجدد نے مکتوبات
مین کہا ہے کہ صفات ثابتہ موجود ہین خارج مین تو
ضرور وہ متمیز ہوئین ذات واجب سے خارج مین اور
ہر صفت کے واسطے ایک عدم ہے اوسکے مقابل
تو علم کیلئے جو عدم مقابل ہے وہ جہل ہے اور قدرت کے
مقابل عدم ہے وہ عجز ہے اور ان عدمون کیواسطے تمیز ہے
علم حق مین پس ہو گئے ساتھ اوس تمیز کے آئینے
اسماء و صفات کے اور اوسکے انوار کے روشن ہو گئی
حقائق ممکنات وہی عکوس اسماء و صفات کے ہین جو منطبع
ہوئی ہین عدمون مین جو متقابل ہین اور اعدام بمنزلہ

المادة وتلك الماهيات وعكوس الاسماء
والصفات بمنزلة الصورة الحالة فى المادة
فحقائق الممكنات عند الشيخ ابن العربى
تلك الاسماء والصفات متميزة
فى العلم وعند الشيخ المجدد
انتفاء عدمات انعكست فيها
انوار الاسماء والصفات وتلك العدمات
وذلك الانعكاس تما كانت فى العلم لكن الفاعل
المختار جل مجده اذا شاء ان يوجد ماهية
من الماهيات فى الخارج جعلها متصفة
بالوجود الظلى فيصير موجودا فى الخارج بالوجود
الظلى واختلفت اقواله فى العالم فقال مرة
هو موجود فى الخارج وجودا ظليا وقال
اخرى هو موجود فى الوهم الا ان الله تعالى
انضمه فى تلك المرتبة فصار موهوما
متقنا اقول اعلم ان لفظة حقائق
الممكنات تطلق على معان احدها
الوجودات الخاصة فللانسان حقيقة
وللفرس حقيقة وللحمار حقيقة وهذه
تلك الحقائق امور متحققة فى الخارج
وعلى هذا الحقائق الممكنات ما يتعقله
العاقل فى نفسه عند اطلاق هذه
الاسماء لا غير وعلى هذا الاصل
يخرج قولهم وحقائق الاشياء ثابتة
وثانيها الامور الثابتة التى ليست بموجودة

ماده کے ہین اور وہ ماہیات اور عکوس اسماء و صفات
بمنزلہ صورت حلول کنندہ کے ہین مادہ مین تو حقائق
ممکنات شیخ ابن عربی کے نزدیک وہ اسماء و
صفات ممیزہ فی العلم ہین اور شیخ مجدد کے
نزدیک تحقیق وہ عدمات ہین جن مین منعکس
ہوئے ہین انوار اسماء و صفات کے اور وہ
عدمات اور وہ انعکاس بیشک تھے ہیچ علم
کے لیکن فاعل مختار جل مجدہ نے جب چاہا
کہ کوئی ماہیت ان مین سے پائی جائے
خارج مین اوسکو وجود ظلی سے متصف کر دیا پس
ہو جاتی ہے موجود خارج مین وجود ظلی کے ساتھ
اور مختلف ہین شیخ مجدد کے اقوال عالم مین
کبھی کہا وہ موجود ہے خارج مین وجود
ظلی کے اور کبھی کہا وہ موجود ہے وہم مین تو وہ
اللہ تعالی نے استوار کر دیا ہے اوس مرتبہ مین تو وہ
ہو گیا ہے موہوم استوار۔ مین کہتا ہون کہ لفظ
حقائق الممکنات کا بولا جاتا ہے کئی معنون پر
اون مین سے ایک وجودات خاصہ ہے پس
انسان کے واسطے ایک حقیقت ہے اور گھوڑے
کیواسطے ایک حقیقت ہے اور گدھے کیواسطے
ایک حقیقت ہے اور یہ حقائق امور متحققہ ہین خارج
مین اور علی ہذا القیاس پس حقائق ممکنات وہ ہے
جسے عاقل جانتا ہے فی نفسہ اون نامون کے بولنے کے وقت
اسکے سوا نہین اور اس اصل کے خارج ہونے پر اونکا قول کہ
حقائق الاشیاء ثابتہ اور اوسکے دوسرے معنے ہین ثابتہ

فى حد ذاتها ولا معدومة فاذا انضمت
بضميمة هى الوجود صارت موجودة والا
كانت معدومة والحقائق بهذا المعنى
هى التى يسميها المعقولى بالماهيات لان
المعقولى عقل انها امور ليست بموجودة ولا
معدومة ولزمه القول بثبوتها من
حيث يدرى او لا يدرى ولم يعقل ارتباطها
باول الاوائل وثبوتها بالفيض القدس
قبل وجودها بالفيض المقدس وكشف
الصوفى القائل بوحدة الوجود عن تلك
الحقائق الثابتة وارتباط بعضها ببعض
تقدم بعضها على بعض فى المرتبة العقلية قبل الوجود الخارجى
فعرف ان الذات المقدسة تجلت
اولا لنفسها بان علمت بنفسها وبما هو
مقتضى نفسها وبكمالها القائم بها و
امكان تعدد مظاهرها باطوار شتى
وعلمها ذلك هو عين الاقتضاء
عند التحقيق وليس المراد بالعلم
ارتسام صور الاشياء فى نفسها ثم
كان استعداد المظاهر الكلية الفعالة
الظاهرة للمقدسة يسمى بالاسماء وما
كان استعداد المظاهر الجزئية المنفعلة
المنفهرة السلطنة يسمى باعيان الممكنات وحقائق الممكنات
على هذا الاصطلاح صور معلومة عنا
الحق الاول فى المعنى الثالث يحتاج الى

جو فی حد ذاتہا موجود نہین اور نہ معدوم ہین
کہ جب ملجائین ضمیمے کے کہ وہ وجود ہے تو موجود
ہو جائین اور نہین تو معدوم ہون اور حقائق
اس معنے سے وہی ہین جنہین معقولی ماہیات
کہتے ہین مگر معقولی کے عقل مین آیا کہ یہ امور ہین
نہ معدوم اور اسکو معدوم لازم ہو گیا قول اون کے
ثبوت کا وہ معلوم کرے یا نہ کرے اور وہ نہین
سمجھا ارتباط اونکا اول الاوائل سے اور اون کا
ثبوت فیض اقدس سے پہلے اون کے وجود سے
فیض مقدس سے اور اوس صوفی کو کشف ہوا
جو وحدت الوجود کا قائل ہے وہ حقائق ثابتہ
اور اونکا ارتباط بعض کا بعض کے ساتھ اور
تقدم بعض کا بعض سے مرتبہ عقلیہ مین وجود
خارجی سے پہلے تو اوسنے پہچان لیا کہ ذات
مقدسہ نے پہلے تجلی اپنے نفس پر کی کہ علم ہوا اپنے
نفس کا اور جو نفس کے مقتضا ہین اونکا اور جو
کمال اونکے ساتھ ہین اونکا اور اوسکے مظہرون کے
بہت طورون کے ساتھ کا اور علم اوس ذات مقدس کا عین
اقتضا ہے عند التحقیق اور علم سے مراد یہ نہین کہ ارتسام
صور الاشیاء فی نفسہا پھر کی استعداد مظاہر کلیہ فعالہ ظاہرہ
مقدسہ کے نام رکھے گئے اسماء اور جو ہے استعداد
مظاہر جزئیہ منفعلہ منقہرہ سلطنتہ کے اوسکا نام ہے
اعیان ممکنات تو حقائق ممکنات بموجب اس اصطلاح
کے ہے صور معلومہ عند الحق الاول اور بمعنے
حقائق الممکنات کے محتاج ہین ایک سند کی

www.mujaddidway.com

تمهيد مقدمة وهي ان احدى القبيلتين
منطبقة على الاخرى فكل ما في الاسماء
ظهر في حقائق الممكنات فحقائق الممكنات
وحقائق الاسماء ضدهم متقابلات احدى
القبيلتين في غاية القوة والتمام واخرى
في غاية الضعف والنقصان والضعف هو
عدم بعض ما في القوى من القوة و
النقصان هو عدم ما في التام من التمام
مع الاشتراك في الاصل بوجه من الوجوه فلاجرم
هذان اصلان الامر ثابت في احد الطرفين
على الوجه الاتم ممتزج في الطرف الاخر بالعدم
ثم نقول من اراد التعبير عن تاصل الا
سماء وفرعية الممكنات في هذه المرتبة
فله عبارتان كلتاهما صحيحة - احدهما
ان حقائق الممكنات هي الاسماء والصفات
متميزة في مرتبة العلم والثانية ان حقائق
الممكنات هي عكوس الاسماء والصفات
المنطبعة في الاعدام المقابلة لها
ولا فرق بين العبارتين الا فرقا ضعيفا
لا يعبأ به هذا المتفتشين من
حقائق الاشياء على ما هي عليه
الرابع ايضا يحتاج الى مقدمة
هي ان الصوفية يسمون
الاولى معشوقا والثانية
عاشقا والمرتبة العليا الظاهرة

تمہید کے وہ یہ ہے کہ پہلا فرقہ منطبق دوسرے فرقہ
پر ہے تو جو کچھ بیچ اسماء کے ہے ظاہر ہوا
حقائق ممکنات میں تو حقائق ممکنات اور حقائق
اسماء دونوں کی ضدوں کے متقابلات ہیں۔
ایک فرقہ نہایت قوی اور پورا ہے اور دوسرا
نہایت ضعیف اور ناقص ہے اور ضعف کیا ہے
وہ عدم بعض ما فی القوی کا ہے قوت کو اور
نقصان ما فی التام کا ہے تمام کے باوجود اشتراک
فی الاصل کے بوجہ من الوجوہ پس یہ امر
ثابت ہے ایک طرف میں دونوں طرفوں پر علی
وجہ الاتم جو ممتزج ہے دوسری طرف میں
عدم کے پھر ہم کہتے ہیں جو چاہے کہ بیان کرے
تاصل اسماء اور فرعیت ممکنات کا اس
مرتبہ میں تو اوس کے واسطے دو عبارتیں ہیں
دونوں صحیح ہیں ایک تو یہ کہ حقائق ممکنات
وہی اسماء ہیں اور صفات متمیزہ علم کے
مرتبہ میں اور دوسری عبارت یہ ہے کہ حقائق
ممکنات عکوس اسماء اور صفات منطبعہ
ہیں اون کے اعدام کے جو اون کے مقابل
ہیں ہیں تو دونوں عبارتوں میں کچھ فرق
نہیں ہے مگر ضعیف سا جسکو تفتیش کرنیوالے
ناظرین نہیں لاتے جو حقائق اشیا علی ما ہی علیہ
کی تفتیش کرتے ہیں اور چوتھے معنی بھی ایک
مقدمہ کے محتاج ہیں وہ یہ ہے کہ صوفیہ پہلے
کو معشوق کہتے ہیں اور دوسرے کو عاشق

في الجميع عشقا وهذا اصطلاح صاحب
اللمعات ثم ان المعشوق قد يتدلى الى
عاشقه ويجذبه اليه فيقال للسالك
الذي غالب حاله هذا الجذب وبا ومراد
او محبوبا كما كان في قصة سيدنا ابرهيم
جذبه العناية اليه مراتب الوجوبية
من حيث لا يدري فاهتدى الذي فطره
وتذكر من حال الآفلان ان ربه الذي
فطره منزه عن هذه الذمائم وقد
يترقى العاشق الى معشوقه ويسير اليه
بالرياضات البدنية والنفسانية وتجريد
وجه الروح فيقال للسالك الذي غالب حاله
هذا سالكا ومريدا ومحبا وقد يتدلى
المعشوق ويترقى العاشق فيجتمعان في
الوسط وهذا السالك يتوبه بوارق
الطرفين فيقال له السالك المجذوب
والمحب المحبوب والمريد المراد ومعنى
هذا الكلام ان الله تعالى تجليا في
قلب الشخص الاكبر وان لهذا التجلي
انبساطا وانتشارا خارج حظيرة القدس
وان له عكوسا ومجالي في الملاء الاعلى
فلينطبق على هذا التجلي الاسماء التسعة و
التسعون وان لله تعالى ارادة حينا بعد
حين وعلما متجددا وارضا متجددا الجسم هذا
التجلي مع ما في حيزه هو الذي يسمون به المعشوق

اور مرتبہ علیا ظاہر فی الجمیع کو عشق اور یہ اصطلاح
صاحب لمعات کی ہے پھر معشوق تعلق کیا
عاشق کیطرف اور کھینچا اپنی طرف اسکو تو بولتے ہیں
ایسے سالک کو جسکا اکثر حال یہ جذب اور مراد او
محبوب جیسے حضرت ابراہیم علیہ السلام کے قصہ میں ہے
کہ کشش کی عنایت نے اونکی طرف مراتب جوبیہ
کے ایسی حیثیت سے کہ معلوم ہوئی پس ہدایت پائی
اوسکی طرف جسنے پیدا کیا اور یاد کیا حال آفلات سے
کہ وہ اس سے منزہ ہے اور کبھی عاشق ترقی کرتا ہے
اور معشوق کیطرف اور سیر کرتا ہے اوسکی طرف
اور نفس کی ریاضتوں سے اور روح کی تجرد سے
پس جس سالک کا حال اکثر ہو وہ سالک اور مرید اور
محب کہلاتا ہے اور کبھی تعلق رکھتا ہے معشوق اور
ترقی کرتا ہے عاشق تو دونوں بیچ میں جمع ہو جاتے
ہیں اور اس سالک کو پیش آتی ہیں دونوں
طرف کی برقیں تو اوسے کہتے ہیں سالک مجذوب
اور محب محبوب اور مرید مراد اور اس کلام کے معنی
ہیں کہ اللہ تعالی کی تجلیات ہیں شخص اکبر کے قلب میں
اور ان تجلیوں کی اشاعت اور انبساط ہے حظیرۃ
القدس میں اور اسکے عکس اور جھلکوں کی جا ہے
ملاء اعلی میں تو منطبق ہوتے ہیں اس تجلی پر
نو وہ نام اور اللہ تعالی کا ارادہ ہے حینا بعد
حین یعنی ایک وقت بعد ایک وقت کے اور علم ہے
متجدد اور رضا ہے متجدد موافق اس تجلی کے اس تجلی
باوجود اپنے ٹھکانے میں جمع ہونے کے وہی ہے جسکا نام معشوق

www.muaddidway.com

النفوس البشرية منجذبة اليه الجذاب
الحديد الى المغناطيس وقد ذكرنا ذلك
في صدر هذه المقالة واليه السير والسلوك
وبه الاتصال الذي يقصده الصوفية
وقد يقتضي الاسباب الخفية الى ان يريد
الحق اصطفاء عبد وهو جاري في غلو نفسه
لا يشعر بما اريد به منه فسمي مرادا وقد
يقصده بالرياضات البدنية وتجريد
وجه الروح حتى يظهر الاتصال المودع
في اصل جبلته فسمي مريدا وقد يحس
باجتباء من الحق وسعي من نفسه ويكون
له تارات يتقدم سعيه في بعضها ويغلب
قسر من الغيب في البعض الآخر ويحس ذلك
في حالة واحدة من جهتين فيكون جامعا
لمرتبتين اما ما في الشريعتين فيقول قد
يكون الغالب عليه بعض وجوه هذا التجلي
ويكون يجد فيما من ذلك الوجد فيقال
تحقق باسم كذا وكذا ويقال ربك من
بين الاسماء اسم كذا وكذا وبالجملة
قد يفهم العارف اصل استعداده في
الاعيان الثابتة والاسم الذي يجذبه
من بين الاسماء فينسب اليه فيقال حقيقته
تعين اسم الرحمن او اسم الله الى عين
ذلك والشيخ المجدد معترف بهذا القول
في كثير من مكاتيبه وبالجملة فالقول

اسواسطے کہ نفوس بشریہ اوسکی طرف ہسطرح کھنچے
ہین جیسے لوہا مقناطیس کیطرف اور ہم ذکر کر چکے ہین
اس مقالہ کے شروع مین اور اوسکی طرف سیر و سلوک ہے
اور اوسی سے اتصال ہے جسکا صوفیہ قصد کرتے ہین اور کبھی
مقتضی ہوتی ہین اسباب خفیہ کہ حق ارادہ کرتا ہے کسی
بندہ کے برگزیدہ کرنیکا اور یہہ بات جاری ہے اوسکے
نہایت نفس مین جسکی خبر نہین کہ اوس سے کیا ارادہ کیا
اوس سے اوس سالک کو مراد کہتے ہین اور کبھی وہ اوسکا
قصد کرتا ہے ریاضت بدنی اور تجرید وجہ روح کے تجرید سے
یہانتک کہ ظاہر ہو وہ اتصال جو ودیعت ہے اوسکی سرشت
مین تو اوس سالک کو مرید کہتے ہین اور کبھی وہ معلوم کرتا
ہے اللہ کیطرف سے برگزیدگی اور کوشش کرتا ہے
سے اور اوسکے واسطے کبھی اوسکی کوشش تقدم کرتی
ہے بعضے مین اور کبھی اوسپر غالب ہوتی ہے کشش غیب سے
بعضے مین اور وہ محسوس کرتا ہے اوسکو حالت واحدہ مین
دو نوجہتون سے تو وہ دونون مرتبون کا جامع ہوتا ہے اور
پیشوا ہوتا ہے دونو شریعتون کا پس کہتا ہے کبھی غالب ہوتا ہے
بعض وجوہ اس تجلی کی اور ہوتا ہے بعض وجوہ سے تو کہتا ہے
کہ بعض اس اسم سے متحقق ہوا اور کہا جاتا ہے اللہ کے اسماء مین سے وہ اسم
اوسکی تربیت کرتا ہے کا اصل کبھی سمجھتا ہے عارف اپنی اصل
استعداد اعیان ثابتہ مین اور اوس اسم کو جو اوسکو متجاذب
ہے اسماء مین سے تو نسبت کیا جاتا ہے اوسکی طرف تو کہا جاتا ہے
کہ اوسکی حقیقت مین تعین اسم رحمان ہے یا اسم اللہ کے عین
ہے اور شیخ مجدد کو اقرار ہے اس قول سے اون کے
اکثر مکتوبون مین الغرض یہہ قول کہ

بان حقائق الممكنات عكس من الاسماء المنطبعة في العدم
للمقابلة لها ليس مخالفا لكلام الشيخ ابن العربي
اتباعه ولكم لهم من تصريح او تلويح بهذا المعنى وقد
الى وجه المسئلة فلا حاجة الى نقل كلامهم والاضراب
تصريحاتهم وتلويحاتهم والقول بان حقائق الممكنات هي
الاسماء بمعنى ان الاسماء المتصلة في الوجود ظل الصرف
المقابل يسمى باعيان الممكنات او بمعنى ان الظل
له من السماء وهو حقيقته التي يرجع اليها
ليس مخالفا لكلام الشيخ المجدد ولو شئنا
لاقمنا براهين كثيرة من كلامه على كلامه
فحمل كلام الشيخ المجدد انه وجد بعضا
من مقالات الشيخ ابن العربي واتباعه
فحمله على ما خالف وجدانه وتلك فلتة
لمسه لا مزلة كشفية والفلتات لا يخلو
الحلماء ولا يضر علو مقامهم ان يوجد
في بعض كلامهم قليلا فلتة ما وقوله تمام
الصفات الثمانية لا يسلمه الصوفية بل هي
عين الواجب عندهم فان الذات يكفي
كفايتها وليس عندهم فان الذات
يكفي كفايتها وليس عند المتكلمين دليل
يدل على ذلك لا نقلي ولا عقلي اما الاول
فلان غايته ما في الباب ان هناك حقيقة
يصح اطلاق السميع والعليم ونحوهما
عنا ولغة اما ان هناك صفات متمايزة
فكلا ومن انصف من نفسه عقل

حقائق ممکنات عکس ہین اون اسماء کے جو منطبع ہین اون
اعدام مین جو اون کے مقابل ہین یہ قول مخالف نہین
شیخ ابن العربی اور اون کے اتباع کے کلام کے اور کبھی
ہین تصریحین یا اشارے اس معنی مین اور ہم اشارہ کر چکے ہین
وجہ مسئلہ کیطرف بیان کچھ حاجت نہین اونکی نقل کلام
اور پلٹنا اونکی تصریحات اور اشارونکی بیان کرنیسے
اور یہ قول کہ حقائق ممکنات وہی اسماء ہین سایہ اس معنے
کے ہے کہ اسماء متصلہ فی الوجود کا ظل ہے اوسکے مقابل
کیطرف اوسکا ام اعیان ممکنات ہے یا سایہ اس معنے کر
کہ عارف کا تربیت کرنیوالا ہے اسماء مین سے اور وہی
حقیقت ہے جسکی طرف رجوع ہے نہین مخالف ہے
شیخ مجدد کے کلام کے اور جو ہم چاہین تو بہت دلیلین قائم کر دین
اونہین کے کلام سے اونکے کلام پر پس شیخ مجدد کا کلام کا حمل
کہ شیخ مجدد نے شیخ ابن العربی اور اونکے اتباع کے بعضے مقالات کو پایا
اپنے وجدان کے مخالف اور یہ ایک فلتہ علمی ہے نہ لغزش کشفیہ
اور البتہ فلتون سے علما خالی نہین اور اونکی بلندی مقام کو ضرر
کچھ ضرر نہین جو اونکی بعضے کلام مین کوئی بہت کم فلتہ پایا
جائے اور اونکا قول ہے کہ تمام صفات ثمانیہ نہین تسلیم کرتے صوفیہ
بلکہ اونکے نزدیک مین واجب ہے وہ صفات دو سات ہے سمیع کے ہے
ذات اونکی کفایت کو کافی ہے اور متکلمین کے پاس کوئی
دلیل نہین نہ نقلی نہ عقلی اول تو یون کہ نقلی
یہ ہے کہ وہان ایسی حقیقت ہے کہ صحیح ہے اطلاق سمیع و علیم
وغیرہ کا عرفا اور لغتا۔ مگر یہ کہ وہان صفات متمایزہ
ہین تو ہرگز نہین۔ اور جو انصاف کرے
اپنے دل مین تو جان لے کہ لوگ اہمال

www.mujaddidway.com

ان الناس اذا استعملوا افعال الصفات
واسمائها لا يلتفتون الى تمائز الصفات
وكونها زائدة على الذات اصلا لكنهم
يلتفتون الى صدور الآثار لا غير فان
من راى شيئا يتحرك ويمشي ويحس بحركته
حيا بسبب هذه الآثار ولا يلتفت على
ان الحيوة صفة زائدة او هو ذاتي
للحيوان الى غير ذلك من التدقيقات
الفلسفية واما الثاني فلان العقل ما
شهد الا بكونه بحيث يصدر عنه هذه
الآثار واما ان ذلك منحصر في زيادة الصفات
فلا بل من الصفات من نفسه عقلان
الصفات بمنزلة الاعراض في محلها القائمة
بموصوفاتها هل اعظم التشبيه فان قال
قائل هذا مذهب اهل السنة فيجب قبوله قلنا اهل السنة
عندنا اهل القرون المشهود لها بالخير
وما روي عن احد منهم انه تكلم في
الصفات هل هي زائدة اولا وعلى
تقدير زيادتها هل هي امور انتزاعية
او خارجية وما هذه الفرقة من المتاخرين
التي تدعي لنفسها انها اهل السنة فعلى
تقدير ان لا يكون قولهم هذا بدعة
في الدين واختراعا لما لم يقله احد من
السلف فنحن رجال هم رجال وكذلك اختلاف
اقوالهم في ان العالم موجود خارجي

افعال صفات اسماء کو مستعمل کرتے ہین تو وہ
تمائز صفات کی طرف نہین التفات کرتے اور
نہ صفات کے زائد ہونے پر ذات سے ہرگز لیکن لوگ
التفات کرتے ہین صدور آثار کیطرف اور اسکے
سوا نہین کیونکہ جب کوئی دیکھے کسی شی کو کہ حرکت
کرتی ہے اور چلتی ہے اور حس کرتی ہے تو اوسکو کہتا ہے زندہ
بسبب ان آثار کے اور نہین التفات کرتا کہ زندگی صفت
اور زائد ہے ذات سے یا ذاتی ہے واسطے حیوان کے یا طرف
اور اسکے سوا جو اور تدقیقات فلسفیہ ہین انکی طرف التفات
نہین کرتا اور دوسرے یون ہے کہ شک عقل گواہی نہین
دیتی مگر اوسکی ہونے پر ایسی حیثیت کہ صادر ہو اسے
ہو تو نہین یہ کہ منحصر ہین صفات کو زائد ہونے پر
بلکہ جو متصف ہو جاتا ہے انکو لیکن ہونا صفات کا بمنزلہ
کے ہے اعراض کے محل مین جو قائم ہین اپنی موصوفات کے وہ بڑی
تشبیہ ہے اور جو کوئی یون کہے کہ یہ مذہب اہل سنت ہے اسکا قبول
کرنا واجب ہے تو ہم کہتے ہین اہل سنت ہمارے نزدیک وہ
اہل قرون مشہود لہا بالخیر ہین اور انہین سے کسی نے نہین
روایت کیا کہ صفات زائدہ ہین یا نہین اور بر تقدیر
صفات کے زائد ہونے کے کیا وہ امور انتزاعیہ ہین یا
خارجیہ ہین اور یہ فرقہ متاخرین جو دعوی اہل سنت
ہونے کا کرتے ہین بر تقدیر نہ ہونے اونکے اس قول کے
بدعت فی الدین ہے اور اختراع ہے اوسکا جسکو کسی سلف
نے نہین کہا تو ہم رجال ہم رجال یعنی یہ بھی آدمی وہ
بھی آدمی ہین اور اسی طرح اونکا اختلاف اقوال
مین شیخ موجود کے کہ عالم موجود خارجی ہے

او وجود ظلي او موهوم منفي اختلاف قليل
لحدوثي اذا المقصود ان الوجودات الخارجية
متحققة بحيث يصدر منها آثارها سواء سمي هذا
التحقق وجودا خارجيا او وجودا ذهنيا منفيا
وان سألتموني عن الحق الصراح قلت ان الذات
الالهية من حيث هي هي اجل من ان تكون
في الخارج او في الاعيان اذ الخارج اسم النفس
الرحماني وفي الاعيان كناية عنه نعم الحق تجلي
عظيم هو في الخارج ويوصف الحق بانه
في الخارج او في العين بشرط هذا التجلي و
ان سألتني عن هذه الاقوال كلها ما انكرت
عليها الا من جهة التعبير او من جهة ذكر
شيء في غير محله والا فقل ما يشاء صاحب كشف
وما ليس له حقيقة اصلا فالقول بالصفات
الزائدة اوجه وجيه وهو ان اوائل النظر
الرحماني [illegible] فيه الذكر التجلي الاعظم
يسمى عند الاشاعرة بالصفات ولذلك قالوا
بصدورها بالايجاد [illegible] مغايرا غير
انهم سموا شيئا واحدا [illegible] بالاختلاف
الجهات والاعتبارات وكم من اختلاف في
العبارات يلتوي في صدور الناس حتى يظن
من باب اختلاف الحقائق كالبياض والابيض
هما واحد في الحقيقة الا ان البياض
اسم له من حيث انه ماخوذ بشرط لا وان
الابيض اسم له من حيث انه ماخوذ بشرط الشيء

وجود ظلی سے یا موہوم منفی ہے اختلاف قلیل ہے
ہمکو کیونکہ مقصود یہ ہے کہ وجودات خارجہ متحقق ہین
اس حیثیت سے کہ صادر ہون اون سے آثار اونکے خواہ اوسکو
کہ نام رکھا جاوے اس تحقق کا وجود خارجی یا وجود ذہنی
ہستوار اور جو تم مجھسے پوچھو صریح حق تو مین کہتا ہون
ذات الٰہیہ من حیث ہی ہی اس سے بہت بزرگ تر ہے
ہے کہ خارج مین ہو یا اعیان مین ہو اسلئے کہ خارج
نام ہے نفس رحمانی کا اور اعیان مین کنایہ ہے اوس سے
ہان مگر حق کو ایک تجلی عظیم ہے وہ خارج مین ہے اور وصف
کیا جاتا ہے اوس سے یہ کہ حق خارج مین یا اعیان مین بشرط
اس تجلی کے اور جو تم مجھسے پوچھو ان کل اقوال سے تو
مجھے انکار نہین تھا مگر جہت عبارت سے یا اس جہت سے کہ ذکر
شے کا اوسکے محل مین نہین تو جو صاحب کشف اشارہ
کرے اوس چیز کی طرف جسکی کچھ حقیقت ہی نہین تو ان
صفات زائدہ کیواسطے ایک اچھی وجہ ہے وہ یہ ہے کہ اوائل
نظر رحمانی جسمین متمثل ہے ذکر اور تجلی اعظم اوسکا نام اشاعرہ
کی نزدیک صفات ہے اور اسیواسطے انہون نے اوس
صدور واجب کہا ہے اور تقدیر کیا ہے زمانہ کی اور
سوا اسکے نہین کہ انہون نے ایک شے کے جہت
رکھنے کے بسبب اختلاف جہتون اور اعتبارات کے اور بسبب
اختلاف عبارات کے ملتوی ہوتے ہین لوگون کو سمجھنے
مین یہانتک کہ وہ گمان کرتے ہین اوس اختلاف کو
حقائق کا اختلاف جیسے بیاض اور ابیض حقیقت مین دونون
ایک ہین مگر اتنا ہے کہ بیاض ایک اسم ہے اوس کا جسکو
سمجھا ماخوذ بشرط لا اور ابیض اوسکا نام ہے ماخوذ بشرط شیء

www.mujaddidway.com

فكذلك صفوة جوة من حيث انه
يشبع العلم بنفسه وبحقائق الممكنات
وعلما من حيث انه تمثل فيه حقائق
الاشياء قبل تكونها في الخارج وقدرة
من حيث انه ينبعث منها خلق الخلائق
وارادة من حيث ان التجلي الاعظم ينبعث
منه تخصص احد المتساويين وكلاما
من حيث انه ينزل منه الوحي على
قلوب الانبياء والملائكة وسمعا
وبصرا من حيث انه مبدأ الانكشاف
للمبصرات والمسموعات وكذلك
كلام مولانا عبد الرحمن الجامي
عندي مسلم فان مقصوده نفي تاصل
الحقائق بجبالها وانها اعتبارات واضافات
لا وجود الحق بمعنى ان الوجود ظهر فيها
وتعين بها لا بمعنى الفرق الاعتباري
واذ قد اكملنا الجواب فلنختم الرسالة
والحمد لله تعالى اولا وآخرا
وظاهرا وباطنا وصلى الله
تعالى على خير خلقه
محمد وآله
واصحابه
اجمعين
آمين

تو اسطرح انہوں نے نام رکھا ہے حیات اس حیثیت سے کہ وہ
ایسی صفت ہے کہ اوسکو تابع ہے علم بنفسہ و حقائق ممکنات
اور علم اس حیثیت سے کہ اوسمیں متمثل ہے حقائق اشیا
قبل تکون فی الخارج کے اور قدرت اور خلق ہے اس
حیثیت سے کہ اوس سے جاری ہوتی ہے پیدائش مخلوقات
کے اور ارادہ ہے اس حیثیت سے کہ تجلی اعظم سے اوس کے
تخصص احد المتساویین ہے اور کلام ہے اس حیثیت
سے کہ اوس سے نازل ہوتی وحی انبیا کے قلوب پر
اور ملائکہ کے اور سمع اور بصر ہے اس حیثیت سے
کہ مبدا انکشاف ہے مسموعات اور مبصرات کا
اور اسی طرح کلام مولانا عبد الرحمن جامی کا میرے
نزدیک مسلم ہے کیونکہ اون کا مقصود نفی ہے
اصل ہونا حقائق کا اوس کے مقابل اور اثبات
اور اضافات ہیں نہ وجود حق کا۔ اس معنی کا
وجود ظاہر ہوا اون میں اور متعین ہوا ساتھ اون کے
نہ اس معنی سے کہ فرق اعتباری ہے اور جب معنی
کامل کر دیا جواب تو چاہیئے کہ ہم ختم کریں اس خط
کو بحمد اللہ تعالے اولا و آخرا و ظاہرا
و باطنا و صلے اللہ تعالے علی خیر
خلقہ محمد و آلہ و اصحابہ
اجمعین برحمتک
یا ارحم الراحمین
آمین
آمین

www.mujaddidway.com